



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

امام محمد باقر عليه السلام

جلوه امامت

در افق دانش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام باقر علیه السلام جلوه‌ی امامت در افق دانش

نویسنده:

احمد ترابی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	امام باقر علیه السلام جلوه‌ی امامت در افق دانش
۱۷	مشخصات کتاب
۱۷	مقدمه
۱۸	اجمالی از ولادت تا رحلت
۱۸	پنجمین طلوع امامت
۱۸	اشاره
۱۸	ولادت
۱۹	تبار والای امام باقر
۱۹	نام و کنیه
۱۹	القاب
۱۹	همسران
۲۰	فرزندان
۲۰	جایگاه دینی و علمی
۲۰	پایگاه اجتماعی
۲۱	دستاوردها
۲۱	شهادت
۲۲	امامت باقرالعلوم
۲۲	اشاره
۲۲	دلایل امامت
۲۲	اشاره
۲۳	بشارت پیامبر به ائمه‌ی دوازده‌گانه
۲۳	تصریح پیامبر به امامت باقرالعلوم

- پیام جابر از رسول خدا برای امام باقر ۲۴
- حدیث جابر در منابع اهل سنت ۲۵
- تصریح امام سجاد به امامت باقرالعلوم ۲۵
- تصریح باقرالعلوم به امامت خویش ۲۵
- ویژگی‌ها و شایستگی‌های ضروری امام ۲۶
- انتخاب الهی، برترین انتخاب ۲۷
- انتخاب الهی، دارای ملاک ۲۸
- کمال‌ها و کرامت‌ها، نشانه‌های دیگر ۲۸
- اشاره ۲۸
- انهدام قصر هشام ۲۹
- اخبار از خلافت عمر بن عبدالعزیز ۲۹
- ترسیم پیامدهای نهضت زید بن علی ۳۰
- نظارت بر رفتار پنهانی پیروان ۳۰
- سخنی با منکران ۳۰
- زندگی علمی امام باقر علیه‌السلام ۳۱
- زندگی علمی باقرالعلوم ۳۱
- اشاره ۳۱
- امام باقر، در آینه‌ی اندیشه‌ها ۳۲
- شاگردان و تربیت یافتگان مکتب باقرالعلوم ۳۴
- جلوه‌هایی از معارف باقرالعلوم ۳۹
- اشاره ۴۰
- درس‌های عقیدتی و مبارزه با انحراف‌های فکری ۴۰
- اشاره ۴۰
- مبارزه با اندیشه‌ی خوارج ۴۱

- ۴۲ مبارزه با توهمات قدریه و جبریه
- ۴۳ موضعگیری علیه دروغ پردازان و غالیان
- ۴۴ تبیین معارف اصولی دین
- ۴۴ اشاره
- ۴۵ توحید ذات و صفات
- ۴۵ اطلاق شیء بر خداوند
- ۴۵ کمترین حد شناخت انسان درباره‌ی خدا
- ۴۵ بی‌نیازی خدا از زمان
- ۴۵ نهی از تفکر در ذات
- ۴۶ راه نیافتن تغییر در ذات خداوند
- ۴۶ معنای حقیقی «یدالله» و انتساب «روح» به خدا
- ۴۶ عدم امکان مشاهده‌ی حسی خدا
- ۴۶ علم ازلی خداوند به حقایق و امور
- ۴۷ ارجاع امت به قرآن و افشای چهره‌ی عالم نمایان
- ۴۸ رویارویی با بدعت و بدعت گذاران
- ۴۸ اشاره
- ۴۸ غرض‌ورزی و تدابیر حيله‌گرانه‌ی عناصر ضد دین
- ۴۹ جهل و نارسایی علمی نسبت به مبانی و معارف اصیل دین
- ۵۱ مبارزه با قیاس در میدان اجتهاد
- ۵۲ تعلیم فقه و شیوه‌ی صحیح اجتهاد
- ۵۳ زندگی سیاسی امام باقر علیه‌السلام
- ۵۳ اشاره
- ۵۴ بینش سیاسی امام باقر
- ۵۴ اشاره

- ۵۴ ضرورت تداوم مبارزه علیه کفر، شرک و ستم
- ۵۵ موضعگیری علیه حاکمان ستمگر
- ۵۵ استفاده از پند و تذکر در مسیر اصلاح
- ۵۶ استفاده از روش‌های قهرآمیز علیه ظلم و فساد
- ۵۶ نفی روحیه‌ی عافیت طلبی و توجیه‌گری
- ۵۶ منع استفاده از ظلم، برای اقامه‌ی حق
- ۵۷ تأثیر عدالت اجتماعی در غنای اقتصادی
- ۵۷ ویژگی‌های پیشوا و حاکم صالح
- ۵۷ نقش رهبری حق در صلاح دین و دنیا
- ۵۸ استواری پایه‌های دین، در پرتو حکمت حق
- ۵۹ سعادت جامعه، در سایه‌ی حکومت رهبران الهی
- ۵۹ دانشمندان از دیگر عوامل صلاح و فساد جامعه
- ۵۹ تقیه و پنهان کاری
- ۵۹ اشاره
- ۶۰ تقیه به منظور حفظ جان نیروهای خودی
- ۶۰ تقیه به منظور حفظ بنیه‌ی اقتصادی نیروهای خودی
- ۶۱ تقیه به منظور اجرای برنامه‌های مهمتر
- ۶۱ تقیه به منظور حفظ حرمت ارزش‌ها
- ۶۱ حرکت سری در شرایط نامساعد
- ۶۲ خط مشی سیاسی امام باقر
- ۶۲ اشاره
- ۶۲ تفاوت خط مشی ائمه در امور سیاسی
- ۶۳ تسخیر پایگاه فکری و فرهنگی جامعه
- ۶۴ تحکیم سری بنیادهای تفکر شیعی

- ۶۴ القای روح ظلم ستیزی در پیروان
- ۶۵ ابراز نفرت از فرمانروایان ناصالح
- ۶۵ ترسیم چهره‌ی پلید جباران و افشاگری علیه آنان
- ۶۶ منع شیعیان، از تقرب به سلطان
- ۶۷ حفظ وحدت و یکپارچگی امت
- ۶۸ همیاری با همه‌ی مسلمانان، در مبارزه با دشمن مشترک
- ۶۸ رهنمود به حکام، در مبارزه با دشمنان اسلام
- ۷۰ سفارش به عمر بن عبدالعزیز درباره‌ی عدل و انصاف
- ۷۱ هشدار به برخی خلفا درباره‌ی کجروی‌ها
- ۷۱ ترویج مکتب جهاد و شهادت
- ۷۲ دعوت به پایمردی در طریق حق
- ۷۲ شرایط سیاسی، در عصر امام باقر
- ۷۲ از سقیفه تا حکومت بنی‌امیه
- ۷۴ بنی‌امیه، بر مسند جباریت
- ۷۴ شرایط سیاسی، از بیان امام باقر
- ۷۵ بیان و داوری دیگران
- ۷۵ بنی‌امیه، و بدبین ساختن مردم به اهل بیت
- ۷۶ خلفای معاصر با امام باقر
- ۷۶ اشاره
- ۷۶ مروان بن حکم
- ۷۷ عبدالملک مروان
- ۷۷ ولید بن عبدالملک
- ۷۸ خلفای معاصر با دوران امامت باقرالعلوم
- ۷۸ اشاره

- ولید بن عبدالملک ۷۸
- سلیمان بن عبدالملک ۷۸
- شیعه در عصر سلیمان بن عبدالملک ۷۹
- سلیمان بن عبدالملک در نگاه امام باقر ۷۹
- عمر بن عبدالعزیز ۷۹
- عمر بن عبدالعزیز و خاندان علی ۸۰
- بازگشت فدک به فرزندان فاطمه ۸۰
- ناخشنودی بنی‌امیه از روش عمر بن عبدالعزیز ۸۱
- برانداختن رسم دشنام به علی ۸۱
- عمر بن عبدالعزیز در نظر ائمه ۸۲
- عمر بن عبدالعزیز در نظر شیعیان عصر وی ۸۲
- یزید بن عبدالملک ۸۳
- هشام بن عبدالملک ۸۴
- عداوت هشام بن عبدالملک با امام باقر ۸۴
- ریشه‌های عداوت ۸۵
- سخت‌ترین دوران بر امام باقر ۸۷
- شیعه در تنگنای خلافت هشام ۸۷
- شهادت زید بن علی بن الحسین ۸۸
- شهادت امام باقر با توطئه‌ی هشام ۸۸
- امام باقر و قیام زید بن علی ۸۹
- اشاره ۸۹
- فلسفه‌ی نهی از قیام زید ۹۱
- زندگی اجتماعی امام باقر علیه‌السلام ۹۲
- زندگی اجتماعی باقرالعلوم ۹۲

۹۲	اشاره
۹۲	کار و تلاش در اوج زهد و تقوا
۹۳	حضور سازنده و مؤثر در جامعه
۹۳	مرجعیت و پاسخگویی به پرسش‌های مردم
۹۴	رسیدگی به محرومان
۹۴	سخاوت و مروت نسبت به دوستان
۹۴	شکیبایی و بردباری در روابط اجتماعی
۹۵	صمیمیت و محبت با دوستان
۹۵	محبت و عاطفه نسبت به خانواده
۹۶	احترام به حقوق اجتماعی مؤمنان
۹۶	اهتمام به حقوق مالی مردم
۹۷	رعایت حقوق و نیازهای روحی همسران
۹۷	عدم تحمیل ایده‌های خویش بر همسران
۹۸	رعایت جمال و زی شرافتمندانه
۹۹	امام باقر در محراب عبادت و نیایش
۹۹	اشاره
۱۰۰	قلبی، همواره مشغول به یاد خدا
۱۰۰	دعاها و نیایش‌ها
۱۰۲	حکمت‌ها و درس‌هایی از امام باقر علیه‌السلام
۱۰۲	تجلی دانش و حکمت در سخنان باقرالعلوم
۱۰۲	اشاره
۱۰۴	ارزش والای عقل
۱۰۴	جایگاه بلند دانش
۱۰۴	اشاره

- ۱۰۴ تحصیل دانش، عبادت و جهادی بزرگ
- ۱۰۵ علم، سلاحی کارآمد
- ۱۰۵ اهمیت تعلیم و تعلم
- ۱۰۵ ممنوعیت سوء استفاده از دانش
- ۱۰۵ آثار نیک و بد تعلیم، متوجه معلمان
- ۱۰۶ لزوم دقت در گزینش معلم
- ۱۰۶ لزوم دقت در انتخاب دانشجو
- ۱۰۶ شناخت، ملاک ارزش عمل
- ۱۰۶ شناخت، معیار منزلت انسان
- ۱۰۶ شناخت عمیق دین، اوج کمال و تعالی
- ۱۰۷ شناخت خداوند و صفات او
- ۱۰۷ شناخت رهبران الهی
- ۱۰۸ رابطه‌ی امام‌شناسی و خداشناسی
- ۱۰۸ امام، نور هدایت
- ۱۰۹ امام، خزانة دار علم الهی
- ۱۰۹ امام، عالم به ظاهر و باطن قرآن
- ۱۰۹ رابطه‌ی علم امام با لزوم اطاعت از او
- ۱۰۹ امام، دارای علم پیامبر و نه مقام نبوت
- ۱۱۰ امام معصوم، دارای ولایت بر امت
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۰ دستیابی به ولایت امامان تنها در پرتو عمل
- ۱۱۱ اهل گناه، محروم از ولایت امامان
- ۱۱۱ انکار ولایت، عامل ضلالت
- ۱۱۲ شناخت و عقیده، مستلزم عمل

- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۲ ارزش علم، در کنار عمل
- ۱۱۳ عمل، راه تقرب به خداوند
- ۱۱۳ عمل، راهگشای دانش فزونتر
- ۱۱۳ عمل، نیازمند استمرار و مداومت
- ۱۱۳ عمل، شرط ایمان و نشانه‌ی آن
- ۱۱۳ آگاهان، دارای مسؤولیت فزونتر
- ۱۱۴ آگاهان بی‌عمل، گرگ‌های جامعه
- ۱۱۴ عالمان درباری، دور از رحمت الهی
- ۱۱۴ رابطه‌ی انسان با خدا
- ۱۱۴ اشاره
- ۱۱۵ اطاعت و بندگی
- ۱۱۵ انجام واجبات، بالاترین اطاعت
- ۱۱۵ پایداری در مسیر بندگی
- ۱۱۵ مقاومت در برابر گناه
- ۱۱۶ برترین عبادت
- ۱۱۶ مؤمن، همواره به یاد خدا
- ۱۱۶ یاد خدا، همیشه و در همه جا
- ۱۱۶ آثار یاد و ذکر خداوند
- ۱۱۷ لزوم شکر به درگاه خداوند
- ۱۱۷ خوش گمانی به پروردگار
- ۱۱۸ امیدواری به غفران الهی
- ۱۱۸ پرهیز از امید کاذب
- ۱۱۸ تعادل میان بیم و امید

- نیایش و راز و نیاز ۱۱۸
- اصرار در دعا ۱۱۹
- گریه و تضرع به درگاه خدا ۱۱۹
- انگیزه‌ی دعا و تضرع ۱۱۹
- دعا و تسلیم در برابر خدا ۱۲۰
- راه تقرب به پروردگار ۱۲۰
- مسئولیت انسان درباره‌ی خویش ۱۲۰
- خودشناسی (معرفت نفس) ۱۲۰
- اشاره ۱۲۰
- آثار خودشناسی ۱۲۰
- قلب و حالات آن ۱۲۱
- اشاره ۱۲۱
- قلب و انواع آن ۱۲۱
- قساوت قلب ۱۲۲
- عامل رقت قلب ۱۲۲
- اهمیت سلامت قلب ۱۲۲
- ارزش‌ها و کرامت‌های اخلاقی ۱۲۲
- حسن خلق ۱۲۲
- فرو خوردن خشم ۱۲۳
- اشاره ۱۲۳
- پیامدهای ناگوار خشم ۱۲۳
- راه غلبه بر خشم ۱۲۳
- پرهیز از حسد ۱۲۴
- اجتناب از تکبر و فخر ۱۲۴

- ۱۲۴ قناعت و دوری از طمع
- ۱۲۵ زندگی در حد کفاف
- ۱۲۵ کنترل زبان و گفتار
- ۱۲۵ نهی از کسالت و بی حوصلگی
- ۱۲۵ نکوهش نفاق و دوچهرگی
- ۱۲۵ نشانه‌های مؤمن واقعی
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۶ دینداری در غم و شادی
- ۱۲۶ اقتصاد و حسابگری در معیشت
- ۱۲۶ پیشتازی در میدان ارزش‌ها
- ۱۲۶ رابطه‌ی انسان با مردم و جامعه
- ۱۲۶ وابستگی فرد به جامعه
- ۱۲۶ مؤمنان، اعضای یک پیکر
- ۱۲۷ مؤمنان، برادران واقعی
- ۱۲۷ مسؤولیت در برابر جامعه
- ۱۲۷ برادری، مستلزم حمایت اقتصادی
- ۱۲۷ جامعه‌ی ایده‌آل
- ۱۲۸ حقوق اجتماعی مؤمنان بر یکدیگر
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۸ صداقت و ادای امانت
- ۱۲۸ امر به معروف و نهی از منکر
- ۱۲۸ عفو و گذشت، رمز زندگی با مردم
- ۱۲۹ شیوه‌ی دوستیابی
- ۱۲۹ جاذبه و دافعه

- ۱۲۹ رفق و مدارا با مردم
- ۱۳۰ تحکیم دوستی با مؤمنان
- ۱۳۰ حفظ و تقویت روابط خویشاوندی
- ۱۳۱ حرمت حریم خانواده
- ۱۳۱ عالی‌ترین نمود مودت اجتماعی
- ۱۳۱ محبت‌ها و دوستی‌های ارزشمند
- ۱۳۲ معاشرت‌های ممنوع و زیانبار
- ۱۳۲ روش برخورد با طیف‌های مختلف
- ۱۳۲ اختلاف‌های اجتماعی، نتیجه‌ی گناه
- ۱۳۳ پاورقی
- ۱۵۲ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

امام باقر علیه السلام جلوه‌ی امامت در افق دانش

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: امام باقر علیه السلام جلوه امامت در افق دانش تحقیق از گروه تاریخ اسلام/نگارش احمد ترابی وضعیت ویراست: [ویرایش؟] مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۷ مشخصات ظاهری: ۳۴۲ص. وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی (اطلاعات ثبت) شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۱۷۱۰۱

مقدمه

پیوستگی «قرآن» و «عترت» و نقش هماهنگ آن دو در دستیابی جامعه‌ی بشری به بینش‌های صحیح و منش‌های ارزشی، بر اساس دلایل معتبر شرعی و ملاک‌های عقلی و تجربی، مجال انکار ندارد. نه تنها شیعه، بلکه همه‌ی آنان که پیشانی بر قبله‌ی اسلام می‌سایند و دل به حقانیت قرآن و رهنمودهای پیامبر خاتم (ص) سپرده‌اند، هرگز نمی‌توانند این سفارش مهم پیامبر (ص) را از یاد ببرند که: «انی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی اهل بیتی، و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و انکم لن تضلوا ان اتبعتم و استمسکتکم بهما» [۱]. این حدیث، تنها دلیل هماهنگی و همپایی قرآن و عترت نیست، بلکه کتاب‌های حدیثی و کلامی در این زمینه به تفصیل احادیث متواتر و خدشه‌ناپذیر دیگری را ارائه کرده‌اند. سوگمندان، جهان اسلام از این دو عنصر حیات آفرین بهره‌ی کافی را نبرد، و هر یک را آن گونه که باید قدر نشناخت و در جایگاه بایسته‌اش قرار نداد! و آنچه امروز از مشکلات سیاسی - اجتماعی و عقب ماندگی علمی و اقتصادی که در جوامع اسلامی مشهود است، بی‌تردید بخشی از آن - بلکه عمده‌ی آن - به رویگردانی امت از قرآن و عترت باز می‌گردد. عترت، کسانی جز حاملان سنت راستین پیامبر (ص) نیستند، چنان که سنت [صفحه ۱۰] پیامبر (ص) خود در راستای تفسیر و تبیین مفاهیم قرآن و تعیین و تعلیم مصادیق آن است. همه‌ی ارزش‌های دینی به قرآن و وحی باز می‌گردد، امام قرآن معلم و مبین لازم دارد: «کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یرکبکم و یعلمکم الکتاب و الحکمۃ و یعلمکم مالم تکنوا تعلمون» [۲]. چنان که رسولی را از میان خودتان برای شما فرستادیم تا آیات را بر شما تلاوت کند و پاکتان سازد و رشدتان دهد و قرآن و حکمت را به شما بیاموزد و مسایلی را تعلیمتان دهد که (بی رهنمودهای وی) هرگز توان آگاهی یافتن بدان را نداشتید. اکنون، جهان اسلام با پشتوانه‌ی عظیمی از رهنمودها و تعالیم الهی قرآن و پیامبر (ص) و عترت، تهیدستی را می‌ماند که بر روی گنج‌ها، گرسنه و ناتوان از پای افتاده است! با اختلاف‌ها و ستیزه‌جویی‌ها، این میراث گران را پاره پاره کردند و آن را از کارآیی و سازندگی واقعی دور ساختند! گروهی به قرآن بسنده کردند و در فهم آن به منابع مخدوش و تحریف شده‌ی حدیثی تمسک جستند و آرای شخصی خویش را بر دین تحمیل کردند و در کلاسی حضور یافتند که معلمان راستینش را از جایگاه معلمی پایین کشیده و تا مرز شاگردان معمولی تنزل داده بودند! گروهی دیگر معلمان را تا آن جا ارج نهادند که هر عنوان مقدسی را به ایشان انتساب دادند جز عنوان معلمی! به جای این که از ایشان درس معرفت و شیوه‌ی صحیح دینداری و کمال‌جویی را بیاموزند و آنان را الگوی فکر و زندگی خود قرار دهند، به تعریف و تمجید و مرثیه‌سرایی اکتفا کردند! این دو جریان، پدیده‌ی امروز و دیروز جوامع اسلامی نیست، بلکه در زمان حضور ائمه (ع) به گونه‌ی ملموس، حضور داشتند و هر دو، مورد انکار و مذمت امامان (ع) بودند، که در فصل‌های مختلف این کتاب بدانها اشاره شده، در جای‌جای این مباحث، این واقعیت روشن گشته است که حذف پیام و اندیشه و معارف عترت از زندگی مسلمانان به بهانه‌ی اکتفای به قرآن یا به انگیزه‌های افراطی دیگر، از عوامل مهم انحطاط امت اسلامی [صفحه ۱۱] به شمار می‌آید! اکنون چه باید کرد؟ سخن امروز همان سفارش رسول خدا است: باید به بنیادهای اصیل و ناب معرفت دینی بازگشت و بدانها اعتماد کرد. باید قرآن را در محضر مفسران واقعی آن - خاندان

رسالت - فرا گرفت. باید در آنچه بر امت اسلامی در طول تاریخ هزار ساله‌اش گذشته است با دقت و پیگیری اندیشید و ذهن را از داوری‌های تاریخ نویسان وابسته به دربارها و تعصب پیشه، دور داشت و واقعیت‌ها را آن گونه که رخ داده است مشاهده کرد. بررسی زندگی امام باقر (ع) و توجه به ابعاد علمی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و معنوی آن حضرت گامی بایسته در این راستا است. این کاوش دو هدف عمده را می‌تواند دنبال کند: ۱- آنان که در نتیجه‌ی دسیسه‌های سیاسی صدر اسلام و تعصب و حق پوشی عناصر عالم‌نما از شناخت شخصیت اهل بیت دور افتاده‌اند و گمان دارند که پیدایش شیعه و اندیشه‌ی شیعی صرفاً یک انشعاب ساده‌ی مذهبی - سیاسی است، در خواهند یافت که اعتقاد شیعه به خط امامت، متکی بر ارزش‌های انکار ناپذیری است که در شخصیت امامان ایشان نهفته است. علاوه بر نصوص و روایات معتبری که والایی منزلت ائمه را ثابت می‌کند، اندیشه، عقاید و علوم و معنویت آنان گواهی کافی، بر فضیلت آنان و جایگاه الهی ایشان است. ۲- آنان که از شیعه بودن به نام و عنوان اکتفا کرده و ولایت را صرفاً در اظهار محبت و توسل به ائمه در مشکلات دنیوی جستجو می‌کنند، توجه خواهند کرد که این شیوه مورد قبول امامان نیست و سعادت ایشان را تضمین نخواهد کرد، بلکه مقام ائمه چنان که خود یادآور شده‌اند، متکی به بندگی آنان در پیشگاه خدا است و این عبودیت و بندگی را از طریق علم و عمل و پایبندی به ارزش‌های دینی به دست آورده‌اند، و زندگی ایشان باید الگوی کاملی برای پیروان و دوستان آنان باشد. شیعه‌ی راستین نه در شعار و سخن، بلکه در عمل نشان می‌دهد که چگونه پیروی از خط ولایت می‌توان جامعه را از عزت و اقتدار دینی، قدرت اقتصادی، امنیت و عدالت اجتماعی، سلامت سیاسی و ارزش‌های اخلاقی و معنوی برخوردار سازد. لازمه‌ی چنین پیروی، در مرحله‌ی نخست، شناخت این ابعاد در زندگی معصومین (ع) است. [صفحه ۱۲] امید آن که فصل‌های مختلف این کتاب، توانسته باشد بخشی از این آرمان مقدس را تحقق بخشیده، در شناساندن چهره‌ی روشن و روشنگر زندگی امام باقر (ع) به امت اسلامی، گامی مثبت بردارد. در مقدمه‌ی این کتاب، ضروری است که از استاد ارجمندم حجة الاسلام و المسلمین سید هاشم رسولی محلاتی که طرح تدوین زندگی معصومین (ع) را در گروه تاریخ بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی پی‌ریزی نموده‌اند و بر روند کار نظارت داشته از ارائه‌ی ارشادها و راهنمایی‌های خویش در تمامی زمینه‌ها دریغ نکرده‌اند سپاسگزاری شود. و همچنین از اعضای گروه تاریخ اسلام این بنیاد که در تهیه‌ی بخش قابل توجهی از فیش‌ها و منابع سهیم بوده‌اند، تقدیر به عمل آید. احمد ترابی. [صفحه ۱۵]

اجمالی از ولادت تا رحلت

پنجمین طلوع امامت

اشاره

ابوجعفر، امام محمد باقر (ع) پنجمین آفتابی است که بر افق امامت، جاودانه درخشید. زندگی سراسر دانش و ارزش بود، از این رو باقرالعلوم نامیده شد؛ یعنی شکافنده‌ی دشواری‌های دانش و گشاینده‌ی پیچیدگی‌های معرفت. خصلت آفتاب است که همواره گام بر فرق ظلمت می‌نهد و در لحظه‌های تاریک، بر افق زمان می‌روید تا ارزش‌های مهجور و نهان شده در سیاهی جهل و جور را، دوباره جان بخشد و آشکار سازد. او نیز در عصر حاکمیت جور و تشتت اندیشه‌های دینی امت اسلام، تولد یافت تا پیام آور معرفت و احیاگر اسلام ناب محمدی (ص) باشد.

ولادت

حضرت ابوجعفر، باقرالعلوم، در شهر مدینه تولد یافت. و بر اساس نظریه‌ی بیشتر مورخان و کتاب‌های روایی، تولد آن گرامی در

سال ۵۷ هجری بوده است. [۷]. [صفحه ۱۶] این نقل، با روایاتی که نشان می‌دهد امام باقر (ع) به هنگام شهادت جد خویش - حسین بن علی (ع) - در سرزمین طف حضور داشته و سه سال از عمرش می‌گذشته است هماهنگی دارد. [۸]. در روز و ماه ولادت آن حضرت نیز نقل‌های مختلفی یاد شده است: الف - سوم صفر ۵۷ هجری. [۷]. ب - پنجم صفر ۵۷ هجری. [۸]. ج - جمعه اول رجب ۵۷ هجری [۷]. د - دوشنبه یا سه‌شنبه اول رجب ۵۷ هجری [۸]. بیشتر محققان با ترجیح نظریه‌ی نخست؛ یعنی سوم صفر آن را پذیرفته‌اند.

تبار والای امام باقر

امام محمد باقر (ع) از جانب پدر و نیز مادر، به شجره‌ی پاکیزه‌ی نبوت منتهی می‌گردد. او نخستین مولودی است که در خاندان علویان از التقای دو بحر امامت (نسل حسن بن علی و حسین بن علی علیهما السلام) تولد یافت: [۹]. پدر: علی بن الحسین، زین العابدین (ع). [صفحه ۱۷] مادر: ام عبدالله، فاطمه، دختر امام حسن مجتبی (ع). [۱۰]. مادر گرامی امام باقر (ع) نخستین علویه‌ای است که افتخار یافت فرزندی علوی به دنیا آورد. [۱۱] برای وی کنیه‌هایی چون ام‌الحسن و ام‌عبده آورده‌اند، اما مشهورترین آن‌ها، همان ام عبدالله است. در پاکی و صداقت، چنان نمونه بود که صدیقه‌اش لقب دادند. [۱۲]. امام باقر (ع) مادر بزرگوار خویش را چنین توصیف کرده است: «روزی مادرم کنار دیواری نشسته بود، ناگهان دیوار ریزش کرد و در معرض ویرانی قرار گرفت، مادرم دست بر سینه‌ی دیوار نهاد و گفت، به حق مصطفی (ص) سوگند، اجازه‌ی فرو ریختن نداری. دیوار بر جای ماند تا مادرم از آن جا دور شد. سپس دیوار فرو ریخت. [۱۳].

نام و کنیه

نام آن حضرت محمد است. این نامی است که رسول خدا (ص) از دیر زمان برای وی برگزیده بود. جابر بن عبدالله انصاری یار دیرین پیامبر (ص) افتخار دارد که سلام رسول خدا را به امام باقر (ع) ابلاغ کرده است. از بیان او - که به تفصیل خواهد آمد - استفاده می‌شود که نامگذاری امام باقر (ع) به وسیله‌ی پیامبر اکرم (ص) صورت گرفته است. [صفحه ۱۸] کنیه‌ی آن گرامی ابوجعفر [۱۴] است و جز این کنیه‌ای برای وی نقل نکرده‌اند. [۱۵].

القاب

برای امام باقر (ع) این القاب یاد شده است: ۱- باقر. این لقب مشهورترین القاب آن حضرت بشمار می‌آید و بیشتر منابع بدان تصریح کرده‌اند. [۱۶]. در بیان فلسفه‌ی تعیین این لقب برای وی، آمده است: - شکافنده‌ی معضلات علم و گشاینده‌ی پیچیدگی‌های دانش بود. [۱۷]. - به دلیل گستردگی معارف و اطلاعاتی که در اختیار داشت، باقر نامیده شد. [۱۸]. - بدان جهت که در نتیجه‌ی سجده‌های بسیار، پیشانی‌اش فراخ گشته بود. [۱۹]. - احکام را از متن قوانین کلی، استنباط و استخراج می‌کرد. [۲۰]. ۲- شاکر ۳- هادی ۴- امین [صفحه ۱۹] ۵- شبیه، به جهت شباهت آن حضرت به رسول خدا (ص). [۲۱].

همسران

در منابع تاریخی، برای امام باقر (ع) دو همسر و دو «ام‌ولد» [۲۲] نام برده‌اند. همسران عبارتند از: ۱- ام‌فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر. او هر چند از نسل ابوبکر بود، اما همانند پدرش قاسم بن محمد حق امامان را می‌شناخت و اهل ولایت معصومین (ع) بود، چنان که در روایتی از امام رضا (ع) آمده است که روزی نام قاسم بن محمد نزد آن حضرت برده شد، امام فرمود: او به ولایت و

امامت اعتقاد داشت. [۲۳]. ۲- ام‌حکیم دختر اسید بن مغیره‌ی ثقفی.

فرزندان

برای امام باقر (ع) هفت فرزند یاد کرده‌اند، پنج پسر و دو دختر. ۱- جعفر بن محمد الصادق (ع). وی مشهورترین، ارجمندترین و با فضیلت‌ترین فرزند امام باقر (ع) می‌باشد که از ام‌فروه زاده شد و نسل امامت از طریق و استمرار یافت. ۲- عبدالله بن محمد. [صفحه ۲۰] او یگانه برادر امام صادق (ع) بشمار می‌آید که هم از ناحیه‌ی پدر و هم از ناحیه‌ی مادر با آن حضرت متحد است. مورخان وی را صاحب فضل و صلاح دانسته‌اند و متذکر شده‌اند که فردی از بنی‌امیه به او سم خورانید و او را به شهادت رساند. [۲۴]. ۳- ابراهیم بن محمد، از ام‌حکیم. ۴- عبیدالله بن محمد، از ام‌حکیم. ۵- علی بن محمد. ۶- زینب بنت محمد، این دو (یعنی زینب و علی) از یک مادرند که ام‌ولد بوده است. ۷- ام‌سلمه، مادر وی را نیز ام‌ولد دانسته‌اند. [۲۵]. برخی از منابع، تنها شش فرزند برای امام باقر (ع) نام برده‌اند و بر این باورند که امام باقر فرزندی به نام عبیدالله نداشته است. [۲۶]. گروهی دیگر گفته‌اند: امام باقر (ع) دو دختر نداشته است، بلکه زینب و ام‌سلمه در حقیقت دو نام برای یک دختر است. [۲۷].

جایگاه دینی و علمی

شخصیت دینی و علمی امام باقر (ع) تا بدان جا روشن و متبلور است که ترجمه‌نویسان و اندیشمندان اسلامی - حتی آنان که به خاطر اعتقاد به مذاهب دیگر، خط امامت را قبول نداشته‌اند - به جایگاه والای آن حضرت اعتراف کرده‌اند. چنان که برخی از سخنان ایشان را تحت عنوان امام باقر (ع) در آینه‌ی اندیشه‌ها یاد خواهیم کرد. جایگاه دینی و علمی امام باقر (ع) اصولاً از محوری‌ترین مباحث زندگی آن [صفحه ۲۱] حضرت می‌باشد؛ زیرا هر یک از ائمه به تناسب نیازها و شرایط فرهنگی و سیاسی زمان خویش، در بعدی از ابعاد کمالات خویش، ظهور و تجلی ویژه‌ای داشته‌اند و امام باقر (ع) از امامانی است که شرایط و مقتضیات زمان و نیازهای جامعه‌ی اسلامی به وی مجال بیشتری داد تا در جایگاه تبیین معارف دین و تفسیر کلام وحی و تشریح سنت پیامبر (ص) درخششی تمام بیابد. این ویژگی به ضمیمه‌ی مقام علمی و مراتب زهد و تقوا و خصلت‌های ارزنده‌ی اخلاقی، وی را در جامعه، شخصیتی بحق ممتاز و فرزانه می‌نمود، و این فرزاندگی بود که حاکمان زمان را بر موقعیت خود بیمناک می‌ساخت و به حسادت و توطئه چینی و امی داشت؛ زیرا حاکمانی چون بنی‌امیه که نه تکیه‌گاه دینی داشتند و نه مقبولیت اجتماعی، نه دین آن‌ها را تأیید می‌کرد و نه مردم به حکومت آن‌ها رأی داده بودند! از وجود پایگاه علمی و دینی‌ای که در رأس آن فردی پر نفوذ و ارجمند، چون امام باقر (ع) حضور داشته باشد و بتواند با تعالیم خویش موجودیت آنان را تهدید کند، برآستی که برای آینده‌ی خود نگران بودند.

پایگاه اجتماعی

امام باقر (ع) از یک سو بزرگ‌خاندان علویان بود و مرجع حل و فصل مسایل آنان، چنان که دفتر اسامی ایشان تنها در اختیار وی قرار داشت، و زمانی که عمر بن عبدالعزیز به والی مدینه دستور داد که اسامی علویان را به دست آورد تا برخی از حقوق پایمال شده‌ی ایشان را بازگرداند، والی به کسان دیگری مراجعه می‌کند، اما او را به امام باقر (ع) ارجاع می‌دهند. و چنین است که برای بازگرداندن فدک به فرزندان فاطمه، عمر بن عبدالعزیز آن را تسلیم امام باقر (ع) می‌کند. از سوی دیگر، شیعه هر چند در تنگنای شرایط سیاسی و دوران تقیه به سر می‌برد، اما جمعیت متشکل و نیروی عقیدتی آنان برای هیچ یک از حکومت‌ها قابل چشم‌پوشی نبود و خود قدرتی اجتماعی بشمار می‌آمد، و منصب امامت، باقرالعلوم را در مرکز رهبریت این نیروها قرار می‌داد. سومین پایگاه

مهم اجتماعی امام باقر (ع)، شاگردان و رشد یافتگان مکتب او بودند که هر یک در محیط اجتماعی خود از نفوذی برخوردار بوده، خویش را [صفحه ۲۲] و امدار تعالیم آن حضرت می‌دانسته‌اند. این سه عامل مهم، پایگاه اجتماعی نیرومند و انکار ناپذیری، برای امام باقر (ع) پدید آورده بود.

دستاوردها

زندگی امام باقر (ع) دستاوردهای گرانمایه‌ای برای اسلام به همراه داشت که چه بسا شناسایی و بیان همه‌ی آن‌ها از توان ما و منابع موجود تاریخی و روایی فراتر باشد، ولی بر شمردن بخشی از آن‌ها - و حداقل آن مقدار که در این کتاب بدانها پرداخته شده - میسر و ضروری است. ۱- تحکیم مبانی عقیدتی و باورهای دینی جامعه‌ی اسلامی. ۲- نقد و تخطئه‌ی اندیشه‌های انحرافی و باورهای نادرست راه یافته در قلمرو عقاید مسلمانان. ۳- بسط و گسترش فرهنگ فقهی و احکام شریعت. ۴- مبارزه با بکارگیری روش‌های غلط در کار اجتهاد و استنباط احکام فقهی. ۵- تربیت شاگردانی کارآمد در میدان فقه و کلام و مباحث اخلاقی و اجتماعی. ۶- رهبری جامعه‌ی شیعی به سوی اندیشه‌های ناب اسلامی. ۷- حفظ تشکیلات شیعی از خطر انهدام و نابود شدن در زیر چرخ‌های حاکمیت استبدادی امویان. ۸- ترویج اندیشه‌های اعتقادی - سیاسی شیعه با وجود در پیش گرفتن خط مشی تقیه. ۹- ارائه‌ی الگوهای عملی به جامعه‌ی اسلامی در زمینه‌ی عبادت، زهد، کار و تلاش، علم، اخلاق و حضور مفید و سازنده در اجتماع. و...

شهادت

امام باقر (ع) پس از عمری تلاش در میدان بندگی خدا و احیای دین و ترویج [صفحه ۲۳] علم و خدمات اجتماعی به جامعه‌ی اسلامی، در روز هفتم ماه ذوالحجه‌ی سال ۱۱۴ [۲۸] رحلت کرد. در سال رحلت و شهادت آن حضرت آرای دیگری نیز وجود دارد. دسته‌ای از مورخان سال ۱۱۷ [۲۹] و بعضی سال ۱۱۸ [۳۰] و گروه اندکی سال‌های ۱۱۶ [۳۱] و ۱۱۳ [۳۲] و ۱۱۵ [۳۳] و ۱۱۱ [۳۴] را یاد کرده‌اند، اما بیشترین منابع تاریخی سال ۱۱۴ [۳۵] را متذکر شده‌اند. منابع روایی و تاریخی علت وفات آن حضرت را مسمومیت دانسته‌اند، مسمومیتی که دست‌های حکومت امویان در آن دخیل بوده است. [۳۶]. از برخی روایات استفاده می‌شود که مسمومیت امام باقر (ع) به وسیله‌ی زین آغشته به سم، صورت گرفته است، به گونه‌ای که بدن آن گرامی از شدت تأثیر سم [صفحه ۲۴] به سرعت متورم گردید و سبب شهادت آن حضرت شد. [۳۷]. در این که چه فرد یا افرادی در این ماجرای خائنانه دست داشته‌اند، نقل‌های روایی و تاریخی از اشخاص مختلفی نام برده‌اند. بعضی از منابع، شخص هشام بن عبدالملک را عامل شهادت آن حضرت دانسته‌اند. [۳۸]. بخشی دیگر، ابراهیم بن ولید را وسیله‌ی مسمومیت معرفی کرده‌اند. [۳۹]. برخی از روایات نیز زید بن حسن را که از دیر زمان کینه‌های عمیق نسبت به امام باقر (ع) داشت، مجری این توطئه به شمار آورده‌اند. [۴۰]. به طور مسلم وفات امام باقر (ع) در دوران خلافت هشام بن عبدالملک رخ داده است؛ [۴۱] زیرا خلافت هشام از سال ۱۰۵ تا سال ۱۲۵ هجری استمرار داشته، و آخرین سالی که مورخان در وفات امام باقر (ع) نقل کرده‌اند ۱۱۸ هجری می‌باشد. [۴۲]. با این که نقل‌ها بظاهر مختلف است، اما با اندکی تأمل در منابع روایی و تاریخ، بعید نمی‌نماید که همه‌ی آن‌ها به گونه‌ای صحیح باشد زیرا عامل شهادت آن حضرت لازم نیست یک نفر باشد بلکه ممکن است افراد متعددی در شهادت امام باقر (ع) دست داشته‌اند که هر روایت و نقل، به یکی از آنان اشاره کرده است. با توجه به برخوردهای خشن و قهرآمیز هشام با امام باقر (ع) و عداوت انکارناپذیر بنی‌امیه با خاندان علی (ع) شک نیست که او در از میان بردن امام [صفحه ۲۵] باقر (ع) - اما به شکلی غیر علنی - انگیزه‌ای قوی داشته است. بدیهی است که هشام برای عملی ساختن توطئه‌ی خود، از نیروهای مورد اطمینان خویش بهره جوید، از این رو ابراهیم بن ولید [۴۳] را که

عنصری اموی و دشمن اهل بیت (ع) است به استخدام می‌گیرد و او امکانات لازم را در اختیار فردی که از اعضای داخلی خاندان علی (ع) بشمار می‌آید و می‌تواند در محیط زندگی امام باقر (ع) بدون مانع راه یابد و کسی مانع او نشود، قرار دهد، تا به وسیله‌ی او برنامه‌ی خائنانه‌ی هشام عملی گردد و امام به شهادت رسد. امام باقر (ع) این چنین به شهادت رسید و به ملاقات الهی شتافت و در بقیع، کنار مرقد پدر بزرگوارش امام سجاد (ع) و عموی پدرش حسن بن علی (ع) مدفون گشت. [۴۴]. [صفحه ۲۶]

امامت باقرالعلوم

اشاره

پس از وفات امام سجاد (ع) در سال ۹۵ هجری، فرزند برومند آن حضرت - محمد بن علی بن الحسین (ع) - به امامت نایل گشت و رهبری کاروان ستمدیده‌ی امت اسلامی را بر عهده گرفت؛ امتی که همپای مشکلات سیاسی - اجتماعی، گرفتار ضعف اندیشه و باورهای دینی شده بود و می‌رفت تا شبهه انگیزی‌های ملحدان و منکران اسلام، گام‌هاش را در پیمودن طریق ایمان دچار تزلزل کند. چنین بود که امام باقر (ع) می‌بایست حرکتی جدید را در رهبری و هدایت فکری و عقیدتی این نسل آسیب دیده ایفا نماید.

دلایل امامت

اشاره

از جمله‌ی مهمترین اهداف بررسی تاریخ زندگی امامان (ع)، نمایاندن دلایل راستین امامت آنان است. هرچند آفتاب، خود گویاترین گواه خویش است، اما از آن جا که جایگاه امامت با ویژگی‌هایی که شیعه بدان معتقد می‌باشد، جایگاهی بس رفیع و والا است، و از آنجا که خط امامت، استمرار خط رسالت است و امام می‌بایست همانند پیامبر (ص) مورد اطاعت قرار گیرد، و سخن و عمل و تقریر و تأیید او حجت باشد، این همه، مسأله‌ی امامت را به صورت یک عقیده‌ی استراتژیک و سرنوشت‌ساز در آورده است. [صفحه ۲۷] اهمیت موضوع امامت و نقش آن در حیات اجتماعی و دین امت اسلامی، می‌طلبد که این عقیده‌ی بنیادین، همواره بر پایه‌ها و دلایلی روشن و متقن استوار باشد. تا نه منکران را توان انکار باشد و نه فرصت طلبان مقام جو را قدرت ادعای امامت! امامت، بدان معنا که شیعه معتقد است بر دو پایه‌ی اساسی مبتنی است: الف - گزینش و تأیید از سوی مبدأ وحی. ب - لیاقت‌ها و شایستگی‌های معنوی، اخلاقی و علمی. گرچه، صرف بر گزیده شدن فرد از جانب خداوند، خود دلیلی کافی و قانع کننده خواهد بود، اما تصریح به اصل لیاقت و شایستگی، نمایانگر این حقیقت است که انتخاب الهی، بی‌ملاک و بی‌حساب و گزاف نمی‌باشد. بررسی کامل و همه‌جانبه‌ی این مطلب باید در مبحث امامت عامه جستجو شود، اما در این بررسی، که هدف طرح دلایل امامت باقرالعلوم (ع) می‌باشد به اشارتی اکتفا باید کرد. نخستین منبع معتبر در شریعت اسلامی، قرآن و سپس سنت پیامبر (ص) است. آن دسته از آیات قرآن که بر امامت معصومین (ع) دلالت دارد، معمولاً در بحث امامت عامه مطرح می‌باشد؛ زیرا ویژگی آیات یاد شده این است که در متن آن‌ها با صرف نظر از شأن نزول و تفسیر و توضیح پیامبر (ص) نام هیچ یک از امامان (ع) مطرح نیست، و برای شناخت مصادیق واقعی آن باید از روایات و نصوص نبوی (ص) بهره جست؛ چه، به تصریح خود قرآن، سخن پیامبر (ص) چونان فرمان وحی حجت و معتبر است. «و ما ارسلنا من رسول الا لطياع باذن الله» [۴۵]. ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر بدان منظور که در پرتو اجازه‌ی خدا، مورد اطاعت قرار گیرد. «من يطع الرسول فقد اطاع الله». [۴۶]. [صفحه ۲۸] هر کس رسول خدا را اطاعت کند، در حقیقت خدا را اطاعت کرده است. دلایل قرآنی در این زمینه فراوان و اصل این مطلب از نظر دانشمندان اسلامی - اهل سنت و شیعه و... - قطعی و مورد قبول است. بر این اساس، در بررسی دلایل امامت امام محمد باقر (ع)، نخست به روایات نبوی

می‌پردازیم و در پرتو آن به سایر ادله نظر خواهیم داشت، و تحقیق را این گونه پی می‌گیریم: ۱- روایات پیامبر اکرم (ص) در زمینه‌ی تعیین دوازده امام برای مردم، پس از خویش. ۲- روایات نقل شده از پیامبر اکرم (ص) در زمینه‌ی امامت ابوجعفر، باقرالعلوم (ع). ۳- شهادت و گواهی جابر بن عبدالله انصاری بر بشارت پیامبر (ص) به تولد باقرالعلوم (ع) و امامت وی. ۴- تصریح امام سجاد (ع) بر امامت باقرالعلوم (ع). ۵- سخنانی از امام باقر (ع) درباره‌ی امامت خویش و ادامه‌ی خط امامت تا دوازدهمین امام.

بشارت پیامبر به ائمه‌ی دوازده گانه

این مجموعه روایات در کتاب‌های روایی شیعه و اهل سنت با بیان‌هایی گوناگون آمده است که ملاحظه‌ی آن‌ها هرگونه تردید را می‌زداید و صدور چنین بشارتی را از سوی پیامبر (ص) به مرز اطمینان و یقین می‌رساند. طرح تفصیلی این روایات در این مجموعه نمی‌گنجد، و ما از تذکر اجمالی این گونه احادیث هدف دیگری را دنبال می‌کنیم که عبارت از گردآوری قراین و شواهد روشن و تردیدناپذیری برای اثبات امامت باقرالعلوم (ع) است، زیرا در صورت پذیرش این گونه روایات، مجالی برای تردید در امامت باقرالعلوم (ع) نمی‌ماند؛ چه، در میان قائلان به امامت ائمه دوازده گانه، تنها یک نظر و یک عقیده‌ی مشترک وجود دارد و کسی نیست که امامت ائمه‌ی دوازده گانه را پذیرفته باشد، ولی در امامت باقرالعلوم (ع) تردید کرده، فرد دیگری را به عنوان امام بشناسد. وانگهی، در برخی از روایات مورد نظر، نام و نسب هر یک از ائمه به صراحت [صفحه ۲۹] تعیین شده، زمینه‌ای برای ابهام و سرگردانی وجود ندارد. اکنون با این بینش به نمونه‌ای از این مجموعه روایات اشاره می‌کنیم: رسول خدا فرمود: بعد از من دوازده امیر خواهد آمد که تمامی آنان از قریش می‌باشند. [۴۷]. در برخی از این احادیث به جای تعبیر امیر واژه‌ی خلیفه آمده است. در این گونه احادیث که اهل سنت نقل کرده‌اند، گرچه لفظ امام یا ائمه‌ی دوازده گانه نیامده است، اما دلایل قطعی وجود دارد که روایات یاد شده تنها با بینش امامیه سازگار است و فقط بر ائمه دوازده گانه انطباق می‌یابد. از جمله دلایل روشن، این است که احادیث یاد شده در مقام بشریت می‌باشد و لحن و آهنگی تبشیری دارد، و اگر کسی تلاش کند تا این احادیث را بر کسانی چون معاویه و یزید و عبدالملک مروان و ولید... تطبیق نماید، تلاشی مذبحخانه و بی‌ثمر کرده است، زیرا اکثر اینان مرتکب بدترین جنایات در تاریخ اسلام شده‌اند و معنا ندارد که پیامبر اسلام (ص) به آمدن آنان بشارت داده باشد. [۴۸]. علاوه بر این، چنان که گفتیم، در روایات دیگری، ویژگی‌ها و حتی نام یکایک امامان به صراحت یاد شده است: ابن عباس گوید: مردی یهودی نزد رسول خدا (ص) آمد تا با سؤال‌هایی پی به صدق رسالت آن حضرت ببرد، یکی از پرسش‌های او این بود که: اوصیای شما کیانند؟ زیرا هیچ پیامبری نبوده جز آن که وصی داشته است، چنان که موسی بن عمران، یوشع بن نون را وصی خود قرار داد. پیامبر (ص) در پاسخ او فرمود: وصی من علی بن ابی‌طالب و پس از او حسن و [صفحه ۳۰] حسین و در پی آنان نه امام از نسل حسین خواهند بود. آن مرد خواهش کرد که پیامبر (ص) به نام هر یک از امامان تصریح کند. پیامبر (ص) فرمود: پس از حسین فرزندش علی و پس از او فرزندش محمد و بعد از وی فرزندش جعفر و... [۴۹].

تصریح پیامبر به امامت باقرالعلوم

روایات در این زمینه نیز متعدد است، از آن جمله: ۱- از رسول خدا (ص) نقل شده است که فرمود: من بر مؤمنان، اولاتر از خودشانم، و برادرم علی بر مؤمنان، اولاتر از ایشان است، چون او شهید شود، فرزندم حسن و سپس فرزندم حسین، و چون او نیز شهید شود فرزندش علی بن الحسین - ای علی! تو علی بن الحسین را خواهی دید - و پس از او محمد بن علی اولای بر مؤمنان خواهد بود - و تو ای حسین! او را در زمان حیات خواهی دید. [۵۰]. ۲- رسول خدا (ص) فرمود: چون روزگار حسین سپری

گردد، فرزندش علی بن الحسین امر امامت را بر عهده گیرد و او امام و حجت خواهد بود و خداوند از صلب او فرزندی را به دنیا خواهد آورد که همان من و شبیه‌ترین مردم به من خواهد بود. علمش، علم من و حکمش، حکم من است و او پس از پدر خویش، امام و حجت می‌باشد [۵۱]. این روایات، برای نمونه یاد شد و ما در مقام استقصا و ارائه‌ی تمامی آن‌ها نیستیم، ولی در این میان از یک روایت مهم دیگر نباید چشم پوشید و آن روایتی است از [صفحه ۳۱] جابر بن عبدالله انصاری.

پیام جابر از رسول خدا برای امام باقر

در میان احادیث نبوی، حدیث جابر بن عبدالله انصاری هم از نظر راوی و هم از نظر مضمون و پیام حدیث و هم از جهت کثرت نقل در کتاب‌های حدیث، ویژه و ممتاز است. جابر بن عبدالله از جمله‌ی انصار و اصحاب رسول خدا است که مورد قبول و احترام خاصه و عامه می‌باشد. [۵۲] او از کسانی است که همراه با هفتاد نفر از انصار در پیمان عقبه حاضر بود، و البته در آن روز کم‌سن‌ترین آنان بشمار می‌آمد. [۵۳] سپس در نوزده غزوه همراه رسول خدا (ص) شرکت جسته است [۵۴] و پس از وفات آن حضرت، در مسجدالنبی مجمع علمی داشته و شیفتگان احادیث نبوی از او کسب دانش می‌کرده‌اند. [۵۵]. روایت جابر از طرق مختلف و به گونه‌های متفاوت نقل شده است، اما همه‌ی آن‌ها هماهنگ و مؤید یکدیگر است. از جمله‌ی آن روایات، بیانی است از محمد بن مسلم. محمد بن مسلم گوید: در کنار جابر بن عبدالله نشسته بودیم که امام سجاد (ع)، همراه با فرزند خردسالش، محمد وارد شد. امام سجاد (ع) به فرزندش فرمود: سر عمویت را بیوس. محمد به طرف جابر آمد و سر او را بوسید. جابر که در آن ایام بینایی را از دست داده بود، پرسید، این کودک کیست؟ امام سجاد (ع) فرمود: فرزندم محمد است. جابر محمد را در آغوش کشید و گفت: ای محمد! رسول خدا (ص) به تو سلام می‌رساند. [صفحه ۳۲] حاضران به جابر گفتند: این سخن را بر چه اساسی می‌گویی؟ جابر گفت: در خانه‌ی رسول خدا (ص) بودم که او حسین را سرگرم می‌نمود. در آن هنگام به من رو کرد و گفت: ای جابر! فرزندم حسین، دارای فرزندی خواهد شد که نامش علی است... و علی نیز دارای فرزندی خواهد شد که نامش محمد است. اگر او را ملاقات کردی، سلام مرا به او برسان، و بدان که پس از ملاقات وی، تو به پایان زندگی نزدیک شده‌ای. محمد بن مسلم می‌گوید: سخن جابر تحقق یافت و او پس از مدتی کوتاه بدرود حیات گفت. [۵۶]. بیان دیگر، روایت ابان بن تغلب است. ابان بن تغلب از امام صادق (ع) روایت می‌کند که جابر بن عبدالله آخرین صحابی رسول خدا (ص) از دل‌بستگان اهل‌البیت (ع) بود. او در مسجد رسول خدا (ص) می‌نشست، عمامه‌ی مشکی بر سر می‌بست و همواره ندا می‌داد: ای باقرالعلم، ای باقرالعلم! مردم مدینه می‌گفتند: جابر هذیان می‌گوید! جابر در پاسخ آنان می‌گفت: نه به خدا سوگند، هذیان نمی‌گویم. آنچه من گفتم بدان خاطر است که از رسول خدا (ص) شنیدم می‌فرمود: تو فردی از خاندان مرا ملاقات خواهی کرد که نامش، نام من و سیمایش، سیمای من است و به گونه‌ای شگفت‌حقایق علمی را می‌شکافد... [۵۷]. تاریخ یعقوبی روایت جابر را چنین نقل کرده است: جابر بن عبدالله انصاری گوید که رسول خدا (ص) به من فرمود: تو روزگار درازی خواهی زیست، تا مردی از نسل مرا ملاقات کنی که شبیه‌ترین مردم به من و همانم من است. چون او را دیدی سلام مرا به او برسان. چون سن جابر به کهولت رسید و پایان عمر خود را نزدیک یافت، همواره می‌گفت: ای باقر! ای باقر! کجا هستی؟ تا این که روزی او را ملاقات کرد. بر دست و پای او بوسه می‌زد و می‌گفت: ای شبیه رسول خدا (ص)! پدر و مادرم به قربانت، [صفحه ۳۳] جدت تو را سلام رسانیده است. [۵۸]. روایت جابر بن عبدالله توسط خود امام باقر (ع) از زاویه‌ای دیگر مطرح گشته است. در این روایت امام باقر (ع) از دیدار با جابر و دریافت سلام رسول خدا (ص) توسط وی گزارش داده است. [۵۹]. جز این موارد، حدیث جابر بن عبدالله با عباراتی دیگر اما مؤید یکدیگر و هماهنگ با هم وارد شده است. [۶۰].

حدیث جابر در منابع اهل سنت

حدیث جابر بن عبدالله انصاری تنها در منابع امامیه نقل نشده است، بلکه بسیاری از منابع اهل سنت نیز آن را نقل کرده‌اند. به عنوان نمونه، یکی از مضامین آن را می‌آوریم: احمد بن حجر هیتمی (م ۹۷۴) یکی از محدثان مشهور اهل سنت در فضلی از کتاب الصواعق المحرقة که اصولاً آن را در راستای تثبیت بینش اهل سنت و رد آرای شیعه و برخی مذاهب دیگر نگاشته است، به نقل فضایل اهل بیت رسول الله (ص) پرداخته است. [۶۱] وی نخست آیاتی را می‌آورد که در شأن و فضیلت اهل بیت وارد شده، سپس دلایل لزوم محبت اهل بیت را یادآور شده است [۶۲] و در ادامه‌ی آن با اشاره به روایات نبوی که درباره‌ی آنان وارد شده به توصیف هر یک از ائمه (ع) پرداخته است. او درباره‌ی امام باقر (ع) می‌نویسد: ابوجعفر محمد باقر، عبادت و علم و زهد را از پدر خویش زین‌العابدین به ارث [صفحه ۳۴] برده بود. او را از آن جهت باقر نامیده‌اند که گنج‌های پنهان معرفت و حقایق احکام و حکمت‌ها و لطایف را می‌کاوید و آشکار می‌ساخت. این نکته بر هیچ کس پنهان نیست مگر بر کسی که بینشش کور شده، یا سوء سریره داشته باشد. احمد بن حجر هیتمی، پس از توصیف فراوان آن حضرت می‌گوید: همین شرف برای ابوجعفر محمد باقر (ع) بس که ابن‌مدینی از جابر روایت کرده که رسول خدا (ص) برای وی درود فرستاده است. به جابر گفته شد: درود فرستادن رسول خدا (ص) برای ابوجعفر محمد باقر چگونه صورت گرفته است؟ جابر گفت: نزد رسول خدا (ص) نشسته بودم و حسین (ع) در اتاق وی بود. پیامبر (ص)، حسین (ع) را به تفریح واداشته بود. به من گفت: ای جابر! این کودک در آینده فرزندی خواهد داشت به نام علی، روز قیامت که فرا رسد، منادی ندا دهد: سیدالعابدین بایستد او می‌ایستد. سیدالعابدین نیز فرزندی خواهد داشت به نام محمد پس هر گاه او را ملاقات کردی، سلام مرا به او برسان. [۶۳]. چنان که گفته شد، این نمونه‌ای از نقل‌های اهل سنت است. بسیاری از دیگر منابع روایی و تاریخی آنان به حدیث جابر اشاره کرده، یا آن را به طور مفصل آورده‌اند. [۶۴].

تصریح امام سجاد به امامت باقر العلوم

یکی از پایه‌های تعیین امام، وصایت است. امامت با مفهومی که در فرهنگ شیعه دارد، نمی‌تواند به انتخاب مردم باشد؛ زیرا امام در بینش امامیه باید دارای عصمت و علم لدنی (دانش خدادادی و بدون تعلم از معلمان معمولی بشر) باشد، و موضوع عصمت، چیزی نیست که جز از [صفحه ۳۵] طریق خدا تأیید شود. بر این اساس، هر امام می‌بایست به وسیله‌ی امام معصوم پیش از خود تعیین شود و معصومین (ع) در این زمینه به نظر شخصی خود عمل نمی‌کنند، بلکه راهی را می‌روند که خداوند برای آنان مشخص کرده است. [۶۵]. امام سجاد، علی بن الحسین (ع) به مناسبت‌های مختلف و در موارد گوناگون به امامت فرزندش محمد بن علی تصریح می‌فرمود: امام علی بن الحسین (ع) در بستر بیماری و در آستانه‌ی وفات بود. فرزندانش محمد، حسن، عبدالله، عمر، زید و حسین را به گرد خویش فراخواند و فرزندش محمد را وصی خود قرار داد و وی را باقر خواند و امور برادران را بر عهده‌ی او نهاد. [۶۶]. امام سجاد (ع) در آخرین روزهای حیات خویش فرزندش محمد را فراخواند و صندوقی را در اختیار او قرار داد. پس از وفات امام سجاد (ع) فرزندان آن حضرت از محمد خواستند تا آن صندوق را بیاورد و به عنوان ارث پدر تقسیم کند. امام باقر العلوم (ع) به آنان گفت: آن صندوق حاوی مال و ثروت نیست، بلکه ودایع امامت در آن نهفته است [۶۷].

تصریح باقر العلوم به امامت خویش

شاید گمان رود که اثبات امامت امامان با استناد به نظر و تأیید خود آنان، امری غیر قابل قبول است، و به تعبیر دیگر، شهادت فرد به نفع خود، پذیرفته نیست و ثمری به آن مترتب نمی‌باشد. این سخن در بسیاری از موارد صادق است؛ زیرا در میدان حکم و قضاوت،

باید گواهانی به گواهی و شهادت برخیزند که خود خارج از گردونه‌ی منافع داوری خویش [صفحه ۳۶] باشند، اما در این مورد، خصوصیتی وجود دارد که با در نظر گرفتن آن، گواهی امام باقر (ع) بر امامت خویش، می‌تواند مورد استناد قرار گیرد. شخصیتی معنوی و علمی، چون باقرالعلوم (ع) که به اتفاق آرای علما و فقهای امامیه و اهل سنت، [۶۸] در اوج پاکی، تقوا، اخلاق و علم و عمل زیسته و کسی از او شهادت و سخن ناروا و گزاف نشنیده است اگر سخن از امامت خویش به میان می‌آورد، بر اساس بیان حق و هدایت خلق و زدودن شبهاتی است که در آن روزگار فضای جامعه‌ی اسلامی را تیره ساخته بود. اگر آن حضرت، جایگاه خود را برای مردم روشن نمی‌ساخت و به امامت خود تصریح نمی‌نمود، کسانی ادعا می‌کردند که امامیه مقام و منزلتی را برای باقرالعلوم (ع) معتقدند که او خود برای خویش باور نداشته است. امام باقر (ع) به زراره فرمود: ما دوازده امام هستیم که از جمله‌ی ما حسن بن علی و حسین بن علی است و پس از ایشان، امامان از نسل حسین (ع) می‌باشند. [۶۹]. امام باقر (ع) در بیانی دیگر فرمود: ما ایمان ما و الیان امر خدا و خزانه‌داران علم او و وارثان وحی و حاملان کتاب الهی، اطاعت ما بر مردم واجب و محبت ما ایمان و دشمنی ما کفر است، دوستان ما در بهشت و دشمنان ما در آتشند. [۷۰]. آن حضرت می‌فرمود: «لیلَةُ القدر» بر ما مخفی نیست؛ زیرا ملائکه در آن شب، اطراف ما در چرخشند. [۷۱]. در سخنی دیگر به ابوبصیر فرمود: یکی از وصیت‌های پدرم (علی بن الحسین) به من این بود که: فرزندم! پس از وفات من جز تو کسی مرا غسل ندهد؛ زیرا امام را جز امام غسل نمی‌دهد. و بدان که برادرت عبدالله مردم را به سوی خود خواهد خواند (ادعای امامت خواهد کرد) ولی او را به حال خویش واگذار؛ زیرا عمر او کوتاه [صفحه ۳۷] است. چون پدرم در گذشت، همچنان که فرموده بود او را غسل دادم و عبدالله هم مدعی امامت شد و دیری نگذشت که از دنیا رفت. این از جمله‌ی خبرهایی بود که علی بن الحسین قبل از تحقق، از آن پرده برداشت. و به وسیله‌ی این امور است که امام شناخته می‌شود. [۷۲]. روایات در این زمینه متعدد و بسیار است، [۷۳] اما نکته‌ای اساسی در این میان وجود دارد که امام باقر (ع) هم در روایت اخیر، بدان اشاره داشته است و آن اینکه امامت گرچه مقامی الهی است و تعیین امام به رأی و انتخاب مردم نیست، ولی امام باید دارای ویژگی‌هایی باشد که مردم با مشاهده‌ی آن‌ها به مقام و شخصیت استثنایی و فوق‌العاده‌ی وی پی ببرند. چنانکه در روایت اخیر، امام باقر (ع) پس از نقل پیشگویی پدر درباره‌ی آنچه بعدها اتفاق افتاد، فرمود: به وسیله‌ی این امور است که امام شناخته می‌شود. بنابراین، اگر در بحث امامت، مسأله‌ی وصایت مطرح می‌شود و یا سخنان خود امام در تأیید امامت خویش آورده می‌شود، نباید مورد سوء برداشت قرار گیرد و چنین تلقی شود که امامیه در زمینه‌ی امامت نظریه‌ای شبیه نظریه‌ی موروثی بودن حکومت و خلافت را پذیرفته‌اند! ملاک اصلی در انتخاب فردی از سوی خداوند برای رسالت و یا امامت؛ لیاقت‌ها و توان‌های روحی، علمی، اخلاقی و معنوی او است که در مجموع، شخص رسول یا امام را بر دیگران فضیلت می‌بخشد. اصل و نسب، منهای ملاک‌های معنوی و علمی، در بینش الهی، فاقد اعتبار است؛ چه، فرزند پیامبری به خاطر انحراف از مسیر حق، پیوند خویشاوندیش گسسته می‌شود. [۷۴] یگانه ملاک کرامت فرد، نزد خداوند تقوا و فضیلت [صفحه ۳۸] می‌باشد. [۷۵] همسر لوط (ع) در جمله‌ی کافران باقی می‌ماند و هلاک می‌شود. [۷۶] و همسر فرعون، در زمره‌ی مؤمنان و صالحان قرار می‌گیرد.

ویژگی‌ها و شایستگی‌های ضروری امام

امامت منصبی تشریفاتی نیست. منزلتی است که امام را در همه‌ی شؤون زندگی دینی و دنیایی امت، صاحب‌نظر و دارای تأثیر می‌سازد. امامت استمرار خط رسالت است، با این فرق که بر رسول خدا (ص) وحی می‌شده است اما بر امام وحی نمی‌شود. پیامبر (ص) به تصریح قرآن، دارای حق ولایت و حکومت بر مردم بوده، میان آنان قضاوت می‌کرده، احکام و تکالیف عبادی، اجتماعی و وظایف سیاسی را بر عهده داشته است، درباره‌ی انفال، غنایم، زکات، تصمیم می‌گرفته و انتخاب فرماندهان سپاه، سفیران و سرپرستان امور مختلف جامعه با سخن آن حضرت بوده است. پس از رسول خدا (ص) هیچ یک از این امور تعطیل شدنی نبوده

است. مردم همچنان نیازمند رهبری و مدیریت دینی و اجتماعی بوده‌اند. نیاز به قضاوت و داوری، همچنان ادامه داشته است. بسیاری از مسایل جدید (مسایل مستحدثه) حکمش برای مردم روشن نبوده و باید فردی آگاه به ژرفای کتاب و سنت، آن‌ها را برای مردم باز می‌گفته و روشن می‌ساخته است. بقای جامعه در پرتو نظام اداری و سیاسی امکانپذیر است، و جامعه نیازمند قوانین، مقررات و سیستمی اجرایی بوده تا از هم نپاشد و هرج و مرج به وجود نیاید. انفال، غنایم و زکات‌ها رقم بسیار بالایی را تشکیل می‌داده، که بدون نظارت فردی آگاه و ایمن، در مصارف صحیح و بایسته، صرف نمی‌شده است. [صفحه ۳۹] این شئون، اموری نیست که با رحلت رسول خدا (ص) بتوان آن‌ها را تعطیل کرد و احساس بی‌نیازی داشت! شخصی می‌بایست این وظایف را عهده‌دار شود. آن شخص باید از سه شرط ضروری برخوردار باشد: ۱- علم ۲- امانت ۳- توان و قدرت. این اصول سه‌گانه، اصولی است عقلی و غیرقابل انکار، و قرآن در مواردی به آن‌ها اشاره داشته است. «و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکاً قالوا انی یکون له الملك علينا و نحن احق بالملک منه و لم یؤت سعة من المال قال ان الله اصطفیہ علیکم و زاده بسطة فی العلم والجسم...» [۷۷]. پیامبر آنان (بنی اسرائیل) به ایشان گفت: خداوند طالوت را برای فرمانروایی بر شما فرستاده است. (بنی اسرائیل) گفتند: او چگونه می‌تواند فرمانروای ما باشد با این که خود ما به فرمانروایی سزاوارتریم، او سرمایه و ثروت ندارد. (پیامبرشان در پاسخ) گفت: خداوند به طالوت علم گسترده و توان جسمی افزون، بخشیده است...» در این آیه، علم و توان به عنوان دو ملاک شایستگی طالوت معرفی شده است؛ زیرا او برای فرمانروایی انتخاب گردیده بود. قرآن در سوره‌ی یوسف - آنجا که عزیز مصر به بیگانگی یوسف پی برده و او را در زمره مقربان خود جایگاهی والا بخشیده است - می‌گوید: «قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم» [۷۸]. یوسف گفت: مرا به سرپرستی و خزانه‌داری دارایی‌های کشور بگمار؛ زیرا من در حفظ و نگهداری آن‌ها بسیار کوشا و از دانشی عمیق برخوردارم. اگر هر کاری از شئون اجرایی جامعه نیازمند دانش، امانت‌داری و حفاظت و توان است، بی‌تردید حکومت بر جان و مال مردم و رهبری دین و دنیای آنان و حفاظت [صفحه ۴۰] از کیان جامعه، بلکه امتی بزرگ، نمی‌تواند بی‌نیاز از این سه عنصر ضروری باشد. به همان اندازه که حکومت و رهبری دینی و دنیایی بر سایر منصب‌ها و شئون اجتماعی برتری دارد و از نظر دامنه‌ی کار، گسترده‌تر و از بعد تأثیر، سرنوشت‌سازتر است، شرایطی که حاکمان و رهبران نیز باید از آن برخوردار باشند، جدیتر و ضروری‌تر می‌باشد.

انتخاب الهی، برترین انتخاب

بر اساس آنچه در زمینه‌ی نقش امام در سرنوشت مادی و معنوی انسان‌ها بیان کردیم، امت اسلامی باید پیش از هر اقدام و بیش از هر موضوع دیگر به شناخت امام و رهبر دینی و دنیایی خود بیندیشد. در صورتی که از ناحیه‌ی خداوند، شخص معینی برای این منصب انتخاب نشده باشد، راهی جز به کارگیری ملاک‌های عقلی و تفحص و مشورت نخواهد بود، و امام و رهبر جامعه از طریق آرای عمومی انتخاب می‌شود. در صورتی که، شخص خاصی از سوی خدا و یا منبع متکی به وحی (رسول خدا صلوات الله علیه) تعیین شده باشد، مجالی برای تردید نیست؛ زیرا انتخاب الهی، برترین انتخاب است؛ چه، انتخاب و گزینش خداوند، متکی بر علم، بصیرت، تدبیر و حکمت گسترده‌ی او است. امامتی که شیعه برای ائمه دوازده‌گانه اعتقاد دارد، امامتی است که از ناحیه‌ی رسول خدا (ص) - به عنوان مرجعی که با وحی در ارتباط است - برای آنان تعیین شده است. اما، چنان که قبلاً نیز یاد آور شدیم، معنای انتخاب خدا و رسول خدا (ص)، وجود نداشتن و لازم نبودن ملاک‌های سه‌گانه - علم، امانت و توان برتر - نیست، بلکه معنای آن وجود داشتن این شرایط در شخص امام به عالیترین شکل است. «و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله ان یکون لهم الخیرة من امرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً» [۷۹]. هرگاه خداوند و رسول وی حکمی صادر کردند، این حق برای زنان و مردان [صفحه ۴۱] مؤمن وجود ندارد که در آن زمینه خودسرانه و به دلخواه خود عمل کنند (و حکم خدا را نادیده

بگیرند)؛ زیرا اگر کسی از حکم خدا و رسول سرپیچی کند، به گمراهی آشکار افتاده است.

انتخاب الهی، دارای ملاک

در بسیاری از آیات قرآن مشیت و خواست خدا مطرح شده است؛ مثلاً در آیه‌ای آمده است: «ان الله يفعل ما يشاء» [۸۰]. همانا خداوند، آنچه را بخواهد انجام می‌دهد. معنای این گونه آیات، این است که هیچ قدرتی در برابر اراده‌ی خدا، نمی‌تواند عرض اندام نماید و خداوند آنچه را مصلحت بداند و اراده کند، تحقق خواهد یافت. این، بدان معنا نیست که خداوند در خواسته‌ها و اراده‌های خود، ملاک‌ها و مصلحت‌ها را در نظر نمی‌گیرد؛ زیرا اگر مشیت، تصمیم، اراده، داوری و انتخاب‌های خداوند، بی‌حساب و بی‌ملاک بود، اصولاً مسأله‌ی فرستادن پیامبران، انزال کتاب‌های آسمانی، تعیین برنامه و تکلیف برای انسان‌ها و تشویق آنان به تقوا و رعایت ارزش‌ها و عدالت و... ضرورتی نداشت، بلکه بی‌معنا بود؛ زیرا کسی که خود بدون ملاک حکم کند و رفتار نماید، چگونه از دیگران می‌خواهد که بر اساس قانون و اصولی ارزشی حرکت نمایند و زندگی کنند! متأسفانه، بسیاری از آنان که در فهم قرآن و دین به آرای شخصی و علم محدود خود اکتفا کرده و از زلال معارف خاندان رسالت، خود را محروم ساخته‌اند، در تجزیه و تحلیل مفاهیم وحی گرفتار لغزش‌های هلاکت باری شده‌اند، که از آن جمله مسأله‌ی مشیت، اراده و گزینش‌هایی است که خداوند به خود نسبت داده است. اینان در نتیجه‌ی محدودیت دانش و احاطه نداشتن بر مجموعه‌ی حقایق و معارف قرآن، چیزهایی را به خداوند نسبت داده‌اند که ساحت او برای آن‌ها است. [صفحه ۴۲] خداوند می‌فرماید: «نرفع درجات من نشاء ان ربك حكيم عليم» [۸۱]. هر کس را بخواهیم، درجات فزونتر می‌بخشیم، همانا پروردگار تو بسیار کارداران و آگاه است. جمله‌ی اخیر آیه با جمله‌ی نخست ارتباط دارد. و در حقیقت ملاک و مبنای مشیت خدا را مشخص می‌سازد؛ یعنی درست است که خواست خداوند، محقق شدنی و تخلف ناپذیر است، اما خواست‌ها و مشیت‌های او اولاً در جهت رشد و تکامل انسان‌ها است و ثانیاً بر ملاک حکمت (کاردانی، صلاح اندیشی و اتقان) و علم گسترده استوار است. در آیه‌ی دیگر آمده است: «ان ربی لطیف لما يشاء انه هو العليم الحكيم». [۸۲]. همانا پروردگار من نسبت به آنچه اراده می‌کند و مشیتش بدان تعلق می‌گیرد، بسیار ریزنگر و باریک بین است، همانا او از علم و حکمتی ژرف برخوردار است. در این آیه به صراحت آمده است که مشیت و خواست خداوند بی‌حساب نیست، بلکه دقایق امور در آن مورد توجه قرار گرفته است تا چه رسد به مسایل مهم و اصولی. این بینشی است که از مجموعه‌ی معارف قرآنی و اسلامی بوضوح استنتاج می‌شود. مسأله‌ی انتخاب رسول و امام نیز از این قانون، مستثنی نیست. نه تنها افعال خداوند دارای مصلحت برتر و غایت عالی است، بلکه پیامبر اکرم (ص) که نزدیکترین بندگان به خدا و برگزیده‌ی او است، نیز باید انتخاب‌ها و گزینش‌هایش، بر اساس ملاک‌های ارزشی و واقعی باشد؛ چه، او معلم حکمت و حق و عدل است و باید سرآمد دیگران و مظهر حق و عدل باشد. اکنون باید دید امام باقر (ع) از چه امتیازها و ویژگی‌هایی در میدان علم و عمل و معرفت و تقوا برخوردار بوده است که از سوی پیامبر (ص) برای امامت معرفی شده [صفحه ۴۳] است. با توجه به این که پیامبر (ص) در زمینه‌ی مسایل شریعت و امور حساس مربوط به امت اسلامی راهی را پیموده که مورد رضایت و عنایت خداوند بوده است. « ما ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا عَوَى، وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى ». [۸۳].

کمال‌ها و کرامت‌ها، نشانه‌ای دیگر

اشاره

هر چند ملاک‌های مهم شایستگی امام را باید در شخصیت علمی و فکری و منش عملی وی جستجو کرد و امام در همه‌ی این

زمینه‌ها سرآمد همگان می‌باشد و نقش الگو دهی را به عهده دارد، اما از آن جا که در عقیده‌ی شیعه، امامت امامان دوازده گانه، منتسب به انتخاب و معرفی پیامبر (ص) و خدا است، و آنان در علم و عمل، تربیت یافتگان الهی هستند، و علوم و کمال‌های روحی و معنوی خود را از معلمان، و الگوهای بشری نیاموخته‌اند، پابندی به این باور، خواه ناخواه نیازمند دلایل ویژه‌ای است؛ زیرا علم و عمل برتر و نمونه‌ی امام، شرافت، فضیلت و صلاحیت آنان را برای پیشوایی دینی و دنیایی ثابت می‌کند، ولی چه بسا اعتقاد به الهی بودن آن شرافت‌ها و فضیلت‌ها، به نشانه‌های فزونتری نیاز داشته باشد. اگر نگوییم همه‌ی مردم، ناگزیر باید بپذیریم که بیشتر مردم، حقانیت یک مقام الهی را در نشانه‌های اعجازی و فوق بشری آن جستجو می‌کنند. و خداوند در قرآن، عملاً این انتظار را پذیرفته و بر آن صحنه نهاده است. ناقه‌ی صالح، نجات ابراهیم از آتش، معجزات فراوان موسی، سخن گفتن عیسی در گاهواره و قرآن معجزه‌ی جاوید پیامبر اسلام (ص)، همه و همه پاسخی است از سوی خداوند به این انتظار طبیعی مردم. خداوند در قرآن از این معجزات به عنوان آیات؛ یعنی نشانه‌های صدق پیامبران در منتسب بودن رسالتشان به مبدأ عالی آفرینش و خداوند جهان یاد کرده است. بنابراین، مشاهده‌ی برخی امور فوق‌العاده از امامان (ع) امری طبیعی بلکه بایسته است؛ زیرا پذیرش رهبری همه جانبه‌ی ایشان و اطاعت از آنان در امر دین و دنیا، اطمینان و اعتقادی راسخ می‌طلبد و چنین اعتقادی - دست کم - برای بیشتر مردم از [صفحه ۴۴] طریق همین کمال‌ها و کرامت‌ها حاصل می‌شود. یکی از سخنان امام باقر (ع) در برابر هشام بن عبدالملک همین بود که: ما کمال و تمام آن چه را که خداوند بر پیامبرش (ص) نازل کرده است به ارث برده‌ایم و... زمین از انسان‌های کاملی که وارث کمال‌های یاد شده‌اند خالی نخواهد بود و این کمال را در غیر، نمی‌توان یافت. [۸۴]. البته باید یادآور شد که این نمودهای اعجازی، تنها دلیل حقانیت امامت امامان نیست، بلکه نشانی است در کنار سایر نشانه‌ها و زمانی براستی کارآیی و سازندگی دارد که قرین با شخصیت والای علمی و عملی ائمه مورد توجه قرار گیرد، و زمینه‌ای باشد برای اعتقاد به حقانیت آنان و الگو قرار دادن ایشان در صحنه‌ی عبادت و زندگی فردی و اجتماعی. به هر حال، در زندگی امام باقر (ع) چنین نمودها و نشانه‌هایی برای شیعیان نشان وجود داشته است که به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد.

انهدام قصر هشام

یزید بن حازم گوید: همراه امام باقر (ع) بودم و از کنار خانه‌ی هشام که در حال ساختمان سازی بود گذشتیم. امام فرمود: به خدا سوگند، این خانه ویران خواهد شد، به خدا سوگند، حتی خاک‌هایش را از ویرانه‌هایش بیرون خواهند برد و زمین «احجار الزیت» آشکار خواهد شد و در این موضع نفس زکیه (محمد بن عبدالله بن حسن) به قتل خواهد رسید. ابن حازم گوید: من از این سخنان در شگفت شدم و با خویش گفتم: چه کسی جرأت دارد خانه‌ی هشام را ویران کند؟ ایام سپری شد و مرگ هشام فرا رسید و ولید به کرسی خلافت نشست و فرمان داد آن خانه را خراب کرده، خاک‌هایش را بیرون بردند تا با زمین هموار شود. من این [صفحه ۴۵] جریان را خود شاهد بودم [۸۵].

اخبار از خلافت عمر بن عبدالعزیز

ابوبصیر گوید: با امام باقر (ع) در مسجد (مسجد النبی) نشسته بودیم که عمر بن عبدالعزیز با لباس‌هایی زیبا - با رنگ روشن متمایل به زرد - وارد شد و در حالی که به خدمتکارش تکیه داده بود! امام باقر (ع) فرمود: این جوان در آینده به خلافت خواهد رسید و شیوه‌ای عادلانه در پیش خواهد گرفت و... هنگام مرگ زمینیان بر او می‌گریند و آسمانیان بر او نفرین می‌فرستند! به امام باقر (ع) عرض کردیم: مگر نه این است که عدل و انصاف پیشه می‌سازد، پس نفرین آسمانیان برای چیست؟ امام فرمود: او جایگاه ما را

غضب می‌کند در حالی که شایستگی آن را ندارد [۸۶].

ترسیم پیامدهای نهضت زید بن علی

عده‌ای از اصحاب امام باقر (ع) این حدیث را نقل کرده‌اند که زید از کنار امام باقر (ع) گذشت. امام رو به اصحاب خود کرد و فرمود: این برادرم - زید بن علی - را که می‌بینید، در کوفه قیام خواهد کرد و کشته خواهد [صفحه ۴۶] شد. او را به دار می‌آویزند و سرش را از بدن جدا کرده و از شهری به شهر دیگر سیر می‌دهند. [۸۷].

نظارت بر رفتار پنهانی پیروان

ابوبصیر گوید: زنی نزد من قرآن را فرا می‌گرفت، روزی در لابلای درس سخنی آمیخته با شوخی و مزاح گفتم. آن جلسه پایان یافت و من به حضور امام باقر (ع) رسیدم. امام به من فرمود: ای ابوبصیر به آن زن چه گفتی؟ من شرمگین شدم. امام فرمود: دیگر تکرار نشود! [۸۸]. ابوصباح کنانی گوید: روزی به طرف خانه‌ی امام باقر (ع) حرکت کردم و در خانه را کوبیدم، کنیز جوانی را در باز کرد، من با دست به بدن او زدم و گفتم به مولایت بگو من بر در خانه ایستاده‌ام (هنوز دخترک به راه نیفتاده بود و سخنان من تمام نشده بود) صدای امام بلند شد و فرمود: ای بی‌مادر (یعنی ای بی‌اصل و نسب)! داخل خانه شو. داخل خانه شدم و به امام عرض کردم: به خدا قسم، قصد ناروایی نداشتم، غرضم از این کار (شناخت میزان آگاهی شما بود و می‌خواستم بدانم که شما حرکت‌های پنهانی ما را هم می‌بینید و می‌دانید یا خیر) و می‌خواستم از این طریق بر باورم افزوده شود. امام باقر (ع) مرا تصدیق کرد و فرمود: اگر گمان شما این باشد که این دیوارها جلو دید ما را می‌گیرد همان گونه که مانع دید شما است، بنابراین فرقی میان ما و شما [صفحه ۴۷] نخواهد بود! مواظب باش که دیگر چنین عملی از تو سر نزنند. [۸۹]. روایات در زمینه‌ی آگاهی گستردی امام و نیروی خدادادی آنان بسیار است و این موارد به عنوان نمونه آورده شد.

سخنی با منکران

دو گروه با دو انگیزه‌ی متفاوت کمال‌ها و کرامت‌های ائمه (ع) را با دیده‌ی انکار و ناباوری می‌نگرند. نخستین گروه: کسانی هستند که از ریشه، ویژگی مقام معنوی و جایگاه ائمه را منکرند، و نهایت نظری که درباره‌ی ایشان اظهار می‌دارند این است که آنان هم مانند سایر عالمان و فقیهان و مفسران و شخصیت‌های علمی - دینی بوده و مورد اطمینان و ثوق می‌باشند و آنچه که به عنوان سنت پیامبر نقل کنند از ایشان پذیرفته است، ولی آنچه که بدون استناد به پیامبر بیان کنند نظر شخصی آنان تلقی شده، در معرض خطا و نسیان قرار دارد. بسیاری از اهل سنت، درباره‌ی ائمه (ع) چنین بینشی دارند. محیی‌الدین بن شرف نووی (م ۶۷۶ ه) می‌گوید: محمد بن علی بن الحسین... معروف به باقر (ع)... از جمله‌ی تابعان جلیل‌القدر است، او پیشوایی دانا و خیره بود که تمامی اندیشمندان اسلامی بر جلالت او اتفاق نظر دارند، از جمله فقهای مدینه، بلکه از پیشوایان ایشان بشمار می‌آید و... [۹۰]. ذهبی (م ۷۴۸ ه) می‌گوید: او - محمد بن علی الباقر (ع) - از جمله کسانی است که علم و عمل و بزرگواری و [صفحه ۴۸] شرف و وثاقت و متانت را با هم در وجود خویش ذخیره داشت. او برای خلافت شایسته بود و از جمله ائمه‌ی دوازده گانه‌ی شیعه بشمار می‌آید که ایشان را معصوم و عالم به همه‌ی معارف دین می‌شناسند، ولی جز ملائکه و انبیا هیچ کس عصمت ندارد و همه در معرض خطا و صواب قرار دارند و سخنانشان گاه پذیرفته می‌شود و گاه رد می‌گردد، بجز پیامبر اکرم (ص)؛ زیرا او معصوم بوده و از جانب وحی تأیید می‌شده است. [۹۱]. بدیهی است که دارندگان چنین بینشی، بر اساس باور خویش نمی‌توانند کمالات الهی و فوق بشری ائمه را

پذیرند. بسیار جالب است که این بحث در عصر امام باقر (ع) نیز از مباحث محوری بوده است و شخص هشام بن عبدالملک از جمله انتقادهایی که به امام باقر (ع) وارد کرده، همین مطلب است. و امام به وی پاسخی قاطع داده است. هشام به امام باقر می‌گوید: علی (ع) مدعی علم غیب بود! در حالی که خداوند هیچ کس را بر غیب خویش آگاه نساخته است. پس علی (ع) چگونه مدعی بوده است؟! امام باقر در پاسخ می‌فرماید: خداوند متعال بر پیامبرش (ص) کتابی شگفت فرو فرستاد که در آن تمامی آنچه رخ داده و تاقیامت رخ خواهد داد، ثبت شده است. و آیات «و نزلنا علیک الكتاب تبیانا لكل شیء و هدی و موعظه للمتقین» [۹۲] و «و کل شیء احصیناه فی امام مبین». [۹۳] و «ما فرطنا فی الكتاب من شیء» [۹۴] نظر به همین حقیقت دارد. از سوی دیگر خداوند به پیامبر وحی کرد: آن چه از اسرار پنهان و امور غیبی که به وی ارائه شده به علی (ع) منتقل کند... و در این راستا پیامبر به اصحاب خویش فرمود: علی بن ابی طالب برای تأویل قرآن خواهد جنگید، همان گونه که من برای تنزیل قرآن و [صفحه ۴۹] اصل تثبیت آن در میان مردم با عوامل ستیزه‌جو جنگیدم. و در نزد هیچ کس تأویل قرآن به صورت کامل و تام آن وجود ندارد مگر نزد علی (ع)... [۹۵].

دومین گروه: کسانی هستند که با وجود اعتقاد به مقام ویژه‌ی ائمه و امامت الهی آنان، تأکید بر کرامت‌ها و کارهای فوق‌العاده‌ی ایشان را زمینه‌ی دور شدن جامعه از توجه به نقش معلمی و هدایتگر امامان (ع) می‌دانند و معتقدند که مشغول شدن ذهن شیعه به این امور، موجب مخفی ماندن سایر ابعاد فکری و عملی ائمه شده است. به نظر این گروه، طرح این نوع کرامت‌ها، سبب شده است که شخصیت معصومان (ع) در ذهن عامیان، در بعد شفافبخشی و معجزه آفرینی و گره‌گشایی از مشکلات مادی مردم و شفاعت از گنهکاران، منحصر شود، و آنان از الگو قرار دادن پیشوایان دین در میدان عمل و سازندگی محیط فردی و اجتماعی و تصحیح شرایط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه، غافل شوند! این گروه که با اندیشه‌ی اصلاح و اصلاحگری به این موضع روی آورده‌اند و سعی در تعادل بخشیدن به بینش‌ها و منش‌های فردی و اجتماعی شیعه دارند. هرچند در اصل این حرکت انگیزه‌ای مقدس داشته باشند و هشدار آنان به رعایت ارزش‌ها در میدان عمل و عینیت جامعه بایسته و ضروری باشد، اما نباید این هدف ارزشی، موجب نادیده گرفتن برخی واقعیت‌های ارزشمند باشد. اگر در فلسفه‌ی معجزات انبیا (ع) دقت شود، آشکار خواهد شد که همه‌ی طبقات فکری جامعه قادر به تجزیه و تحلیل علمی و منطقی و فلسفی امور نیستند، بلکه توده‌ها همواره برای شناخت حقایق، نیازمند روش‌هایی تجربی و ملموس می‌باشند و اعجازها و کرامت‌ها در این راستا صورت می‌گیرد. شیوه‌ی صحیح این است که همواره با طرح این بعد از شخصیت معنوی ائمه (ع) به توده‌ها یادآوری شود که وسیله را با هدف، و نشانه را با مقصد اصلی عوض نکنند. کرامت‌ها نشانی است از حقانیت رهبری ائمه و امامت آنان، و این مقدمه‌ای است برای الگو قرار دادن ایشان در رفتار دینی و اجتماعی و اخلاق والای انسانی. چنان که این موضوع در مجال‌هایی از این کتاب مورد توجه قرار گرفته است. [صفحه ۵۳]

زندگی علمی امام باقر علیه السلام

زندگی علمی باقرالعلوم

اشاره

برای ترسیم سیمای علمی و نقش بارز امام باقر (ع) در حوزه‌ی معرفتی اسلام، از سه زمینه می‌توان بهره جست: الف - آن چه اندیشمندان، فقیهان و صاحب‌نظران علوم اسلامی، طی قرون متمادی درباره‌ی آن حضرت گفته‌اند. ب - شمار شاگردان و تربیت یافتگان مکتب آن امام، و نیز وجود چهره‌های درخشان علمی و معنوی در میان ایشان. ج - شیوه‌ی زندگی و درس‌های عملی، و نیز آثار علمی بر جای مانده از آن پیشوای الهی. هر یک از این سه منظر، خود می‌تواند بیانی رسا در توصیف شخصیت باقرالعلوم (ع) باشد و به هر کدام می‌توان بسنده کرد، اما از آن جا که در بررسی این زمینه‌ها، مجال استقصا نیست، از هر خرمی، خوشه‌ای

برگرفته، به قدر توان از جلوه‌های آن آفتاب سود باید جست.

امام باقر، در آینه‌ی اندیشه‌ها

آفتاب اگر هزاران منکر داشته باشد، چون می‌درخشد و روشنی می‌دهد و گرما می‌بخشد، خود بهترین گواه و مؤید ارزش‌های خویش است. آنان که چشم فرو بسته و سر در حفره‌ی تعصب فرو برده‌اند، خود را از فیض آفتاب [صفحه ۵۴] محروم کرده‌اند، و آنان که آینه‌ی اندیشه در برابر درخشش آن وا داشته‌اند، خود نور یافته و به چشمه‌ی خورشید راه بسته‌اند. امام باقر (ع) از جمله چهره‌های درخشانی است که هر بینای محقق و اندیشمندی را به تعظیم و تکریم ارزش‌های خویش واداشته است. ستایشگران او، تنها شیعیان و پیروان وی نبوده‌اند، بلکه بسیاری از آنان که راه امامیه را باور نداشته و بر بینش شیعه درباره‌ی خلفا، نقدهای شدید و تندی نوشته‌اند، زمانی که با چهره‌ی روشن و انکارناپذیر علمی و عملی باقرالعلوم (ع) مواجه شده‌اند، لب به تحسین و ستایش گشوده‌اند. این ستایش‌ها از سوی منکران امامیه و شیعه و حتی متعصب‌ترین آنان که لعن و طعن بر شیعه را ضروری می‌شمرده‌اند، نشان می‌دهد که جایگاه علمی و عملی امام باقر (ع) در جهان اسلام به حدی بارز و متعالی است، که قابل چشم پوشی نبوده و نیست. از سوی دیگر نشان می‌دهد که تعظیم و تکریم شیعه نسبت به آن حضرت، ناشی از تعصب و فرقه‌گرایی نمی‌باشد. بر این اساس، جا دارد که نخست به طرح آرای اهل سنت بپردازیم؛ زیرا: بهتر آن باشد که سر دلبران گفته آید از زبان دیگران - حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (م ۴۳۰ ه) در کتاب حلیه الاولیاء و طبقات الاوصیاء می‌نویسد: از جمله شخصیت‌های مورد استناد و اتکا در منابع حدیثی ابوجعفر محمد بن علی الباقر است. او از خاندان نبوت بود و میان موقعیت والای دینی و جایگاه رفیع اجتماعی جمع کرده و در زمینه‌ی رخدادها و مسایل مستحدثه و نیز موضوعات خطیر و مهم صاحب‌نظر بود. در راستای بندگی و عبادت خدا اشک‌ها ریخت و از مرء و درگیری‌های لفظی و برتری جویانه باز می‌داشت [۹۶]. - علامه سبط ابن جوزی (م ۵۹۷ ه) در کتاب التذکره می‌نویسد: او (ابوجعفر محمدالباقر) شخصیتی دانشمند و عابد و مورد اطمینان بود که [صفحه ۵۵] پیشوایان اهل سنت، مانند ابوحنیفه و غیر او، از وی حدیث نقل کرده‌اند [۹۷]. - ابن کثیر (م ۷۷۴ ه) در کتاب البدایه و النهایه می‌نویسد: او محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب، ابوجعفر الباقر است. مادرش ام عبدالله دختر حسن بن علی می‌باشد. وی از تابعان والامقام و بسیار بلند مرتبه و یکی از شخصیت‌های بارز امت اسلامی در جنبه‌ی علم و عمل و سیادت و شرف، بشمار می‌آید. او از جمله ائمه‌ی دوازده‌گانه‌ای است که شیعه به امامت آنان اعتقاد دارد... [۹۸]. - شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (م ۷۴۸ ه) در کتاب سیر اعلام النبلاء می‌نویسد: ابوجعفر محمد بن علی، جامع علم و عمل و سیادت و شرف و وثاقت و متانت بود و شایستگی خلافت رسول الله را داشت، او یکی از ائمه دوازده‌گانه‌ی مورد تکریم شیعه‌ی امامیه است و آنان قایل به عصمت وی می‌باشند و شناخت او را نسبت به همه‌ی معارف دینی باور دارند... [۹۹]. ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵ ه) در کتاب الفصول المهمه می‌نویسد: اهل دانش درباره‌ی محمد بن علی بن الحسین گفته‌اند که او شکافنده‌ی دانش و جامع و گسترش دهنده‌ی علم و بالا برنده‌ی مرتبه‌ی معارف در جامعه‌ی خویش است. قلبش پاکیزه و عملش بالنده و منزّه و نفسش طاهر و اخلاقش شریف بود، و عمرش را در اطاعت خداوند متعال به پایان رسانید و به عالیترین درجات تقوا راه یافت. صاحب ارشاد [۱۰۰] درباره‌ی او گفته است: تنها محمد بن علی الباقر از میان برادرانش، جانشین وصی پدر و قائم به امر امامت بود، و بر دیگران از جهت فضل و دانش و زهد و [صفحه ۵۶] سیادت برتری داشت... [۱۰۱]. - محمد امین سویدی (م ۱۲۴۶ ه) در کتاب سبائک الذهب می‌نویسد: معارفی که از سوی ابوجعفر الباقر در زمینه‌ی علوم دین و سنن و سیره‌ها و فنون ادب در میان جامعه‌ی اسلامی ظاهر گشت از هیچ یک از فرزندان حسین (ع) آشکار نشد. مناقب و ارزش‌های شخصیت وی بسیار است که کتابی چون سبائک مجال و گنجایش طرح همه‌ی آن‌ها را ندارد. [۱۰۲]. - احمد بن حجر الهیتمی المکی (م ۹۷۴ ه) در کتاب الصواعق المحرقة می‌نویسد: او باقرالعلم و جامع و گسترش دهنده و بر

افرازنده‌ی پرچم دانش است، قلبش مصفا و علم و عملش پاکیزه و بالنده و نفسش طاهر بود... در مقامات عارفان حایز جایگاهی است که زبان از توصیف آن ناتوان است. در زمینه‌ی سلوک و معارف، از او کلمات بسیاری رسیده که طرح آن‌ها فرصتی گسترده می‌طلبد. [۱۰۳]. - خیرالدین زرکلی (از نویسندگان معاصر) در کتاب الاعلام می‌نویسد: ابوجعفر الباقر پنجمین امام از ائمه‌ی دوازده‌گانه‌ی شیعه امامیه است. وی فردی پارسا و عابد و در زمینه‌ی تفسیر و دیگر زمینه‌های علمی صاحب نظر بود. [۱۰۴]. - محمد بن عبدالفتاح الحنفی (م ۱۲۶۶ ه) در کتاب جوهره‌ الکلام آورده است: محمد بن علی بن حسین بن ابی طالب (ع) است که باقر نامیده شد. واژه‌ی باقر در لغت به معنای شکافنده‌ی زمین به منظور آشکار ساختن گنج‌ها و پنهانی‌های آن است. وی را از آن جهت باقر نامیدند که گنج‌های پنهان معارف و حقایق احکام و حکمت و لطایف را ظاهر می‌ساخت. این نکته‌ای است واضح که جز بر کوردلان مخفی [صفحه ۵۷] نخواهد بود... [۱۰۵]. - بیانی معروف و مشهور از عبدالله بن عطاء نقل شده است که بسیاری از مورخان و محققان بدان اشاره کرده‌اند. عبارت وی چنین است: هرگز ندیدم که دانشمندان در برابر کسی حقیر و کم مایه بنمایند، آن گونه که در برابر باقرالعلوم، کوچک و کم دانش به نظر می‌رسیدند. [۱۰۶]. در برخی از تعبیرهای این روایت آمده است: حکم بن عیینه با این که فردی مسن و جلیل‌القدر بود، وقتی در مقابل باقرالعلوم (ع) قرار می‌گرفت، مانند کودکی می‌نمود که در برابر معلم زانو زده، در حال فراگیری دانش باشد. [۱۰۷]. این بیان‌ها، گوشه‌ای است از آن چه مورخان و محققان اهل سنت درباره‌ی شخصیت امام باقر (ع) آورده‌اند. [۱۰۸]. نکته‌ای که شایان توجه است و نباید آن را از نظر دور داشت، این است که بینش خاص امام باقر (ع) و سایر ائمه معصومین (ع) درباره‌ی خلافت و وصایت و تفاوت آرای ایشان در مسایل شرعی و عقیدتی با بسیاری از مذاهب اهل سنت، خلفا و علمای زمان خویش، همواره از عواملی بوده است که منکران امامت ایشان، شخصیت واقعی آنان را نادیده گرفته و با سکوت از کنار آن گذاشته‌اند، اما با این وصف، می‌بینیم که مراتب عالی علمی و عملی امام باقر (ع) در حدی بوده است که حتی منکران مقام امامت و ولایت، با همه‌ی تلاشی که در باطل ساختن بینش و عقاید امامیه به خرج می‌داده‌اند، از مدح و ستایش ایشان لب فرو بسته و به علم و تقوای عالی آن امام اذعان داشته‌اند، ولی نباید انتظار داشت که آنان حق مطلب را در این [صفحه ۵۸] زمینه ادا کرده و تمام مطلب را گفته باشند؛ زیرا باورهای عقیدتی آنان و دل‌بستگی ایشان به یکی از مذاهب اربعه، خواه ناخواه بر بینش‌های تاریخی و داوری‌های آنان نسبت به شخصیت‌های علمی و دینی تأثیر می‌گذارد. به عنوان نمونه باید اشاره کرد به ابن سعد (م ۲۳۰ ه) که در کتاب الطبقات الکبری می‌نویسد: ابونعیم الفضل بن دکین، گفته است: ابوجعفر محمد بن علی... کان ثقة کثیر العلم و الحدیث و لیس یروی عنه من یحتج به. [۱۰۹]. ابن سعد در حالی این مطالب را نوشته است که اولاً کرسی تدریس امام باقر (ع) از نظر گستردگی کم‌نظیر بوده است، و ثانیاً بسیاری از اصحاب و شاگردان و روایان احادیث آن حضرت، از چهره‌های مشهور و شناخته شده و معتبر رجال حدیث می‌باشند. در میان آن چهره‌ها، کسانی را می‌توان دید که مورد اعتماد و قبول عامه‌ی اهل سنت نیز می‌باشند، از آن جمله: - عمر بن دینار (م ۱۱۵ ه)، از رجال صحاح سته. - عبدالرحمن بن عمر الازواعی (م ۱۵۷ ه)، از رجال صحاح سته. - عبدالملک بن عبدالعزیز (م ۱۵۰ ه)، کتب ششگانه‌ی صحاح اهل سنت به روایت وی احتجاج کرده‌اند. - قره بن خالد السدوسی (م ۱۵۴ ه). - محمد بن المنکدر (م ۱۳۳ ه)، ذهبی درباره‌ی او گفته است: همگان بر تقدم و ثقه بودن وی اجماع دارند. - یحیی بن کثیر (م ۱۲۹ ه)، او از رجال صحاح سته و از شخصیت‌های مشهور رجالی و حدیثی است. کتاب طبقات الحفاظ درباره‌ی او آورده است: یحیی بن کثیر، فردی ثقة است که جز از افراد موثق نقل حدیث نمی‌کند. [۱۱۰]. - الزهری (م ۱۲۴ ه)، که مالک بن انس، سفیان بن عیینه و اوزاعی و... از او حدیث نقل کرده‌اند. [صفحه ۵۹] - ربیع بن عبدالرحمن (م ۱۳۶ ه)، از بزرگان شیوخ مالک بن انس. - عبدالله بن ابی بکر (م ۱۳۵ ه)، نسائی درباره‌ی وی گفته است که او ثقه و دارای قدرت ثبت و حفظ حدیث بوده است، و ابن سعد درباره‌ی او گوید: ثقه است و روایات فراوان دارد. [۱۱۱]. و جز اینان، روایان مشهور و مورد اعتماد فراوانی از امام باقر (ع) نقل حدیث کرده‌اند که از رجال صحاح سته بشمار می‌آیند و کتاب‌های معتبر اهل سنت به روایات

آنان استناد جسته و اعتماد نموده‌اند. [۱۱۲]. با این بیان، آشکار می‌گردد که سخن ابن‌سعد در کتاب الطبقات الکبری سخنی است بی‌دلیل، بلکه مخالف واقعیت‌هایی است که خود بدان‌ها اعتراف دارد. بی‌شک، آنچه سبب شده تا ابن‌سعد شاگردان و اصحاب امام باقر (ع) را در میدان اعتبار و حجیت سخن، کم بها جلوه دهد، چیزی جز موضعگیری فکری یا سیاسی در قابل بینش امامیه نبوده است؛ زیرا برای مخدوش ساختن یک بینش و اندیشه، معمولاً صاحب اندیشه و بانی آن را زیر سؤال می‌برند، و زمانی که شخصیت وی، خدشه‌ناپذیر باشد، شاگردان و اصحاب او را، که مبلغ افکار و ترویج دهنده‌ی آرای او می‌باشند به گونه‌ای از اعتبار می‌اندازند. به هر حال، با شرایط فکری حاکم بر نظام سیاسی و محافل علمی اعصار پیشین، جز این هم انتظار نمی‌توان داشت. ولی آنچه هم اکنون از الطبقات الکبری نقل کردیم، گواهی است بر صدق سخن پیشین ما، که به حق درخشش انکارناپذیر سیمای معصومین و اهل‌البیت (ع)، تا بدان جا بوده که منکران افکار و عقاید و مخالفان مشی سیاسی و عقیدتی آنان نیز، نتوانسته‌اند آن جلوه‌ها را نادیده گرفته، لب فرو بندند!

شاگردان و تربیت یافتگان مکتب باقر العلوم

خاندان رسالت و اهل بیت رسول الله (ص)، از آن جا که به گواهی قطعی و [صفحه ۶۰] انکارناپذیر پیامبر اسلام (ص)، عدل و همپا و هماوای قرآند با حقیقت، محتوا و پیام قرآن، همگونی و سنخیت دارند. حدیث ثقلین از جمله احادیث مهم مورد پذیرش اهل سنت و امامیه است. در این حدیث، رسول خدا، ثمره‌ی تلاش‌های طاقت فرسای خود در مسیر ایفای رسالت و هدایت خلق را، در دو یادگار گرانبها که پس از خود بر جا گذاشته خلاصه کرده و گفته است: من دو شی گرانبها در میان شما باقی می‌گذارم: قرآن و اهل بیت، این دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا در قیامت بر حوض کوثر، بر من وارد شوند... [۱۱۳]. با توجه به مقام معنوی و الهی پیامبر (ص) که کمترین خودخواهی و هوا و هوس در او راه نداشته و آنچه او می‌گفته در حقیقت مورد تأیید خداوند بوده و رأی و سخنی جز به اشاره و تأیید وحی اظهار نمی‌داشته است، [۱۱۴] می‌توان به یقین اقرار کرد که پیامبر (ص)، خاندانش را بر اساس ملاحظات خویشاوندی و روابط نسبی و علائق مادی بشری، در کنار قرآن، بزرگترین معجزه‌ی خویش ننهاده است، بلکه قرین ساختن اهل بیت، با پیام وحی، از آن جهت بوده که میان آن دو هماهنگی و سنخیت وجود داشته است. اگر خداوند قرآن را بدور از کمترین ضعف و کاستی و کجی و نادرستی فرو فرستاده، [۱۱۵] اهل بیت را نیز از هر انحراف و گناه، پاک گردانیده و مصونیت بخشیده است [۱۱۶]. اگر قرآن، دارای حقایق اصولی و محکم و نیز مسایلی متشابه [۱۱۷] است که برای [صفحه ۶۱] فهم آن‌ها باید به منبعی الهی و آگاه به رموز روحی مراجعه کرد، اهل بیت، همان آگاهان و عالمانی هستند که مفسر قرآن و مبین احکام و پیام‌های آنند. [۱۱۸]. هر چند آیات قرآن، روشن و روشنگر است، ولی معنای روشنی مفاهیم قرآن، این نیست که تمامی مطالب و مفاهیم آن برای همه‌ی اندیشه‌ها آشکار و بی‌نیاز از توضیح باشد؛ چه، خداوند به پیامبر (ص) فرمان داده تا آیات وحی را برای مردم توضیح و تبیین کند [۱۱۹]. با این بیان، اهل بیت از آن جهت، قرین قرآن و جدایی ناپذیر از آن معرفی شده‌اند که پس از رسول خدا (ص) به تبیین مفاهیم وحی و حقایق قرآن، برای توده‌ها پردازند و این توان و شایستگی در همه‌ی اهل بیت رسالت (معصومین علیهم السلام) بوده است. چنان که علی (ع) به سینه‌اش اشاره می‌کرد و می‌گفت: در اینجا دانش‌های فراوانی است که کاش شاگردان شایسته‌ای می‌یافتم و این حقایق را بدان‌ها می‌آموختم [۱۲۰]. آن چه پس از وفات رسول اسلام (ص) برای جامعه‌ی اسلامی و خاندان پیامبر (ص)، رخ نمود هرگز به آنان، مجال نداد تا آن گونه که می‌خواستند و می‌بایست، به نشر معارف قرآنی پردازند. جریان‌های سیاسی حاکم بر جامعه، پس از رحلت رسول خدا (ص)، سبب تفکیک قرآن از عترت در باور و اندیشه‌ی بخش عظیمی از مردم شد. قرآن بظاهر محور نظام دستوری دین و حکومت گردید، ولی چون نیازمند مفسر و مبین بود، باعث شد تا میدان تفسیر و تأویل بشدت گسترش یابد و چهره‌هایی در محافل علمی و دینی مطرح شدند که هرگز آیه‌ای در تطهیر آنان نازل

نشده و سفارشی از ناحیه‌ی رسول خدا در تمسک به آنان نرسیده بود. از سوی دیگر، کسانی چون علی بن ابی طالب (ع) که با صدای رسا فریاد بر می‌آورد: سلونی قبل از تفقدونی؛ یعنی هر چه می‌خواهید از من بپرسید، قبل از این که مرا از دست بدهید، مهجور و [صفحه ۶۲] ناشناخته ماندند. حسن بن علی (ع)، از سوی حرکت معاویه، تحت شدیدترین فشارهای روحی و اجتماعی قرار داشت و هرگز به او فرصت نشر معارف واقعی داده نشد. حسین بن علی (ع) تحت فشار قرار گرفت که حکومت ضد دینی و ضد بشری یزید را بپذیرد و از آن جا که پذیرش حکومت وی را مایه‌ی نابودی اساس شریعت می‌دانست، از آن اجتناب کرد و در این راه به شهادت رسید. بنی‌امیه بر جان و مال و ناموس و دین مردم مسلط شدند. و زمینه چنان شد که فردی چون زین‌العابدین ناگزیر، معارف حقه را در قالب دعا و نیایش اظهار می‌کرد. در این میان، در عصر امام باقر (ع)، شرایط سیاسی جامعه به گونه‌ای تغییر یافت که آن حضرت توانست، مجمعی علمی تشکیل داده، به تعلیم و تربیت مردانی دانشمند و متعهد به ارزش‌های شریعت پردازد. این است که وقتی صفحات تاریخ اسلام مرور شود، در زندگی علمی امام باقر (ع) نام بسیاری از شاگردان آن حضرت و شخصیت‌های ممتاز علمی جهان اسلام جلب نظر می‌کند. با این همه، نباید تصور کرد که امام باقر (ع) آسوده و ایمن از محدودیت‌ها و ممنوعیت‌هایی بوده است که حکومت‌ها برای اهل بیت (ع) فراهم می‌آورده‌اند، بلکه بی‌تردید، جو حاکم بر زندگی امام باقر (ع) به شدت جو تقیه بوده است؛ زیرا با فرهنگ خاصی که در نتیجه‌ی حکومت‌های ناصالح بر جامعه حاکم شده بود، کنار نهادن تقیه به منزله‌ی دست کشیدن از فعالیت علمی و دور ماندن از ترویج معارف اصولی دین به شمار می‌رفت. باری، شرایط زمان، برای امام باقر (ع) و نیز امام صادق (ع) زمینه‌ای را فراهم آورد که سایر ائمه (ع) هرگز برایشان آماده نشد. آن شرایط مساعد، معلول سستی پایه‌های حکومت امویان بود. بحران‌های درونی نظام سیاسی در آن عصر، به حاکمان مجال نمی‌داد تا بر خاندان رسالت مانند حاکمان پیشین، فشار آورند و ایشان را منزوی سازند. بی‌تردید اگر همین زمینه برای هر یک از امامان (ع) فراهم می‌آمد، آنان قادر به تأسیس حوزه‌های بزرگ درسی بودند و عالمان و فقیهان بیشتری را پرورش می‌دادند. [صفحه ۶۳] این زمینه‌ی مساعد، سبب شد تا امام باقر (ع)، و امام صادق (ع) بیشترین آرای فقهی، تفسیری و اخلاقی را در کتب فقهی و حدیثی از خویش بر جای گذارند. این چنین است که فردی چون محمد بن مسلم می‌تواند سی هزار حدیث از امام باقر (ع) [۱۲۱] نقل کند. و شخصیتی چون جابر جعفی هفتاد هزار حدیث. [۱۲۲]. در نزد عالمان امامیه، فقیه‌ترین فقیهان صدر اسلام شش نفرند که همه‌ی آنان از اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بوده‌اند. آنان عبارتند از: زراره بن اعین، معروف بن خربوذ المکی، ابوبصیر الاسدی، فضیل بن یسار، محمد بن مسلم الطائفی و برید بن معاویه العجلی. [۱۲۳]. شیخ الطائفه، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی در کتاب رجال خویش، اصحاب و شاگردان امام باقر (ع) را که از آن حضرت نقل حدیث کرده‌اند ۴۶۲ مرد و دو زن دانسته است. در میان اصحاب و شاگردان امام باقر (ع) برخی از نظر اعتبار و وثاقت مورد اتفاق اهل سنت امامیه‌اند، و دسته‌ای به دلیل گرایش‌های عمیق شیعی، در دایره‌ی رجال اهل سنت قرار نگرفته، بلکه تنها مورد اعتماد امامیه می‌باشند. برای ارائه‌ی نموداری فهرست گونه از شاگردان امام باقر (ع) با استفاده از چند منبع رجالی، نام گروهی از آنان را یادآور می‌شویم، بی این که ادعای استقصا داشته باشیم.

- ۱- ابان بن ابی‌عیاش فیروز، تابعی. ۲- ابان بن تغلب ابوسعید البکری الجریری. ۳- ابراهیم بن الأزرق الکوفی. ۴- ابراهیم الجزیری (الجریری). ۵- ابراهیم بن جمیل، برادر طربال الکوفی. ۶- ابراهیم بن حنان الأسدی الکوفی. ۷- ابراهیم بن صالح الانماطی. ۸- ابراهیم بن عبدالله الاحمری. ۹- ابراهیم بن عبید ابوغره الانصاری. ۱۰- ابراهیم بن عمر الصنعانی الیمانی. ۱۱- ابراهیم بن مرثد الکندی الأزدی. [صفحه ۶۴] ۱۲- ابراهیم بن معاذ. ۱۳- ابراهیم بن معرض الکوفی. ۱۴- ابراهیم بن نصر بن القعقاع الجعفی. ۱۵- ابراهیم بن نعیم العبیدی الکنانی. ۱۶- احمد بن عائد. ۱۷- احمد بن عمران الحلبی. ۱۸- اسحاق بن بشیر النبال. ۱۹- اسحاق بن جعفر بن علی. ۲۰- اسحاق بن عبدالله بن ابی‌طلحه المدنی. ۲۱- اسحاق بن الفضل بن یعقوب بن عبدالله بن الحرث... ۲۲- اسحاق القمی. ۲۳- اسحاق بن نوح الشامی. ۲۴- اسحاق بن واصل الضبی. ۲۵- اسحاق بن یزید بن اسماعیل الطائی. ۲۶- اسحاق بن یسار مولی

قیس بن مخرمه. ۲۷- اسرائیل بن غیاث المکی. ۲۸- اسلم بن ایمن التیمی المنقری الکوفی. ۲۹- اسلم المکی القواس. ۳۰- اسماعیل بن ابی‌خالد. ۳۱- اسماعیل بن جابر الخثعمی. ۳۲- اسماعیل بن زیاد البزاز الکوفی الأسدی. ۳۳- اسماعیل بن سلمان الأزرق معروف به ابو‌خالد. ۳۴- اسماعیل بن عبدالخالق الجعفی. ۳۵- اسماعیل بن عبدالرحمان الجعفی الکوفی. ۳۶- اسماعیل بن عبدالعزیز. ۳۷- اسماعیل بن الفضل بن یعقوب بن الفضل بن عبدالله. ۳۸- اسماعیل ابواحمد الکاتب الکوفی. ۳۹- اسماعیل معروف به ابوالعلاء. از بنی‌قیس بن ثعلبه. ۴۰- اسید بن القاسم. ۴۱- اعین الرازی، معروف به ابومعاذ. ۴۲- انس بن عمرو الأزدی. ۴۳- ایوب بن ابی‌تمیه کیسان السجستانی العنبری البصری. ۴۴- ایوب بن بکر بن ابی‌علاج الموصلی. ۴۵- ایوب بن شهاب زید البارقی الأزدی. ۴۶- ایوب بن وشیکه. ۴۷- بدر بن الخلیل الأسدی، ابوخلیل الکوفی. ۴۸- برد الاسکاف الأزدی الکوفی. ۴۹- برد الخیاط [صفحه ۶۵] ۵۰- برید بن معاویه العجلی، معروف به ابوالقاسم. ۵۱- بسام بن عبدالله الصیرفی، معروف به ابو عبدالله. ۵۲- بشار الاسلمی. ۵۳- بشار بن زید بن نعمان. ۵۴- بشر بن ابی‌عقبه المدائنی. ۵۵- بشر؛ بیاع. ۵۶- بشر بن جعفر الجعفی، ابوالولید. ۵۷- بشر بن خثعم. ۵۸- بشر الرحال. ۵۹- بشر بن عبدالله بن سعید الخثعمی. ۶۰- بشر بن عبدالله الخثعمی الکوفی. ۶۱- بشر بن میمون الوابشی الهمدانی النبال الکوفی. ۶۲- بشر بن یسار. ۶۳- بشیر، ابو عبدالصمد بن بشر الکوفی. ۶۴- بشیر معروف به ابومحمد المستنیر الجعفی الأزرق. ۶۵- بشیر بن سلیمان المدنی. ۶۶- بکر بن ابی‌حبیبه. ۶۷- بکر بن حبیب الأحمسی البجلی الکوفی. ۶۸- بکر بن خالد الکوفی. ۶۹- بکر بن صالح. ۷۰- بکر بن کرب. ۷۱- بکرویه الکندی الکوفی. ۷۲- بکیر بن اعین بن سنسن الشیبانی الکوفی. ۷۳- بکیر بن جنبد الکوفی. ۷۴- بکیر بن حبیب الکوفی. ۷۵- تمیم بن زیاد. ۷۶- ثابت بن ابی‌ثابت. ۷۷- ثابت بن دینار ابو صیفه الأزدی. ۷۸- ثابت بن زائدة العکلی. ۷۹- ثابت بن هرمز ابوالمقدم العجلی. ۸۰- ثویر بن ابی‌فاخته سعید بن جهمان غلام ام‌هانی. ۸۱- جابر بن عبدالله بن عمر بن حرام ابو عبدالله الانصاری. ۸۲- جابر بن یزید بن الحرث بن عبدیغوث الجعفی. ۸۳- جارود، معروف به ابوالمنذر. ۸۴- جارود بن السری التیمی السعدی الکوفی. ۸۵- جراح المدائنی. ۸۶- جعدة بن ابی‌عبدالله. ۸۷- جعفر بن ابراهیم الجعفی. ۸۸- جعفر الأحمس. ۸۹- جعفر بن حکیم بن عباد الکوفی. ۹۰- جعفر بن عمرو بن ثابت ابی‌المقدم بن هرمز الحداد العجلی. ۹۱- جعفر بن محمد بن علی بن الحسین (امام صادق علیه‌السلام) [صفحه ۶۶] ۹۲- الحارث بن حصین الأزدی. ۹۳- الحارث بن شریح المنقری. ۹۴- الحارث بن المغیره النصری. ۹۵- حبیب بن ابی‌ثابت الأسدی الکوفی. ۹۶- حبیب ابوعمره الاسکاف. ۹۷- حبیب بن بشار الکندی. ۹۸- حبیب بن جری العبسی الکوفی. ۹۹- حبیب بن حسان بن الأشرس الأسدی. ۱۰۰- حبیب السجستانی. ۱۰۱- حبیب العبی الکوفی. ۱۰۲- حبیب بن المعلی السجستانی. ۱۰۳- حجاج بن ارطاة ابوارطاة النخعی الکوفی. ۱۰۴- حجاج بن دینار الواسطی. ۱۰۵- حجاج بن کثیر الکوفی. ۱۰۶- حذیفه بن منصور بن کثیر ابومحمد الخزاعی. ۱۰۷- حسان بن مهران. ۱۰۸- الحسن بن ابی‌ساره النیلی الانصاری. ۱۰۹- الحسن بن حبیش الأسدی. ۱۱۰- الحسن الجعفی الکوفی. ۱۱۱- الحسن بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب (ع). ۱۱۲- الحسن بن رباط. ۱۱۳- الحسن بن زیاد البصری. ۱۱۴- الحسن بن زیاد الصیقل ابومحمد الکوفی. ۱۱۵- الحسن بن زیاد الصیقل. ۱۱۶- الحسن بن السری الکاتب. ۱۱۷- الحسن بن شهاب بن یزید البارقی الأزدی. ۱۱۸- الحسن بن صالح بن حی الهمدانی الثوری الکوفی. ۱۱۹- الحسن بن علی الأحمری الکوفی. ۱۲۰- الحسن بن عمار. ۱۲۱- الحسن بن عمار عامی. ۱۲۲- الحسن بن المغیره. ۱۲۳- الحسن بن منذر. ۱۲۴- الحسن بن یوسف. ۱۲۵- الحسین بن ابتر الکوفی. ۱۲۶- الحسین بن ابی‌العلاء الخفاف. ۱۲۷- الحسین بن احمد المنقری. ۱۲۸- الحسین بن بنت ابی‌حمزه الثمالی. ۱۲۹- الحسین الجعفی ابواحمد الکوفی. ۱۳۰- الحسین بن حماد. ۱۳۱- الحسین بن عبدالله الأرجانی. ۱۳۲- الحسین بن عبدالله بن عبیدالله بن العباس بن عبدالمطلب. ۱۳۳- الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب (ع) (برادر امام باقر علیه‌السلام) [صفحه ۶۷] ۱۳۴- الحسین بن مصعب. ۱۳۵- الحسین بن منذر. ۱۳۶- حفص الأعمور الکوفی. ۱۳۷- حفص بن غیاث. ۱۳۸- حفص بن وهب الأفرعی. ۱۳۹- الحکم بن الصلت الثقفی. ۱۴۰- الحکم بن عبدالرحمان بن ابی‌نعیم البجلی. ۱۴۱- الحکم بن عتیبه ابومحمد الکوفی الکندی. ۱۴۲- الحکم بن المختار بن ابی‌عبیده. ۱۴۳- حکیم بن صهیب ابوصهیب الصیرفی ابوشیب. ۱۴۴- حکیم بن معاویه. ۱۴۵-

حماد بن ابی سلیمان الأشعری ۱۴۶- حماد بن ابی العطار الطائی الكوفی ۱۴۷- حماد بن بشر الطنافی الكوفی ۱۴۸- حماد بن بشر اللحام ۱۴۹- حماد بن راشد الأنزدي البزاز ابوالعلاء الكوفی ۱۵۰- حماد بن المغيرة ۱۵۱- حمران بن أعین الشیبانی ۱۵۲- حمزة، ابوالحسين الليثی داماد ابوحمزة الثمالی ۱۵۳- حمزة بن حمران بن أعین ۱۵۴- حمزة الطيار ۱۵۵- حمزة بن عطا الكوفی ۱۵۶- خازم الاشل الكوفی ۱۵۷- خالد بن ابی كريمة ۱۵۸- خالد بن أوفی ابوالربیع العنزى الشامی ۱۵۹- خالد بن بكار ابوالعلاء الخفاف الكوفی ۱۶۰- خالد بن طهمان الكوفی ۱۶۱- خيثمة بن عبدالرحمان الجعفی الكوفی ابو عبدالرحمان ۱۶۲- داود الأبنزاري ۱۶۳- داود بن ابی هند القشیری السرخی ۱۶۴- داود بن حبيب ابوغیلان الكوفی ۱۶۵- داود بن الدجاجی الكوفی ۱۶۶- داود بن زید الهمدانی الكوفی ۱۶۷- دلهم بن صالح الكندی الكوفی ۱۶۸- دینار ابوعمر و الأسدی الكوفی ۱۶۹- ربيع بن صبيح ۱۷۰- ربيع العبسی الكوفی ۱۷۱- ربيعة بن ابی عبدالرحمان، معروف به ربيعة الرأى ۱۷۲- ربيعة بن ناجد بن كثير ابوصادق الكوفی ۱۷۳- رشيد بن سعد المصرى [صفحة ۶۸] ۱۷۴- رفيد بن مصقلة العبدی الكوفی ۱۷۵- رفيد غلام بنو هبيرة ۱۷۶- زائدة بن قدامه ۱۷۷- زرارة بن اعين الشیبانی ۱۷۸- زرین الأبنزاري ۱۷۹- زرین الأنماطی ۱۸۰- زكريا برادر المستهل، معروف به ابويحيى ۱۸۱- زكريا بن عبدالله النقاظ الكوفی ۱۸۲- زهير المدائنی ۱۸۳- زياد بن أبی الحلال ۱۸۴- زياد بن أبی زياد المنقرى التميمی ۱۸۵- زياد الأحلام، غلامی كوفی ۱۸۶- زياد الأسود ۱۸۷- زياد بن الأسود النجار ۱۸۸- زياد بن سوه البجلي الكوفی ۱۸۹- زياد بن صالح الهمدانی الكوفی ۱۹۰- زياد بن عيسى ابو عبيدة الحذاء ۱۹۱- زياد المحاربي الكوفی ۱۹۲- زياد بن المنذر ابوالجارود الهمدانی العوفی الكوفی ۱۹۳- زياد غلام امام باقر عليه السلام ۱۹۴- زياد الهاشى ۱۹۵- زيد الآجرى ۱۹۶- زيد بن على بن الحسين على بن ابی طالب (ع) (برادر امام باقر عليه السلام) ۱۹۷- زيد بن محمد بن يونس ابواسامة الشحام الكوفی ۱۹۸- زيد الهاشى ۱۹۹- سالم بن ابی حفصة ۲۰۰- سالم الأشل ۲۰۱- سالم الجعفی ۲۰۲- سالم المكى ۲۰۳- سديف بن حكيم الصيرفي ۲۰۴- سعد بن أبی عمرو الجلاب ۲۰۵- سعد الحداد ۲۰۶- سعد بن الحسن الكندی ۲۰۷- سعد بن طريف ۲۰۸- سكين المعدنى ۲۰۹- سلام الجعفی ۲۱۰- سلام بن سعد الأنصارى ۲۱۱- سلام بن المستنير ۲۱۲- سلم بن بشر ۲۱۳- سلمان بن خالد طلحى قمى (شاعر) ۲۱۴- سلمة بن الأهمم ۲۱۵- سلمة بن قيس الهلالى ۲۱۶- سلمة بن كهيل ۲۱۷- سلمة بن محرز ۲۱۸- سليمان بن محرز ۲۱۹- سليمان بن مروان عجلی ۲۲۰- سليمان، غلام طربال ۲۲۱- سليمان بن هارون العجلی [صفحة ۶۹] ۲۲۲- سنان ابو عبدالله بن سنان ۲۲۳- سورة بن كليب بن معاوية الاسدى ۲۲۴- شجرة، برادر بشير النبال ۲۲۵- صالح بن سهل الهمدانی ۲۲۶- صالح بن عقبه ۲۲۷- صالح بن ميثم الكوفی ۲۲۸- صامت ۲۲۹- صلت بن الحجاج ۲۳۰- ضريس ۲۳۱- طاهر، غلام امام باقر (ع) ۲۳۲- طربال ۲۳۳- طلحة بن زيد بترى ۲۳۴- ظريف بن ناصح ۲۳۵- عامر بن أبی الأحوص ۲۳۶- عباد بن صهيب ۲۳۷- عبدالجبار بن اعين الشیبانی، برادر زرارة بن اعين ۲۳۸- عبدالحميد بن عواض الطائی ۲۳۹- عبدالحميد الواسطی ۲۴۰- عبدالرحمان، معروف به ابوخينمة ۲۴۱- عبدالرحمان بن أعین برادر زرارة ۲۴۲- عبدالرحمان بن سليمان الأنصارى ۲۴۳- عبدالرحيم القصير ۲۴۴- عبدالغفار بن القاسم الأنصارى، معروف به ابومريم ۲۴۵- عبدالله بن بكير الهجرى ۲۴۶- عبدالله بن الجارود ۲۴۷- عبدالله بن جريح ۲۴۸- عبدالله بن الحسن بن الحسن بن على بن ابی طالب (ع) ۲۴۹- عبدالله بن زرعه ۲۵۰- عبدالله بن دینار ۲۵۱- عبدالله بن سليمان ۲۵۲- عبدالله بن شريك العامرى ۲۵۳- عبدالله بن عجلان ۲۵۴- عبدالله بن عطاء المكى ۲۵۵- عبدالله بن عمرو ۲۵۶- عبدالله بن الغالب الأسدى (شاعر) ۲۵۷- عبدالله بن محمد الأسدى ۲۵۸- عبدالله بن محمد الجعفی ۲۵۹- عبدالله بن المختار ۲۶۰- عبدالله بن الوليد الوصافى ۲۶۱- عبدالمؤمن بن القاسم، برادر ابومريم الأنصارى ۲۶۲- عبدالملك بن اعين الشیبانی برادر زرارة ۲۶۳- عبدالكريم بن مهران ۲۶۴- عبدالواحد بن المختار الأنصارى ۲۶۵- عبيدالله بن محمد بن عمر بن أميرالمؤمنين (ع) ۲۶۶- عبيدة الخثعمى [صفحة ۷۰] ۲۶۷- عبيدة السكسكى ۲۶۸- عذافر بن عبدالله ۲۶۹- عطية أخو عرام ۲۷۰- عطية بن ذكوان ۲۷۱- عطية الكوفى ۲۷۲- عقبه بن بشير الأسدى ۲۷۳- عقبه بن شعبه، معروف به ابوشيبه الأسدى ۲۷۴- عبه بن قيس مثيلة ۲۷۵- عكرمة، معروف به ابواسحاق ۲۷۶- العلاء بن الحسين ۲۷۷- العلاء بن عبدالكريم ۲۷۸- علباء بن دراع الاسدى

۲۷۹- علقمه بن محمد الحضرمی، برادر ابوبکر الحضرمی ۲۸۰- علی بن ابی‌المغیره الزبیدی الأزرق ۲۸۱- علی بن حنظله العجلی
 ۲۸۲- علی بن رباط ۲۸۳- علی بن سعید بن بکیر ۲۸۴- علی بن عبدالعزیز ۲۸۵- علی بن عطیه ۲۸۶- علی بن میمون، معروف به
 ابوالحسن الصایغ ۲۸۷- عمار بن ابی‌الأحوص ۲۸۸- عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب (ع) أبو‌حفص الأشرف ۲۸۹-
 عمر بن شمر ۲۹۰- عمر بن حنظله ۲۹۱- عمر بن هلال ۲۹۲- عمران بن ابی‌خالد الفزازی ۲۹۳- عمران ۲۹۴- عمرو بن ابی‌بتان
 ۲۹۵- عمرو بن ثابت ۲۹۶- عمرو بن جمیع ۲۹۷- عمرو بن خالد ۲۹۸- عمرو بن خالد الواسطی ۲۹۹- عمرو بن دینار المکی ۳۰۰-
 عمرو بن رشید ۳۰۱- عمرو بن سعید بن هلال الثقفی ۳۰۲- عمرو بن عبدالله الثقفی ۳۰۳- عمرو بن قیس الماصر ۳۰۴- عمرو بن
 معمر بن ابی‌وشیکه ۳۰۵- عمرو بن یحیی ۳۰۶- عنبسه بن بجاد ۳۰۷- عنبسه بن مصعب ۳۰۸- عیسی بن ابی‌منصور القرسی ۳۰۹-
 عیسی بن حمزه ۳۱۰- عیسی بن اعین الشیبانی، برادر زرارۀ ۳۱۱- عیسی الطحان ۳۱۲- عیسی بن عمر ۳۱۳- غالب أبو‌هذیل (شاعر
 کوفی) [صفحه ۷۱] ۳۱۴- غالب جهنی ۳۱۵- غیاث بن ابراهیم ۳۱۶- فرات بن احنف ۳۱۷- فضیل بن الزبیر الرسان ۳۱۸- فضیل بن
 سعدان ۳۱۹- فضیل بن شریح ۳۲۰- فضیل بن عثمان الأعور المرادی ۳۲۱- فضیل بن غیاث ۳۲۲- فضیل بن میسرۀ ۳۲۳- فضیل بن
 یسار بصری ۳۲۴- فلیح بن ابی‌بکر الشیبانی ۳۲۵- قاسم بن عبدالملک ۳۲۶- قاسم بن محمد ۳۲۷- قدامه بن سعید بن ابی‌زائده
 ۳۲۸- قیس بن الربیع ۳۲۹- قیس بن رمانه الأشعری ۳۳۰- کامل صاحب السابری ۳۳۱- کامل بن العلاء ۳۳۲- کامل النجار ۳۳۳-
 کامل الوصافی ۳۳۴- کثیر بن اسماعیل (النواء) ۳۳۵- کمیت بن زید الأسدی ۳۳۶- کیسان بن کلیب ۳۳۷- کلیب بن معاویه الأسدی
 ۳۳۸- کلیب بن معاویه الصیداوی ۳۳۹- لیث بن ابی‌سلیم ۳۴۰- لیث بن البختری المرادی ۳۴۱- مالک بن أعین الجهنی ۳۴۲- مالک
 بن عطیه ۳۴۳- محمد بن ابی‌حمزه ۳۴۴- محمد بن ابی‌ساره ۳۴۵- محمد بن ابی‌منصور ۳۴۶- محمد بن اسحاق المدني ۳۴۷-
 محمد بن أسلم الجبلی ۳۴۸- محمد بن حمید ۳۴۹- محمد بن رستم ۳۵۰- محمد بن زید ۵۱- محمد بن السایب الکلبی ۳۵۲-
 محمد بن سعید بن غزوان ۳۵۳- محمد بن سلیمان القرا ۳۵۴- محمد بن شر الحضرمی ۳۵۵- محمد الطیار غلام فزارۀ ۳۵۶- محمد
 بن عجلان ۳۵۷- محمد بن عجلان المدني ۳۵۸- محمد بن قیس الانصاری ۳۵۹- محمد بن مروان البصری ۳۶۰- محمد بن مروان
 الکلبی ۳۶۱- محمد بن مسعود ۳۶۲- محمد بن مسلم الثقفی الطحان الطائفی ۳۶۳- محمد بن علی الحلبي ۳۶۴- محمد بن الفضل
 الهاشمی ۳۶۵- محمد بن یزید ۳۶۶- محمد بن الیسع بن حمزه القمی [صفحه ۷۲] ۳۶۷- مستهل بن عطاء الکوفی ۳۶۸- مسعده بن
 زیاد ۳۶۹- مسعده بن صدقه ۳۷۰- مسکین ۳۷۱- مسکین بن عبدالله ۳۷۲- مسمع کردین، معروف به ابویسار ۳۷۳- معروف بن
 خربوذ المکی ۳۷۴- معمر بن رشید ۳۷۵- معمر بن عطاء ۳۷۶- معمر بن یحیی بن بسام دجاجی ۳۷۷- المفضل بن ابی‌قره ۳۷۸-
 المفضل بن زید ۳۷۹- المفضل بن قیس بن رمانه ۳۸۰- المفضل بن مزید ۳۸۱- مقاتل بن سلیمان ۳۸۲- مقرن السراج ۳۸۳- منهال
 بن عمرو الأسدی ۳۸۴- منصور بن الولید الصیقل ۳۸۵- منصور بن حازم ۳۸۶- منذر بن ابی‌طریفه ۳۸۷- منصور بن المعتمر ۳۸۸-
 معاذ بن مسلم الهراء ۳۸۹- موسی أبو‌الحسن الأشعری ۳۹۰- موسی بن اشیم ۳۹۱- موسی التمار ۳۹۲- موسی بن خلیفه ۳۹۳- موسی
 الخیاط ۳۹۴- موسی بن زیاد ۳۹۵- مهزم الأسدی ۳۹۶- میسر بن عبدالعزیز النخعی المدائنی ۳۹۷- میمون البان ۳۹۸- میمون القداح
 غلام بنی محزوم ۳۹۹- ناحیه بن ابی‌عمار ۴۰۰- نجم بن الحطیم (أبو‌حطیم العبدی) ۴۰۱- نجم الطائی ۴۰۲- نجیح بن مسلم ۴۰۳-
 نصر بن مزاحم ۴۰۴- نصر بن قرواش الخزاعی ۴۰۵- نعمان الأحمسی ۴۰۶- وردان أبو‌خالد الکابلی الأصغر ۴۰۷- ورد بن زید
 الأسدی، برادر کمیت بن زید ۴۰۸- ولید بن بشیر ۴۰۹- ولید بن عروه الهجری ۴۱۰- ولید بن القاسم ۴۱۱- هارون الجبلی ۴۱۲-
 هارون بن حمزه الغنوی ۴۱۳- هاشم بن ابی‌هاشم ۴۱۴- هاشم الرماني ۴۱۵- هلقام ۴۱۶- هیثم النهدی، ابن ابی‌مسروق ۴۱۷- یحیی
 بن ابی‌العلاء الرازی ۴۱۸- یحیی بن ابی‌القاسم، معروف به ابوبصیر [صفحه ۷۳] ۴۱۹- یحیی بن السابق ۴۲۰- یحیی بن القاسم
 الحذاء ۴۲۱- یزید، معروف به ابو‌خالد الكناسی ۴۲۲- یزید بن زیاد الکوفی ۴۲۳- یزید بن عبدالملک الجعفی ۴۲۴- یزید بن
 عبدالملک النوفلی ۴۲۵- یزید بن محمد النیسابوری ۴۲۶- یزید، غلام حکم بن ابی‌الصلت الثقفی ۴۲۷- یعقوب بن شعیب الأزرق

۴۲۸- یعقوب بن شعیب بن میثم الأسدی ۴۲۹- یعقوب بن یونس پدر یونس بن یعقوب ۴۳۰- یونس بن ابی‌یعقوب ۴۳۱- یوسف بن الحارث ۴۳۲- یونس بن خال ابی‌المستهل ۴۳۳- یونس بن جناب ۴۳۴- یونس بن المغیره باب الکنی (شاگردان امام باقر (ع) که نامشان با کنیه ثبت شده است) ۴۳۵- ابوالبلاد ۴۳۶- ابوبشر ۴۳۷- ابوحارم ۴۳۸- ابوجعفر المدائنی ۴۳۹- ابوالحجاج ۴۴۰- ابوحسان الانماطی ۴۴۱- ابوحسان العجلی ۴۴۲- ابوخالد الفزاری ۴۴۳- ابوشیبه الفزاری ۴۴۴- ابوالصحراری ۴۴۵- ابوصامت الحلوانی ۴۴۶- ابوالعلاء الخفاف ۴۴۷- ابوعروه الانصاری ۴۴۸- ابوعمار ۴۴۹- ابوعمر البزار ۴۵۰- ابوعمینه ۴۵۱- ابولید الهجری ۴۵۲- ابوالمأمون ۴۵۳- ابومحمد ۴۵۴- ابومخلد الخياط ۴۵۵- ابومرهف ۴۵۶- ابومسکین السمان ۴۵۷- ابوموسی ۴۵۸- ابوالنعمان العجلی ۴۵۹- ابوهارون ۴۶۰- ابوهارون المكفوف [صفحه ۷۴] ۴۶۱- ابوهراسه ۴۶۲- ابوالورد زنانی که از مکتب امام باقر (ع) بهره جسته‌اند. ۱- حبابه‌ الوالیة ۲- خدیجه دختر محمد بن علی بن الحسین (ع) لازم به یادآوری دوباره است که این نوشته در صدد بر شمردن نام تمامی شاگردان امام باقر (ع) نمی‌باشد بلکه آنچه یاد گردید، به عنوان نمونه از دو کتاب رجالی رجال شیخ طوسی و جامع الرواة استفاده شده است. اصحابی که فقط از جانب شیعه توثیق شده‌اند ۱- اسماعیل بن الفضل. جامع الرواة ۱ / ۱۰۰؛ رجال طوسی ۱۰۴؛ تنقیح المقال ۱ / ۱۴۱؛ اختیار معرفه الرجال ۲۱۸. ۲- برید بن معاویه. جامع الرواة ۱ / ۱۱۷؛ تنقیح المقال ۱ / ۱۶۴. ۳- بکیر بن اعین. جامع الرواة ۱ / ۱۲۹؛ تنقیح المقال ۱ / ۱۸۱. ۴- ثابت بن دینار، ابوحزئه الثمالی. جامع الرواه ۱ / ۱۳۴؛ رجال طوسی ۸۴؛ تنقیح المقال ۱ / ۱۹۰. ۵- جابر بن عبدالله الانصاری. جامع الرواة ۱ / ۱۴۳؛ تنقیح المقال ۱ / ۲۰۰. ۶- جابر بن یزید جعفی. جامع الرواة ۱ / ۱۴۴؛ تنقیح المقال ۱ / ۲۰۱. ۷- حمران بن اعین. جامع الرواة ۱ / ۲۷۸؛ تنقیح المقال ۱ / ۲۷۱. ۸- زراره بن اعین. جامع الرواة ۱ / ۳۲۴؛ رجال طوسی ۱۲۳؛ تنقیح المقال ۴۴۵. ۹- زید بن علی بن الحسین (ع). جامع الرواة ۱ / ۳۴۳؛ تنقیح المقال ۱ / ۴۷۰. ۱۰- علباء بن ذراع الأسدی. جامع الرواة ۱ / ۵۴۵؛ تنقیح المقال ۲ / ۲۵۸. ۱۱- فضیل بن یسار. جامع الرواة ۲ / ۱۱؛ رجال طوسی ۱۲۳؛ تنقیح المقال ۳ / ۱۹. ۱۲- محمد بن مسلم بن ریاح. جامع الرواة ۲ / ۱۹۳؛ تنقیح المقال ۳ / ۱۸۵-۱۸۴. ۱۳- معروف بن خربوذ. تنقیح المقال ۳ / ۲۲۸. ۱۴- میسر بن عبدالعزیز. جامع الرواة ۲ / ۲۸۴؛ تنقیح المقال ۳ / ۲۶۴. [صفحه ۷۵] کسانی که از سوی شیعه به عنوان «حسن» شناخته شده‌اند. ۱- ابوالفضل سدیر بن حکیم. تنقیح المقال ۲ / ۹. ۲- ثویر بن ابی‌فاخته. تنقیح المقال ۱ / ۱۹۸. ۳- حجاج بن ارطابا. تنقیح المقال ۱ / ۲۵۴. ۴- عبدالله بن عجلان. تنقیح المقال ۲ / ۱۹۷. ۵- عبدالله بن عطا. تنقیح المقال ۲ / ۱۹۸. ۶- عبدالسلام بن عبدالرحمان. تنقیح المقال ۲ / ۱۵۲. ۷- عبدالملک بن عطاء. تنقیح المقال ۲ / ۲۳۰. ۸- مالک بن اعین الجهنی. تنقیح المقال ۲ / ۴۶؛ پیوست جلد ۲. ۹- ناجیه بن عمارة الصیداوی. تنقیح المقال ۳ / ۲۶۵. افرادی که از جانب شیعه و اهل سنت توثیق شده‌اند. ۱- ابان بن تغلب. جامع الرواة ۱ / ۹؛ تنقیح المقال ۱ / ۵؛ تهذیب التهذیب ۹۴-۹۳. ۲- سلیمان بن مهران الأسدی. تنقیح المقال ۲ / ۶۵؛ تهذیب التهذیب ۲۲۲-۲۲۱. ۳- عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریح. جامع الرواة ۱ / ۵۲۰؛ تهذیب التهذیب ۲ / ۲۵۶-۲۰۴. ۴- عبدالله بن شریک العامری. تنقیح المقال ۲ / ۱۹۸؛ تهذیب التهذیب ۵ / ۲۵۳-۲۵۲. ۵- قاسم بن محمد. جامع الرواة ۲ / ۱۹؛ تنقیح المقال ۳ / ۲۳؛ تهذیب التهذیب ۸ / ۳۳۳-۳۳۵. ۶- عبدالملک بن اعین الشیبانی. تنقیح المقال ۲ / ۲۲۸؛ تهذیب التهذیب ۶ / ۳۸۶-۳۸۵. شاگردان امام باقر (ع) که فقط از سوی اهل سنت توثیق شده‌اند. ۱- حکم بن عتیبه ابومحمد الکوفی الکندی. تهذیب التهذیب ۲ / ۴۳۳-۴۳۲. ۲- ربیع بن ابی عبدالرحمان، معروف بریعه‌ الرای. تهذیب التهذیب ۳ / ۲۵۹-۲۵۸. ۳- عبدالله بن عطاء المکی. تهذیب التهذیب ۵ / ۳۲۳-۳۲۲. ۴- عمرو بن دینار المکی أحد أئمة التابعین. تهذیب التهذیب ۸ / ۳۰-۲۸. [صفحه ۷۶] کثیر بن اسماعیل (کثیر النواء). تهذیب التهذیب ۸ / ۴۱۱. ۶- موسی بن ابی‌عیسی الحنطاب. تهذیب التهذیب ۱۰ / ۳۶۶-۳۶۵. [صفحه

اشاره

خاندان رسالت و اهل بیت نبوت، گنجینه داران دانش و ذخایر علوم الهی بوده‌اند. حرمتشان در میان امت اسلامی، نه فقط از جهت خویشاوندی با پیامبر اکرم (ص)، بلکه بر اساس ارزش‌های معنوی، اخلاقی و علمی آنان بوده و هست. در بینش شیعه، ائمه معصومین (ع) معلمان واقعی امت اسلامی، پس از رسول خدا (ص) می‌باشند، و علوم و معارف ناب قرآنی را تنها در مکتب الهی آنان می‌توان جست. کسانی که از ایشان روی برتافته‌اند، در میدان اعتقاد، یا به جبر گرویده، یا به تفویض رو آورده‌اند! و در میدان زهد و عبادت، یا به رهبانیت افتاده، یا واجبات و ضروریات را به گونه‌ای توجیه کرده‌اند! و در میدان سیاست، یا به ستایش حاکمان جائر نشسته، یا به نفی مطلق حکومت اسلامی و حاکمیت دینی معتقد شده‌اند! تنها در مکتب اهل بیت است که ژرفای پیام وحی با کلیت و جامعیتش مورد بررسی قرار گرفته، و به دور از هر گونه افراط و تفریط، تبیین شده است. نه جبر و نه تفویض، نه رهبانیت و نه دنیاگرایی و تکلیف‌گریزی، نه جمود اندیشی در مکتب و نه علمانیت و جدا ساختن دین از مظاهر زندگی اجتماعی، نه قیاس و نه انسداد باب اجتهاد. امام باقر (ع) همانند سایر امامان شیعه در همه‌ی این زمینه‌ها، موضع و بینش داشته به توضیح و تشریح و استدلال پرداخته است. از این رو، نمی‌توان انتظار [صفحه ۷۸] داشت که در این مجموعه‌ی کوچک، منظری جامع و کامل از معارف مکتب آن حضرت، ارائه داد، بلکه می‌توان به گوشه‌هایی، اشاره کرد.

درس‌های عقیدتی و مبارزه با انحراف‌های فکری

اشاره

بحران فکری و فرهنگی، یکی از مهمترین مشکلاتی است که پس از رحلت رسول اسلام (ص) برای جامعه‌ی آن عصر، رخ نمود. جریان‌ها و ملاحظات سیاسی، دست جامعه را از دامان عترت کوتاه ساخت و از میان دو یادگار پیامبر (ص) تنها قرآن، منبع و مرجع شناخت احکام و عقاید بشمار آمد. قرآن از نظر ماهیت و محتوای خود، کمبودی نداشت؛ زیرا به تصریح وحی: «و نزلنا علیک الكتاب تبینا لکل شیء». [۱۲۴]. ای پیامبر! قرآن را بر تو فرو فرستادیم، به گونه‌ای که بیانگر حکم و قانون هر چیز باشد. امام علی (ع) فرموده است: «و اعلموا انه لیس علی احد بعد القرآن من فاقه و لا لاحد قبل القرآن من غنی...» [۱۲۵]. هان! بدانید که با داشتن قرآن (فهم و تدبر در حقایق آن) هیچ کس را نیازی باقی نخواهد ماند و بدون قرآن، هیچ کس به غنا و بی‌نیازی نخواهد رسید. این بیان‌ها، نشانگر کمال قرآن و کفایت آن برای هدایت و راهیابی انسان‌ها به معارف الهی و وظایف شرعی است، اما پذیرش و فهم این حقیقت بدان معنا نیست که قرآن، معلم و مفسری ویژه و ژرف‌نگر لازم نداشته باشد. شواهد تاریخی و عینیت‌های جامعه پس از رحلت رسول خدا (ص) خود دلیلی روشن بر نیاز امت اسلامی به معلم و مربی الهی است. پیدایش ارتدادها و اندیشه‌هایی چون اندیشه‌ی خوارج، بحران‌های فکری و [صفحه ۷۹] عقیدتی و بدعت‌ها و تفسیر به رأی‌ها و نحله‌های متباین و چه بسا متضاد کلامی، همه و همه گواه نارسائی دانش توده‌ها برای فهم معارف قرآن و استنباط احکام و عقیده از آن است. علی (ع) که هم اکنون سخنش را در زمینه‌ی غنا و کمال قرآن آوردیم، در بیانی دیگر پرده از این راز برداشته و گوشه‌ای دیگر از حقیقت را تبیین کرده است. آن حضرت پس از فراخواندن مردم به پیروی از نگاهبانان راستین، نسبت به کجروی‌ها و بدعت‌های راهیافته‌ی میان مردم، هشدار داده است. «قد خاضوا بحار الفتن، و اخذوا بالبدع دون السنن، و ارز المؤمنون، و نطق الضالون المکذبون، نحن الشعار و الاصحاب، و الخزنه و الابواب و لا تؤتی البیوت الامن ابوابها، فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقا، فیهم کرائم القرآن، و هم کنوز الرحمن، ان نطقوا صدقوا، و ان صمتوا لم یسبقوا...» [۱۲۶]. ... مردمان به دریای فتنه‌ها و آشوب‌ها فرو شده‌اند، بدعت‌ها را گرفته و سنت‌های راستین پیامبر (ص) را رها کرده‌اند، مؤمنان منزوی گشته و گمراهان دروغ پرداز به سخن آمده‌اند. ما (اهل بیت) هستیم

که بر قامت دین، جامه‌ای آراسته و برای پیامبر، اصحابی شایسته‌ایم. ما خزانه‌داران (اسرار و معارف الهی) و درهای علم و عملیم [۱۲۷] به هر خانه‌ای باید از درهای آن وارد شد، و آنان که از راهی دیگر به خانه در آیند، دزد خوانده می‌شوند، ارزش‌ها و کرامت‌های یاد شده در قرآن بر اهل بیت منطبق است و در سیمای آنان متجلی است. آنان گنجینه‌های خدایند، اگر لب به سخن گشایند، راست گویند و اگر در زمینه‌ای سکوت کنند، کسی به حق بر آنان پیشی نگیرد. علی (ع) در این بیان تنها راه حل زدایش انحراف‌ها را، پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام در فهم معارف قرآن و دین دانسته است. بر این اساس، جامعه‌ی متکی به ظواهر قرآن، چون از شیوه‌ها و ملاک‌های صحیحی برای استنباط احکام و معارف قرآن برخوردار نبود، در حقیقت از محتوا و پیام [صفحه ۸۰] اهداف قرآن نیز دور گشت. اکنون امام باقر (ع) در زمانی که افزون بر نیم قرن از رحلت رسول اکرم (ص) گذشته و تنش‌های فکری و عقیدتی، شدت بیشتری یافته است، مجال می‌یابد تا با تشکیل حوزه‌ی عظیم درسی به تصحیح اندیشه‌ها بپردازد.

مبارزه با اندیشه‌ی خوارج

خوارج گرچه پس از جنگ نهروان به شدت تضعیف شدند، ولی با گذشت زمان به تجدید قوا پرداخته و هوادارانی یافته و بعدها به شورش‌ها و حرکت‌های اجتماعی دامن زدند. یکی از میدان‌های رویارویی امام باقر (ع) با اندیشه‌های منحرف، موضعگیری‌ها و روشننگری‌های آن حضرت در رویارویی با عقاید و مشی خوارج بود. امام باقر (ع) در برخی از تعالیم خود می‌فرمود: به این گروه مارق [۱۲۸] باید گفت: چرا از علی (ع) جدا شدید، با این که شما مدت‌ها سر در فرمان او داشتید و در رکابش جنگیدید و نصرت و یاری وی زمینه‌ی تقرب شما را به خداوند، فراهم می‌آورد. آن‌ها خواهند گفت: امیرالمؤمنین (ع) در دین خدا حکم کرده است (یعنی در جنگ با معاویه حکمیت را پذیرفته است در حالی که نمی‌بایست شرعا حکمیت را بپذیرد). به آنان باید گفت: خداوند در شریعت پیامبر حکمیت را پذیرفته و آن را به دو مرد از بندگانش وانهاده است. آنجا که فرموده: «فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما». [۱۲۹]. هرگاه میان زن و شوهر اختلافی رخ نمود که احتمال دارد به جدایی منتهی شود، به انگیزه‌ی ایجاد سازش و همدلی میان آن‌ها، یک مرد از جانب شوهر و یک مرد از جانب زن به عنوان حکم فرستاده شوند تا اگر بنای اصلاح باشد، خدا آنان را [صفحه ۸۱] توفیق عطا کند. از سوی دیگر، رسول خدا (ص) در جریان بنی‌قریظه برای حکمیت سعد بن معاذ را برگزید و او به آن چه مورد امضا و پذیرش خداوند بود، حکم کرد. به خوارج باید گفت: آیا شما نمی‌دانید که وقتی امیرالمؤمنین (ع) حکمیت را پذیرفت به افرادی که عهدی بر آنان نهاده شده بود فرمان داد تا بر اساس قرآن حکم کنند و از حکم خداوند فراتر نروند و شرط کرد که اگر حکم آنان خلاف قرآن باشد، آن را نخواهد پذیرفت؟ زمانی که کار حکمیت علیه علی (ع) تمام شد، برخی به آن حضرت گفتند: کسی را بر خود حکم ساختی که علیه تو حکم کرد! امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ گفت: من به حکمیت کتاب خدا تن دادم، نه به حکمیت یک فرد تا نظر شخصی خودش را اعمال کند. اکنون باید به خوارج گفت که در کجای این حکمیت، انحراف از حکم قرآن دیده می‌شود! با این که آن حضرت به صراحت اعلام کرد که: حکم مخالفت قرآن را رد می‌کند. [۱۳۰]. در روایتی دیگر آمده است: فردی از خوارج مدعی بود که علی (ع) در جنگ نهروان به خاطر کشتن خوارج، گرفتار ظلم شده است. وی می‌گفت اگر بدانم که در پهنه‌ی زمین کسی هست که برای من ظالم نبودن علی (ع) را ثابت کند به سویش خواهم شتافت. به او گفتند که از میان فرزندان علی (ع) شخصی چون ابوجعفر، محمد بن علی می‌تواند تو را پاسخ دهد. وی که از سردمداران خوارج بود، گروهی از بزرگان یارانش را گرد آورد و به حضور امام باقر (ع) رسید. به امام باقر (ع) گفته شد اینان برای مناظره آمده‌اند. حضرت فرمود اکنون باز گردند و فردا بیایند. فردای آن روز، امام باقر (ع) فرزندان مهاجر و انصار را گرد آورد و گروه خوارج نیز حضور یافتند. امام باقر (ع) با حمد و ستایش خداوند، سخن آغاز کرد و پس از شهادت به [صفحه ۸۲] وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر اکرم (ص) فرمود: سپاس خدای را که با اعطای نبوت به پیامبر اکرم، ما

خاندان را کرامت بخشید و ولایت خویش را به ما اختصاص داد. ای فرزندان مهاجر و انصار! در میان شما هر کس فضیلتی از امیرالمؤمنین علی (ع) می‌داند، بر جای ایستد و آن را باز گوید. حاضران هر یک ایستادند و در فضیلت علی (ع) سخن‌ها ایراد کردند. با این زمینه و فضای که امام باقر (ع) پدید آورد آن مرد که بزرگ خوارج آن محفل بشمار می‌آمد، از جای برخاست و گفت: من فضایل و ارزش‌های علی (ع) را بیش از این جمع آگاهم و روایت‌های فزونی را می‌دانم، ولی این‌ها مربوط به زمانی است که علی (ع) هنوز حکمت را نپذیرفته، با پذیرش حکمت کافر نشده بود. سخن در فضایل علی (ع) به حدیث خیر رسید، آنجا که پیامبر (ص) فرمود: «لأعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله، كرازا غير فرار، لا يرجع حتى يفتح الله على يديه». فردا، پرچم را به فردی خواهیم سپرد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. بر دشمن همواره می‌تازد و هرگز از میدان نبرد نمی‌گریزد، او از رزم باز نمی‌گردد مگر با پیروزی و فتح خیر. در این هنگام امام باقر (ع) رو به جانب آن مرد کرد و فرمود: درباره‌ی این حدیث چه می‌گویی؟ خارجی گفت: این حدیث حق است و شکی هم در آن نیست، ولی کفر پس از این مرحله پدید آمد. امام باقر (ع) فرمود: آیا آن روز که خداوند علی را دوست می‌داشت، می‌دانست که او در آینده اهل نهروان را خواهد کشت یا نمی‌دانست؟ مرد گفت: اگر بگویم خدا نمی‌دانست، کافر شده‌ام، پس ناگزیر باید اقرار کنم که خداوند می‌دانسته است. امام باقر (ع) فرمود: آیا محبت خدا به علی (ع) از آن جهت بوده که وی در خط اطاعت خدا حرکت می‌کرده یا به خاطر عصیان و نافرمانی بوده است! مرد گفت: بدیهی است که دوستی خداوند نسبت به امیرالمؤمنین علی (ع) از [صفحه ۸۳] جهت اطاعت و بندگی وی بوده است نه عصیان و نافرمانی. (در نتیجه محبت خداوند به علی (ع) بیانگر این است که علی (ع) تا پایان عمر در راه اطاعت خدا گام نهاده و هرگز از مسیر رضای او بیرون نرفته است و آنچه کرده وظیفه‌ی الهی او بوده است). سخن که به اینجا رسید، امام باقر (ع) رو به آن مرد کرده و فرمود: اکنون تو در میدان مناظره مغلوب شدی، از جای برخیز و مجلس را ترک کن. مرد از جای برخاست و آیه‌ای از قرآن را که بیانگر آشکار گشتن حق برای او بود زمزمه می‌کرد و اظهار داشت: «الله اعلم حيث يجعل رسالته» [۱۳۱].

مبارزه با توهمات قدریه و جبریه

از جمله مسایل بحث‌انگیز معارف اسلامی که از دیر زمان، ذهن اندیشه‌وران و حتی عامیان را به پرسش‌های مختلف بر می‌انگیخته، مسأله جبر و اختیار است. در قرآن که محور تعالیم اسلامی است از یک سو حاکمیت مطلق الهی بر تمامی ابعاد و زوایای هستی به انسان یادآوری شده است، و از سوی دیگر اعمال و موضعگیری آدمیان در صحنه‌ی زندگی و در میدان کفر و ایمان، عمل خود آنان بشمار آمده است. در برخی آیات می‌خوانیم: «ما شاء الله لا قوة الا بالله». [۱۳۲]. خواست، خواست خدا است و نیرویی جز به اتکای خدا وجود ندارد. «و ما تشاؤون الا ان يشاء الله...» [۱۳۳]. شما چیزی را نمی‌خواهید مگر این که خداوند بخواهد. «تضل بها من تشاء و تهدى بها من تشاء». [۱۳۴]. [صفحه ۸۴] خداوند آن کس را که بخواهد به وسیله‌ی آیات قرآن گمراه می‌سازد و هر آن کس را که بخواهد هدایت می‌کند. و از سوی دیگر در بعضی از آیات می‌خوانیم: «و ما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم...» [۱۳۵]. هر ناگواری که به شما برسد، نتیجه‌ی دستاوردهای خود شما است. «و لتجزى كل نفس بما كسبت و هم لا يظلمون». [۱۳۶]. هر فردی به وسیله‌ی آن چه خود کسب کرده و انجام داده است مجازات می‌شود و آدمیان مورد ستم واقع نخواهند شد. «و لا تزر وازرة وزر اخرى». [۱۳۷]. در نظام داوری حق، هیچ کس سنگینی بار دیگری را بر دوش نمی‌کشد. هر یک از این دو دسته آیات، بیانگر بعدی از معرفت جامع دینی است، و نظر به تبیین حقیقتی خاص دارد و در صورتی که جایگاه هر یک از این آیات شناخته نشود، مثلا یک دسته مورد توجه قرار گیرد و دسته‌ی دیگر نادیده انگاشته شده، یا توجیه و تأویل شود، معرفت دینی به انحراف می‌گراید، چنان که در صدر اسلام، دور ماندگان از مکتب اهل بیت (ع) به دلیل عدم آشنایی کامل با منطق وحی و عدم تسلط بر

مجموعه‌ی آیات قرآن و ناآگاهی از شیوه‌ی جمع میان پیام‌های آن، گرفتار افراط و تفریط شدند، گروهی به جبر گراییدند و دسته‌ای به تفویض کامل! این جریان‌های فکری هر چند در عصر امام صادق (ع) اوج بیشتری یافت، ولی خیزش‌های آن در عصر امام باقر (ع) نمایان شد. امام باقر (ع) در رد نظریه‌ی جبر مطلق و اختیار مطلق می‌فرمود: لطف و رحمت الهی به خلق، بیش از آن است که آنان را به انجام گناهان مجبور سازد، و سپس ایشان را به خاطر کارهایی که به اجبار انجام داده‌اند عذاب کند! از سوی دیگر خداوند قاهرتر و نیرومندتر از آن است که چیزی را اراده کند و تحقق [صفحه ۸۵] نیابد. از آن حضرت سؤال شد که مگر میان جبر و اختیار، جایگاه سومی وجود دارد؟ امام باقر (ع) فرمود: آری میان جبر و اختیار مجالسی گسترده‌تر از فضای آسمان‌ها و زمین هست. [۱۳۸]. راوی حدیث همانند این بیان را به امام صادق (ع) نیز نسبت داده است.

موضعگیری علیه دروغ پردازان و غالیان

ضعف فرهنگ جامعه، همواره دو نتیجه‌ی تلخ را به همراه دارد: افراط یا تفریط! این دو آفت در حکومت امویان و مروانیان، جامعه را بشدت رنج می‌داد. برخی از مردم تحت تأثیر محیط و شگردهای تبلیغی دستگاه حکومتی، از خاندان رسالت تا آنجا فاصله گرفتند که به ایشان توهین کرده و ناسزا می‌گفتند. و در مقابل، گروه دیگری از مردم به انگیزه‌ی موضعگیری علیه حکومت و یا انگیزه‌های دیگر، در تعظیم جایگاه اهل بیت (ع)، تا بدان جا افراط می‌کردند که ائمه‌ی معصومین (ع) ناگزیر با آنان به مواجهه و مبارزه می‌پرداختند. با توجه به امکانات محدودی که در اختیار امامان (ع) قرار داشت، آنان برای ارتباط با شیعیان و تبیین مواضع حق برای ایشان، دشواری‌های مهمی داشتند و عناصر فرصت طلب از این خلأ در جهت منافع شخصی خود سود جسته، شیفتگان خاندان رسالت را با روایات ساختگی و دروغ به انحراف می‌کشاندند. در روایتی از امام صادق (ع) هفت تن به عنوان عناصر فرصت طلب و دروغ پرداز معرفی شده‌اند: ۱- مغیره بن سعید ۲- بیان ۳- صائد ۴- حمزه بن عماره‌ی بربری ۵- حارث شامی ۶- عبدالله بن عمرو بن حارث ۷- ابوالخطاب. [۱۳۹]. [صفحه ۸۶] در روایتی دیگر از امام ابوالحسن الرضا (ع) آمده است: «بیان»، بر علی بن الحسین (ع) دروغ می‌بست و خداوند حرارت آهن را به او چشاند و کشته شد. مغیره بن سعید بر امام باقر (ع) دروغ می‌بست، او نیز کشته شد و به کیفر رسید و... [۱۴۰]. هشام بن حکم از امام صادق (ع) نقل کرده است: مغیره بن سعید از روی عمد و غرض ورزی بر پدرم (امام باقر علیه السلام) دروغ می‌بست. یاران مغیره در جمع اصحاب امام باقر (ع) می‌آمدند و نوشته‌ها و روایات را از ایشان می‌گرفتند و به مغیره می‌رساندند، و او در لابلای آن نوشته‌ها مطالب کفرآمیز و باطل را می‌افزود و به امام باقر (ع) نسبت می‌داد و آنان را امر می‌کرد تا آن مطالب را به عنوان آرای امام در میان شیعه رواج دهند. پس آن چه از مطالب آمیخته به غلو در روایات امام باقر دیده شود، افزوده‌های مغیره بن سعید است. [۱۴۱]. امام باقر (ع) از وجود چنین عناصر ناسالمی، کاملاً آگاهی داشت و در هر فرصت به افشای چهره‌ی آنان و انکار بافته‌های ایشان می‌پرداخت. وی درباره‌ی مغیره می‌فرمود: آیا می‌دانید مغیره مانند کیست؟ مغیره مانند بلعم است که خداوند در حق وی فرمود: «الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین» [۱۴۲] ما آیات خود را به او عطا کردیم ولی او به عصیان گرایید و پیرو شیطان گشت و در زمره‌ی گمراهان جهان قرار گرفت. [۱۴۳]. از این روایت استفاده می‌شود که مغیره در آغاز گمراه نبوده، بلکه در جمع شیعه جایگاهی ارزشمند داشته، ولی در مراحل بعد گرفتار کجروی و غلو شده و فرقه‌ی مغیره را بنیان نهاده است. مغیره بن سعید، درباره‌ی خداوند قائل به تجسیم بود و سخنان غلوآمیز درباره‌ی علی (ع) می‌گفت. [۱۴۴]. [صفحه ۸۷] درباره‌ی او گفته‌اند که بعد از وفات امام باقر (ع)، مدعی امامت شد و بعدها ادعای نبوت نیز کرد. [۱۴۵]. «بیان» از دیگر چهره‌های افراطگر و غالی است. درباره‌ی وی گفته‌اند که به الوهیت علی بن ابی طالب (ع) و حسن بن علی (ع) و حسین بن علی (ع) و محمد بن حنفیه و سپس ابوهاشم (فرزند محمد بن حنفیه) قائل بوده، و خود را مصداق آیه‌ی «هذا بیان للناس» می‌دانسته است. [۱۴۶]. او تا بدان جا به انحراف گراییده که برای خویش مدعی نبوت و

رسالت نیز شده است. [۱۴۷]. امام باقر (ع) درباره‌ی او فرمود: «خداوند لعنت کند بیان تبار [۱۴۸] را زیرا وی بر پدرم (علی بن الحسین، زین العابدین علیه السلام) دروغ می‌بست. من شهادت می‌دهم که پدرم (علی بن الحسین) بنده‌ی صالح خدا بود. [۱۴۹]. در روایتی دیگر از امام باقر (ع) این سخن نقل شده است: خداوند! من از مغیره بن سعید و بیان به درگاه تو تبری می‌جویم. [۱۵۰]. حمزه بن عماره‌ی بربری، از دیگر منحرفانی است که تحت لوای اعتقاد به امامت علی (ع) و ائمه، به تحریف اندیشه‌ها پرداخته است. او از اهل مدینه بود و محمد بن حنفیه را تا مرتبه‌ی الوهیت بالا برد، و گروهی از مردم مدینه و کوفه پیرو او شدند. امام باقر (ع) از او تبری جسته و وی را لعنت کرده است. [۱۵۱]. ابومنصور عجللی، افراطگر و منحرف دیگری است که در عصر امام باقر (ع) با [صفحه ۸۸] افکار غلوآمیز و آرای ساختگی خود، پیروانی برای خویش گرد آورد که با نام «منصوریه» یا «کسفیه» [۱۵۲] شهرت یافتند. امام باقر (ع) ابومنصور را به طور رسمی طرد نمود، ولی وی پس از وفات آن حضرت مدعی شد که امامت از امام باقر (ع) به وی منتقل شده است [۱۵۳]. غالیان و افترازنندگان به ائمه، خطوط مختلفی را دنبال می‌کرده‌اند. برخی از آنان در پی انگیزه‌های سیاسی، تلاش می‌کرده‌اند تا امام باقر (ع) را مهدی موعود معرفی کنند. ولی امام باقر (ع) در رد آنان می‌فرمود: گمان می‌کنند که من مهدی موعودم، ولی من به پایان عمر خویش نزدیکترم تا به آنچه ایشان مدعی هستند و مردم را به آن می‌خوانند. [۱۵۴]. گروهی دیگر از این گروه‌ها، راه تندروری و غلو را در امر ولایت و مقام ائمه در پیش گرفته بودند که امام باقر در رد ایشان می‌فرمود: ای گروه شیعیان! خط میانه باشید تا تندروان از تندروری خویش نادم شوند و به شما اقتدا نمایند، و جویندگان راه و حقیقت به شما ملحق گردند. فردی از انصار به امام عرض کرد: تندروان و غالیان چه کسانی هستند؟ امام فرمود: غالی و تندروان کسانی هستند که به ما اوصاف و عناوین و مقاماتی را نسبت می‌دهند که خودمان آن اوصاف را برای خویش قایل نشده‌ایم. آنان از ما نیستند و ما هم از ایشان نیستیم... سپس آن حضرت چنین ادامه داد: به خدا سوگند، ما از سوی خدا برائت و آزادی مطلق به همراه نداریم، و میان ما و خدا خویشاوندی نیست، و بر خداوند حجت و دلیلی در ترک تکلیف و وظایف نخواهیم داشت. ما به خداوند تقرب نمی‌جویم، مگر به وسیله‌ی اطاعت و بندگی او. پس هر یک از شما که مطیع خداوند باشد، ولایت و محبت ما به حال او ثمربخش است، و کسی که اهل معصیت باشد، ولایت ما سودی به حالش نخواهد داشت. هان، دور باشید از گول زدن خویش و [صفحه ۸۹] گول خوردن به وسیله‌ی غالیان! [۱۵۵].

تبیین معارف اصولی دین

اشاره

توحید، خداشناسی، اعتقاد به خط رسالت و رهبری الهی و یقین به معاد و نظام کيفر و پاداش، همواره نخستین پیام و اصلیتین دعوت پیامبران الهی و ادیان آسمانی بوده است. فهم و پذیرش عالمانه‌ی این اصول، ضامن ایمان نسبت به فروع و احکام و قوانین شریعت است، و سستی و انحراف در میدان عمل ریشه در انحراف عقیدتی و یا سستی مبانی فکری و نا آگاهی به اصول دینی دارد. بدین جهت، انبیای الهی، هدایت و اصلاح خلق را از تصحیح عقاید و بینش آنان شروع می‌کرده‌اند، و در برابر ایشان، خطوط شیطانی کفر و نفاق همواره در به انحراف کشاندن عقاید و سست ساختن باور توده‌ها به اصول دینی در تلاش بوده‌اند. در نخستین غیبت موسی (ع)، بنی اسرائیل گرفتار گوساله پرستی می‌شوند. یهود در رأس انحراف‌های خود برای خدا فرزند قرار داده و عزیز را فرزند او می‌شمردند و مسیحیان، فرزند مریم را، فرزند خدا نام می‌نهند! انحراف در اصول عقیدتی، جدیتین و دشوارترین آفت نظام تفکر دینی است. امت اسلامی پس از رحلت رسول خدا (ص)، هرگز از این آفت در امان نبود و در امان نماند، بلکه گمراهان و سوسه انگیز و کوتاه نظران بی‌دانش، با طرح آرا و القای شبهه‌ها در زمینه‌ی اصول معرفتی، در جامعه ظاهر شدند. شرک با رنگی

دیگر، اعتقاد به جسم بودن خدا، انتساب اوصاف نادرست به خداوند، عقیده‌ی به جبر مطلق و یا تفویض مطلق و... از جمله مشکلات عقیدتی است که در صدر اسلام رخ نمود. امام باقر (ع) همانند سایر ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام، یکی از مسؤولیت‌های عمده‌اش، تصحیح باورها و رد شبهات فکری بود، که از طریق مباحثات علمی و [صفحه ۹۰] مناظره‌ها، بدان تحقق می‌بخشید.

توحید ذات و صفات

محمد بن مسلم از امام باقر (ع) در زمینه‌ی اوصاف خداوند نقل کرده است: «انه واحد صمد، احدی المعنی، لیس بمعان کثیرهٔ مختلفه» [۱۵۶] همانا او یکتای بی‌نیازی است که همه به او نیازمندند [۱۵۷] حقیقتی است بسیط و یگانه، در او معانی و حقایق متعدد و مختلف راه ندارد. محمد بن مسلم می‌گوید، به امام عرض کردم: برخی از مردم عراق معتقدند که خداوند با چیزی می‌شنود و با چیز دیگری می‌بیند! امام باقر (ع) فرمود: دروغ گرفته و ملحد شده‌اند. خداوند بزرگ را به غیر تشبیه کرده‌اند. او شنوایی بیناست. با همان چیز که می‌بیند، می‌شنود و با همان چیز که می‌شنود، می‌بیند. محمد بن مسلم می‌گوید: برخی مردم عراق گمان می‌کنند که بینایی خداوند بر چیزی است که آن را درک کرده و تعقل نماید! امام باقر (ع) فرمود: اندیشه، فکر و تعقل از ویژگی‌های مخلوق است و خداوند از صفات مخلوق مبرا است.

اطلاق شیء بر خداوند

از امام باقر (ع) سؤال شد: آیا درست است که واژه‌ی شیء بر خداوند اطلاق شود؟ امام فرمود: بلی، اطلاق لفظ شیء بر خداوند درست است؛ زیرا این اطلاق او را از حد تعطیل و تشبیه، بیرون می‌آورد؛ [۱۵۸] یعنی واژه‌ی شیء بر هر چیزی اطلاق می‌شود که وجود دارد، و اگر این واژه را نتوانیم درباره‌ی خدا بکار ببریم، لازمه‌اش این [صفحه ۹۱] است که همواره ساکت بمانیم و راه اندیشه را تعطیل اعلام کنیم. از سوی دیگر در معنای شیء نحوه‌ی وجود نهفته نیست تا اطلاق آن بر خداوند موجب تشبیه خدا به غیر شود.

کمترین حد شناخت انسان درباره‌ی خدا

از امام باقر (ع) درباره‌ی کمترین حد شناخت خدا، که همگان موظفند بدان حد از شناخت رسیده باشند، سؤال شد. امام فرمود: کمترین حد معرفت به خداوند، این است که: هیچ چیز مثل و همانند او نمی‌باشد. همواره عالم، شنوا و بینا بوده و این صفات برای او ازلی است. [۱۵۹].

بی‌نیازی خدا از زمان

فردی به امام باقر (ع) گفت: پروردگار از چه زمانی، وجود داشته است؟ امام فرمود: وای بر تو! زمان برای موجودی مطرح است که سابقه‌ی نیستی داشته باشد، اما خداوند دارای وجود ازلی است. [۱۶۰].

نهی از تفکر در ذات

امام باقر فرمود: از تفکر در ذات خداوند پرهیزید، ولی هر گاه خواستید به عظمت وی پی ببرید، به عظمت آفرینش او بنگرید و

درباره‌ی آن بیندیشید. [۱۶۱]. و در بیانی دیگر فرمود: در آفریده‌ها و آفرینش خداوند سخن بگویید، ولی درباره‌ی ذات خدا به بحث نپردازید؛ زیرا نتیجه‌ای جز حیرت ندارد. [۱۶۲]. [صفحه ۹۲]

راه نیافتن تغییر در ذات خداوند

از امام باقر (ع) در تفسیر و معنای آیه‌ی: «و من یحلل علیه غضبی فقد هوی» [۱۶۳] سؤال شد، که غضب خدا به چه گونه است؟ امام باقر (ع) فرمود: غضب خداوند همان کیفری است که به خطا کاران و منحرفان روا می‌دارد. و کسی که گمان کند (غضب خداوند همانند غضب آدمیان نتیجه‌ی تحت تأثیر قرار گرفتن و تغییر روحیه و تحریک قوای درونی است و) غضب تغییری در خدا به وجود می‌آورد، به کفر گراییده است. [۱۶۴].

معنای حقیقی «یدالله» و انتساب «روح» به خدا

در تفسیر آیه‌ی «یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی» [۱۶۵] از امام باقر (ع) سؤال شد، منظور از «دست» که خداوند به خویش نسبت داده، چیست؟ امام فرمود: «ید» در کلام عرب به معنای قوت و عظمت است. خداوند می‌فرماید: «والسما بینها بأید»؛ [۱۶۶] یعنی آسمان را با قدرت و نیرو بر افراشتیم؛ چه، در آیه‌ی «و ایدهم بروح منه» روح، نیز به معنای قوت و نیروی امداگر است. [۱۶۷]. در تفسیر این کلام الهی که می‌فرماید: «در آدم، از روح خود دمیدم» امام (ع) همین بیان را آورده که مراد از «روح»، قدرت است. [۱۶۸]. و در بیانی دیگر امام فرموده است: مراد از «روح خدا» روحی است که او انتخاب کرده و برگزیده و آفریده است و آن را به خود نسبت داده و بر تمامی ارواح برتری بخشیده است [۱۶۹]. [صفحه ۹۳] پیام این دو بیان، به یک حقیقت مشترک باز می‌گردد، و آن این است که «روح خدا» به معنای چیزی که از وجود خدا جدا شده باشد نیست؛ زیرا خداوند جزء ندارد.

عدم امکان مشاهده‌ی حسی خدا

مردی از خوارج به امام باقر (ع) گفت: چه چیز را می‌پرستی؟ امام فرمود: خداوند متعال را می‌پرستم؟ مرد پرسید: آیا او را دیده‌ای؟ امام فرمود: چشم‌ها با مشاهده‌ی حسی او را ندیده‌اند، ولی قلب‌ها به حقیقت ایمان خدا را یافته‌اند. خدا را به وسیله‌ی مقایسه نمی‌توان شناخت و با حواس نمی‌توان درک کرد و شباهتی با آدمیان ندارد. خداوند به وسیله‌ی نشانه‌ها و آیاتش، توصیف شده و با آن‌ها شناسایی می‌شود، در حکم و داوریش هرگز ستم نمی‌کند، این همان خدایی است که جز او معبودی نیست. مرد از نزد حضرت بیرون آمد در حالی که پاسخی مورد نظرش را دریافت کرده و قانع شده بود و می‌گفت: خداوند بهتر دانسته است که رسالتش را در کدام خاندان قرار دهد. [۱۷۰].

علم ازلی خداوند به حقایق و امور

یکی از شاگردان امام باقر (ع) به وی می‌گوید: اگر صلاح می‌دانید به من تعلیم دهید که آیا خداوند، قبل از خلق موجودات، به یگانگی خود عالم بوده است یا خیر؟ زیرا برخی معتقدند که عالم بوده و بعضی می‌گویند که اگر معتقد شویم خداوند علم ازلی به یگانگی خود داشته، مستلزم این است که غیر از خدا چیز دیگری را هم ازلی بدانیم. امام باقر (ع) در پاسخ این سؤال نوشت: خداوند بزرگ همواره عالم بوده و دارای [صفحه ۹۴] علم ازلی است. [۱۷۱]. از سؤال فوق استفاده می‌شود که مباحث کلامی، در این عصر به گونه‌ای خزنه در اندیشه‌ی مسلمان‌ها راه یافته است؛ چه، ردپای این گونه ریزنگری‌ها را در میان یونانیان مانند ارسطو

و افلاطون می‌توان یافت. اما پاسخ امام باقر (ع) در این بیان بسیار کوتاه و قاطع است و این اجمال یا بدان خاطر است که شخص سؤال کننده از ظرفیت بیشتری برخوردار نبوده است و یا امام (ع) با کوتاه کردن سخن به آن فرد فهمانده‌اند که طرح چنین مباحثی، بیش از آن که مشکلی را بزداید، بر حیرت و سرگردانی می‌افزاید و اعتقاد به همین نکته کافی است که خداوند از ازل عالم بوده است. البته این مباحث با گذشت زمان گسترش بیشتری پیدا کرد و شبهات و اختلاف آرا تا بدان جا پیش رفت، که مسلک‌های متعارض کلامی به صورت جدی در بستر جامعه‌ی اسلامی رخ نمودند و سال‌های متمادی بخش عظیمی از فکر و ذهن محافل علمی در نقد و بررسی چنین کنکاش‌هایی صرف گردید و به هدر رفت. و چه بسا در چنین زمینه‌ای امام باقر (ع) به زیاد فرمود: از خصومت و درگیری بپرهیز! زیرا این گونه درگیری‌ها پدید آورنده‌ی شک است و عمل را تباه می‌کند و افراد درگیر را منحط می‌سازد... در گذشته کسانی بودند که علوم بایسته را کنار نهاده و در طلب دانش‌هایی بر آمدند که نمی‌بایست، تا آن جا که سخنشان به خدا و مباحث الهی انجامید و متحیر و سرگردان ماندند. [۱۷۲]. این‌ها نمونه‌هایی بود از مباحث اعتقادی که امام باقر (ع) در راستای رسالت علمی و الهی خود ارائه داشته و در پرتو آن شبهات فکری رسوخ یافته در اندیشه را زدوده است.

ارجاع امت به قرآن و افشای چهره‌ی عالم نمایان

پس از رسول خدا، ظاهراً قرآن، به عنوان منبع اصلی شناخت مسایل عقیدتی و [صفحه ۹۵] عبادی و سیاسی، در جامعه‌ی اسلامی باقی ماند، اما از آن جا که این منبع ژرف نیاز به مفسرانی آشنا با پیام وحی داشت و دست‌های سیاست، این مفسران واقعی (اهل بیت علیهم‌السلام) را در جامعه منزوی ساخته بود، با گذشت زمان، نیازهای اعتقادی و پرسش‌های عبادی و مسایل مستحدث یکی پس از دیگری رخ نمود و کسانی که در جامعه به عنوان عالم و محدث شناخته می‌شدند، ناگزیر باید جوابی را برای هر پرسش و مسأله تدارک می‌دیدند! عدم احاطه‌ی کامل آنان بر مجموعه‌ی معارف قرآنی از یک سو، و عدم آشنایی آنان با فرهنگ ویژه‌ی وحی از سوی دیگر، سبب گردید تا با قیاس و توجیه‌گری و استحسان و تکیه بر آرای شخصی و گاه احادیث بی‌ریشه و اقوال بی‌اساس، عقیده‌ای را ابراز کرده و یا فتوایی دهند. بنابراین، یکی از راه‌های اساسی مبارزه با این مشکل، بازگرداندن مردم به قرآن و هشدار دادن آنان نسبت به آرای ساختگی و غیر مستند به وحی بود. امام باقر (ع) در این راستا می‌فرمود: هرگاه من حدیث و سخنی برای شما گفتم، ریشه و مستند قرآنی آن را از من جویا شوید. سپس آن حضرت در برخی سخنانش فرمود: پیامبر (ص) از قیل و قال (بگو مگو و مشاجره) و هدر دادن و تباه ساختن اموال و پرس و جوی زیاد، نهی کرده است. به آن حضرت گفته شد: این مطالب در کجای قرآن آمده است؟ امام باقر (ع) فرمود: در قرآن آمده است «لا- خیر فی کثیر من نجواهم الا- من امر بصدقه او معروف او اصلاح بین الناس». [۱۷۳]. (این آیه دلالت می‌کند که بیشتر سخنان نجوایی و به درازا کشیده فاقد ارزش است، مگر سخنی که در آن امر به انفاق یا کار نیک و یا اصلاح میان مردم باشد). «و لا تؤتوا السفهاء اموالکم التي جعل الله لکم قیاما» [۱۷۴]. (از این آیه استفاده می‌شود که اموال را نباید در معرض نابودی و تباهی قرار [صفحه ۹۶] داد). «لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم». [۱۷۵]. (و این آیه می‌نماید که هر سؤالی شایسته و مفید و مثبت نیست، و چه بسا پرسش‌هایی که به ناراحتی و نگرانی خود انسان بینجامد). [۱۷۶]. امام باقر (ع) با این شیوه، در صدد بود تا روحیه‌ی قرآن‌گرایی را در میان اهل دانش و جامعه‌ی اسلامی تقویت نماید، و از این طریق انحراف بینش‌های سطحی و عالم نمایان خود محور را به مردم یادآور شود؛ چه، در برخی مباحث‌ها، با صراحتی فزونتر به این نکته پرداخته است: حسن بصری نزد امام باقر (ع) آمد و گفت: آمده‌ام تا مطالبی درباره‌ی قرآن از شما بپرسم. امام فرمود: آیا تو فقیه اهل بصره نیستی؟ پاسخ داد: این چنین گفته می‌شود. امام فرمود: آیا در بصره شخصی هست که تو مسایل و احکام را از او دریافت کنی؟ پاسخ داد: خیر. امام فرمود: بنابراین، همه‌ی مردم بصره، مسایل دینشان را از تو می‌گیرند؟ گفت: آری. امام باقر (ع) فرمود: سبحان الله! مسؤولیت بزرگی را به گردن گرفته‌ای. از جانب تو سخنی برابم نقل

کرده‌اند که نمی‌دانم واقعا تو آن را گفته‌ای یا بر تو دروغ بسته‌اند. حسن بصری گفت: آن سخن چیست؟ امام فرمود: مردم گمان کرده‌اند که تو معتقدی خداوند امور بندگان را به خود آنان تفویض کرده است! حسن بصری سکوت اختیار کرده و هیچ نمی‌گفت! امام باقر (ع) برای این که وی را به ریشه‌ی اشتباهش متوجه سازد و بنمایاند که [صفحه ۹۷] عامل اصل کج فهمی او، ناتوانی در فهم معارف قرآن است، برایش نمونه‌ای روشن آورد و گفت: اگر خداوند در قرآنش به کسی ایمنی داده باشد، آیا براستی پس از این ایمنی تضمین شده از سوی خدا، بر او ترسی هست؟ حسن بصری گفت: خیر، ترسی بر او نخواهد بود. امام باقر (ع) فرمود: اکنون آیه‌ای را برایت می‌خوانم و سخنی با تو دارم، من گمان نمی‌کنم که آن آیه را به گونه‌ی صحیح تفسیر کرده باشی، و اگر غلط تفسیر کرده‌ای، هم خودت را هلاک کرده‌ای و هم پیروانت را. آن آیه این است: «و جعلنا بینهم و بین القرى التي بارکنا فیها قری ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمین». [۱۷۷]. شنیده‌ام که گفته‌ای مراد از سرزمین مبارک و امن، سرزمین مکه است؟ آیا کسانی که برای حج به مکه سفر می‌کنند مورد هجوم راهزنان قرار نمی‌گیرند و در مسیر آن هیچ ترسی ندارند و اموالشان را از دست نمی‌دهند؟ حسن بصری گفت: چرا. امام فرمود: پس چگونه ایمن هستند و امنیت دارند؟! این آیه مثالی است که خداوند درباره‌ی ما اهل بیت رسالت، بیان داشته است. ما سرزمین مبارکیم و سرزمین‌های آشکار (قری ظاهرة) نمایندگان و فقهای پیرو ما هستند که میان ما و شیعیانمان قرار دارند و مطالب ما را به آنان می‌رسانند. «قدرنا فیها السیر» مثالی است از حرکت و کاوش علمی. «سیروا فیها لیالی و ایاما» مثالی است از تهییج مردم برای کسب هماری دانش در زمینه‌ی حلال و حرام و واجبات و احکام از اهل بیت (ع). هرگاه مردم از این طریق معارف دین را دریافت کنند، ایمن از شک و گمراهی‌اند... ای حسن بصری! اگر به تو بگویم جاهل اهل بصره‌ای! سخنی به گزاف نگفته‌ام، از اعتقاد به تفویض، اجتناب کن؛ زیرا خداوند به دلیل ضعف و سستی، تمام کار [صفحه ۹۸] خلق را به ایشان وا نهاده و از سوی دیگر ایشان را بنا روا بر گناهان مجبور نساخته است. [۱۷۸]. نظیر چنین مباحثه‌ای از امام باقر (ع) با قتاده بن دعامة نیز نقل شده است: قتاده بن دعامة از محدثان و مفسران مشهور اهل سنت است و از فقهای بصره به شمار می‌آید. امام به او فرمود: آیا تو فقیه اهل بصره‌ای؟ قتاده گفت: چنین گمان می‌کنند. امام باقر (ع) فرمود: آیا قرآن را بر اساس شناخت و علم تفسیر می‌کنی یا از روی ناآگاهی؟ قتاده گفت: بر اساس علم و مبانی علمی، قرآن را تفسیر می‌کنم. امام فرمود: اگر براستی بر اساس علم تفسیر می‌کنی، از تو سؤال می‌کنم که مراد از آیه‌ی «قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمین» چیست؟ قتاده نظریه‌ای همانند سخنان حسن بصری ابراز داشت، و امام همان پاسخ را به او یادآور شدند. [۱۷۹].

رویارویی با بدعت و بدعت‌گذاران

اشاره

بدعت در نظام عقیدتی و دستوری دین، یکی از نمودهای بارز انحراف از مسیر وحی می‌باشد، که عوامل و انگیزه‌های مختلفی در پیدایش و شکلگیری آن مؤثر است، از آن جمله:

غرض‌ورزی و تدابیر حيله‌گرانه‌ی عناصر ضد دین

کسانی که در باطن و اعماق ضمیر خویش با پیام وحی بیگانه‌اند، و با شریعت تضاد دارند، زمانی که قادر به مبارزه‌ی صریح و علنی با آن نباشند، می‌کوشند تا با نفوذ دادن ایده‌های غیر دینی و برنامه‌های غیر الهی در مجموعه‌ی باورها و دستوره‌های [صفحه ۹۹] مکتبی، به گونه‌ای خزننده، ماهیت و خاصیت اصلی دین را تضعیف کرده، آن را به انحراف بکشانند. این حرکت، حرکتی منافقانه

است که نسبت به ادیان قبل از اسلام نیز از سوی عناصر مغرض و ناسالم اعمال می‌شده است، تا راه ایمان را بر رهروان دین مخدوش سازند. خداوند در افشای چهره‌ی این گروه و نیز تهدید آنان فرموده است: «فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمنًا قلیلًا فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون». [۱۸۰]. وای بر آنان که با دست خویش مطالبی را نوشته و به دروغ می‌گویند: این از نزد خدا است. هدفشان از این کار دستیابی به پولی اندک است. وای بر آنان از آنچه نوشتند و وای بر آنان از آنچه به دست آوردند!

جهل و نارسایی علمی نسبت به مبانی و معارف اصیل دین

پیرایه‌ها و باورهای خرافی که گاه در محیط‌های مذهبی رخ می‌نماید و به عنوان دین و باور دینی تلقی می‌شود، معمولاً ناشی از بی‌اطلاعی توده‌ها از مبانی اصیل مکتبی است. زمانی که ناآگاهان در مصدر قانونگذاری و یا اجرا قرار گیرند، چون از یک سو ناگیرند کارها را سامان داده، پاسخی برای حل مشکلات و رخدادها بیابند، و از سوی دیگر آشنایی عمیق با روح دین ندارند، با صلاح‌دید و تشخیص بشری خویش یا بر اساس منافع مورد نظر خود، به وضع قوانین و ترویج اندیشه‌های غیردینی پرداخته، آن‌ها را به نام دین قلمداد می‌کنند. این گونه بدعت‌ها به هر دو انگیزه، پس از رحلت رسول خدا (ص) در اسلام رخ نمود، و یکی از رسالت‌های عمده‌ی اهل بیت (ع) پیراستن پیرایه‌ها از دامان معرفت اسلامی و مبارزه با بدعت‌هایی بود که با انگیزه‌های مختلف صورت می‌گرفت. علی (ع) به وجود این بدعت‌ها هشدار می‌داد و مردم را از پیروی آن‌ها نهی می‌کرد [صفحه ۱۰۰] و می‌فرمود: «ما احدثت بدعة الا ترک بها سنه، فاتقوا البدع والزموا المهیج». [۱۸۱]. هیچ بدعتی گذاشته نشده، مگر آن که به وسیله‌ی آن سنت و روشی از پیامبر (ص) به فراموشی گراییده است، از بدعت‌ها پرهیزید و به راه روشن و ندای رسای ارزش‌های اصیل دین پایبند باشید. امام باقر (ع) در ارائه‌ی این مسؤولیت الهی به تبیین مبانی اصیل و سنت‌های محمدی (ص) پرداخته، نفی و طرد بدعت‌ها را در محدوده‌ی رسالت علمی و عملی خود قرار داده بود. برای دور داشتن مردم و عالمان و قضات از بدعت در دین، گاه خود به استدلال می‌پرداخت و زمانی به روایات معصومان قبل از خود استشهاد می‌کرد و این خطبه را از علی بن ابی‌طالب (ع) یادآور می‌شد: «ایها الناس انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع، و احکام تتبدع، یخالف فیها کتاب الله، یقلد فیها رجال رجالات...» [۱۸۲]. هان ای مردم، سرآغاز شکلگیری فتنه‌ها و انحراف‌ها، هواها و هوس‌هایی است که مورد پیروی قرار می‌گیرد و احکامی است که در شریعت بدعت گذارده می‌شود. در این هواپرست‌ها و بدعت‌گذاری‌ها، با کتاب خدا مخالفت می‌شود و مردم (به جای تبعیت از وحی) از یکدیگر پیروی می‌کنند! امام باقر (ع) می‌فرمود: کسی که به فرمان انسان گنهکار گردن نهد دین ندارد. کسی که به بدعت و سخنان باطلی که به دروغ برخدا بسته شده گردن نهد و پایبند باشد، دین ندارد. کسی که چیزی از آیات الهی را انکار نماید، بی‌بهره از دین است. [۱۸۳]. در حقیقت این هر سه عنوان بر کسی که بدعتی را بپذیرد، منطبق شده و صدق [صفحه ۱۰۱] می‌کند؛ زیرا بدعتگذار، معصیت کار و افترا زننده‌ی به خدا است و کسی که سخنان او را بپذیرد بی‌شک با حکم واقعی الهی که در قرآن و سنت یاد شده، مخالفت کرده است. امام باقر (ع) در تفسیر آیه‌ی «هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا...» می‌فرمود: این گروه که زیانکارترین مردمند و سعی و تلاش خویش را در زندگی دنیا به هدر داده و گم کرده‌اند و جاهلانه می‌پندارند که راه درستی را در پیش گرفته‌اند، نصارا، کشیشان، رهبانان و نیز آن دسته از مسلمانانند که در شبهات و هواهای نفسانی فرو رفته‌اند و گروه‌هایی چون خوارج و اهل بدعت، در زمره‌ی ایشان جای دارند. [۱۸۴]. امام باقر (ع) در بیانی دیگر فرموده است: کسی که با گناه و ارتکاب کبائر، به مبارزه‌ی با خدا برخاسته و از خود جرأت نشان دهد، کافر است. کسی که روش و دینی غیر از دین خدا پی نهد، مشرک است. [۱۸۵]. گرایش مردم به بدعت‌ها، دارای عوامل و انگیزه‌های متفاوتی است. گاه بدعت‌ها به منظور تحریف دین صورت می‌گیرد، و گاه ناشی از جهل به مبانی و معارف مکتب است، و زمانی هم معلول تعصب‌ها و رسوم غلط اجتماعی و یا

محاسبه‌های شخصی است. یکی از مسائلی که در عصر پیامبر اسلام (ص) مشروع بوده، ولی در عصر عمر بن الخطاب ممنوع و حرام اعلام گردید، متعه (ازدواج موقت) است. عمر بن خطاب بر اساس باورها و صلاح اندیشی شخصی خود، اعلام کرد: متعتان کانا علی عهد رسول الله (ص) انهی عنهما و اعاقب علیهما: متعه النساء و متعه الحج. [۱۸۶]. دو تمتع در روزگار رسول خدا (ص) وجود داشت و جایز بود، ولی من آن دو را ممنوع کرده، کسانی را که مرتکب آن شوند مجازات می‌کنم. آن دو عبارتند از: متعهی زنان و متعهی حج. [صفحه ۱۰۲] بی‌شک، عمر در صدور این حکم، از نظر خود دلایلی داشته است، ولی آیا دلایل او و قدرت فهم و تشخیص او می‌توانسته با حکم الهی و سنت پیامبر (ص) همسطح قرار گیرد، و آیا او چنین حقی را داشته یا خیر؟ موضوعی است که در کتب فقهی به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. از نظر شیعه، این دستور مخالف قرآن و سنت پیامبر (ص) است، و بر فرض که شرایط خاص جامعه در مقطعی از زمان، سبب صدور چنین حکمی شده باشد، با تغییر شرایط، باز حکم اولی الهی جاری است. شیعه که خود را بر اساس منابع متقن دینی، موظف به تبعیت از علی (ع) و ائمه‌ی معصومین (ع) پس از رسول خدا (ص) می‌داند به پیروی از معصومین (ع) این حکم را مخالف مصالح جامعه‌ی اسلامی می‌شمارد. در همان منبع حدیثی که سخن فوق از عمر بن خطاب نقل شده، این روایت نیز آمده است که علی (ع) فرمود: «لولا ما سبق من رأی عمر بن الخطاب لأمرت بالمتعه، ثم مازنی الاشقی» [۱۸۷]. اگر نبود که عمر بن خطاب ازدواج موقت را ممنوع ساخته است، من فرمان می‌دادم که ازدواج موقت صورت گیرد و جایز باشد؛ زیرا با تجویز ازدواج موقت، گرایش به زنا و فحشاء کاهش می‌یافت و جز انسان‌های شقی و دون مایه به زنا روی نمی‌آوردند [۱۸۸]. در این روایت، فلسفه‌ی جواز ازدواج موقت مطرح شده، با بیان آن، اندیشه و باور عمر و نیز حکم او به ممنوعیت ازدواج موقت، از اساس زیر سؤال رفته است، و چون عمر به عنوان خلیفه و حاکم مسلمانان چنین دستوری را داده است و مخالف رسمی علی (ع) در چنین مسأله‌ای، مشکلات بزرگتری را در آن عصر [صفحه ۱۰۳] بحرانی برای جامعه‌ی اسلامی پدید می‌آورده، آن حضرت سخن خود را با بیانی که نقل شد به توده‌ها رسانده است. این گونه احکام که توسط شخص عمر بنیان نهاده شد، در نسل‌های بعد به عنوان سنت قطعی و احکام تلقی شد و استمرار یافت. چنان که در زمان امام باقر (ع) برخی از رهروان راه خلفا بر امام (ع) خرده می‌گرفتند که چرا فرمان عمر را قبول ندارد و مشروع نمی‌داند. عبدالله معمر لثی از جمله کسانی است که در این زمینه، با امام باقر (ع) به بحث نشست است. او به امام باقر (ع) عرض کرد: شنیده‌ام شما در مورد ازدواج موقت (متعه) فتوا به جواز داده‌اید! امام فرمود: بلی، خداوند آن را جایز شمرده و سنت رسول خدا بر آن بوده و اصحاب پیامبر (ص) به آن عمل کرده‌اند. عبدالله معمر گفت: ولی عمر بن خطاب آن را ممنوع ساخته است! امام فرمود: بنابراین تو بر سخن رفیق پایدار باش و من هم بر سخن و رأی رسول خدا استوار خواهم بود! (عبدالله که خود را در میدان بحث به بن‌بست رسیده یافت، سعی کرد تا با فلسفه بافی و استحسان‌های شخصی و تمسک به ذهنیت‌ها و تعصب‌های قومی راهی بجوید، از این رو) عبدالله گفت: آیا شما خشنود می‌شوی که ببینی شخصی با زنی از بستگان و خانواده‌ی شما چنین عملی را انجام دهد! امام فرمود: ای بی‌خرد! چرا سخن از زنان به میان می‌آوری (ما درباره‌ی حکم خدا سخن می‌گوییم) آن خدایی که ازدواج موقت را حلال ساخته از تو و از همه‌ی کسانی که به تکلف و اجبار متعه را حرام شمرده‌اند، غیرتمندتر است. آن گاه امام (ع) برای این که به او بفهماند، شیوه‌ی شناخت حلال و حرام الهی، اتکا به ذوق و سلیقه و تعصب‌های شخصی نیست، فرمود: آیا تو دوست داری که زنی از خانواده‌ی تو به همسری مردی در آید که جولاً و تهیدست است، و در جامعه جایگاهی بس پایین دارد. عبدالله معمر گفت: خیر. [صفحه ۱۰۴] امام فرمود: چرا تو حلال خدا را حرام می‌شماری! (خداوند ازدواج با تهیدستان را ممنوع نکرده است). عبدالله گفت: من حلال خدا را حرام نمی‌دانم، بلکه معتقدم مرد جولاً و بافنده‌ی تهیدست کفو و هم سطح ما نیست، از این رو خویشاوندی او را دوست ندارم. امام فرمود: ولی برنامه‌ی خدا جز این است؛ زیرا خداوند، اعمال نیک همین مرد جولای تهیدست را می‌پذیرد، و حوران بهشتی را به ازدواج او در می‌آورد، اما تو از روی کبر و نخوت، از خویشاوندی با مؤمنی که شایسته‌ی همسری حوران بهشتی است ناخشنود و ناراحتی.

عبدالله از سر تسلیم خندید و گفت: براستی که سینه‌های شما رویشگاه درختان تناور دانش است، میوه‌های درخت دانش از آن شما است و برگ‌های آن در اختیار مردم. [۱۸۹]. با این بیان، امام باقر (ع) به عبدالله معمر تفهیم کرد که: درستی و نادرستی احکام دین و حلال بودن و حرام بودن امور، با ذوق و سلیقه‌ی شخصی مردم و یا آداب و رسوم و تعصب‌های قومی قابل سنجش و محاسبه نیست.

مبارزه با قیاس در میدان اجتهاد

رمز بقای دین در واقع‌بینی و سازگاری آن با نیازها و شرایط گوناگونی است که در طول زندگی نسل‌ها، یکی پس از دیگری رخ می‌نماید. شریعت و مکتب، آن گاه می‌تواند در بستر تاریخ تداوم یابد، که قادر به حل معضلات اجتماعی و پاسخگو به پرسش‌های عقیدتی و عملی مردم باشد. مبانی عقیدتی، همواره ثابت و غیر متغیرند و نیازمند دقت و تلاش برای فهم هر چه عمیقتر آن، اما برنامه‌های عملی و قوانین دستوری دین، با این که متکی بر ملاک‌های واقعی است، ولی از آن جا که موضوعات خارجی و مسایل مستحدث در زندگی جوامع، همواره متحول و متغیر است. شناخت حکم هر حادثه نیازمند اجتهاد و استنباط می‌باشد. [صفحه ۱۰۵]

استنباط احکام و نسبت دادن آن‌ها به خدا و شریعت، کاری است سنگین و خطر آفرین؛ زیرا همان گونه که حیات دین در صحنه‌ی زندگی انسان‌ها، مبتنی بر اجتهاد می‌باشد، از سوی دیگر، اجتهاد نادرست و نسبت دادن احکام منحط و غیرواقعی به شریعت، خود مایه‌ی زوال و نابودی دین خواهد بود. نقش اجتهاد و مجتهدان در جامعه‌ی دینی، همانند نقش طبابت و پزشکان در جامعه‌ی بشری است. اگر طبیبان راه درستی را در مداوای بیماری‌ها در پیش گیرند، عمل آنان شفابخش و سازنده است، ولی اگر راه نادرست و داروهای نامناسبی را تجویز نمایند، نه تنها بیماران بهبود نیافته که چه بسا بیماری آنان شدت می‌یابد. فقیهان و مجتهدان نیز در صدد پاسخگویی به مسایل جدید و مورد ابتلای جامعه‌ی خویشند، و چنانچه در این کار از ملاک‌ها و شیوه‌های غلط پیروی کنند، چهره‌ی دین را مخدوش و نظام عملی آن را معیوب ساخته‌اند. پس از رحلت رسول خدا (ص)، یکی از نیازهای مبرم جامعه‌ی اسلامی، اجتهاد و شناخت احکام بر اساس قرآن و سنت رسول الله (ص) بود. ما در مطالب قبل یادآور شدیم که پیامبر اسلام (ص) با پیش‌بینی این امر و معرفی علی (ع) به عنوان مبین احکام و مفسر قرآن، در جهت رفع نیازهای آینده‌ی جهان اسلام، گام اساسی را برداشت، ولی آنان که علی (ع) را نخست از میدان سیاست و به دنبال آن از مرجعیت دینی و فکری منزوی ساختند، در میدان عمل با بن‌بست‌ها مواجه شده و دست به کار اجتهاد شدند، اما اجتهادی که با روح دین سازگار نبود و شرایط لازم را در بر نداشت. به کارگیری قیاس و استحسان و فهم شخصی در استنباط احکام، از جمله مشکلاتی بود که در امر اجتهاد رخ نمود، و ائمه‌ی معصومین (ع) را به عنوان عالمان واقعی دین و وارثان علم پیامبر (ص)، واداشت تا جامعه‌ی علمی را به ره یافتن انحراف در فهم احکام هشدار دهند. بر این اساس، یکی از محورهای عمده‌ی تعلیمات ائمه (ع)، به ویژه امام باقر (ع) و امام صادق (ع)، زدایش قیاس و استحسان از محیط فقهت و اجتهاد بود. امام باقر (ع) در این زمینه می‌فرمود: [صفحه ۱۰۶] «ان السنه لا تقاس، و کیف تقاس السنه و الحائض تقضی الصیام و لا تقضی الصلوة». [۱۹۰]. سنت و احکام شرعی از طریق قیاس قابل شناخت نیست، چگونه می‌توان قیاس را ملاک قرار داد، با این که زن حیض پس از دوران حیض می‌بایست روزه را قضا کند، ولی قضای نماز بر او واجب نیست. در سخنی دیگر به زراره سفارش فرموده است: «یا زراره! ایاک و اصحاب القیاس فی الدین، فانهم ترکوا علم ما وکلوا به و تکلفوا ماقد کفوه، یتأولون الأخبار و یکذبون علی الله عزوجل...». [۱۹۱]. ای زراره! از کسانی که در کار دین به قیاس پرداخته‌اند، دوری گزین؛ زیرا آنان از قلمرو تکلیف خود تجاوز کرده‌اند، آن چه را می‌بایست فرا گیرند، کنار نهاده و به چیزی پرداخته‌اند که به آن‌ها وانهاده نشده است، روایات را به ذوق خود تجزیه و تحلیل کرده و تأویل می‌کنند و بر خدا دروغ می‌بندند. و نیز امام باقر (ع) می‌فرمود: «ادنی الشرك ان یتدع الرجل رأیا فیحب علیه و یبغض علیه» [۱۹۲]. کمترین مرتبه‌ی شرک این است که شخص نظریه‌ای را از پیش

خود (و بدون حجت شرعی) بنیان نهد و همان نظر را ملاک حب و بغض و داوری‌ها قرار دهد. محمد بن طیار از اصحاب امام باقر (ع) گوید: قال لی ابو جعفر (ع): تخاصم الناس؟ قلت: نعم. قال: و لا یسألونک عن شیء، الا قلت فیہ شیئا؟ قلت: نعم، قال: فأین باب الرد اذا؟ [۱۹۳]. امام باقر (ع) به من فرمود: آیا تو با مردم به بحث می‌پردازی؟ گفتم: بلی. امام (ع) فرمود: آیا هر چه از تو می‌پرسند، تو به هر حال پاسخی در قبال آن ارائه می‌کنی؟ گفتم: بلی. امام (ع) فرمود: پس در چه زمینه سکوت کرده و علم و دانش واقعی آن را به [صفحه ۱۰۷] اهلش (اهل بیت علیهم السلام) ارجاع می‌دهی! در این بیان، امام (ع) به محمد بن طیار یادآور شده است که هیچ فردی جز معصومین (ع) نباید خود را در مرحله‌ای فرض کند که می‌تواند به اتکای رأی و اندیشه‌ی خود همه‌ی پرسش‌ها را پاسخ دهد، و آن جا که نتوانست به تمثیل و تشبیه و قیاس متکی گردد! بلکه همواره در مسایل مورد ابتلا، زمینه‌های پیچیده و مبهمی وجود دارد که علم آن صرفاً در اختیار مفسران واقعی قرآن و اهل بیت رسالت است و باید به آنان رجوع کرد.

تعلیم فقه و شیوه‌ی صحیح اجتهاد

تعلیم مسایل فقهی و پاسخگویی به پرسش‌ها در زمینه‌ی احکام شرعی، یکی از زمینه‌های مهم زندگی ائمه (ع) به ویژه‌ی امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بوده است. عصر امام باقر (ع)، آغاز پیدایش فرصتی بود تا حاملان واقعی علوم قرآن، بتوانند به تعلیم شاگردان و ترویج احکام و تحکیم مبانی فقهی بپردازند. البته این زمینه‌ها در عصر امام صادق (ع) هموارتر گشت و از آن پس دوره‌ی سختگیری فزونتر حاکمان نسبت به ائمه ادامه یافت و این زجر و شکنجه تداوم داشت تا عصر امامت به غیبت انجامید. امام باقر (ع) در تصحیح اندیشه‌ها و زدایش انحراف‌ها، تنها به مبارزه و رویارویی اکتفا نکرد، بلکه با بیان احکام و گاه تبیین شیوه‌ی استنباط احکام از قرآن و سنت پیامبر، پایه‌های فقاقت و اجتهاد صحیح را استحکام بخشید. روایات فقهی نقل شده از امام باقر (ع)، بیش از آن است که بتوان در این مجموعه گرد آورد؛ زیرا کمتر بابی از ابواب فقهی را می‌توان یافت که در فروع مختلف آن، سخنی از امام باقر (ع) وارد نشده باشد. مجموعه‌های روایی - فقهی خود گواه این سخن است. محمد ابوزهره از پژوهشگران اهل سنت در کتاب تفصیلی خویش الامام الصادق در تبیین جایگاه علمی و معنوی امام باقر (ع) می‌گوید: امام محمد باقر (ع) وارث پدر خویش در پیشوایی علمی و مقام شریف هدایتگری بود. از این جهت عالمان از شهرها و سرزمین‌های اسلامی به جانب وی [صفحه ۱۰۸] رهسپار می‌شدند. هیچ فردی - از عالمان - به مدینه وارد نمی‌شد، مگر این که برای کسب معرفت و دانش به خانه‌ی امام محمد باقر (ع) مراجعه می‌کرد. در میان کسانی که به خدمت وی می‌رسیدند، هم چهره‌های شیعی و هم سنی دیده می‌شوند و گاه منحرفان افراطگر نیز خود را به وی نزدیک می‌کردند ولی امام در برابر آنان موضعی قاطع گرفته و ایشان را طرد می‌کرد. بسیاری از پیشوایان فقه و حدیث به حضور وی رسیده‌اند، از آن جمله: سفیان ثوری، سفیان بن عیینه - محدث مکه - و ابوحنیفه - فقیه اهل عراق - مرام امام باقر (ع) چنین بود که هر گاه فردی به حضورش می‌رسید، حقایق ناب را برای او تبیین می‌کرد. [۱۹۴]. ابوزهره سپس به نقل گفتگویی که میان امام باقر (ع) و ابوحنیفه در زمینه‌ی رد قیاس و نقش آن در تحریف دین صورت گرفته، پرداخته است و در پی آن می‌گوید: از این گفتگو - که امام باقر در موضع ارشاد و بازجویی از روش ابوحنیفه قرار گرفته - استفاده می‌شود که امام باقر (ع) برای علمای عصر خود، عنوان پیشوایی داشته است؛ زیرا عالمان به حضور وی می‌رسیده‌اند و او بر اساس گزارش‌ها و اطلاعاتی که از آنان در اختیار داشته به نقد و محاسبه‌ی ایشان می‌پرداخته است. چونان رئیسی که بر نیروهای تحت سرپرستی خود حکم می‌کند تا بر راه حق گام نهند و آنان نیز با کمال میل و رغبت این ریاست و پیشوایی را پذیرفته باشند. [۱۹۵]. دلایل و قراینی که صحت نظریه‌ی ابوزهره را در این زمینه تأیید می‌کند، فراوان است. از آن جمله روایتی را می‌توان نام برد که ابوحمزه‌ی ثمالی نقل کرده است: ابوحمزه‌ی ثمالی می‌گوید: در مسجد الرسول (ص) نشسته بودم که مردی پیش آمد، سلام کرد و گفت: تو کیستی؟ گفتم: از مردم کوفه‌ام. به او گفتم: در جستجوی چه هستی؟ مرد گفت: آیا ابو جعفر محمد بن علی (ع) را

می‌شناسی؟ گفتم: آری می‌شناسم، به ایشان چه کار داری؟ [صفحه ۱۰۹] مرد گفت: چهل مسأله آماده کرده‌ام تا از او سؤال کنم. آن چه پاسخ داد، حقش را بگیرم و باطلش را وانهم. ابوحمزه گوید: به او گفتم: آیا فرق حق و باطل را می‌دانی و ملاک تشخیص آن را می‌شناسی! مرد گفت: آری می‌شناسم. گفتم: اگر حق و باطل را می‌شناسی و ملاک آن را در دست داری، پس چه نیازی به امام باقر (ع) خواهی داشت؟! مرد گفت: شما کوفیان کم ظرفیت و ناشکیباید! در این میان، امام باقر (ع) وارد مسجد شد، در حالی که جمعی از مردم خراسان و افراد دیگر اطراف او را گرفته، درباره‌ی مسایل حج از آن حضرت سؤال می‌کردند. مدتی گذشت تا امام باقر (ع) در جایگاه خود نشست و آن مرد هم نزدیک امام، جایی برای خود جستجو کرد. ابوحمزه می‌گوید: من سعی کردم جایی بنشینم که گفتگوی امام با انبوه اطرافیانش را بشنوم، مردم یکی پس از دیگری مطالب خود را سؤال کردند و پاسخ گرفتند و رفتند، آن گاه امام (ع) رو به جانب آن مرد کرده، پرسیدند، تو کیستی؟ مرد گفت: من قتاده بن دعامه‌ی بصری هستم. امام فرمود: تو فقیه اهل بصره هستی؟ مرد گفت: آری. امام فرمود: وای بر تو، ای قتاده! خداوند بندگان شایسته‌ای را آفریده است تا حجت بر دیگران باشند، آنان «اوتاد» زمین و بر پا دارنده‌ی امر الهی و نخبگان علم خدایند و خداوند آنان را قبل از آفرینش دیگر بندگان برگزیده است. قتاده پس از سکوتی طولانی گفت: به خدا سوگند، من تاکنون، در برابر فقیهان بسیار و نیز پیش روی ابن عباس نشسته‌ام، ولی آن گونه که اکنون در برابر شما مضطرب شده‌ام، در مقابل هیچ کدامشان احساس نگرانی و اضطراب نداشته‌ام. امام باقر (ع) فرمود: تو می‌دانی کجا نشسته‌ای؟ تو در مقابل خاندانی هستی که خداوند درباره‌ی آن فرموده است: «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ، یسبح [صفحه ۱۱۰] له فیها بالغدو و الاصال». [۱۹۶] و نیز فرموده است: «رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله، و اقام الصلاة و ایتاء الزکاة». [۱۹۷]. پس جایگاه تو آن جا است - که خود می‌دانی - و ما آن خاندانیم که خدا توصیف کرده است. در این هنگام قتاده گفت: به خدا سوگند، راست گفتمی، فدایت شوم، آن خانه‌ها که خدا اجازه داده است نام و یاد و تسبیح او در آن‌ها برده شود، نه خانه‌های ساخته شده از سنگ و خاک است، که شما خاندانید. قتاده گفت: پس اکنون بفرمایید که پنی‌ر چه حکمی دارد؟! امام باقر (ع) لبخندی زد و فرمود: آیا آن همه پرسش تو به همین سؤال خلاصه شده است! قتاده گفت: همه را اکنون فراموش کرده و بیاد نمی‌آورم! امام فرمود: اشکالی ندارد. [۱۹۸]. سپس قتاده به پرسش ادامه داد، و امام (ع) پاسخ‌هایی مستدل در جواب وی ارائه داد. [صفحه ۱۱۳]

زندگی سیاسی امام باقر علیه السلام

اشاره

از آنجا که ائمه‌ی معصومین (ع) در متن زندگی اجتماعی حضور داشته‌اند و مسؤولیت هدایت و انذار جامعه‌ی اسلامی را پس از رسول خدا (ص) متعهد بوده‌اند، ناگزیر با مسایل مختلف جامعه‌ی خویش روبرو بوده، ضرورتی نمی‌توانسته‌اند در برابر جریان‌های سیاسی بی تفاوت و بی‌موضع باشند؛ زیرا مسایل سیاسی یک جامعه، پیوند تنگاتنگ با سایر شؤون آن دارد. اصلاح اخلاق، اندیشه، عقاید، روابط خانوادگی و اجتماعی، مناسبات اقتصادی و... در یک محیط ناسالم سیاسی، که استبداد و جهل بر آن سایه افکنده باشد، به جایی نخواهد رسید، و نتیجه‌ی بایسته را به دنبال نخواهد داشت. اگر خداوند، موسی و برادرش هارون را در نخستین مأموریت و رسالتشان به سوی فرعون (فرد شاخص نظام سیاسی مصر در آن روزگار) می‌فرستد، یکی از اهداف مهم این مأموریت، اصلاح مجموعه و نظام اجتماعی از طریق اصلاح حاکمان و نظام سیاسی است. اگر پیامبران الهی در محیط‌های بزرگ که از سیستم حکومتی برخوردار بوده‌اند، در نخستین گام‌های تبلیغی با ممانعت و ضدیت رهبران سیاسی جامعه مواجه می‌شده‌اند، دلیلش پیوستگی میان شؤون مختلف مادی، معنوی، اعتقادی و سیاسی جوامع بشری است. از این رو، امامان شیعه (ع) هر چند در صدد

اصلاح معنویات و تکامل بخشیدن [صفحه ۱۱۴] به بینش توحیدی و دینی مردم بوده‌اند ولی بر اساس تفکیک ناپذیری شؤون مختلف جامعه از یکدیگر، نمی‌توانسته‌اند نسبت به امور سیاسی بی‌نظر، و از آن چه می‌گذرد اطلاع نداشته باشند و در قبال کجروی‌ها، استبدادها و انحراف‌های سیاسی، اخلاقی و دینی حاکمان موضع نگیرند! زندگی امام باقر (ع) نیز از این قاعده‌ی کلی مستثنی نبوده است و شواهد گوناگون تاریخی و روایی بر این مطلب گواهی می‌دهد.

بینش سیاسی امام باقر

اشاره

از آن جا که معارف ائمه‌ی معصومین (ع) از چشمه‌ی زلال قرآن و رسالت دریافت شده و از پیامبر (ص) به علی بن ابی‌طالب و از آن حضرت سینه به سینه به سایر امامان منتقل گردیده، و در این میان از تحریف و کاستی و فزونی مصون بوده است، در بینش سیاسی و اصول دیدگاه‌های ایشان، هماهنگی کامل مشهود است. بینش سیاسی ائمه (ع)، همان بینشی است که قرآن ترسیم کرده و ارائه داشته است. چه در زمینه‌ی لزوم حاکمیت ایمان و توحید، عدل و انصاف، روح اخوت و برادری، قوانین و احکام الهی، و چه در زمینه‌ی حفظ عزت و کیان جامعه‌ی اسلامی، گسترش ارزش‌ها و بینش توحیدی، جلوگیری از سلطه‌ی بیگانگان و اجانب بر مقدرات امت اسلامی و...

ضرورت تداوم مبارزه علیه کفر، شرک و ستم

لزوم مبارزه علیه کفر، شرک و ستم، از جمله محورهای مهم بینش سیاسی قرآن است که بر اساس آن، خط مشی‌ها و مواضع عملی در میدان مسایل سیاسی جامعه، اتخاذ می‌شود، و امام باقر (ع) بر این محورها تکیه داشت. مردی از شیعیان، در مورد جنگ‌های علی بن ابی‌طالب (ع) از امام باقر سؤال‌هایی مطرح کرد (و چنان که از پاسخ بر می‌آید، آن مرد در صدد شناخت فلسفه‌ی آن جنگ‌ها و دلیل ضرورت و مشروعیت آن بود). امام باقر (ع) در پاسخ وی فرمود: خداوند، پیامبرش محمد (ص) را همراه با پنج شمشیر مبعوث کرد. [صفحه ۱۱۵] (به تعبیر دیگر خداوند زمانی که پیام رسالت را به پیامبر اکرم (ص) داد و وی را مسؤول رساندن ارزش‌های الهی به خلق فرمود، برای هموار ساختن راه و از میان برداشتن موانع این ارزش‌ها، پنج فرمان مبارزه به او داد). سه شمشیر از آن پنج شمشیر، همواره کشیده و در اهتزاز است و هرگز نباید در نیام رود، مگر آن که دشمن دست از ستیز با اسلام و ارزش‌های اسلامی بردارد و شعله‌های این نبرد فروکش کند و جنگ، بار بر زمین نهد. البته جنگ میان ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها (جنگ میان خط انبیا و جبهه‌ی کفر و شرک و ستم) فروکش نخواهد کرد، مگر آن روز که خورشید از نهانگاه مغرب طلوع کند (و قائم آل محمد (ص) ظاهر گردد) تنها در آن روز، بشریت روی صلاح و امنیت را خواهد دید. و تنها کسانی سود خواهند برد که دارای پیشینه‌ی ایمانی و ارزش‌های عملی‌اند. شمشیر چهارم، همواره مترصد فرصت است تا به گام لزوم به اهتزاز در آید. شمشیر پنجم در نیام است. کشیدنش با دیگران و فرمانش با ما است. اما آن سه شمشیر آخته، عبارتند از: ۱- شمشیر علیه مشرکان عرب (آنان که ظالمانه‌ترین روش‌ها را علیه دین و مؤمنان به کار گرفتند، و هرگز دست از ستیز و توطئه برنداشتند و جایی برای صلح و مسالمت باقی نگذاشته‌اند، تا آن جا که) خداوند درباره‌ی آنان فرمود: «فأقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم و اعدوا لهم کل مرصد»... [۱۹۹]. دومین شمشیر آخته بر کافرانی است که به یکی از کتب آسمانی ایمان دارند، ولی ارزش‌های الهی را حرمت نمی‌نهند و به دین حق نمی‌گروند. خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: «قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله»... [۲۰۰] اینان اگر در سرزمین مسلمانان ساکن باشند، یا باید ایمان بیاورند، یا جزیه بدهند و گرنه محکوم به

مرگند... (این حکم به معنای واداشتن کافران به ایمان جبری نیست، بلکه راه دوم؛ یعنی دریافت جزیه و مالیات از ایشان ایمان جبری را [صفحه ۱۱۶] نفی می‌کند و اصل این حکم، حکمی است رایج و معقول که تمامی حکومت‌ها دربارهی شهروندان خود معمول می‌دارند و در قابل آن، خدمات رفاهی اجتماعی را به ایشان عرضه می‌کنند. و چون کافران این گونه مالیات‌ها را از طریق زکات یا خمس نمی‌پردازند، تحت عنوان جزیه این مهم را ایفا می‌نمایند. و تن ندادن به این حکم در حقیقت اعلام ناهمسازی و جنگ با حکومت می‌باشند.) سومین شمشیر متوجه مشرکان غیر عرب است... شمشیر چهارم که باید همواره آماده و مترصد نگه داشته شود، شمشیر علیه ستمکاران، متجاوزان، فساد انگیزان و نیز اهل تأویل است. (اهل تأویل آنانند که با توجیه آیات و احکام الهی، حقایق دین را تحریف می‌کنند.) اما شمشیر در نیام، شمشیر قصاص است که خداوند می‌فرماید: «النفس بالنفس والعین بالعین» تقاضای قصاص با بازماندگان مقتول و حکمش با ما است. [۲۰۱].

موضعگیری علیه حاکمان ستمگر

از جمله رهنمودهای سیاسی امام باقر (ع) به شیعیان خود، جبهه‌گیری علیه حاکمان ستمگر و ساکت نبودن در برابر ظلم‌ها و تجاوزهای آنان است. امام باقر (ع) می‌فرماید: کسی که به جانب سلطان ستمگری حرکت کند تا او را به تقوای الهی فرمان داده، وی را از عواقب شوم ظلم بترساند و موعظه نماید، از پاداشی همانند پاداش تمامی جن و انس، و از عملی همانند عمل ایشان برخوردار خواهد بود. [۲۰۲]. امام باقر (ع) در نکوهش پیشوایان ستم پیشه و پیروان و حامیان آنان می‌فرماید: همانا پیشوایان ظلم و پیروان ایشان، از دین الهی عزل شده و بر کنارند. [۲۰۳]. یعنی هیچ حاکم جائری نمی‌تواند مدعی دینداری باشد و نمی‌تواند با اتکا بر [صفحه ۱۱۷] مسند خلافت دینی، بندگان خدا را مورد ستم قرار دهد. و مردم باید فریب ادعاها و اظهار دین و دینداری او را نخورند و گمان نکنند که طغیان علیه او، طغیان علیه دین خواهد بود. خداوند در قرآن فرموده است: هنگامی (فرا رسد) که پیشوایان از پیروان خود بیزاری جویند و عذاب را در برابر خود مجسم یابند و دستشان از هر وسیله‌ای برای نجات و رهایی کوتاه باشد. [۲۰۴]. امام باقر (ع) در تفسیر این آیه و بیان مصداق این پیشوایان و پیروان می‌فرماید: به خدا سوگند! این پیشوایان همان رهبران ستمگرند که در روز قیامت و لحظه‌ی مشاهده‌ی عذاب الهی، از پیروان و حامیان خود دوری و بیزاری می‌جویند. [۲۰۵]. امام باقر (ع) به این گونه رهنمودها و هشدارها، در حقیقت به امت اسلامی نمایانده است که اگر به قرآن و پیام وحی ایمان دارند، باید بدانند که پیروی از ظالمان و حمایت از ایشان، هم کیفر اخروی دارد و هم از سوی همین پیشوایان ستمگر مورد بی‌مهری و خیانت قرار خواهند گرفت.

استفاده از پند و تذکر در مسیر اصلاح

در بینش امام باقر (ع)، امر به امر به معروف و نهی از منکر ضروری‌ترین گامی است که باید در طریق اصلاح جامعه و حتی برای حفظ سلامت و صلاح جامعه، برداشته شود. مبارزه با کجروی‌ها و اصلاح مفاسد اجتماعی و جباریت حاکمان، همیشه مستلزم حرکت‌های قهرآمیز و خونین نیست، بلکه نخست باید با منطق، اهداف، خواسته‌ها و ارزش‌ها را مطرح کرد، و زمینه‌ی تحول فکری و فرهنگی را پدید آورد و در صورت تأثیر نکردن آن، به مواضع قهرآمیز روی آورد. امام باقر (ع) می‌فرماید: همانا امر به معروف و نهی از منکر، راه انبیا و شیوه‌ی صالحان است. [صفحه ۱۱۸] تکلیفی است بزرگ، که همه‌ی واجبات و ارزش‌های ضروری در پرتو آن تحقق می‌پذیرد، و اندیشه‌ها در نتیجه‌ی آن از گزند خناسان ایمن می‌ماند، و راه‌ها به وسیله‌ی آن، امنیت پیدا می‌کند و روابط اقتصادی سالم شکل می‌گیرد و حق مظلومان از ظالمان، باز گرفته می‌شود. زمین آباد می‌گردد و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود و کارها سامان می‌یابد. [۲۰۶]. و می‌فرمود: بد جامعه‌ای است آن جامعه‌ای که امر به معروف و نهی از منکر را ارج نهد و با دید

عیبجویی به آن نگاه کند! [۲۰۷].

استفاده از روش‌های قهرآمیز علیه ظلم و فساد

در مسیر اصلاحگری، هر چند حرکت فرهنگی و ایجاد تحول فکری مقدم بر اتخاذ روش‌های قهرآمیز است، ولی نباید همواره در مقام موعظه‌گر باقی ماند و دل به امر و نهی کردن خوش داشت، بلکه پند و اندرز تا زمانی ارزش دارد و سبب ایفای مسؤولیت می‌شود که منشأ تأثیر و تحول آفرین و مایه‌ی اصلاح باشد. آن گاه که رهنمودها، پندها و هشدارها، در مفسدان و ستمگران کارساز نیفتاد، باید شیوه‌ی مبارزه را تغییر داد و در صورت ضرورت از روش‌های قهرآمیز نیز استفاده کرد. امام باقر (ع) در ترسیم این بینش می‌فرماید: در برابر عمل ناشایست مفسدان و ظالمان، با قلب و زبان به انکار و مبارزه برخیزید و بر پیشانی ستمکاران بکوبید، و در مسیر خدا از ملامت ملامتگران نهراسید! اگر موعظه‌ی شما اثر بخشید و آنان به سوی حق بازگشتند، دست از ایشان بردارید. همانا اهرم قهر و قدرت را باید نسبت به کسانی روا داشت که به مردم ستم می‌ورزند و در زمین - بی دلیل - سرکشی می‌کنند. آنان مستحق شکنجه‌ای دردناکند. [صفحه ۱۱۹] در برابر چنین عناصری باید مصمم به جهاد با جان باشید، همچنان که در دل باید نسبت به آنان، بغض و عداوت ورزید... به جهاد با متجاوزان ادامه دهید، تا به فرمان خدا گردن نهند و دست از ظلم و تجاوز بردارند. [۲۰۸].

نهی روحیه‌ی عافیت طلبی و توجیه‌گری

امام باقر (ع) در نکوهش عافیت طلبان و کسانی که امر به معروف و نهی از منکر را به مواردی منحصر کرده‌اند که زیان و خطری را متوجه ایشان نسازد، می‌فرماید: در آخرالزمان، مردمی می‌آیند که... امر به معروف و نهی از منکر را لازم نمی‌شمرند، مگر زمانی که ایمن از ضرر باشند (امر به معروف و نهی از منکر مایه‌ی زیان جانی و یا مالی آنان نشود!) همواره در تلاشند تا برای اعمال و آرزوهای خود راه توجیه و عذر و بهانه‌ای پیدا کنند، و در این راستا می‌کوشند تا لغزش‌ها و فساد عالمان را بیابند و افشا کنند (و با این کار نادرستی‌های خود را موجه سازند و ارج عالمان را فرو ریزند). از میان تکالیف دینی به نماز و روزه و اموری که خدش‌های به جان و مالشان وارد نیاورد، رو می‌آورند؛ چه، اگر نماز هم مایه‌ی آسیب به سایر امور اقتصادی و رفاهی ایشان شود، از آن نیز روی بخواهند تافت، همان گونه که از بارزترین واجبات - امر به معروف و نهی از منکر - روی برگردانده‌اند! [۲۰۹]. در ادامه‌ی این بیان، امام باقر می‌فرماید: [صفحه ۱۲۰] خداوند به شعیب پیامبر (ع) وحی کرد: من صد هزار نفر از قوم تو را عذاب خواهم کرد: چهل هزار نفر از بدان و ناصالحان و شصت هزار نفر از نیکان! شعیب گفت: پروردگارا! عذاب و کیفر بدکاران، علتش روشن است، اما چرا نیکان باید عذاب شوند؟ خداوند به او وحی کرد: نیکان از آن جهت عذاب می‌شوند که در برابر گنهکاران چرب زبانی کردند و نرمش نشان دادند و به خاطر خشم الهی، بر اهل معصیت خشم نگرفتند! [۲۱۰].

منع استفاده از ظلم، برای اقامه‌ی حق

تجویز استفاده از روش‌های قهرآمیز برای مبارزه‌ی با ظلم، به معنای استفاده از هر وسیله در طریق هدف نیست! بلکه امام باقر (ع) در کنار پیشنهاد جهاد و حرکت‌های قهرآمیز برای نبرد با ستمگران و فاسدان، به این نکته تصریح کرده است که باید در این راستا، هم هدف را متعالی و الهی قرار داد، و هم از وسیله و روش عادلانه استفاده کرد. به تعبیر دیگر، در بینش سیاسی امام باقر (ع) هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. آن حضرت می‌فرماید: علیه ظالمان و مفسدان، با دل و جان بستیزید، ولی با این وسیله در صدد سلطه‌جویی بر دیگران، یا دستیابی به مال و مکنت نباشید! و برای رسیدن به پیروزی، روش‌های ظالمانه را به کار نگیرید [۲۱۱]. [صفحه ۱۲۱]

تأثیر عدالت اجتماعی در غنای اقتصادی

امام باقر (ع) عدالت اجتماعی را از عوامل مهم دستیابی جامعه به تعادل اقتصادی می‌داند و می‌فرماید: به راستی میدان پر برکت عدل چقدر گسترده و فراگیر است! زمانی که فرمانروایان بر مردم به عدل فرمانروایی کنند، عموم مردم به غنای اقتصادی و آسایش دست می‌یابند [۲۱۲]. در این نگرش، ریشه‌ی بسیاری از ناهنجاری‌های اقتصادی جوامع و علت پیدایش طبقات تهیدست و نیازمند، نبودن عدالت و برنامه‌های عادلانه در کار فرمانروایان دانسته شده است.

ویژگی‌های پیشوا و حاکم صالح

امام باقر (ع) در رأس برنامه‌های سیاسی خویش، بینش خود را درباره‌ی حاکم صالح بیان می‌دارد، تا از این طریق هم پیروانش را با ملاک‌های ارزشی آشنا سازد، و هم به گونه‌ای غیر مستقیم، فرمانروایان و والیانی را که فاقد آن ارزش‌ها بودند، مورد انتقاد قرار دهد. آن حضرت می‌فرماید: همانا امامت و پیشوایی اجتماعی در صلاحیت کسی نیست، مگر این سه ویژگی در او جمع باشد: ۱- از تقوای نیرومندی برخوردار باشد که وی را در برابر آفات قدرت از فرو افتادن در دام حرام نگه دارد (زیرا قدرت آن چنان فریبنده و جذاب است که تقوای اندک در برابر آن کارایی ندارد). ۲- از بردباری ژرفی برخوردار باشد که خشم خود را مهار نماید. ۳- بر کسانی که حکم می‌راند همانند پدری مهربان باشد و به نیکی رفتار کند. [۲۱۳]. [صفحه ۱۲۲]

نقش رهبری حق در صلاح دین و دنیا

موضوع امامت و رهبری امام عادل، پس از مسأله‌ی توحید و نبوت، از حساسترین و سرنوشت سازترین مباحث در جهان اسلام بشمار می‌آید. حجم گسترده‌ای از معارف شیعی نیز به مبحث امامت اختصاص یافته است، اما به نظر می‌رسد که مسأله‌ی امامت در صدر اسلام با ابعاد اعتقادی - سیاسی - عملی - اجتماعی مطرح بوده است، ولی به مرور زمان، بیشتر جنبه‌ی اعتقادی یافته و سایر ابعاد آن کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در متون حدیثی شیعه، نکاتی درباره‌ی امامت و ولایت و رهبری دینی و اجتماعی یاد شده است که روشن می‌سازد: اصل رهبری و ولایت، از آن جهت مورد تأکید و اصرار قرار گرفته که اصولاً بدون رهبری صالحان، صلاح و اصلاح فرد و جامعه عملی نخواهد بود و در جامعه‌ای که زمام امور در دست جاهلان، ظالمان و عناصر ناشایست باشد، هرگونه تلاش اصلاحگرانه، خنثی و بی‌ثمر خواهد گشت. اگر با این بینش به مسأله‌ی امامت نگریسته شود، بسیاری از حقایق دیگر در زمینه‌ی مواضع سیاسی ائمه معصومین (ع) و اهتمام آنان به احیای امر امامت، آشکار می‌گردد. امام باقر (ع) در بیان نیاز مردم به رهبری صالح می‌فرماید: مردم از آن جهت به وجود پیامبر (ص) و امام، نیازمندند که استمرار صلاح (سامان نظام مادی و معنوی) جهان متکی به وجود آنان است؛ زیرا خداوند به وسیله‌ی پیامبر (ص) و امام است که عذاب را از زمینیان برطرف می‌سازد. [۲۱۴]. رفع عذاب از مردم، به وسیله‌ی وجود پیامبر و امام، امری اعتباری نیست، بلکه حکایت از واقعیتی ملموس دارد؛ چه، پیامبر و امام در جامعه ساکت نمی‌نشینند و گوشه‌ی انزوا اختیار نمی‌کنند، بلکه با تمام قدرت در راه اصلاح جامعه و تعالی بخشیدن به آن می‌کوشند، و در پرتو تلاش‌های آنان، مردم به صلاح می‌گرایند، از [صفحه ۱۲۳] فساد پرهیز کرده، از کینه و عداوت دوری می‌کنند و به رحم و ایثار و انفاق رو می‌آورند. چنین جامعه‌ای از تباهی ستم و شعله‌های فساد و زشتی اخلاق، در امان خواهد بود و مورد قهر و انتقام الهی قرار نخواهد گرفت. در حالی که اگر مردم به مبارزه‌ی همه جانبه با ایشان برخیزند، ممکن است گرفتار عذاب الهی شوند، چنان که به دردهای خانمانسوز اجتماعی گرفتار می‌شوند. قوم نوح [۲۱۵] لوط [۲۱۶] و عاد [۲۱۷] و ثمود [۲۱۸] در روزگاری مورد قهر الهی قرار گرفتند و با طوفان بلا و سنگ‌های عذاب و صدای سهمگین آسمانی هلاک شدند، که پیامبر آنان

بر روی زمین حضور داشت و یا در میان آنان زندگی می‌کرد. البته نمی‌توان انکار کرد که وجود پیامبر و امام، رحمت بر زمینیان است و لازمه‌ی اکمال این رحمت، فرصت یافتن خلق برای بهره‌وری از پیام‌های بحق آنان و هلاک نشدن به مجرد انکار و رویگردانی دانست. چنان که خداوند، خطاب به پیامبر فرموده است: تا زمانی که تو - ای پیامبر - در میان مشرکان مکه حضور داشته باشی، خداوند عذاب خویش را بر آنان نازل نخواهد کرد. [۲۱۹]. به هر حال، این تأکید و اصرار که نسبت به مسأله‌ی امامت و ولایت، در بیان معصومین (ع) مشاهده می‌شود، حکایت از نقش اصلاحی عمیق امام در جامعه دارد، به گونه‌ای که اگر امام و رهبری صالح الهی از نظام عقیدتی و سیاسی جامعه حذف شود، دیگر هیچ چیزی جایگزین آن نمی‌گردد و نقش آن را ایفا نمی‌کند و خلأ آن را پر نمی‌سازد. با این نگرش، می‌توان به ژرفای سخن امام باقر (ع) ره برد که می‌فرماید: [صفحه ۱۲۴] از میان تکالیف اصولی اسلام، هیچ تکلیفی به اندازه‌ی ولایت مورد دعوت و تأکید قرار نگرفته است [۲۲۰].

استواری پایه‌های دین، در پرتو حکمت حق

امام باقر (ع) در حدیثی می‌فرماید: اسلام بر پنج پایه استوار است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره پرسید: از این پنج اصل، کدامیک برتر است؟ امام (ع) فرمود: ولایت برتر از سایر اصل‌ها است؛ زیرا که ولایت کلید نماز، زکات، حج و روزه می‌باشد، و صاحب ولایت (امام) کسی است که مردم را به سوی این اصول چهارگانه رهبری می‌کند... [۲۲۱]. در این روایت مسأله‌ی ولایت برترین اصل در میان اصول زیر بنایی اسلام شناخته شده است، و چنانچه به استدلال امام، توجه کافی نشود، ممکن است منکران ولایت، از این سخنان امام سوء استفاده کرده، چنین وانمود کنند که امامان شیعه حق خودشان را از عبادت خدا هم برتر شمرده‌اند. نیز ممکن است که ناآگاهان شیعه به غلو کشیده شده و به جای اهتمام به امر واجبات و محرمات شریعت، گمان کنند که محبت اهل بیت کافی است، ولی اگر به استدلال امام بیندیشند، خواهند یافت که برتری ولایت بر سایر اصول اسلام از آن جهت است که ولایت و رهبری رهبران الهی (پیامبر و اوصیای وی) تضمین کننده‌ی اقامه‌ی نماز و پرداخت زکات و برگزاری بایسته‌ی حج و روزه است. اگر ولایت و حکومت و رهبری امت در دست جاهلان و رهبران غیر الهی قرار گیرد سایر اصول نیز، یکی پس از دیگری، تضعیف شده و در امت اسلامی از میان خواهد رفت یا تحریف خواهد شد. چنان که جهان اسلام در طول تاریخ گذشته‌ی خود به دلیل همین مشکل، همواره از حقیقت اسلام دورتر شده است. [صفحه ۱۲۵] این نکته دارای اهمیت و شایان توجه است که اصولاً مسأله‌ی ولایت به جای این که در ردیف اصول عقیدتی دین قرار گیرد و جنبه‌ی اعتقادی صرف به خود گیرد، از جمله اعمال عبادی و اصول عملی شمرده شده، در ردیف نماز و روزه و حج و زکات قرار گرفته است. این می‌رساند که تأکید ائمه (ع) بر مسأله‌ی امامت، تنها نظر به دوست داشتن و بزرگ شمردن ائمه در فکر و عقیده نیست، بلکه باید ولایت را در مرحله‌ی عمل نشان داد؛ یعنی همچنان که باید علاوه بر قبول نماز و روزه و زکات و حج به انجام نماز و روزه... همت گمارد و صرف اعتقاد به وجوب و ارزش این اعمال کافی نیست، ولایت نیز باید مورد عمل قرار گیرد و عمل به ولایت ائمه این است که تنها از ایشان اطاعت شود و زمام امور دین و دنیا به آنان وانهاده گردد، و والی و حاکم و فرمانروای بر مردم ایشان باشند؛ چنان که امام صادق (ع) به لفظ والی تصریح فرمود و مشخص ساخت که مراد از این ولایت، محبت و ارادت درونی صرف نیست؛ چرا که این ارادت باید به مرحله‌ی عمل بینجامد و امام در منصب دین و دنیا، در رأس قرار گیرد. اگر عباراتی که در روایات معصومین (ع) برای مسأله‌ی امامت و ولایت آورده شده مورد کاوش و بررسی قرار گیرد، روشن خواهد شد که اهمیت مسأله‌ی امامت تنها در بعد اعتقادی آن نیست، بلکه جنبه‌ی سیاسی - اجتماعی آن نیز همانند جنبه‌ی اعتقادی مهم و مورد توجه بوده است. در این نگرش است که می‌توان فهمید چرا: امامت مکمل نهایی همه‌ی فرایض، قوانین و دستورات دین است [۲۲۲]. امامت اساس بالنده‌ی اسلام است. [۲۲۳]. امامت ریشه و اصل هر ارزش است. [۲۲۴]. [صفحه ۱۲۶] امامت سامان بخش امت [۲۲۵] و راه پروردگار و نوری است که ارزش‌ها را برای خلق

روشن می‌سازد [۲۲۶].

سعادت جامعه، در سایه‌ی حکومت رهبران الهی

امام باقر (ع) در بیان تأثیر حکومت‌ها و حاکمیت‌ها در سعادت و شقاوت ملت‌ها می‌فرماید: خداوند فرموده است: هر ملتی که در قلمرو اسلام، به ولایت و رهبری و حاکمیت پیشوای ستمگر و غیرالهی، گردن نهند، بی شک مورد عذاب و مجازات قرار خواهند گرفت؛ هر چند آن ملت در رفتار فردی خویش نیک و پرهیزکار باشند. هر ملتی که در قلمرو اسلام به حاکمیت امام عادل و پیشوای الهی تن دهند، قطعاً مورد عفو و رحمت قرار خواهند گرفت؛ هر چند در رفتار خویش خطاها و گناهانی داشته باشند [۲۲۷]. پیام واقعی این حدیث، تشویق مردم به انتخاب رهبری الهی برای جامعه است، نه باز نمودن راه توجیه برای گناهکاران! آنچه امام در این حدیث بیان داشته است، نظر به واقعیت‌هایی دارد که با اندکی تأمل در تاریخ ملت‌ها قابل درک است؛ زیرا حکومت‌ها نقش عمده‌ای در صلاح و فساد ملت‌ها دارند. رهبری و حکومت صحیح، جامعه‌ی فاسد را در نهایت به سوی صلاح و ایمان سوق می‌دهد، و رهبری فاسد و غیرالهی، جامعه‌ی سالم و ایمانی را در نهایت، به سوی گناه و انحطاط می‌کشانند و در معرض عذاب الهی می‌نهد. امام باقر (ع) در همین زمینه فرموده است: صلاح و عزت و سلامت دین و مؤمنان به این است که (حاکم جامعه‌ی اسلامی و [صفحه ۱۲۷] امامتدار بیت‌المال و منابع اقتصادی مسلمانان، مؤمن و متعهد باشد و) اموال جامعه به کسی سپرده شود که حقوق را رعایت کرده و در مصارف بایسته آن را به مصرف رساند، و فساد دین و اهل دیانت از آنجا پدید می‌آید که منابع مالی و اقتصادی جامعه در اختیار کسی قرار گیرد که به عدل و حق رفتار نکرده آن را در مصارف لازم به کار نگیرد [۲۲۸]. در این روایت سه موضوع در ارتباط با هم مورد توجه قرار گرفته است: ۱- حاکمیت (به عنوان اختیاردار منابع اقتصادی) ۲- اقتصاد ۳- دین و فرهنگ. امام (ع) در، بیان از سویی، به نقش اساسی اقتصاد و چگونگی صرف منابع مالی، در عزت و ذلت جامعه و اعتلا و افول فرهنگ دینی مردم اشاره کرده است، و از سوی دیگر، نقش متولیان جامعه و حاکمان و فرمانروایان را در نحوه‌ی به کارگیری و مصرف اموال ملی یادآور شده، موضوع اخیر را محور اصلی صلاح و فساد دین و اهل دیانت دانسته است.

دانشمندان از دیگر عوامل صلاح و فساد جامعه

در بینش امام باقر (ع)، دانشمندان، نظریه پردازان و دین شناسان از جمله عوامل مهم سعادت و شقاوت ملت‌ها به شمار می‌آیند؛ زیرا آنان خط سیر جامعه را به سوی اعتلا یا انحطاط رقم می‌زنند. دانشمندان و فقیهان، به عنوان مظهر دانایی، و حاکمان، به عنوان مظهر قدرت اجرایی جامعه، از عمده‌ترین عوامل رهیابی ملت‌ها به سوی سعادت یا شقاوت به شمار می‌آیند. امام صادق (ع) از پدر گرامی خود، امام باقر (ع) نقل کرده است: رسول خدا (ص) فرمود: هر گاه دو گروه از امت من صالح باشند، تمامی امت من صالح خواهند گشت و اگر آن دو گروه فاسد شوند، تمام امت به فساد می‌گرایند. [صفحه ۱۲۸] به آن حضرت عرض کردند: آن دو گروه کدامند؟ فرمود: یک گروه فقها و دانشمندانند و گروه دیگر حاکمان و فرمانروایان [۲۲۹].

تقیه و پنهان کاری

اشاره

تقیه از جمله عناوین و برنامه‌هایی است که گاه مورد سوء استفاده و بد فهمی قرار می‌گیرد و علت آن هم، جدا ساختن تقیه از معنای واقعی و هدف اصلی آن است. تقیه در حقیقت یک دستورالعمل سیاسی است که نوعی پنهان کاری به شمار می‌آید و

اهداف زیر را دنبال می‌کند. الف: حفظ نیروهای مؤمن از متلاشی شدن به دست ناصالحان. ب: هدر نرفتن توان عناصر مؤمن در راه‌های کم ثمر و ذخیره‌سازی آن‌ها برای شرایط حساس و سرنوشت‌ساز. ج: حفظ اسرار و خط مشی‌ها و برنامه‌ها از قرار گرفتن در اختیار دشمن. د: جای دادن عناصر مؤمن در تشکیلات دشمن، به منظور بهره‌گیری از قدرت و امکانات خود دشمن علیه وی. این نکاتی است که از لابلای روایات تقیه به دست می‌آید، و با توجه به این نکات، اهمیت تقیه و نقش آن در حفظ نظام تفکر شیعی و جامعه‌ی شیعیان، دانسته می‌شود. اگر اهداف سیاسی - اجتماعی تقیه مورد توجه واقع نشود، چه بسا اهتمام ائمه (ع) نسبت به رعایت آن از سوی شیعیان مورد ابهام قرار گیرد و نیز موارد تقیه از غیر تقیه بازشناسی نشود. بنابراین، اگر امام باقر (ع) فرموده است: تقیه از برنامه‌های دین من و پدران من است و کسی که به وظیفه‌ی تقیه عمل [صفحه ۱۲۹] نمی‌کند ایمان ندارد [۲۳۰]. حضرت در مقام ایجاد روح ترس، فریبکاری، دو چهرگی و مسؤولیت‌گریزی در مؤمنان نیست، بلکه یاران و پیروان خود را به تقیه‌ای فرا می‌خواند که مانند سپری در میدان حرکت و مبارزه، جان مؤمن را از تلف شدن، حفظ می‌کند و او را برای ادامه‌ی نبرد و تلاش یاری می‌دهد. تقیه در مکتب اهل بیت، زمینه‌ی چشمپوشی از حق نیست، وسیله‌ی نجات برای پاسداری از حق است. امام باقر (ع) می‌فرماید: حق را بگو و افشا کن، هر چند به زیان شخص تو باشد. [۲۳۱]. آن حضرت پیروان خود را به تقیه‌ای فرا می‌خواند که پیامبر (ص) و علی بن ابی‌طالب (ع) و حسن بن علی (ع) و حسین بن علی (ع) و امام سجاد (ع) داشته‌اند، تقیه‌ای که پیامبر (ص) را از رویارویی با مشرکان و تبلیغ دین باز نداشت، تقیه‌ای که علی بن ابی‌طالب را از حضور در میدان‌های جنگ و افشاگری به موقع علیه خط کفر و نفاق، منصرف نکرد و تقیه‌ای که حسین بن علی (ع) را از گام نهادن در مسیر شهادت دور نساخت. به تعبیر دیگر، تقیه یک استراتژی مبارزاتی در رویارویی با دشمن است، نه یک هدف. امام صادق (ع) می‌فرماید: پدرم همواره این نکته را یادآور می‌شد که: هیچ چیز به اندازه‌ی تقیه، چشم مرا روشن نمی‌سازد؛ زیرا تقیه سپر مؤمن است [۲۳۲]. سپر در میدان نبرد معنا می‌یابد. مؤمن همواره در نبرد با کفر و گمراهی است و در این طریق، تقیه را به کار می‌گیرد تا به بن‌بست نرسد، نیرویش را هدر ندهد و به مبارزه ادامه دهد، پس جا دارد که رهبر از تیزهوشی و موقعیت‌سنجی پیروان خود، چشمش روشن شود. ابوبصیر از امام باقر (ع) روایت کرده است: [صفحه ۱۳۰] هنگامی که حکومت در اختیار عناصر نادان و سبکسر قرار گرفت، در ظاهر با توده‌ی مردم و برنامه‌های حکومت همراه باشید، ولی در نهان و باطن به وظیفه‌ی واقعی خود عمل کنید [۲۳۳]. اهدافی که برای تقیه در احادیث امام باقر (ع) معرفی شده عبارت است از:

تقیه به منظور حفظ جان نیروهای خودی

امام باقر (ع) در این زمینه فرموده است: تقیه از آن رو قرار داده شده است که به وسیله‌ی آن خون‌ها از ریخته شدن مصون بماند. پس زمانی که تقیه از ایفای این مهم بر نیاید و قادر به جلوگیری از ریخته شدن خون بیگناهان نباشد، به کارگیری آن معنا ندارد [۲۳۴].

تقیه به منظور حفظ بنیه‌ی اقتصادی نیروهای خودی

با توجه به این که حکومت‌های جائر امکانات جامعه را در اختیار خویشان و همفکران خود می‌نهند، و مخالفان سیاسی خود را در انزوای اقتصادی و چه بسا مورد هجوم و غارت قرار می‌دهند و شیعه به دلیل اعتقاد به امامت و ولایت، همواره رویاروی حکام ناصالح قرار داشته است. ائمه معصومین (ع) برای مصون داشتن جان و مال پیروان خود از دستبرد حکام و والیان ناشایست، به آنان رهنمودهای لازم را ارائه می‌کرده‌اند که برخی از آن‌ها بر پایه‌ی تقیه استوار بوده است. معمر بن یحیی می‌گوید: به امام باقر (ع)

عرض کردم: من گاهی (به اقتضای شغلم) از مردم اموالی را به امانت دریافت می‌دارم و چه بسا ناگزیر می‌شوم از راه یا دروازه‌ای عبور کنم که مالیات بگیران حکومت قرار دارند و من (برای مصون داشتن مال مردم از حیف و میل آنان) با سوگندی آن اموال را از چنگ ایشان می‌رهانم. امام باقر (ع) در تأیید شیوه‌ی او فرمود: دوست دارم من هم بتوانم اموال مسلمین را [صفحه ۱۳۱] با خوردن قسمی، از خطر گاه‌ها به سلامت عبور دهم. این قانون کلی است که هر گاه مؤمن از ناحیه‌ی دشمن، بر خویش بیمناک باشد و موضوع مهم تلقی شود و ناگزیر گردد، حق دارد تقیه کند. [۲۳۵]. در روایتی دیگر امام به زراره می‌فرماید: هر گاه در برابر حکام جور و کارگزاران ایشان، ناگزیر شدی و برای رهایی یافتن از تعدی آنان، سوگندی کارساز بود، به هر چه می‌گویند سوگند بخور. [۲۳۶].

تقیه به منظور اجرای برنامه‌های مهمتر

ابوبصیر می‌گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می‌فرمود: کسی که شیوه‌ی تقیه را نمی‌داند و به آن پایبند نیست، خیر و ارزشی در او نمی‌توان یافت (در نیکی تقیه همین بس که) یوسف صدیق (ع) (برای اجرای برنامه‌ها و تدبیر بایسته‌ی خود در مواجهه با برادرانش به ایشان) گفت: ای قافله! شما یغما کنید با این که آنان چیزی را ندزدیده بودند [۲۳۷]. این سخن را هر چند خود یوسف (ع) نگفته باشد، ولی اصولاً یوسف (ع) در این ماجرا تدابیری اندیشید که به ظاهر کسانی که دزدی نکرده بودند، در معرض این اتهام قرار گرفتند. امام باقر (ع) این نوع اعمال و گفتار را که ظاهر آن به گونه‌ای و باطن آن به شکل دیگری است، تقیه نامیده است.

تقیه به منظور حفظ حرمت ارزش‌ها

در برخی شرایط، کنار نهادن تقیه موجب اهانت دشمن به مقدسات و بی‌حرمتی به ارزش‌های والا می‌شود، بی آن که اظهار عقیده ثمری بایسته داشته باشد. در چنین [صفحه ۱۳۲] مواردی تقیه ضروری است. امام باقر (ع) می‌فرماید: در تورات این مطلب آمده است که خداوند به موسی (ع) فرمود: ای موسی! اسراری که به تو سپرده‌ام و در سینه داری، همچنان نهفته بدار و با دشمنان من که دشمنان تو نیز هستند، در ظاهر مدارا کن. با برملا ساختن اسرار من، فحش و دشنام ایشان را متوجه من نساز؛ زیرا اگر با عمل تو، آنان به من توهین کنند، تو شریک آنان در این جرم بشمار خواهی آمد [۲۳۸]. یادآوری این نکته ضروری است که اصل تقیه نسخ کننده‌ی سایر احکام دین مانند وجوب جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و یا نقض کننده‌ی حرمت کذب و اتهام نیست، بلکه در کنار این دستورها، وسیله‌ای است برای پیشبرد اهداف عالی دین. بنابراین، هر گونه تفسیر و تعبیری که تقیه را وسیله‌ی فرار از مسؤولیت‌ها و گریز از تکالیف الهی معرفی کند، نادرست خواهد بود.

حرکت سری در شرایط نامساعد

تداوم بخشیدن به تلاش‌های فرهنگی و عقیدتی - سیاسی، به گونه‌ی سری و مخفیانه، خود نوعی تقیه به شمار می‌آید. با این فرق که تقیه، نقش سپر در میدان جنگ را داراست و بیشتر جنبه‌ی دفاعی دارد، ولی در حرکت تبلیغی - سیاسی سری، حالت هجومی و جنبه‌ی نفوذی، مشهود است. امام باقر (ع) با آن همه توصیه و سفارش به تقیه، دست از پرورش اندیشه‌ها در نهان، و ترویج مبانی تشیع و احیای امر امامت بر نداشت. و این در حقیقت همان جمع میان تقیه و ایفای مسؤولیت‌ها است. در بینش سیاسی امام باقر (ع) حفظ اسرار در حرکت شیعی، از وظایف مهم همه‌ی کسانی است که امام را همراهی می‌کنند و سخنان، اندیشه‌ها و نظریات پنهانی او را در شرایط حاکمیت استبداد، دریافته‌اند. [صفحه ۱۳۳] امام باقر (ع) در ضمن توصیه‌های خود به گروهی از شیعیان که عازم

عراق بودند، فرمود: هوای یکدیگر را داشته باشید، توانمندانان به ضعیفانان یاری دهند. سر ما را بر ملا نسازید و امر ما را میان مردم منتشر نکنید... [۲۳۹]. حرکت سری در تبلیغ حق، همیشه ناشی از حاکمیت استبداد نیست، بلکه گاه نامساعد بودن شرایط فرهنگی جامعه آماده نبودن افکار و اندیشه‌ها برای فهم و دریافت حق، رهبران را ناگزیر می‌سازد تا از بر ملا ساختن راه خویش برای همگان، اجتناب ورزند و پیروان خاص خود را به کتمان سر دعوت نمایند. چنان که امام باقر (ع) به یاران و پیروان خود می‌فرمود: اسرار ما را پنهان بدارید (و با افشای آن‌ها در جامعه‌ی ناآگاه، اعتراض، بدبینی) و هجوم مردم را بر دوش‌های ما تحمیل نکنید. [۲۴۰].

خط مشی سیاسی امام باقر

اشاره

چنان که در فصل گذشته یادآور شدیم، بینش سیاسی و سیاست‌های کلی ائمه (ع) برگرفته از قرآن و معارف وحی است. رسول اکرم (ص) و ائمه‌ی معصومین (ع) در مبانی اصولی و دیدگاه‌های کلی و ملاک‌ها و معیارهای ارزشی، کمترین اختلاف و تمایزی با یکدیگر ندارند. پیام توحید باید در زمین و در میان همه‌ی ملت‌ها راه یابد. قوانین الهی باید بر تمامی جوامع حکمفرما شود. تبلیغ دین و تلاش برای اعتلای کلمه‌ی الله باید همواره استمرار یابد. پیشبرد اهداف دین باید متکی بر استدلال و منطق باشد. موانع گسترش حق، باید از میان برداشته شود. حکومت و رهبری دینی و دنیایی جامعه، به عنوان نیرومندترین ابزار اصلاح امت، باید در اختیار صالحان قرار گیرد. [صفحه ۱۳۴] رویارویی و مبارزه با عناصر مفسد و حاکمان ستمگر، ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. عزت، قدرت و نیروی برتر علمی و عملی باید در اختیار جبهه‌ی ایمان باشد و.. این‌ها همه نقطه نظرهای مشترک معصومین (ع) در زمینه‌ی آرا و ایده‌های سیاسی - اجتماعی است. با این حال، مطالعه‌ی زندگی ایشان، این واقعیت را می‌نمایاند که خط مشی امامان (ع) در جریان‌های سیاسی و موضعگیری علیه حکام عصر خویش متفاوت بوده است. این تفاوت از آن جهت است که شرایط زمان، نیازها، مشکلات، امکانات و ضرورت‌های اجتماعی و تاریخی همواره متغیر است. شیوه‌ای که در یک زمان ضروری است و کارآیی دارد، ممکن است در زمان دیگر بی‌تأثیر و چه بسا زیانبار باشد. وسیله‌ای که در یک دوره، مفید و کارساز است، چه بسا در عصر و شرایطی دیگر، لغو و بیهوده شناخته شود. امامان، با این که ایده‌ی واحد و بینشی یکسان نسبت به اهداف سیاسی داشته‌اند، ولی به خاطر اختلاف شرایط محیطی و زیستی خود و تفاوت نیازها و اولویت‌های معنوی و مادی جامعه، شیوه‌های متفاوتی را به کار گرفته‌اند.

تفاوت خط مشی ائمه در امور سیاسی

وجود تفاوت در خط مشی سیاسی امامان (ع)، واقعیتی است که در روایات نیز بدان اشاره شده و مورد قبول قرار گرفته است. شخصی به نام حمران نزد امام باقر (ع) آمده، می‌گوید: درباره‌ی عملکرد سیاسی علی بن ابی‌طالب و حسن بن علی (ع) و حسین بن علی (ع) و خروج و قیام آنان و مشکلاتی که در این مسیر تحمل کردند و تا مرز شهادت و کشته شدن پیش رفتند، نظر شما چیست؟ امام باقر (ع) در پاسخ وی فرمود: ای حمران! خداوند از قبل برنامه‌ی آنان را طرح‌ریزی کرده و به موقع، آن را عملی ساخت. پیامبر (ص) از طریق وحی، نسبت به برنامه‌ی الهی آگاه شده بود و اطلاعات [صفحه ۱۳۵] خویش را در اختیار علی (ع) و حسن و حسین (ع) قرار داد. آنان نیز طبق وظیفه‌ی خویش و بر اساس رهنمود الهی، عمل نمودند. هر کس از خاندان ما - اهل بیت - شیوه‌ی سکوت و بردباری در پیش گرفت و به نبرد خونین علیه طاغوت‌ها نپرداخت، سکوت او نیز بر اساس علم و انجام وظیفه

صورت گرفته است. [۲۴۱]. در تجزیه و تحلیل این روایت، نخست باید دید که منظور حمران از این سؤال چه بوده است. آیا او صرفاً در صدد شناخت فلسفه‌ی قیام ائمه بوده، یا نسبت به نهضت ائمه با توجه به این که این نهضت‌ها در ظاهر به پیروزی منتهی نشده، مشکلی داشته است، یا این که اصولاً طرفدار نظریه‌ی قیام بوده و با طرح این سؤال می‌خواسته است شیوه‌ی سیاسی امام باقر (ع) را زیر سؤال ببرد، یا از علت آن آگاه شود؟ هر یک از این احتمالات که درست باشد، به هر حال پاسخ امام راهگشا است و می‌تواند قانع کننده باشد، و آن این است که: امامان (ع) هیچ یک به اراده‌ی شخصی خود و بدون ملاک، تصمیم به قیام یا سکوت نگرفته‌اند. اگر علی (ع) در آغاز سکوت می‌کند، سپس به تشکیل حکومت می‌پردازد و با معاویه به نبرد بر می‌خیزد، اگر حسن بن علی (ع) نهضتش علیه معاویه به صلح می‌انجامد، اگر قیام حسین بن علی (ع) به شهادتی عظیم و بی‌سابقه منتهی می‌گردد و اگر امام سجاد (ع) به قیام علنی علیه طاغوت نمی‌پردازد، همه و همه به رهنمود خدا و پیامبر (ص) بوده و خود تصمیم نگرفته‌اند، و در نتیجه نه قیام آنان قابل خدشه است و نه سکوتشان. در این حدیث، اصل وجود تفاوت در خط مشی سیاسی ائمه پذیرفته شده، اما علت این تفاوت، به مشیت و رهنمود خدا منتسب گشته؛ یعنی قیام ائمه به فرمان خدا و سکوتشان نیز به فرمان او بوده است، ولی این بیان نفی نمی‌کند که شرایط [صفحه ۱۳۶] زمان و مقتضیات هر دوره، مستلزم اتخاذ خط مشی جدیدی بوده است؛ زیرا پاسخ اصولاً به تناسب فهم و نیاز به کسی که سؤال را مطرح کرده، داده شده و با این حال پاسخی مطابق واقع می‌باشد، هر چند برخی زوایای آن به فهم مخاطب و انباده شده است، و آن این که امر و نهی الهی بر اساس مصالح واقعی و مطابق حکمت می‌باشد، پس آگاهی و کاردانی حکم می‌کند که با تغییر شرایط و مناسبات اجتماعی - سیاسی، خط مشی رهبران نیز متناسب با آن تغییر کند.

تسخیر پایگاه فکری و فرهنگی جامعه

با توجه به این که پیامبران و امامان (ع) در مرحله‌ی نخست مردانی الهی و معنوی بوده و هدفشان رساندن خلق به خدا و تکامل بخشیدن به روح آدمیان و پیراستن زندگی ایشان از آلودگی‌ها و رذایل بوده است، و در مرحله‌ی بعد به منظور دستیابی به آن اهداف عالی به روابط اجتماعی و شرایط سیاسی جوامع بشری نظر داشته‌اند، می‌توان به روشنی دریافت که ایجاد تحول فکری در جوامع بشری از محورهای اصلی برنامه‌ی رهبران الهی است و تحولات سیاسی - اقتصادی - اجتماعی به دنبال آن صورت می‌گیرد، و اصولاً تعرض آنان نسبت به امور سیاسی جامعه، بدان جهت صورت می‌گرفته است که نوع حکومت، شخصیت و عملکرد حاکم و قوانین و ضوابط وضع شده از سوی حاکمان، تأثیری عمیق در فکر و فرهنگ و ایمان و شخصیت افراد جامعه دارد. امام علی (ع) می‌فرماید: هر گاه سلطان تغییر کند، زمان متحول می‌شود. [۲۴۲]. بنابراین هر گاه زمینه برای ایجاد تحول فرهنگی در جامعه وجود داشته است، نیازی به قیام و جنگ و درگیری نبوده؛ زیرا تحول فکری اساس بنیادین هر تحول مثبت اجتماعی است و با تصحیح افکار و اندیشه‌ها، بهنجار گشتن نظام سیاسی و اجتماعی امری حتمی و ناگزیر است. از این رو، انبیا نخست به تبلیغ دین خود و تصحیح عقاید و اندیشه‌ی مردم [صفحه ۱۳۷] می‌پرداخته‌اند، و تا زمانی که دشمن، راه تبلیغ را بر روی ایشان مسدود نمی‌کرده است، به نبرد و رویارویی نظامی دست نمی‌یازیده‌اند. به هر حال، عصر امام باقر (ع) از یک سو سرآغاز راهیابی اندیشه‌های بیگانه و فلسفه‌های مادی به قلمرو مباحثات علمی و کلامی بود، و تنش‌های فکری به تزلزل پایه‌های عقیدتی مردم کمک می‌کرد، و از سوی دیگر، حاکمیت طولانی عناصر نالایق بر جهان اسلام، پایه‌های علمی و معنوی جامعه را سست و بی‌بنیاد کرده بود. هر روز قلمرو جغرافیایی جهان اسلام گسترش می‌یافت، بی آن که بر استحکام مبانی دینی و فقهی آن افزوده شود. داعیه‌داران حکومت، به قدری متشکل و درگیر بودند که اقدام برای تسخیر پایگاه سیاسی، بر تنش‌های اجتماعی بیشتر می‌افزود و جامعه‌ی بی‌بنیاد و کم‌بینش را در ورطه‌ی فروپاشی قرار می‌داد. جامعه‌ی اسلامی، پس از رسول خدا راه انحطاط را پیموده بود، ولی زمینه برای فعالیت علمی و ایجاد تحول فکری هموار می‌نمود. امام باقر (ع) به این هدف اصلی و بنیادین پرداخت و از اوضاع بی‌سامان حاکمان، در جهت

تسخیر پایگاه فرهنگی جامعه بر آمد؛ چه، با این حرکت و با در اختیار داشتن این پایگاه، هر طرح بایسته‌ای را می‌شد به فکر اندیشمندان و ذهن توده‌ها القا کرد، و تجهیزات فکری لازم را در اختیار مصلحان جوامع اسلامی، برای همیشه تدارک دید. «تسخیر فضای فرهنگی جامعه» عمده‌ترین خط مشی سیاسی - اجتماعی امام باقر (ع) به شمار می‌رود. این برنامه به وسیله‌ی امام صادق (ع) به اوج خود رسید و نام و پیام و اندیشه‌ی امامیه را برای همیشه تاریخ در میان امت اسلامی زنده داشت. اگر کتاب‌های رجالی و تراجم اهل سنت، با صراحت هرچه بیشتر درباره‌ی شخصیت علمی و معنوی امام باقر و امام صادق (ع) به ستایش و تمجید پرداخته، آنان را یگانه‌ی عصر خویش و سرآمد فقهای اسلام شمرده‌اند، نتیجه‌ی آن خط مشی بایسته است. تجلی امام باقر و امام صادق (ع) در میدان علم و معنویت، شخصیت ممتاز و بی‌بدیل ائمه (ع) و اهل بیت را در دفتر حقایق پایدار تاریخ اسلام، به ثبت رسانید، و نظر مصلحان حقیقت‌جو را به پیام‌های ارزشی آنان جلب نمود. [صفحه ۱۳۸]

تحکیم سری بنیادهای تفکر شیعی

تسخیر پایگاه فرهنگی جامعه، هرچند از مواضع و اهداف مهم امام باقر (ع) بود، ولی امام (ع) در این مسیر هرگز از تحکیم بنیادهای تفکر شیعی غفلت نداشت، بلکه با برنامه‌ای دقیق و حساب شده، به رهبری جریان تفکر امامیه و پیروان خط ولایت، اهتمام می‌ورزید. پنهانی بودن این نوع برنامه‌ها، عامل مهمی است که بسیاری از آن‌ها در متون تاریخی ثبت نشده، ولی روایاتی در اختیار ماست که به روشنی پرده از وجود این تلاش‌ها بر می‌دارد. این روایات هم در باب تقیه وارد شده است، و هم در زمینه کتمان سر. ابو عبیده‌ی حذاء می‌گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می‌فرمود: به خدا سوگند محبوبترین یاران و اصحاب در نظر من، کسانی هستند که پرهیزکاران و فقیه‌ترین آنانند و بیش از همه احادیث و سخنان ما را (از قرار گرفتن در اختیار دشمنانمان) حفظ می‌کنند و پنهان می‌دارند... [۲۴۳]. مگر نه این است که امام باقر (ع) در فضایی عام برای همه‌ی طبقات اجتماعی به تدریس و موعظه می‌پرداخته است، پس کتمان حدیث چه معنایی دارد؟! آیا این گونه توصیه‌ها جز این است که از وجود نوعی درس‌ها و برنامه‌های خصوصی پنهانی خبر می‌دهد که به دلیل امنیتی در اختیار نامحرمان قرار نمی‌گرفته است. توجه به حدیث محمد بن مسلم این نکته را روشنتر می‌سازد، که علت اصلی کتمان برخی از مطالب، دور داشتن عداوت و کینه‌ی حکام از حریم شیعه بوده است. محمد بن مسلم گوید: امام باقر (ع) می‌فرمود: بنده‌ای از بندگان خدا روز قیامت محشور می‌شود، در حالی که هرگز دستش به خون کسی آلوده نشده است، ولی چیزی همانند شیشه‌ی حجامت‌گران به او می‌دهند (که خون در آن جمع شده است) و به او می‌گویند: این سهم تو از خون فلان شخص است. [صفحه ۱۳۹] آن شخص می‌گوید: پروردگارا تو خوب می‌دانی که من تا لحظه‌ی مرگ، خون کسی را نریخته‌ام. به او گفته می‌شود: آری، تو از فلان شخص روایتی را شنیدی و آن را برای دیگران بازگو کردی تا سخن او به فرمانروای جبار رسید و در نتیجه کشته شد. این سهم تو از همان خون است. [۲۴۴]. در این حدیث امام (ع) هشدار داده است که رعایت نکردن شرط امانت و سر داری، و افشای احادیث امامیه نزد ناهالان، عواقب شوم دنیوی و اخروی به دنبال دارد.

القای روح ظلم ستیزی در پیروان

امام باقر (ع) هر چند برای از میان برداشتن حاکمان جائز، به قیام علنی و جمع‌آوری نیروی رزمی رو نیورده؛ زیرا اصولاً شرایط را متناسب نمی‌دید و یاران کافی در اطراف خویش سراغ نداشت، اما روح ظلم ستیزی و انزجار از فرمانروایان ستمگر را در کالبد پیروان و اصحاب خویش می‌دمید. امام باقر (ع) منکر جهاد و مبارزه‌ی علنی و مسلحانه علیه حکام فاسد نبود، بلکه چنین اقدامی نیاز به نیروهایی ایثارگر و صادق داشت و امام از چنین یارانی به حد کافی برخوردار نبود. آن حضرت می‌فرمود: هرگاه به تعداد اهل بدر - سیصد و سیزده نفر - گرد امام جمع شوند، بر امام واجب می‌شود که قیام کند و علیه حکومت اقدام نماید. [۲۴۵]. چه بسا

امام باقر (ع) این بیان را در پاسخ کسانی داده باشد که انتظار داشتند آن حضرت دست به انقلاب و نهضت مسلحانه بزند، ولی امام به ایشان یادآور شده که از یاوران لازم برخوردار نیست. با این حال، امام باقر (ع) در راستای زنده نگاه داشتن [صفحه ۱۴۰] اصول سیاسی اسلام، از تقویت روح ظلم ستیزی در اصحاب خود غافل نبود، و از ابراز انزجار نسبت به والیان و فرمانروایان ناصالح دریغ نداشت، بلکه با بیان‌های مکرر می‌فرمود: هنگامی که پدرم - علی بن الحسین - در آستانه‌ی وفات قرار داشت، مرا به سینه‌ی خود چسبانید و به من سفارش‌هایی کرد، از آن جمله که: ای فرزندم! از ستم نسبت به بی‌پناهانی که جز خدا یآوری ندارد، پرهیز. [۲۴۶]. در روایتی دیگر امام می‌فرماید: ستم در دنیا، سیاهی و ظلمات در جهان آخرت است. [۲۴۷]. و نیز می‌فرماید: هیچ کس نسبت به دیگری ظلم نمی‌کند، مگر این که خداوند از ناحیه‌ی جان یا مال او را مؤاخذه کرده، تقاص می‌نماید، اما ظلم و گناه میان انسان و خدا، با توبه بخشیده خواهد شد. [۲۴۸]. امام (ع) حتی از همگامی با ظالمان و همدلی با ایشان نهی کرده و می‌فرماید: شخصی که ستم می‌کند و کسی که او را یاری می‌دهد و فردی که در دل از عمل ظالم راضی می‌باشد، هر سه شریک جرم خواهند بود. [۲۴۹].

ابراز نفرت از فرمانروایان ناصالح

در بخشی از روایات، امام باقر (ع) با صراحت بیشتری جباران را مورد مذمت قرار داده و ایشان را در نظر جامعه منفور ساخته است. آن حضرت از رسول خدا (ص) نقل فرموده است: [صفحه ۱۴۱] سه گروهند که خداوند با آنان سخن نمی‌گوید، به سوی ایشان نظر رحمت نمی‌افکند، آنان را از آلودگی‌ها دور نمی‌سازد و گرفتار عذابی دردناک خواهند بود: پیر زناکار، فرمانروای جبار و تهیدست خدعه‌گر. [۲۵۰]. نیز از جد خویش، پیامبر اسلام (ص) نقل کرده است: دو گروهند که شفاعت من شامل آنان نخواهد شد، سلطان بیدادگر و مستبد و شخصی که در دین غلو و تندروی دارد و از باورهای دینی برگشته است و اهل توبه و بازنگری نیست. [۲۵۱]. اظهار نظرهای امام در رابطه با حکام به این مقدار محدود نمی‌باشد، بلکه صریحتر از این گونه تعبیرها در سخنان حضرت مشهود است. عقبه بن بشیر اسدی، گوید: بر امام باقر (ع) وارد شدم و عرض کردم: من در میان قوم خود از حسبی عالی برخوردارم، قوم من در گذشته عریف (معاون و کارگزاری) [۲۵۲] داشتند که جان سپرد. مردم تصمیم گرفتند که مرا به جای او به ریاست و نظارت بگمارند. نظر شما در این زمینه چیست؟ آیا این پست را بپذیرم یا خیر؟ امام فرمود: آیا حسبت را به رخ ما می‌کشی، خداوند مؤمنان را به وسیله‌ی ایمان رفعت بخشیده است، هر چند در نظر مردم بی‌مقدار باشند؛ و کافران را به خاطر کفرشان پست قرار داده است، هر چند در میان مردم شریف شناخته شوند! هیچ کس بر دیگری برتری ندارد، مگر به وسیله‌ی تقوای الهی. اما این که آن پست را بپذیری یا خیر؟ اگر بهشت را دوست نداری، آن پست [صفحه ۱۴۲] حکومتی را قبول کن؛ زیرا چه بسا سلطان ستمگر، مؤمنی را به دام اندازد و خونش را بریزد و تو که گوشه‌ای از کار آن سلطان را بر عهده گرفته‌ای، شریک در آن خون خواهی بود، در حالی که ممکن است از دنیای آنان بهره‌ی قابل توجه و یا حتی کمترین بهره‌ای به تو نرسد! [۲۵۳]. بدینی امام باقر (ع) نسبت به حاکمان نالایق عصر خویش، چیزی نبود که بر اهل نظر مخفی مانده باشد، کسانی که با بینش ائمه و امام باقر (ع) کمترین آشنایی داشتند، می‌دانستند که موضع آن حضرت در قبال والیان و حاکمان عصرش، موضعی سخت خصمانه بوده است. یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی نخب [۲۵۴] با شناختی که از امام باقر (ع) دارد و می‌داند که آن حضرت، عملکرد حاکمان عصرش را نادرست و ظالمانه می‌شمارد، به ایشان می‌گوید: من از دیر زمان؛ یعنی از زمان حجاج تاکنون، والی بوده‌ام. آیا راهی برای من هست که از گذشته‌ی خود توبه کنم؟ امام در برابر این سؤال سکوت کرده، به او پاسخ نمی‌دهد. مرد دوباره سؤالش را تکرار می‌کند. امام می‌فرماید: خیر! راهی برای توبه نیست، مگر این که هر حقی را از مردم ضایع کرده‌ای به آنان باز گردانی. [۲۵۵]. [صفحه ۱۴۳]

یکی از روش‌های مبارزه‌ی با جباریت و نفی حاکمان جائز، ترسیم چهره‌ی خشن و غیر منطقی جباران گذشته است. پرده برداشتن از پلیدی‌های حاکمان غیر الهی، و نقل سرگذشت آنان برای توده‌ها و انگشت نهادن بر نقطه‌های منفی ایشان، از یک سو سبب می‌شود تا مورخان غرض ورز و وابسته‌ی به دربارها و متعصبان، قادر به تحریف تاریخ و زیبا نمودن زشتی‌ها نباشند، و از سوی دیگر، نقدی غیر مستقیم بر حاکمانی است که مستبدانه حکم می‌رانند و خلق را بندگان خویش می‌پندارند! در این راستا، امام باقر (ع) به نقل گوشه‌ای از زندگی سراسر تاریک یزید پرداخته، می‌فرماید: یزید بن معاویه وارد مدینه شد [۲۵۶] و تصمیم داشت از آن جا به سوی مکه برای انجام حج برود! در مدینه، دستور داد تا شخصی از قریش را احضار کردند. آن مرد را آوردند و در برابر یزید نگه داشتند. یزید به او گفت: آیا اقرار می‌کنی که تو بنده و غلام من هستی، اگر بخواهم تو را می‌فروشم و اگر بخواهم به غلامی می‌گیرم! مرد گفت: به خدا سوگند! ای یزید! تو نه از نظر حسب و موقعیت قومی بر من که از قریش هستم برتری داری، نه پدرت در دوران جاهلیت و عصر اسلام بر پدر من برتری داشته است، و نه تو خودت در دین از من با فضیلت تری و نه از من بهتر! پس به چه دلیل من برای تو اقرار کنم و کوچکی نمایم! یزید گفت: اگر اقرار نکنی، به خدا سوگند، تو را خواهم کشت! مرد پاسخ داد: کشته شدن من به دست تو، بزرگتر از کشته شدن [صفحه ۱۴۴] حسین بن علی (ع) فرزند پیامبر (ص) نخواهد بود (یعنی کسی که چنان جنایت هولناکی را مرتکب شده، کشتن دیگران برایش دشوار نیست). یزید با شنیدن این سخنان دستور کشتن او را صادر کرد و وی را کشتند! [۲۵۷]. امام باقر (ع) با نقل این واقعه، چند هدف را دنبال می‌کند: الف: زنده نگاه داشتن واقعه‌ی کربلا و شهادت حسین بن علی (ع). ب: نشان دادن خصلت درندگی حاکمانی که در مقابل ائمه ایستاده و حق آنان را غصب کرده و بر مردم حکم می‌رانند! ج: نمایاندن روحیه‌ی استکباری و تفرعن حاکمانی چون یزید و بی محتوا بودن تظاهر ایشان به حج و سایر امور دین. د: هشدار دادن به مردم نسبت به مصون نبودن از ظلم حاکمان غیر الهی؛ زیرا کسانی که خون فرزندان پیامبر (ص) و چهره‌های زهد، علم و تقوا را بر زمین ریزند، از ریختن خون مردم عادی باکی نخواهند داشت.

منع شیعیان، از تقرب به سلطان

در تاریخ شیعه چهره‌هایی چون علی بن یقطین دیده می‌شوند که به اشاره‌ی امامان و با اجازه‌ی ایشان در دستگاه حکام ناصالح وارد شده و مقرب آنان واقع گردیده‌اند. اما هدف از این برنامه‌ی محدود و استثنایی نفوذ دادن عناصر مؤمن در نظام فاسد برای پیشگیری از برخی ستم‌ها نسبت به مؤمنان واقعی بوده است، ولی افراد معمولی حتی از برقرار کردن روابط اقتصادی با سلاطین و حکام منع می‌شده‌اند. یکی از شیعیان به نام عبدالغفار بن قاسم می‌گوید: به امام باقر (ع) گفتم: ای آقای من! نظرتان در نزدیک شدن من به سلطان و رفت و آمد به دربار [صفحه ۱۴۵] چیست؟ امام فرمود: من این کار را به صلاح تو نمی‌بینم و برای تو جایز نیست. گفتم: من گاهی به شام می‌رود و بر ابراهیم بن ولید وارد می‌شوم! امام فرمود: ای عبدالغفار! رفت و آمد تو نزد سلطان، سه پیامد منفی دارد: محبت دنیا در دلت راه می‌یابد، مرگ را فراموش می‌کنی، نسبت به آن چه خدا تو را قسمت کرده ناراضی می‌شوی! عرض کردم: ای فرزند رسول خدا (ص)! من عیالوارم، و هدفم از رفتن به آنجا انجام تجارت و کسب منفعت است. آیا این هم روا نیست؟ امام فرمود: ای بنده‌ی خدا! من در صدد آن نیستم که تو را به ترک دنیا دعوت کنم، بلکه همین قدر می‌خواهم که گناهان را ترک کنی. ترک دنیا فضیلت است، اما ترک گناه فریضه و واجب است، و تو در شرایطی هستی که به انجام واجبات نیازمندتری تا کسب فضایل. سخن که بدینجا انجامید، آن مرد اظهار را ارادت کرد و سپاس گزارد و گفت: ای فرزند رسول خدا! پدر و مادر به فدایت، دانش صحیح را، جز از شما نمی‌توان دریافت. [۲۵۸]. ابوبصیر می‌گوید از امام باقر (ع) درباره‌ی اشتغال به کار در امور حکومتی و استخدام در کارهای ایشان سؤال کردم. امام باقر (ع) فرمود: هرگز به خدمت آنان در نیایید، حتی به اندازه‌ی یک مرتبه فرو بردن

قلم در مرکب! زیر هیچ کس به خدمت ایشان در نمی‌آید و از مزایای مادی آنان [صفحه ۱۴۶] بهره‌ای نمی‌گیرد، مگر این که به همان اندازه به دین او لطمه می‌زنند. [۲۵۹]. این گونه روایات می‌رساند که تا چه حد آن حضرت نسبت به حاکمان ناشایست عصر خود خصومت و ناهمسازی داشته، وجود آنان را برای دین مضر می‌دانسته است. محمد بن مسلم گوید: نزد امام باقر (ع) بر آستانه‌ی در خانه‌ی آن حضرت - در مدینه - نشسته بودم. نگاه امام متوجه مردم شد که گروه گروه در حرکت بودند. امام از بعضی حاضران پرسید: آیا در مدینه اتفاق تازه‌ای رخ داده است؟ به آن حضرت عرض شد: والی جدیدی برای مدینه انتخاب شده است و مردم نزد او می‌روند تا تبریک بگویند. امام (ع) فرمود: آری مردم برای تبریک به فرمانروا به حرکت آمده‌اند، ولی خانه‌ی والی، دری از درهای آتش است [۲۶۰] (یا اقدام به این گونه تبریک گفتن‌ها خود دری از درهای دوزخ می‌باشد). امام باقر (ع) در نهی پیروان خویش از همکاری با جباران می‌فرمود: ناقه‌ی صالح را یک نفر پی کرد و کشت، ولی چون توده‌ی مردم بدان عمل راضی بودند، عذاب نسبت به همگان نازل شد. پس هر گاه امام عادل ظاهر گشت و به حکومت رسید، کسانی که راضی به حکم او باشند و حکومت را در راستای عدل کمک نمایند، دوست و یاور او بشمار می‌آیند و زمانی که پیشوا و حاکم جائز به قدرت رسید، کسانی که راضی به حکم او باشند و او را در مسیر جور و ستمش یاری دهند، ولی، دوست و یاور او به شمار خواهند آمد. [۲۶۱]. [صفحه ۱۴۷]

حفظ وحدت و یکپارچگی امت

در مکتب شیعه و در بینش اهل بیت (ع)، مسأله‌ی ولایت، پس از اصل توحید و نبوت، از مهمترین اصول به شمار می‌آید و تضمین کننده‌ی حیات اسلام و اجرای قوانین الهی در جامعه‌ی اسلامی است، و نفی امامت و ولایت معصومین (ع) می‌تواند ایمان فرد را تا سر حد کفر و انکار سایر اصول تنزل دهد و آسیب‌پذیر سازد. و بیشترین تأکید گرایش شیعی و خط ولایت بر مسأله امامت است، ولی با همه‌ی تأکیدی که نسبت به اصل ولایت و امامت در بینش شیعه و تعالیم خاندان رسالت شده است، ائمه‌ی معصومین (ع) هرگز درصدد نبوده‌اند تا موضوع ولایت و امامت را وسیله‌ی رسیدن به حکومت و قدرت قرار دهند، بلکه آن را ضامن تداوم خط رسالت و هدایت دانسته‌اند، و حساسیتشان نسبت به مسأله‌ی امامت، نشأت یافته از حساسیت آنان نسبت به اصل اسلام و قرآن و توحید و رسالت پیامبر (ص) بوده است. هر گاه که اصل اسلام را در معرض خطر می‌دیده‌اند، برای حفظ اسلام و قرآن و توحید، از هیچ کوششی دریغ نکرده، هر موضع بایسته‌ای را اتخاذ می‌کرده‌اند، و چه بسا بنا به مصلحت کلی، از حق مسلم خود چشم می‌پوشیده‌اند؛ چنان که علی بن ابی طالب (ع) بیست و پنج سال از حق مسلم خود صرف نظر کرد، تا جامعه‌ی نوپای اسلام را از گزند اختلافات و نابسامانی و از هم پاشیده شدن مصون بدارد. جامعه دور از امامت و ولایت، هر چند جامعه‌ای کامل و بایسته نیست، اما زمانی که ملتی به اصل توحید و رسالت پیامبر اکرم (ص) و فروع دین و حشر و قیامت معتقد باشند، ملتی اسلامی است و باید آن را از هجوم کفار و بدخواهان اسلام دور نگاه داشت. این از جمله خط مشی‌های سیاسی امام باقر (ع) بود. آن حضرت چون از سویی پایه‌های اصولی جامعه‌ی اسلامی را در معرض تزلزل می‌دید، و از سوی دیگر، مرزهای مملکت اسلامی را مواجه با حملات بیگانگان و هجوم رومیان می‌دانست، بر اساس آنچه گفته شد، به حفظ اصل اسلام اهتمام [صفحه ۱۴۸] ورزید و پیروان خود را از صرف نیرو در مباحث جنجالی و اختلاف برانگیز و تفرقه افکن، نهی فرمود، تا از این طریق جامعه، در برابر کفر جهانی، به صورت یکپارچه و متحد باقی بماند و قادر به دفع حملات دشمن باشد. در این زمینه می‌فرمود: بر شما باد که از خصومت و درگیری عقیدتی پرهیزید؛ زیرا چنین مشاجره‌هایی قلب را فاسد می‌کند و نفاق را به ارث می‌گذرد! [۲۶۲]. امام (ع) در تعیین مصداق کسانی که در آیات الهی کنکاش مغرضانه کرده، خداوند آنان را ملامت نموده است می‌فرماید: آنان همان کسانی هستند که در مباحث معرفتی به جدال و درگیری رو می‌آورند. [۲۶۳]. در بیانی دیگر از آن حضرت روایت شده است که فرمود: با

جدالگران و ستیزه‌جویان در مباحث عقیدتی، همنشین نشوید؛ زیرا اینان همان کسانی هستند که در آیات الهی به ناروا سؤال تراشی کرده و ایراد می‌گیرند. [۲۶۴]. در روایتی دیگر، امام باقر (ع) اختلاف در امور دینی و درگیری بر سر مسایل مذهبی را در میان امت اسلام، مصداقی از عذاب و کیفر الهی دانسته، می‌فرماید: مراد از «یلبسکم شیعا» اختلاف در دین و طعن و بدگویی هر گروه نسبت به گروه دیگر است، تا جایی که خون یکدیگر را می‌ریزند، و این آیه مربوط به اهل قبله و امت اسلامی است. [۲۶۵].

همیاری با همه‌ی مسلمانان، در مبارزه با دشمن مشترک

چنان که در بخش‌های گذشته یادآور شدیم، امام باقر (ع) شیعیان را از یاری رساندن به حکام ناصالح منع می‌کرد، و از سویی اصولاً منکران ولایت را افرادی [صفحه ۱۴۹] می‌دانست که در معرض ضلالت و گمراهی قرار دارند و می‌فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: کسی که می‌خواهد زندگی و مرگش چون زندگی و مرگ من در جهت حق و هدایت باشد... پس باید علی بن ابی‌طالب و اوصیای پس از او را به ولایت و رهبری برگزیند و دوست بدارد؛ زیرا ایشان کسی را به گمراهی نمی‌کشند و از طریق هدایت منحرف نمی‌سازند. [۲۶۶]. با وجود چنین بینشی، ما شاهد آنیم که هرگاه جامعه‌ی اسلامی، حتی جامعه‌ای که معتقد به امامت معصومین (ع) نبوده است در معرض هجوم دشمن قرار گرفته، امام به پیروان خود اجازه داده است که به یاری آن‌ها بشتابند و در مواردی، خود آن حضرت شخصا در امور حکومتی به حکام رهنمود می‌داده است تا علیه دشمنان اسلام مبارزه کنند؛ زیرا دشمنان اسلام، تنها دشمن یک گروه از آنان نیستند، بلکه هدف آنان از میان بردن آثار وحی و رسالت پیامبر (ص) است. از این رو، دشمن همه‌ی مذاهب اسلامی به شمار می‌آیند و به حکم عقل باید نیروها را علیه دشمن مشترک به کار گرفت. شخصی به نام هند سراج در آغاز معتقد به ولایت ائمه (ع) نبود، ولی بعدها در زمره‌ی اهل ولایت قرار گرفت. شغل این فرد، اسلحه‌فروشی بود و از شهری به شهر دیگر تجارت اسلحه می‌کرد. از جمله شهرهایی که به آنجا سلاح می‌برد و می‌فروخت، شام بود که از زمان حکومت معاویه، مردم این شهر با اهل بیت رسول الله، یعنی امیرالمؤمنین و فرزندان وی، عداوت داشتند. و از مخالفان ولایت شناخته می‌شدند. هند سراج پس از پذیرش ولایت، درباره‌ی حمل سلاح به این منطقه از امام باقر (ع) کسب تکلیف کرده، می‌گوید: من از دیر زمان کارم فروش اسلحه به اهل شام بوده است، ولی از زمانی که خداوند ولایت شما را به من شناسانده از این کار خودداری کرده‌ام و فروش اسلحه [صفحه ۱۵۰] به کسانی که با شما سر دشمنی دارند، به عقیده‌ی من کار درستی نیست. امام باقر (ع) فرمود: سلاح‌های را به جانب شام ببر و به آنان بفروش و در اختیار آنان قرار بده؛ زیرا خداوند به وسیله‌ی همین شامیان، دشمنان ما و ایشان - یعنی رومیان - را دفع می‌سازد. بلی! هرگاه میان ما و شامیان، جنگی درگیر شود، در آن شرایط نباید به دشمنان ما سلاح فروخت و نباید یاریشان داد... [۲۶۷].

رهنمود به حکام، در مبارزه با دشمنان اسلام

چنان که تاریخ به خاطر دارد، حکامی که به انگیزه‌ی قدرت طلبی و پادشاهی بر جوامع اسلامی مسلط گردیدند، هر چند به خود عنوان «امیرالمؤمنین» می‌دادند، ولی در پایبندی به احکام دین همت نداشتند و عناصر بی‌تعهد را بر جان و مال مردم مسلط می‌کردند. میان ائمه و این حاکمان، همواره درگیری آشکار یا پنهان وجود داشته است. این در متن تفکر شیعه نهفته است که همسازی با جباران و پذیرش ولایت ناصالحان، با دین و دینداری سازگار نیست، اما به هر حال حکام از آنجا که جریان‌های عمده‌ی جامعه را در دست دارند و دست کم برای حفظ موقعیت و فرمانروایی خویش، ناگزیر به مبارزه با دشمنان خارجی اسلام می‌باشند، گاه در این راستا از تدبیر فرومانده و به جانب ائمه (ع) دست نیاز دراز می‌کرده‌اند. در چنین شرایطی ائمه برای حفظ عزت اسلام - و نه حمایت از حاکمیت جور - از نمودن راه و گشودن گره‌ها دریغ نداشته‌اند. چنان که علی بن ابی‌طالب (ع)، به

رغم اعتراض به اصل خلافت خلفا، در مسایل حساسی که سرنوشت اسلام و مسلمانان در میان بود، دخالت کرده و مورد مشاوره قرار می‌گرفت. از آن جمله مشاوره‌ی عمر بن خطاب با آن حضرت درباره‌ی جنگ با [صفحه ۱۵۱] امپراتوری ایران می‌باشد. امام او را تشویق کرد و رهنمود داد که خود وی همراه سپاهیان‌ش به راه نیفتد؛ زیرا به هر حال او عنوان خلیفه‌ی مسلمین را دارا است، و خالی شدن مرکز حکومت از فرمانروا، خطرات سیاسی - نظامی به دنبال دارد. [۲۶۸]. امام باقر (ع) نیز در ادامه‌ی همین سیاست علوی، در شرایط حساس از ارائه رهنمود به حکام برای رویارویی با دشمنان اسلام دریغ نداشت. کمال الدین دمیری در کتاب حیاة الحیوان و مقریزی در کتاب شذرات العقود از کسائی نقل کرده‌اند که روزی در مجلس هارون الرشید سخن از اولین نقود اسلامی به میان آمد، در آن مجلس تاریخچه‌ی نخستین سکه‌هایی که بر آن‌ها شعارهای اسلامی نقش بسته چنین مطرح شد: در آغاز، کاغذ از جانب رومیان به مملکت اسلامی وارد می‌شد، در آن روزگار بیشتر مردم مصر نصرانی بودند و همکیش پادشاه روم به حساب می‌آمدند. از این رو، بر حاشیه‌ی کاغذهایشان با خط رومی این کلمات: (پدر، پسر و روح القدس) نقش بسته بود. این نوع کاغذها در جامعه‌ی اسلامی از آغاز تا عصر عبدالملک مروان رواج داشت تا این که عبدالملک از کسی که زبان رومی می‌دانست، خواست تا آن کلمات را برای او ترجمه کند. پس از ترجمه‌ی کلمات، عبدالملک بر آشفت و گفت: این شایسته نیست که در سرزمین اسلام، شعار نصرانیت به وسیله‌ی این اوراق در حد وسیعی منتشر شود. از این رو، به عبدالعزیز مروان که برادر او و نماینده و کارگزار وی در مصر بود، دستور داد تا این حاشیه‌ها را از بین ببرد و دستور دهد تا سازندگان کاغذ بر حاشیه‌ی کاغذها آیاتی از قرآن بنویسند. دستور از میان بردن حاشیه‌های رومی به سایر کارگزاران حکومت در سایر شهرها نیز ابلاغ گردید. کاغذها با حاشیه‌های جدید با گذشت زمان رواج یافت و به سرزمین روم نیز رسید. [صفحه ۱۵۲] پادشاه روم از این برنامه ناخشنود شد و به عبدالملک نامه نوشت و از او خواست تا حاشیه‌های رومی را دوباره به کار گیرد و رواج دهد. نامه را همراه با هدایا به سوی عبدالملک گسیل داشت، اما عبدالملک نامه و هدایا را پس فرستاد، این کار دو مرتبه‌ی دیگر با هدایای بیشتر صورت گرفت. در مرتبه‌ی آخر، پادشاه روم تهدید کرد که اگر حاشیه‌ها به صورت نخست باز نگردد، بر روی سکه‌ها، دشنام به پیامبر اسلام را نقش خواهد زد. در این عصر، سکه‌های رایج میان مسلمانان، سکه‌های رومی بود. و اگر پادشاه روم تهدید خود را عملی می‌ساخت، ضربه‌ای سیاسی بر حکومت اسلامی وارد می‌شد و مقدمات مردم مورد اهانت قرار می‌گرفت. عبدالملک خود را مواجه با مشکلی بزرگ یافت، برای مشورت و یافتن راه حل به شخصی به نام روح بن زنباع روی آورد. ولی او در پاسخ گفت: ای عبدالملک! تو خودت خوب می‌دانی که چه کسی راه حل مشکل تو را می‌داند، اما به عمد آن را مطرح نمی‌کنی. عبدالملک: او چه کسی است؟! روح بن زنباع: او جز باقرالعلوم (ع) - از خدان پیامبر اکرم (ص) - فرد دیگری نمی‌تواند باشد و تو ناگزیر هستی که از او کمک بگیری. عبدالملک: آری تو درست می‌گویی. ولی... عبدالملک به والی خود در مدینه دستور داد تا نزد امام باقر رفته و امکانات سفر را در اختیار وی قرار دهد و آن حضرت را برای سفر به سوی شام تجهیز کند. والی مدینه، چنین کرد و امام رهسپار شام گردید. عبدالملک به استقبال آن حضرت رفت. خیر مقدم گفت و مشکل سیاسی خود را مطرح ساخت و کمک طلبید. امام باقر (ع) فرمود: کار را دشوار نگیر. نظر من این است که هم اکنون از اهل فن بخواهی تا برایت درهم و دینارهای فراوانی را بسازند که بر یک طرف آن شعار توحید و بر طرف دیگر محمد رسول الله نقش زنند و در مدار آن نام شهری که سکه در آن زده شده و تاریخ ساخت آن نوشته شود. سپس در زمینه‌ی برخی خصوصیات دیگر سکه‌ها، رهنمودهایی داد تا ثقل و دخل و تصرف در آن‌ها به آسانی میسر [صفحه ۱۵۳] نباشد. و به عبدالملک فرمود: از مردم بخواه تا از این پس با این سکه‌ها معاملات خود را انجام دهند و مبادلات اقتصادی را با سکه‌های رومی ممنوع و دارای مجازات اعلام کن. در ظرف چند ماه، رهنمودهای امام باقر (ع) بخوبی عملی گردید و سکه‌های اسلام در روابط اقتصادی به کار گرفته شد. آن گاه عبدالملک به پادشاه روم نوشت، اگر می‌خواهی تهدیدهایت را عملی کن! پادشاه روم که از رواج سکه‌های اسلامی مطلع شده بود، عملی ساختن تهدیدهای خود را

بی‌ثمر یافت و از آن صرف نظر کرد. [۲۶۹].

سفارش به عمر بن عبدالعزیز درباره‌ی عدل و انصاف

امام باقر (ع) از هر فرصت مناسب برای اصلاح فرمانروایان و رفتار آنان با امت اسلامی بهره‌ی لازم را می‌گرفت و از ارشاد و موعظه‌ی آنان در جهت منافع اسلام و مردم رویگردان نبود. البته معمولاً- شرارت و هواپرستی حکام مانع از پیدایش چنین فرصت‌هایی بود. در میان خلفای معاصر آن حضرت، عمر بن عبدالعزیز در رعایت برخی اصول انسانی و پند شنوی، بهتر می‌نمود. هر چند او نیز در نهایت، حق ولایت معصومین (ع) را غصب کرده بود، ولی کینه و عداوتی که پیشینیان و پسینیانش [صفحه ۱۵۴] نسبت به علویان داشتند، نداشت. این روحیه، زمینه را برای امام باقر (ع) مساعد می‌کرد تا آن حضرت به منظور امر به معروف و نهی از منکر، به او هشدار دهد و تذکرات لازم را ارائه کند. در سفری که عمر بن عبدالعزیز به مدینه داشت، به او خبر دادند که محمد بن علی؛ یعنی امام باقر (ع) آمده است تا او را ملاقات کند. عمر بن عبدالعزیز برای ملاقات آن حضرت اظهار آمادگی کرد. امام باقر (ع) به مجلس وی وارد شد. پس از گفتگوهایی، چون شرایط موعظه مهیا گشت رو به عمر بن عبدالعزیز کرد و فرمود: ای عمر! دنیا بازاری از بازارها است که گروهی با سود و منفعت از آن خارج می‌شوند و گروهی دیگر با زیان و خسارت آن را ترک می‌گویند. [۲۷۰]. گروهی از مردم که اکنون سرای دنیا را ترک گفته‌اند، روزگاری چون ما و در شرایط ما بودند، ولی مغرور دنیا شدند، تا این که مرگ بر سر آنان سایه افکند، در حالی دنیا را ترک گفتند که ملامت می‌شدند؛ زیرا از آن چه دوست می‌داشتند، برای آخرت خویش ذخیره نساختند و از آنچه نگران و متزجر بودند خود را مصونیت بخشیدند. دستاوردها، ثروت و ذخایر آنان را دیگران میان خود تقسیم کردند، بی آن که یادی از گردآورنده‌ی آن بکنند و وی را بستانند! (آری این گروه) به سوی خداوندی رهسپار شدند که عذر و بهانه تراشی‌های ایشان را نمی‌پذیرد. اکنون - به خدا سوگند - سزاوار است که ما در رفتار پیشینیان بیندیشیم، ارزش‌هایی را که انجام داده و ما به حال آنان غبطه می‌خوریم و آرزو می‌کنیم ای کاش ما هم مانند آن‌ها بودیم، در برنامه‌ی زندگی خود جای داده و بدان‌ها عمل کنیم. و کارهایی را که آنان انجام داده و ما آن‌ها را ضد ارزش و مایه‌ی گرفتاری ایشان می‌شناسیم، از برنامه‌ی زندگی خود حذف کرده و از آن اجتناب ورزیم. [۲۷۱]. [صفحه ۱۵۵] در بخش دیگری از سفارش‌ها، امام باقر (ع) می‌فرماید: پس تو (ای عمر بن عبدالعزیز که اکنون حاکم بر مردمی) خدا را در نظر بگیر و تقوا داشته باش! دو چیز را در قلبت بگنجان! ببین، هنگام ملاقات پروردگار، دوست داری چه چیزی همراه تو باشد، همان را برای آخرت، پیش فرست. و ببین، از همراه داشتن چه چیزی در پیشگاه خداوند، ناخشنود خواهی بود، سعی کن آن چیزها را پیش نفرستی و به جای آن ذخایری ارزشمند تدارک ببینی. در پی کالایی نباش که قبل از تو دیگران آن را به دست آوردند، اما بهره‌ای از آن نبردند و سودی از آن ندیدند! گمان نکن آنچه برای دیگران کسادی می‌آورد، برای تو رواج پدید آرد! ای عمر بن عبدالعزیز! تقوای الهی داشته باش (از مخالفت با دستورهای خداوند، خویش را دور بدار). درها را بر روی مردم باز نگه دار و حجاب‌ها و موانع را از پیش پای مردم بردار تا به راحتی با تو تماس بگیرند. ستمدیدگان را یاری ده و حقوق ضایع شده را به صاحبانش بازگردان. سپس امام باقر (ع) چنین ادامه داد: هر کس از سه ویژگی برخوردار باشد، ایمانش به خداوند کامل خواهد بود. عمر بن عبدالعزیز تا این عبارت را شنید دو زانو نشست و گفت آن ویژگی‌ها کدامند؟ امام فرمود: آری ای عمر! آن ویژگی‌ها عبارتند از این که: هرگاه انسان از زندگی راضی و سرخوش بود، شادمانی‌ها او را به مسیر باطل نکشاند. و هنگامی که خشمگین گردید، خشم او را از مسیر حق بیرون نسازد. و هنگامی که قدرتی در اختیار گرفت، به حقوق دیگران دست درازی نکند. [صفحه ۱۵۶] این سخنان، آن چنان عمر بن عبدالعزیز را تحت تأثیر قرار داد که تصمیم گرفت حق غصب شده‌ی اهل بیت؛ یعنی فدک را دوباره به ایشان بازگرداند، همان جا دوات و کاغذ طلبید و فرمان استرداد فدک را به اهل بیت، صادر کرد. [۲۷۲]. در روایت دیگری چنین آمده است: عمر بن

عبدالعزیز از امام باقر (ع) خواست تا او را به ارزش‌ها توصیه و سفارش کند. امام فرمود: سفارش من به تو این است که فرزندان و کودکان جامعه‌ی اسلامی را فرزندان خودت بدانی، میانسالانشان را برادران خویش به حساب آوری و پیران و کهنسالانشان را پدر خویش بشماری. پس با فرزندت مهربان باش و با برادرت رابطه‌ی مودت را پاس بدار و با پدرت به نیکی و شایستگی رفتار کن. چون به کار شایسته‌ای اقدام کردی بر آن پایدار بمان و آن را ادامه ده. [۲۷۳].

هشدار به برخی خلفا درباره‌ی کجروی‌ها

امام باقر (ع) در نامه به یکی از خلفای بنی‌امیه، کجروی‌های وی را چنین برشمرده است: و از جمله کارهای نادرست، این است که جهاد در جامعه‌ی اسلامی ضایع شده و ارزش و کاربرد اصلی خود را از دست داده است. [صفحه ۱۵۷] جهادی که خداوند آن را بر سایر اعمال برتری بخشیده و عمل‌کننده‌ی به جهاد را بر سایر نیکوکاران و عبادتگران رجحان داده، و ایشان را از درجات عالیتر و مغفرت و رحمت بیشتری بهره‌مند گردانیده است؛ زیرا در پرتو جهاد است که دین در پهنه‌ی جوامع طلوع می‌کند و به وسیله‌ی همین جهاد است که دشمنان دین تار و مار می‌شوند، و خداوند در سایه‌ی همین ارزش، جان و مال مؤمنان را خریده و به ایشان بهشت بخشیده است، معامله‌ای همراه با رستگاری و موفقیت! خداوند در مسیر جهاد با مؤمنان شرط کرده است که حدود و قوانین الهی را رعایت کنند. اولین شرط این است که در پرتو جهاد مردم را از اطاعت خلق بازدارند و به اطاعت خدا دعوت کنند، و ملت‌ها را از عبادت مخلوق به عبادت خالق سوق دهند، و از ولایت و رهبری غیر خدا به ولایت و رهبری و محبت خدا رهنمون شوند. کافرانی که از پرداخت جزیه (و به رسمیت شناختن حکومت اسلامی) امتناع ورزند کشته می‌شوند و خانواده‌ی آنان اسیر خواهند شد. باید توجه داشت که جهاد برای این نیست که مردم را از اطاعت یک بنده به اطاعت بنده‌ای دیگر همانند او، وادارند! هرگاه کافران در دایره‌ی حاکمیت اسلام، جزیه را بپذیرند، نباید مورد تعدی و ظلم قرار گیرند، و نباید پیمانی که با آنان بسته می‌شود، شکسته شود. جزیه و مالیاتی که برای این گروه تعیین می‌شود، باید پایتتر از توان و طاقت آن‌ها و فروتر از قدرتشان باشد. اموال و غنایمی که در پرتو جهاد به دست می‌آید، از آن‌ها همه‌ی مسلمانان است و گروه خاصی نسبت به آن اولویت و مالکیت ندارند. اگر در راستای جهاد، کارزاری صورت گرفت و اسیری به دست آمد، باید در مسایل ویژه‌ی هر یک به روش پیامبر (ص) و قانون دینی آن عمل کرد. (سوگمندانه دیده می‌شود که این رهنمودهای دینی مورد توجه قرار نمی‌گیرد و) نابینا و افلیج مورد تکلیف قرار می‌گیرند، با این که امکانات جهاد در اختیار ندارند و خداوند ایشان را معذور دانسته است! از سوی دیگر، همانان که توان جهاد دارند، نیز به گونه‌ای تحت تکالیف [صفحه ۱۵۸] طاقت فرسا و دشوار قرار می‌گیرند! در گذشته، مردم مصر با دشمنانی که به سراغشان می‌آمدند و یا همجوار آنان بودند، به نبرد می‌پرداختند، ولی در اعزام نیروها به جنگ، میانشان عادلانه رفتار می‌شد. (این گونه نبود که گروهی همواره در جنگ باشند و عده‌ای همیشه در آسایش و رفاه پشت جبهه بسر برند!) دریغا! که امروزه همه‌ی آن ارزش‌ها و شیوه‌های بایسته از میان رفته است! مردم در دو طبقه خلاصه شده‌اند! ۱- کسانی که خود موظف به جهادند و باید جان و مال خود را با خدا سودا کنند! ولی در این راه اجیر دیگران شده، برای رفتن به جهاد مزد می‌گیرند. ۲- گروهی که بر اساس حکم الهی معذور از جهادند، ولی تکلیف می‌شوند تا کسانی را اجیر کرده، آنان را عوض خود، به جهاد بفرستند. حج از میان رفته و ضایع گشته است و مردم تهیدست شده‌اند. کسی که این کژی‌ها را پدید آورده، به راستی منحرف‌ترین منحرفان است. و آن کس که جهاد را به گونه‌ی صحیح آن برپا دارد و آن را به جامعه‌ی اسلامی بازگرداند، براسستی استوارترین مردم در راه حق خواهد بود. هان! آنچه اکنون بر جهاد می‌گذرد، خطایی است بزرگ! [۲۷۴]. [صفحه ۱۵۹]

شرایط عصر امام باقر (ع) هر چند برای قیام مسلحانه علیه زمامداران فاسد مساعد نبود و امام باقر (ع) اصلاح امت را در راهی دیگر می‌جست تا زمینه‌های لازم برای تحولات مثبت فراهم آید، اما در این رهگذر، هرگز از تبلیغ ارزش جهاد و شهادت و زنده نگاه داشتن روح غیرت و حمیت و ایثارگری در امت اسلامی غفلت نورزید. امام باقر (ع) در اهتمام به نقش جهاد و مبارزه‌ی مسلحانه در دفاع از ارزش‌های الهی می‌فرماید: ارزش‌ها همه و همه در شمشیر و در لوا و سایه‌ی شمشیر نهفته است [۲۷۵]. و نیز فرمود: تمام خوبی‌ها همه‌ی ارزش‌ها بر پیشانی اسب‌های میدان نبرد، نقش بسته است و این حقیقت تا پایان عمر جهان ثابت و تغییرناپذیر خواهد بود [۲۷۶]. امام (ع) با بیان جمله‌ی اخیر اعلام می‌دارد که در هیچ مقطعی از تاریخ بشر، حفظ ارزش‌ها و حیات دین و تحقق عدالت و اجرای حق، بی‌نیاز از مبارزه و درگیری با عناصر فاسد و ستم پیشه نیست. یعنی هیچگاه جامعه بشری از وجود فسادانگیزان، استثمارگران، حق ستیزان و ظالمان خالی نخواهد بود و صالحان و مؤمنان از تعدی آنان ایمنی نخواهند یافت، مگر در پرتو شمشیر، که سمبل مبارزه‌ی مسلحانه است. امام باقر (ع) در عمل نشان داد که نخستین حرکت در مسیر اصلاح جامعه، حرکت فکری و علمی است، ولی با توجه به واقعیت جریان‌های اجتماعی، و با توجه به این که هرگز همه‌ی مردم اهل منطق و برهان نیستند و جز قدرت، چیزی آنان را بر جای خود نمی‌نشانند، اگر مصلحان در یک دست قلم و کتاب دارند، باید در [صفحه ۱۶۰] دست دیگر سلاح و شمشیر داشته باشند و گرنه هرگز به مقصد نخواهند رسید. آن حضرت، در بزرگداشت امر جهاد و شهادت می‌فرماید: پدرم - علی بن الحسین (ع) - همیشه این سخن را از رسول خدا (ص) نقل می‌فرمود: هیچ قطره‌ای در نزد خداوند از قطره‌ی خونی که راه او ریخته شده باشد، محبوبتر نیست [۲۷۷]. و نیز می‌فرمود: مردی به حضور رسول خدا (ص) رسید و گفت: من به شدت شیفته‌ی جهاد هستم. پیامبر به او فرمود: پس در راه خدا به جهاد برو؛ زیرا اگر کشته شوی، به زندگی واقعی راه خواهی یافت و نزد خدا روزی خواهی داشت، و اگر در مسیر جهاد بمیری، پاداش تو از سوی خدا تضمین شده است و اگر از جهاد سالم بازگردی، از تمام گناهانت پاک شده‌ای [۲۷۸].

دعوت به پایمردی در طریق حق

حمایت از راه حق، اندیشه‌ی حق و مکتب حق، بی‌تردید گاه مواجه با مشکلات بیرونی خواهد بود و زمانی رویارو با منافع شخصی انسان. حق جویی و حقگویی، گاه کینه و عداوت حق ستیزان را علیه انسان بر می‌انگیزد و زمانی باعث محرومیت وی از برخی مزایا و امیال می‌شود. امام باقر (ع) به پیروان خود هشدار می‌داد که مبادا به خاطر سختی‌های راه حق، از آن دست بردارند! و می‌فرمود: نفست را بر طریق حق و سخن حق، شکبیا و استوار بدار؛ زیرا کسی که چیزی از حق را (به خاطر مشکلات آن) انکار کند و از آن چشم پوشد، دو چندان آن [صفحه ۱۶۱] مشکلات و محرومیت‌ها را در طریق باطل خواهد چشید [۲۷۹]. و می‌فرمود: پدرم هنگام وفاتش به من سفارش کرد... ای فرزندم! بر طریق حق و سخن حق شکبیا باش و صبر کن، هر چند تلخ و ناگوار باشد [۲۸۰].

شرایط سیاسی، در عصر امام باقر

برای شناخت صحیح شخصیت سیاسی - اجتماعی امام باقر (ع) و تبیین شیوه‌های عملی آن حضرت، قبل از هر چیز باید شرایط سیاسی - اجتماعی عصر آن امام را مورد بررسی قرار داد؛ زیرا هر موضعگیری و هر سخن، با ظرف زمانی و شرایط خاص آن باید مورد توجه قرار گیرد، تا داوری درباره‌ی آن به درستی صورت پذیرد. برای این منظور، به ترسیم جو کلی حاکمیت‌ها در آغاز شکل‌گیری خلافت، سپس به تشریح و تفصیل برخی از زمینه‌های مورد نیاز می‌پردازیم.

دستیابی فرزندان ابوسفیان به جایگاه خلافت و رسیدن بنی‌امیه به حکومت، یکی از تلخترین پیامدهای ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده [۲۸۱] است. شاید این سخن در نظر کسانی که معاویه را خال المؤمنین! می‌دانند حمل بر تعصب و شیعیگری شود، ولی خوشبختانه گذشت زمان و رشد آگاهی و [صفحه ۱۶۲] اصلاح طلبی در جهان اسلام، برخی از دانشمندان و روشنفکران اهل سنت را بر آن داشته، تا به صراحت اعلام کنند تیره‌بختی جهان اسلام از زمانی آغاز شد که خلافت انتخابی، به وسیله‌ی معاویه، به سلطنت موروثی تغییر یافت و معاویه برای فرزندش یزید، از مردم بیعت گرفت [۲۸۲]. این سخن، حق است، اما تمام سخن و گویای همه‌ی حقیقت نیست؛ زیرا فقط این عمل معاویه، جهان اسلام را به دست حکومت‌های مستبد و خودکامه و بی‌لیاقت نسپرد، بلکه طغیان او علیه علی بن ابی‌طالب (ع) که حکومت مرکزی را در اختیار داشت خود سرآغاز طغیان‌های پیاپی و مکرر در صحنه‌ی سیاسی جوامع اسلامی شد، طغیان‌هایی که نه برای امر به معروف و نهی از منکر، بلکه صرفاً برای تسخیر پایگاه قدرت و خوشگذرانی و زورگویی بود. تزویرهایی که معاویه در طریق سیاست به کار بست، قرآن‌هایی که بر نیزه کرد، پیمان‌هایی که با حسن بن علی (ع) منعقد ساخت و همه را نادیده گرفت و روش‌هایی که در خریدن نیروهای سرشناس به کار برد، همه و همه الگویی شد برای حکومت‌های پس از او، تا عالمان را یا با پول و پست و مقام بخرند و یا تحقیر کنند و بی‌ارج سازند و از جهل و حماقت توده‌ها در استثمار آنان بهره‌جویند و... شیوه‌هایی که معاویه به کار گرفت، از او چهره‌ای موفق در صحنه‌ی سیاست ساخت و در مقابل او علی بن ابی‌طالب (ع) که هرگز حاضر نشد برای تحقق عدل، جور را به استخدام در آورد، و حيله و تزویر با مسلمانان را وسیله‌ی کسب قدرت قرار دهد، فاقد زیرکی و سیاست معرفی شد. تا آن جا که گفتند: معاویه از علی (ع) هوشمندتر و سیاستمدارتر است! و امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ آنان با سینه‌ای گران فرمود: به خدا سوگند، معاویه از من زیرکتر نیست، ولی او پیمان شکنی و خیانت می‌کند، و از این طریق اهدافش را پی می‌گیرد. اگر من از بی‌وفایی و پیمان شکنی بیزار نبودم، می‌دیدید که زیرکترین مردم، [صفحه ۱۶۳] ولی چه باید کرد که در بینش من حيله و فریب مردم، گناه و نافرمانی خدا است... [۲۸۳]. زندگی سیاسی معاویه، در حقیقت پیش نویس برنامه‌ای است که ماکیاول قرن‌ها بعد به حاکمان دیکته کرد و به آنان گفت: معاویه، فرزند ابوسفیان، نخستین حلقه‌ی خط انحراف در امر حکومت و خلافت نیست، او برگزیده‌ی عثمان است، خلیفه‌ای که آن قدر به حیف و میل بیت‌المال پرداخت و بستگانش را در رأس امور قرار داد و بر مردم مسلط ساخت که بر او شوریدند. عثمان نه تنها زندگیش، منشأ خیر برای امت اسلامی نبود، بلکه جامه‌ی خونینش نیز دستاویز مکر سیاستبازان قرار گرفت و آغاز جنگی دیگر شد! اگر این خط را با انصاف و تحقیق دنبال کنیم خواهیم دید که رشته‌ی این نابسامانی‌ها به سقیفه باز می‌گردد. آن روز که ماجرای عظیم غدیرخم به فراموشی سپرده شد و فریاد «حسبنا کتاب الله» میان مردم و عترت جدایی افکند و حدیث ثقلین در غبار فراموشی نهفته گشت! آن روز بنای حکومت اسلامی آفت خیز شد و رو به انحطاط گذاشت! اگر خانه‌ی علی (ع) به وسیله‌ی حامیان خلافت ابوبکر، مورد هجوم قرار گرفت، [۲۸۴] این سرآغاز بیعتی است اجباری، که معاویه از مردم برای فرزندش یزید می‌گیرد، [۲۸۵] و الگویی می‌شود برای حکومت‌های بعد، که به صرف دست یافتن به حکومت، آن را به هیچ قیمتی رها نکنند و فرزندانشان را به ولیعهدی خود بگمارند! اگر گرامی‌ترین عضو خانواده‌ی پیامبر - فاطمه‌ی زهرا (س) - در مسیر دستیابی حاکمان به حکومت، مورد خشم و بی‌احترامی شدید قرار می‌گیرد، این سرآغازی [صفحه ۱۶۴] است برای تبعید رفتن ابوذر، صحابی پیامبر (ص) به وسیله‌ی عثمان [۲۸۶] و شهادت حجر بن عدی به وسیله‌ی معاویه [۲۸۷] و شهادت حسین بن علی (ع) و... مطالعه‌ی ماجرای سقیفه می‌نمایاند که حاضران در آن جمع، به ملاک‌های اصیل علمی و شایستگی‌های عملی رهبر آینده‌ی خود نمی‌اندیشیدند، بلکه سخن این بود که امر خلافت و رهبری عرب در دست انصار باشد یا مهاجران! [۲۸۸]. ملاک‌های جاهلی، همچنان به شکل دیگری مطرح است. هرچند عمر در برابر مردم چنین می‌گوید که: هیچ کس در میان شما چون ابوبکر نیست که مردم خود را وقف او کنند [۲۸۹]. یعنی ابوبکر از آن جهت انتخاب شد که محور وحدت مردم بود، ولی این موضوع در یک گفتگوی خصوصی میان عمر و ابن عباس به گونه‌ای دیگر

مطرح می‌شود: عمر از ابن عباس می‌پرسد: چرا قریش از خاندان شما (خلافت علی (ع) پس از رحلت پیامبر (ص)) جانبداری نکردند؟! ابن عباس می‌گوید: نمی‌دانم. عمر می‌گوید: ولی من می‌دانم؛ قریش مایل نیستند که اجازه بدهند نبوت و خلافت در خاندان شما جمع شود، زیرا شما بدین وسیله احساس غرور و شادمانی می‌کردید! [۲۹۰]. از این بیان روشن می‌شود که در اعماق این جریان‌های سیاسی، تصفیه حساب‌های قبیله‌ای و گروهی، جای داشته است. زمانی که بنیاد حکومت بر این انگیزه‌ها استوار باشد، منتهی شدن کار خلافت به حاکمیت کسانی که مدینه را مورد تجاوز قرار داده و جان و مال و ناموس و اهل آن را [صفحه ۱۶۵] بر سربازان خود مباح شمردند، [۲۹۱] امری دور از انتظار نیست! در این روند سیاسی، کسانی می‌توانستند در شهرها و استان‌های مختلف به ولایت و امارت برسند که کمترین مایه از تعهد و انسان دوستی و شرافت در جانشان نباشد، و این چنین است که مردانی چون اشعث بن قیس کندی که یک روز رهبری مرتدان را بر عهده داشت، فرمانروای تام الاختیار یکی از سرزمین‌های اسلامی می‌شود. [۲۹۲]. بنابراین، در یک نگرش دقیق تاریخی می‌توان سقیفه را پیش درآمد حاکمیت بنی‌امیه دانست، خطی که از اسلام ناب فاصله گرفت و هر چه استمرار یافت، انحراف آن بزرگتر و بزرگتر شد. تا به عصری مقارن امامت باقرالعلوم (ع) رسید. بدیهی است که در این فاصله، جامعه‌ی اسلامی در نتیجه‌ی فساد و ناشایستگی اکثر حکومت‌ها، راه انحطاط را پیموده بود، چه در زمینه‌ی فرهنگی و دینی، چه در بعد مسایل سیاسی. با این بیان، اگر تنگناهای سیاسی در آغاز امر خلافت، علی بن ابی‌طالب (ع) را به سکوت و انزوای سیاسی وا می‌دارد، می‌توان از این تنگناهای رو به ازدیاد، تا اندازه‌ای به شرایط و تنگناهای سیاسی جامعه، در عصری که مقارن زندگی امام باقر (ع) بود، پی برد.

بنی‌امیه، بر مسند جباریت

عامترین ویژگی حکومت امویان، استبداد، جباریت و بی‌اعتنایی به مردم و مکتب است. شخصی در برابر عبدالملک مروان خلیفه‌ی اموی قرار گرفت و به او گفت: با تو سخنی دارم آیا امان می‌دهی که با گفتن آن مرا مجازات نکنی؟ عبدالملک گفت: هر چه در دل داری بگو، در امان هستی. مرد گفت: این تاج و تخت و حکومت که در دست تو است آیا به فرمان خدا و [صفحه ۱۶۶] رسول او در اختیار تو قرار گرفته است؟! عبدالملک گفت: خیر. آیا مردم تو را انتخاب کرده‌اند و به حکومت تو تن داده‌اند؟! پاسخ داد: خیر. آیا تو بر گردن مردم بیعتی داشته‌ای و آنان ناگزیرند که به آن بیعت وفادار باشند؟! پاسخ داد: نه. آیا اهل شورا و نمایندگان مردم تو را برگزیده‌اند! عبدالملک باز هم گفت: نه. مرد گفت: مگر نه این است که تو اکنون سرنوشت مردم را در دست داری و ذخایر اقتصادی آنان را در اختیار گرفته‌ای؟ عبدالملک گفت: آری، همین گونه است. مرد گفت: اگر هیچ دلیل شرعی و قانونی و عرفی برای حاکمیت تو نیست، پس چرا نام خود را فرمانروای مؤمنان (امیرالمؤمنین) نهاده‌ای؟! عبدالملک از این سخن بر آشفت و به او گفت: از سرزمین من بیرون شو و گرنه مستحق مرگ هستی! مرد در حالی که عزم بیرون رفتن داشت گفت: این جواب، جواب اهل عدل و انصاف نیست. [۲۹۳].

شرایط سیاسی، از بیان امام باقر

منهال می‌گوید: در مجلس امام باقر (ع) حضور داشتم که مردی وارد شد و سلام کرد. امام باقر (ع) سلامش را پاسخ گفت. مرد تازه وارد، با امام احوالپرسی کرد و گفت: حالتان چطور است؟ امام باقر (ع) که گویی سینه‌اش از مشکلات زمان سنگین شده بود به او فرمود: آیا براستی تاکنون در نیافته‌اید که بر ما چه می‌گذرد! مثل ما در میان امت، مثل بنی‌اسرائیل است، که طاغی زمان، پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده [صفحه ۱۶۷] می‌گذاشت. هان! اینان - والیان و حاکمان - فرزندان ما را می‌کشند و زنانمان را باقی می‌گذارند! عرب می‌پندارند که بر غیر عرب شرافت و برتری دارد. و وقتی غیر عرب از علت این پندار می‌پرسد

این‌ها می‌گویند: چون محمد - رسول خدا (ص) - از ماست و او از نژاد عرب است، پس عرب بر دیگران شرافت دارد. - مردم هم قبول می‌کنند! - در این میان قریش می‌پندارد که بر سایر طوایف و قبایل عرب برتری دارد! و وقتی از علتش می‌پرسی، می‌گویند: چون محمد (ص) از قریش بوده است. - و دیگران هم تصدیق می‌کنند - اگر براستی این منطبق درست باشد و فضیلت عرب و قریش بر دیگران به خاطر این باشد که پیامبر اسلام از میان ایشان برخاسته است، پس ما خاندان نبوت و ما اهل بیت رسالت، باید بر همه‌ی مردم شرافت و برتری داشته باشیم و هیچ کس به پایه‌ی ما نرسد. چون سخن امام بدین جا رسید، آن مرد گفت: به خدا سوگند، من شما خاندان را دوست دارم. امام فرمود: پس بر تن خویش لباسی از بلا و ناگواری‌ها بپوشان. به خدا سوگند، رنج‌ها و ناگواری‌ها شتابانتر از سیل دره‌ها، به سوی ما و شیعیان ما پیش می‌تازد! نخست مشکلات به ما می‌رسد و سپس به شما، چنان که اگر آسایشی در پیش باشد نخست در مورد ما خواهد بود و سپس برای شما [۲۹۴]. [صفحه ۱۶۸] این بیان، شدت اندوه و نگرانی امام و وجود تنگناهای سخت سیاسی و اجتماعی آن عصر را می‌رساند. امام با این که خود فضیلت عرب بر غیر عرب را یک پندار واهی می‌شمرد، و بر اساس منطق قرآن، تقوا را ملاک کرامت هر انسان می‌داند، ولی از آن جا که مخالفان اهل بیت، با تکیه بر ظهور پیامبر (ص) از میان عرب، در صدد برتری‌جویی بر سایر ملت‌ها بودند، امام از همین باورشان سود جست و علیه ایشان احتجاج کرده، آنان را در محکمه‌ی خرد به محاکمه کشانده است که چگونه با تمسک به هم‌نژادی با پیامبر (ص) بر جهان فخر می‌فروشدند، در حالی که نزدیکترین اعضای خاندان پیامبر (ص) را مورد سخت‌ترین آزارها قرار می‌دهند.

بیان و داوری دیگران

آنچه شیعه درباره‌ی مظلومیت اهل بیت (ع) و شرایط سخت سیاسی - اجتماعی آنان می‌گوید، ممکن است از سوی برخی، مبالغه‌آمیز جلوه کند! در حالی که این چنین نیست. آن چه بر خاندان رسالت و آل علی (ع) گذشت، آن چنان سخت و غیر قابل چشم‌پوشی است که حتی اهل سنت - کسانی که معمولاً در صدد توجیه کار خلفا بوده‌اند و قایل به امامت ائمه (ع) نیستند - به صراحت شیعه و چه بسا گویاتر از ایشان به داوری نشسته‌اند. اکنون برای نمونه سخنی را از عبدالکریم الخطیب نویسنده‌ی کتاب الانسان... فی القرآن الکریم می‌آوریم. او به مناسبت نقد عقیده‌ی شیعه درباره‌ی رجعت، در تحلیل پیدایش این عقیده به مسایلی اشاره می‌کند که بخشی از آن، چنین است: ... در طول زمان، طومار شهیدان اهل بیت، قطورتر و قطورتر گردید. آغاز آن با شهادت امام علی (ع) و ادامه‌ی آن به وسیله‌ی فرزندان و خاندان او. شهادت‌های فردی و دست‌جمعی و گروهی... [صفحه ۱۶۹] در سرزمین کربلا و دیگر پهنه‌هایی که خون پاکیزه و ارجمند شهیدان این خاندان، چون نهرها در آن جاری شد! ظلمی که بر خاندان نبوت رفت، در تاریخ نظیر ندارد و یا بسیار کم‌نظیر است. اهل بیت (ع) به دست دشمنان خارجی و نا آشنا کشته نشدند، بلکه عمو زادگانشان - امویان و عباسیان - عامل قتل آنان بودند، آن هم نه به دست مشرکان که بر شرک جاهلی بوده‌اند، بلکه خون این شاخه‌های رسالت، و جگر گوشه‌های پیامبر (ص) به دست مدعیان اسلام بر زمین ریخت [۲۹۵].

بنی‌امیه، و بدین ساختن مردم به اهل بیت

مشکلات طاقت فرسای ائمه (ع) تنها محدود به جباریت و زورگویی و بدبینی امویان نبود، بلکه تنگناهای اجتماعی و برخوردهای ناشایست مردم بی‌خبر و اغفال شده نیز گوشه‌ای دیگر از مهجوریت و مظلومیت ائمه (ع) به شمار می‌آمد. البته این بدبینی، معمولاً در جاهایی وجود داشت که حکومت‌ها در آن استقرار داشتند و با تبلیغات مداوم خود ذهن مردم را نسبت به اهل بیت مخدوش می‌ساختند و آنان را در نظر مردم، شورش طلب و فاقد عقیده و ایمان و عناصری بی‌ارج می‌شناساندند، و این البته از ابتدایی‌ترین آثار شوم حاکمیت مفسدان بر جامعه‌ی اسلامی است که با در دست داشتن امکانات گسترده‌ی اجتماعی، مردم را از جهت مادی و

فرهنگی اغفال می‌کنند و شایستگان را در نظر آنان ناشایست جلوه می‌دهند تا بدین وسیله زشتی‌ها و خباثت‌های خود را بیوشانند! روش و منش عالمانه و بزرگوارانه‌ی ائمه، به گونه‌ای بود که در محیط زندگی خود، مورد احترام عمیق مردم بودند، ولی در محیط و سرزمینی که ایشان حضور نداشتند، تبلیغات ناروای حکومت‌ها جان می‌گرفت و در ذهن مردم رسوب می‌کرد! امام صادق (ع) در این باره نکته‌ای را از سفر امام باقر (ع) به شام یادآور شده است و می‌فرماید: زمانی که پدرم - محمد بن علی - به دمشق احضار شد، هنگام عبور از کوچه‌های [صفحه ۱۷۰] دمشق، شنید که مردم به یکدیگر - بالحنی تمسخرآمیز - می‌گویند: این فرد فرزند ابوتراب است! پدرم به دیوار تکیه داد، نخست حمد و ثنای خدا گفت و بر پیامبر و خاندان او درود فرستاد: سپس فرمود: ای وحدت شکنان! ای نسل نفاق و دورویی! ای تفاله‌های دوزخ! ای سنگ‌های جهنم! دست از ماه رخشان و دریای متراکم و ستاره‌ی آسمان ایمان و صراط مستقیم بردارید! قبل از این که چهره‌هاتان به عذاب الهی تباه شود و یا مورد نفرین قرار گیرد، چنان که اصحاب سبت مورد لعن قرار گرفتند و فرمان خدا علیه ایشان جاری شد. ... آیا همدم و همراز و برادر پیامبر خدا - علی بن ابی طالب (ع) - را استهزا می‌کنید! یا پیشوای دین را مورد طعن و اشاره قرار می‌دهید؟! به کدامین راه می‌روید! و کدامین غمتان را درمان است! به خدا سوگند، علی (ع) نخستین چهره‌ای است که در میدان ایمان درخشید. و با فضایل و ویژگی‌های برتر خویش رستگار شد و به اوج اعتدال و درستی رسید... [۲۹۶]. امام باقر (ع) در این بیان به بسیاری دیگر از ویژگی‌ها و امتیازهای امیرالمؤمنین (ع) اشاره دارد که خود می‌تواند فهرستی اجمالی از ارزش‌های ایمانی و عملی علی (ع) به حساب آید. هدف از نقل این حدیث، نمایاندن موقعیت اجتماعی عصر امام باقر (ع) و ترسیم دیدگاه توده‌های اغفال شده، نسبت به خاندان رسالت است، که خلفا نقش اساسی را در این زمینه داشته‌اند. [صفحه ۱۷۱]

خلفای معاصر با امام باقر

اشاره

خلفایی که در دوره‌ی زندگی امام باقر (ع) بر مسند حکومت تکیه زده‌اند، برخی قبل از دوران امامت آن حضرت، فرمان می‌رانده‌اند و بعضی پس از امامت وی. با توجه به این که امام باقر (ع) در صحنه‌ی کربلا حضور داشته و در سنین سه، چهار سالگی بوده است، [۲۹۷] می‌توان گفت که خلفای معاصر آن حضرت تا قبل از امامت وی عبارتند از: معاویه بن ابی‌سفیان، یزید بن معاویه، معاویه بن یزید، مروان بن حکم بن ابی‌العاص، عبدالملک بن مروان. فساد و تزویر و جنایات معاویه و فرزند ناصالحش یزید، نیازی به یادآوری ندارد. از سوی دیگر امام باقر (ع) در دوران حکومت آن دو در دوران طفولیت به سر می‌برده است؛ چه حکومت ننگین یزید پس از معاویه بیش از سه سال و چند ماه ادامه نیافت و امام باقر (ع) در این مقطع حدود شش یا هفت سال از سن وی می‌گذشته است. معاویه بن یزید که هنگام مرگ پدر ۲۲ سال داشت، تن به حکومت نداد و اصولاً با روش پدر و جدش مخالف بود و اشتیاقی به حکمرانی و فرمانروایی نداشت و پس از مدتی اندک بدرود حیات گفت. [۲۹۸].

مروان بن حکم

با مرگ معاویه بن یزید، حکومت بنی‌امیه به مروان بن حکم منتقل گردید. مروان بن حکم هر چند خود بیش از چند ماه بر مسند حکومت تکیه نزد، ولی حکومت مروانیان را بنیاد نهاد و فرزندانش، سال‌ها بر جامعه‌ی اسلامی مسلط شدند. توجه به این نکته، قابل اهمیت است که مروان - همین عنصری که بعدها بر جای پیامبر، غاصبانه و ظالمانه تکیه زد - کسی است که همراه پدرش، مورد خشم پیامبر قرار گرفت و از مدینه به طائف تبعید شد. [صفحه ۱۷۲] علت تبعید آن دو، این بود که: ۱- حکم (پدر مروان) پشت سر

رسول خدا (ص) راه می‌رفت و از روی تمسخر حرکات پیامبر (ص) را تقلید می‌کرد. [۲۹۹]. ۲- وی (حکم بن ابی‌العاص) اسرار پیامبر (ص) را میان مردم افشا می‌ساخت. [۳۰۰]. ۳- حکم از بزرگترین دشمنان پیامبر (ص) بشمار می‌آمد. [۳۰۱]. این عوامل باعث شد که پیامبر (ص) حکم بن ابی‌العاص را تبعید کند و به تبع وی فرزندش مروان نیز همراه و همساز پدر در تبعید بود. مروان در زمان حکومت خلیفه‌ی اول و دوم، همچنان در طائف تبعید بود، ولی در زمان عثمان به واسطه‌ی خویشاوندی نزدیکی که با عثمان داشت، حکم تبعید وی لغو گردید و به مدینه بازگشت و مشاور مخصوص عثمان شد! مروان، آن چنان به حیف و میل بیت المال پرداخت که در زمره‌ی ثروتمندترین افراد مدینه در آمد! او در جنگ جمل شرکت جست و علیه علی (ع) جنگید. در زمان سلطه‌ی معاویه بر بلاد اسلامی، حاکم مدینه شد و... چنین عنصر فاسد و ناسالمی، سرانجام حاکم بر همه‌ی مسلمانان شد. و چنان به ستمگری و چپاول پرداخت که مسعودی در ترسیم دوران حکومت او می‌نویسد: مؤمنان در عصر او، در خفا به سر می‌بردند و زندگی بر مردم مشقت بار شده بود، شیعیان در معرض خطر جدی قرار داشتند و خون و مالشان حرمت نداشت. به علی بن ابی‌طالب (ع) آشکارا در محافل عمومی، دشنام داده می‌شد! [۳۰۲]. مروان به شیوه‌ی معاویه، پسرش عبدالملک را ولیعهد خود ساخت و پس از چندی بر اثر بیماری طاعون در دمشق به سال ۶۵ هـ در سن ۶۳ سالگی در گذشت [۳۰۳]. [صفحه ۱۷۳]

عبدالملک مروان

پس از مروان بن حکم فرزندش عبدالملک حکومت را در اختیار گرفت. وی در آغاز بر تمامی بلاد تسلط نداشت، ولی در پی جنگ‌ها و درگیری‌های حجاج با ابن‌زبیر که بر بخش‌هایی از کشور نفوذ داشت، به سال ۷۳ هـ قدرت کامل یافت و تا سال ۸۶ هـ به حکومت ادامه داد. او تا قبل از رسیدن به خلافت، خود را فردی قرآن دوست می‌نمایاند، و از سر سیاست بازی، برخی از شئون تقوا را رعایت می‌کرد، ولی با رسیدن به حکومت، در زمره‌ی مستبدترین خلفای اموی در آمد. [۳۰۴] شراب می‌نوشید و به نوشیدن شراب اقرار می‌کرد. [۳۰۵]. زمانی که به حکومت رسید، قرآن را کناری نهاد و گفت: این آخرین دیدار من با تو است! [۳۰۶]. مسلط ساختن کارگزاران سفاک و جنایتکاری چون حجاج بن یوسف ثقفی بر جان و مال و حیثیت مردم، نمایانگر گوشه‌ای از خیانت‌های او به امت اسلامی است. برخی از روایتگران تاریخ مدعی شده‌اند که عبدالملک در مقایسه با پیشینیانش، سختگیری کمتری نسبت به خاندان علی (ع) روا داشته است؛ زیرا به کارگزار خویش در حجاز نوشته است: مرا از مبتلا شدن به خون فرزندان علی دور نگه دار (یعنی تو به عنوان کارگزار من با آل علی (ع) به گونه‌ای برخورد نکن که منتهی به خونریزی و قتل آنان شود)؛ زیرا من دریافته‌ام که هرگاه علویان مورد ظلم و هجوم قرار گرفته‌اند، مهاجمان به پیروزی نرسیده‌اند. [۳۰۷]. این مدارای نسبی در صورتی که به راستی صورت گرفته باشد، هرگز از روی ملاحظت و رحمت نبوده است، بلکه عبدالملک با بررسی زندگی یزید، دریافته بود که جنگ و مبارزه با اهل بیت نه تنها حکومت او را استحکام نمی‌بخشد، بلکه جو [صفحه ۱۷۴] اجتماعی را علیه او بیشتر تحریک می‌کند! [۳۰۸]. عبدالملک، عثمان را فرمانروایی ناتوان، معاویه را حاکمی سازشکار، یزید را حکمرانی نادان می‌دانست و می‌گفت: بدانید که من بر خلاف پیشینیانم دردهای این امت را جز با شمشیر مداوا نخواهم کرد، تا سرها همه فرود آید و نیروها تسلیم شوند... به خدا سوگند، هر کس از این پس مرا به تقوای الهی فرمان دهد و دعوت کند، گردنش را قطع خواهم کرد! [۳۰۹].

ولید بن عبدالملک

پس از مرگ عبدالملک در سال ۸۶ هـ، فرزندش ولید به خلافت چنگ زد. او که در دستگاه شاهی پدرش، با عیش و نوش بزرگ شده بود جوانی فاقد ادب می‌نمود. و روایتگران تاریخ وی را فردی جبار و ظالم شمرده‌اند. [۳۱۰]. در روزگار او مرزهای جغرافیایی

سرزمین اسلام گسترش یافت و اندلس، خوارزم، سمرقند، کابل، طوس و... در روزگار او فتح شد، [۳۱۱] اما سوگمندان این فتوحات همراه با تکامل سیاسی - اجتماعی در درون مرزهای اسلام نبود، بلکه عناصر خونخواری چون حجاج در حکومت او نیز صاحب قدرت بودند و جنایات هولناک خود را در پرتو خلافت او عملی ساختند. در فاصله‌ی بیست سالی که حجاج قدرت را در دست داشت، کسانی را که با شکنجه‌های او کشته شدند - بجز آنان که در میدان‌های جنگ به دست لشکریانش به قتل رسیدند - صد و بیست هزار نفر دانسته‌اند. [۳۱۲] در دوران حکومت ولید بود که سعید بن جبیر - شخصیت والای شیعی - به جرم حریت خویش و طرفداری از مکتب اهل بیت، [۳۱۳] به شهادت رسید. [صفحه ۱۷۵] امام سجاد - زین العابدین (ع) - در همین ایام وفات یافت و به استناد منابع تاریخی و روایی، علت وفات آن حضرت، سمی بود که به وسیله‌ی ولید و به تدبیر و اشاره‌ی او وارد بدن حضرت شده، زمینه‌ی شهادت آن گرامی را فراهم ساخت. [۳۱۴]. با شهادت امام سجاد (ع) در سال ۹۵ هـ دوران امامت باقرالعلوم (ع) آغاز می‌شود. بنابراین ولید بن عبدالملک، نخستین خلیفه‌ی معاصر با امامت باقرالعلوم (ع) می‌باشد. ولید در سن ۴۳ سالگی پس از ۹ سال و ۸ ماه فرمانروایی، به سال ۹۶ هـ در دمشق مرگش فرا رسید. [۳۱۵].

خلفای معاصر با دوران امامت باقرالعلوم

اشاره

شناخت اجمالی نسبت به خط مشی سیاسی و شخصیت و عملکرد خلفای معاصر امامت باقرالعلوم (ع)، می‌تواند ما را در بررسی اندیشه‌ی سیاسی و تحلیل خط مشی امام باقر (ع) در قبال حکومت‌ها و جریان‌های سیاسی - اجتماعی آن عصر، یاری دهد.

ولید بن عبدالملک

چنان که در فصل گذشته یادآوری شد، ولید بن عبدالملک بن مروان نخستین خلیفه‌ی معاصر امامت باقرالعلوم (ع) می‌باشد، که پس از وی به ترتیب: سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، هشام بن عبدالملک حکم رانده‌اند. [۳۱۶]. [صفحه ۱۷۶]

سلیمان بن عبدالملک

پس از مرگ ولید بن عبدالملک در سال ۹۶ هـ؛ برادرش سلیمان بن عبدالملک بر جای او نشست. سلیمان نیز مانند پیشینیانش، در اولین سخنرانی خود برای مردم، سخن از حاکمیت خدا و رضایت به حکم الهی به میان آورد، [۳۱۷] ولی در عمل، همان شیوه‌ی تجملی، اسراف و استبداد خلفای اموی را پی گرفت، و کارگزاران دوران ولید را بر پست‌های خود باقی گذاشت [۳۱۸]. در روزگار حکومت او، تجمل به گونه‌ای گسترده‌تر به دربار راه یافت، و هر طیف و طبقه‌ای با جامه‌ی مخصوص به حضور او می‌رسیدند. سلیمان، در پرخوری و شکمبارگی کم نظیر بود [۳۱۹] گرگی را می‌مانست که پس از روزگاری گرسنگی به طعمه‌ای دست یافته باشد. تنها اندیشه‌ای که در سر او نبود، اندیشه‌ی مردم و اسلام و قرآن بود و خود اقرار می‌کرد: غذای خوب خوردیم و لباس نرم پوشیدیم و مرکب رهوار سوار شدیم، لذتی برای من نمانده، مگر دوستی که میان من و او تکلف نباشد. [۳۲۰]. سلیمان، هر چند در مقایسه با ولید و یزید، فرصت نیافت تا جباریت خود را آن گونه که آنان به کار گرفتند، به کار گیرد، اما جوانی و قدرت، جز عجب و غفلت نمی‌زاید؛ چنان که خود روزی در آینه نگریست و از شکوه شاهی خود به شگفت آمد و گفت: محمد (ص) پیامبر بود... و عبدالملک سیاستمدار و ولید جبار و من پادشاهی جوانم! [۳۲۱]. در این جا سلیمان به جباریت برادرش ولید

اعتراف می‌کند! [صفحه ۱۷۷]

شیعه در عصر سلیمان بن عبدالملک

در عصر وی امر امامت پنهان بود و شرایط اجازه نمی‌داد که شیعه، با امام خود - باقرالعلوم (ع) - ارتباط علنی داشته باشد و صریحاً اعتقاد خود را به امامت آن حضرت اظهار نماید؛ بلکه پیروان خاندان نبوت و معتقدان به ولایت و وصایت علی بن ابی‌طالب، در این دوران به شدت تحت فشار بودند [۳۲۲].

سلیمان بن عبدالملک در نگاه امام باقر

با توجه به کوتاهی دوران خلافت سلیمان که مورخان آن را دو سال و اندی دانسته‌اند، [۳۲۳] مطلب زیادی درباره‌ی او در کتاب‌های تاریخی ثبت نشده است. اما نقلی تاریخی درباره‌ی مکاتبه‌ی عمر بن عبدالعزیز با امام باقر (ع) وجود دارد که در آن یادی از سلیمان بن عبدالملک شده و امام باقر (ع) نظر خود را درباره‌ی سلیمان به صراحت بیان داشته است. یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: عمر بن عبدالعزیز به امام باقر (ع) نامه‌ای نوشت تا او را بیازماید (از میزان علم و مقام معنوی او باخبر شود). امام باقر (ع) در پاسخ او، نکات هشدار دهنده و پندآموزی را یادآور شد و وی را از فرجام بدرفتاری و پیامدهای قدرت و شاهی بیم داد. (با توجه به این که عمر بن عبدالعزیز قبلاً در دستگاه سلیمان نقش مشاورت را دارا بود و بر روابط و مکاتبات دربار اشراف داشت، به یاد آورد که میان سلیمان و امام باقر (ع) نیز مکاتبه‌ای صورت گرفته و چنان که به خاطر می‌آورد، پاسخ امام به سلیمان با پاسخی که امام به نامه‌ی وی داده، متفاوت است، از این رو) دستور داد تا پاسخ امام باقر (ع) به سلیمان بن عبدالملک را از لابلای اسناد بیرون کشیده، نزد او آوردند. نامه را آوردند و او دید که امام باقر در پاسخ سلیمان سخنی از هشدارها به میان نیاورده، بلکه سلیمان را مورد مدح قرار داده است! [صفحه ۱۷۸] عمر بن عبدالعزیز به کارگزار خود در مدینه نوشت: محمد بن علی را احضار کن و از ایشان بپرس که چرا در پاسخ سلیمان او را مدح و ستایش کرده، ولی در پاسخ به نامه من (عمر بن عبدالعزیز) سخن از عدل و احسان به میان آورده است! کارگزار، به دستور وی امام باقر (ع) را احضار کرد و مطلب را با امام در میان گذاشت. امام باقر (ع) فرمود: سلیمان فردی جبار و زورگو بود و من ناگزیر بودم در نامه‌ی خود با او، همان گونه سخن بگویم که مردم ناچارند با جباران سخن بگویند، ولی آن گونه که پیدا است، سرور تو (عمر بن عبدالعزیز) می‌خواهد به شیوه‌ای غیر از شیوه‌ی جباران رفتار کند و اقدام‌هایی در جهت کاستن ظلم و جباریت برداشته است، بدین جهت با او به گونه‌ای سخن گفتم که مناسب وضع اوست. [۳۲۴].

عمر بن عبدالعزیز

فرمانروایی سلیمان دیری نپایید و پس از دو تا سه سال حکومت، بیمار شد و جان سپرد. پس از او، عمر بن عبدالعزیز در سال ۹۹ هـ به خلافت رسید. [۳۲۵]. عمر بن عبدالعزیز امیرزاده‌ای بود که در دستگاه خلافت مروانیان، از دوران جوانی برخی از کارهای آنان را بر عهده داشت و گوشه‌ای از بار ایشان را بر دوش می‌کشید. از آن جمله اینکه در عصر خلافت ولید والی مدینه بود و این پست را از سال ۸۶ هـ تا ۹۸ هـ در اختیار داشت، [۳۲۶] در حالی که سن وی در آغاز تصدی این پست از ۲۵ سال نمی‌گذشت. [۳۲۷]. وی در میان خلفای اموی، خط مشی‌ها و سیاست‌های ویژه‌ای داشت که او را از دیگران ممتاز می‌ساخت. آن گونه که دیگران، خودسر، مستبد، ستم پیشه و دشمن خاندان علی (ع) بودند [صفحه ۱۷۹] او نبود، بلکه در دوران خلافتش، گام‌های مثبتی در کاستن از فشارها سیاسی - اجتماعی نسبت به شیعه و آل علی (ع) برداشت. مورخان در شرح حال او نوشته‌اند که وی حتی قبل از رسیدن به خلافت، فردی متین و دور از فساد بود، هر چند در تجمل و آسایش و رفاه زیاده‌روی می‌کرد. [۳۲۸].

عمر بن عبدالعزیز و خاندان علی

تبعیض‌های ناروای اقتصادی و سیاسی که از سوی خلفای قبل و بعد از عمر بن عبدالعزیز نسبت به بنی‌هاشم و خاندان علی (ع) روا گردید، در روزگار خلافت او تا حدی وجود نداشت؛ زیرا او بر خلاف دیگران، از بیت‌المال و بودجه‌ی عمومی همان گونه که به سایر طوایف و قبایل و طبقات، در خور نیاز و سهمشان می‌پرداخت، به خاندان علی (ع) نیز که سال‌ها در محاصره‌ی اقتصادی خلفا بودند، سهمی اختصاص داد. عبدالله، فرزند محمد، فرزند عقیل بن ابی‌طالب می‌گوید: نخستین مالی که عمر بن عبدالعزیز میان مردم تقسیم کرد، همان مالی بود که به سوی ما اهل بیت فرستاد، زنان را به مقدار سهم مردان و کودکان را به اندازه‌ی سهم معمولی زنان عطا کرد. در جریان این تقسیم سه هزار دینار به خاندان ما رسید. علاوه بر این، عمر بن عبدالعزیز طی نامه‌ای به ما نوید داد که اگر بر حکومت باقی بمانم، همه‌ی حقوق پایمال شده‌ی اهل بیت را به ایشان بازگردانم. [۳۲۹]. مسأله‌ی تقسیم مال میان اهل بیت نباید صرفاً به عنوان یک مساعده‌ی مالی یا مسأله‌ی اقتصادی تلقی شود؛ زیرا اصولاً از زمان معاویه به بعد، و حتی از زمان خلافت ابوبکر، یکی از محورهای اساسی سیاست‌های دستگاه خلافت علیه اهل بیت که مدعیان خلافت حقه بودند، اعمال فشارهای اقتصادی و ضعیف نگاه داشتن بنیه‌ی مالی آنان بود؛ چه در نتیجه‌ی ضعف اقتصادی، امکان تجهیز و تدارک جریان‌های ضد استبداد و مدافع ولایت به شدت کاهش می‌یافت! [صفحه ۱۸۰]

بازگشت فدک به فرزندان فاطمه

عمر بن عبدالعزیز در راستای خدمات خود به اهل بیت و رفع تبعیض‌ها و ستم‌های اقتصادی از ایشان، اقدام قاطعانه و مهم دیگری نیز دارد که عبارت است از بازگرداندن فدک به فرزندان فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام. مطالعه در منابع تاریخی و روایی می‌رساند که گرایش عمر بن عبدالعزیز به واگذاری فدک و قرار دادن آن در اختیار بنی‌فاطمه به سرعت و ناگهانی صورت نگرفته، بلکه او در این گرایش، حرکتی تدریجی داشته که ضمن سه مرحله صورت پذیرفته است: ۱- در مرحله‌ی نخست عمر بن عبدالعزیز به این فکر افتاد که فدک مال شخصی خلیفه نیست و کسی که بر منصب خلافت تکیه زده، نمی‌تواند آن را در مالکیت شخصی خود یا افراد خاصی در آورد. سیوطی در کتاب تاریخ خود می‌نویسد: زمانی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، مروانیان را فرا خواند و به ایشان گفت: رسول خدا (ص) فدک را در اختیار داشت و از در آمد آن در مواردی که لازم می‌دید انفاق می‌فرمود و فرزندان کوچک و بی‌پشتوانه‌ی بنی‌هاشم را با آن اداره می‌کرد و بیوگانشان را همسر می‌داد. فاطمه (س) از پیامبر خواست که فدک را به او واگذار کند، ولی پیامبر درخواست او را نپذیرفت. [۳۳۰] در زمان ابوبکر و عمر نیز فدک در ملک شخص خاصی نبود (و از منابع در آمد عمومی به شمار می‌آمد)، ولی مروان آن را از بهره‌وری عام خارج ساخت و به خویش یا خویشاوندانش اختصاص داد! اندیشه‌ی من این است که اگر پیامبر (ص)، دخترش فاطمه را از فدک محروم ساخته است، پس من که فرزند پیامبر نیستم، البته سهم و حقی در فدک نداشته و نخواهم داشت! اکنون من شما را گواه می‌گیرم که فدک را از تملک شخصی [صفحه ۱۸۱] در آورده، به همان صورتی باز می‌گردانم که در عصر رسول خدا (ص) بوده است. [۳۳۱]. ۲- در مرحله‌ی دوم، عمر بن عبدالعزیز سعی کرده است تا هر چه بیشتر بنی‌هاشم و خاندان علی (ع) را از در آمد فدک بهره‌مند سازد، گرچه آن را به کلی به ایشان واگذار نکرده است. در نقل این موضوع چنین آمده است: در ذهن عمر بن عبدالعزیز نسبت به فدک و مالک واقعی آن تردید حاصل شد. از این رو به کارگزار خویش در مدینه نوشت: شش هزار دینار کنار بگذارد و از محصول فدک چهار هزار دینار بر آن بیفزای. سپس آن را در میان فرزندان فاطمه علیها سلام که از بنی‌هاشم می‌باشند تقسیم کن! زیرا فدک از املاکی است که صرفاً در اختیار رسول خدا (ص) بوده، و سرزمینی است که با جنگ و لشکرکشی به چنگ نیامده تا در آمد آن صرف عموم جامعه بشود. [۳۳۲].

۳- مرحله‌ی سوم، جایی است که عمر بن عبدالعزیز از شام به مدینه سفر کرده و در آن‌جا از همه‌ی مردم دعوت نموده است که برای هرگونه دادخواهی نزد او آیند. در پی این دعوت عام، امام باقر (ع) نزد او رفته، به نصیحت و موعظه‌ی وی می‌پردازد تا آنجا که می‌فرماید: با مظلومان به انصاف رفتار کن و ظالمان را بر جای خود بنشان. سه چیز در هر فرد باشد ایمانش به خدا کامل است: کسی که به هنگام سرخوشی و شادمانی به راه باطل کشیده نشود، کسی که خشم و غضب، او را از حق باز ندارد و کسی که هنگام قدرت، به آنچه از او نیست دست دراز نکند! اینجا بود که عمر بن عبدالعزیز تحت تأثیر هشدارها و موعظه‌های امام باقر (ع) قرار گرفت و دستور داد: کاغذ و دوات آوردند و نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم، این سندی است که بر اساس آن عمر بن عبدالعزیز، حق ضایع شده‌ی فدک را به محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب بازگردانده است. [۳۳۳]. این مقاطع سه‌گانه بیانگر این است که یا واقعا عمر بن عبدالعزیز نخست درصدد [صفحه ۱۸۲] وانهادن فدک به اهل بیت نبوده، تدریجا به این سو متمایل گشته است. یا این که او برای آماده ساختن امویان و هموار ساختن راه واگذاری فدک، نخست آن را از مالکیت اشراف اموی بیرون کشیده، سپس سهم بیشتری از آن به خاندان علی (ع) اختصاص داده، و در مرحله‌ی نهایی مقصود خود را عملی ساخته است.

ناخشنودی بنی‌امیه از روش عمر بن عبدالعزیز

با توجه به این که بنی‌امیه در پرتو خلافت، بیشترین بهره را از امکانات عمومی جامعه می‌بردند و هر یک بر سرزمینی مسلط شده و به دلخواه، مردم را استثمار کرده و ثروت عمومی را غارت می‌کردند، بدیهی است که عملکرد عمر بن عبدالعزیز در همان حد، باز هم بر ایشان سخت و ناگوار بود. امام باقر (ع) در این باره فرموده است: زمانی که عمر بن عبدالعزیز به حکومت دست یافت، بخشش‌های بسیار و هدایای گرانی به خاندان علی (ع) روا داشت. روزی برادرش نزد او آمد و گفت: بنی‌امیه به شدت از روش تو ناخشنودند؛ زیرا فرزندان فاطمه را بر آنان مقدم داشته‌ای! عمر بن عبدالعزیز در پاسخ وی گفت: اگر من بنی‌فاطمه را بر بنی‌امیه مقدم می‌دارم و برتری می‌بخشم - و در این مسیر از طعن و نقد دیگران باکی ندارم - به خاطر این است که رسول خدا (ص) همواره می‌فرمود: همانا فاطمه بخشی از وجود من است، آنچه او را شادمان کند، مرا مسرور خواهد ساخت و آنچه او را ناراحت کند، مرا غمگین خواهد کرد. بنابراین، من با برتری دادن بنی‌فاطمه و اکرام ایشان درصدد مسرور ساختن رسول خدا می‌روم و از ناخشنودی ساختن او گریزانم [۳۳۴]. [صفحه ۱۸۳]

برانداختن رسم دشنام به علی

از جمله حرکت‌های مهم و مثبت عمر بن عبدالعزیز برانداختن رسم دشنام به علی بن ابی‌طالب (ع) می‌باشد؛ زیرا از زمان معاویه، و به ویژه پس از تلاش او برای منزوی ساختن حسن بن علی (ع) از صحنه‌ی سیاسی، یکی از روش‌های تبلیغی معاویه علیه آل علی و پیروان و شیعیان خط امامت، ترویج سب علی و لعن او، میان مردم بود. تا آنجا که سخنگویان دولتی و خطیب‌های وابسته به دربار، در مراسم عمومی، کلام خود را با ناسزاگویی به علی بن ابی‌طالب (ع) آغاز می‌کردند، ولی عمر بن عبدالعزیز این رسم خائنانه‌ی معاویه را متروک ساخت. [۳۳۵]. مسعودی در کتاب تاریخ خود می‌نویسد: عمر بن عبدالعزیز در سخنرانی‌های خود، لعن علی (ع) را ترک کرد و به جای آن این آیه از قرآن را می‌خواند: «ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا، ربنا انک غفور رحیم» [۳۳۶] پروردگارا، ما و برادران ما را که در راه ایمان بر ما پیشی گرفته‌اند، مورد بخشایش و غفران قرار ده! و در قلب‌های ما کمترین کینه و دشمنی نسبت به اهل ایمان باقی نگذار، پروردگارا، به راستی که بسیار بخشایشگر و مهربانی [۳۳۷].

عمر بن عبدالعزیز در نظر ائمه

با آنچه تاکنون درباره‌ی شخصیت سیاسی و رفتاری عمر بن عبدالعزیز آوردیم، باید دید که موضع امام باقر (ع) و اصولاً ائمه در قبال حکومت وی و روش او چه بوده است. روایتی از امام سجاد (ع) در اختیار داریم که بر اساس آن، می‌توان به نظر امام سجاد (ع) درباره‌ی عمر بن عبدالعزیز پی برد. عبدالله بن عطای تمیمی گوید: همراه با علی بن الحسین (ع) در مسجد بودم که عمر بن عبدالعزیز از آنجا عبور کرد، در حالی که گیره‌ها و بندهای کفشش از نقره بود. [صفحه ۱۸۴] او در آن دوره، جوانی بسیار خوش منظر بود. نگاه امام سجاد به وی افتاد و به من فرمود: ای عبدالله بن عطا، آیا این فرد شیک پوش خوشگذران را می‌بینی! همو سرانجام به خلافت خواهد رسید و بر مردم حکم خواهد راند. عبدالله بن عطا می‌گوید از امام پرسیدم: آیا این جوان فاسق به خلافت می‌رسد؟ امام فرمود: آری؛ ولی او در مسند حکومت دیری نمی‌پاید و مرگ او زود فرا می‌رسد. و هنگامی که بمیرد آسمانیان نفرینش می‌کنند و زمینیان برایش غمگینند و طلب غفران می‌نمایند. [۳۳۸]. روایت دیگری در این زمینه از امام باقر (ع) نقل شده است. ابوبصیر می‌گوید: در مسجد با امام باقر (ع) بودم. عمر بن عبدالعزیز در حالی که لباس‌هایی تیره رنگ بر تن داشت و بر خدمتکارش تکیه داده بود وارد شد. امام باقر (ع) فرمود: این جوان روزی به فرمانروایی خواهد رسید و روشی عادلانه از خود آشکار خواهد ساخت، چهار سال زندگی می‌کند [۳۳۹] و سپس مرگش فرا می‌رسد، زمینیان بر او می‌گیرند و آسمانیان نفرینش می‌کنند. ابوبصیر گوید: من و دیگرانی که این سخن را شنیدند به شگفت آمده و گفتیم: مگر شما هم اکنون نگفتید که عدل و انصاف پیشه خواهد ساخت! امام باقر (ع) فرمود: چرا گفتم، ولی او به هر حال بر جایگاهی که از آن ما [صفحه ۱۸۵] و شایسته‌ی ماست تکیه می‌زند، در حالی که هرگز حقی ندارد. بلی، او در جایگاهی که غضب می‌کند به اظهار عدل می‌پردازد! [۳۴۰]. در بیانی دیگر چنین آمده است: امام باقر (ع) در مدینه بود (و بی آن که خبر مرگ عمر بن عبدالعزیز به مدینه رسیده باشد) فرمود: امشب مردی چشم از جهان فرو بست که فرشتگان نفرینش می‌کنند و زمینیان بر او می‌گیرند. [۳۴۱]. از مجموع این احادیث استفاده می‌شود که هر چند عمر بن عبدالعزیز در شیوه‌ی حکومت برای احیای عدل تلاش می‌کرده و نسبت به اهل بیت، ستم‌های پیشینانش را نداشته است، اما به هر حال، چون حق خلافت را از اهلش (یعنی ائمه علیهم‌السلام) دریغ داشته، جرمی بزرگ مرتکب شده است. همین جرم باعث شد که خط خلافت پس از اندکی، دوباره به نفع ستمگران مورد سوء استفاده‌ی زورگویان اموی و عباسی قرار گیرد. از این جا روشن می‌شود که تنها ایده‌ها و آرمان‌ها و رفتار مقطعی فرد نباید ملاک داوری مطلق نسبت به او قرار گیرد، بلکه باید ایده‌ها و آرمان‌های ارزشی بر اساس و اصلی صحیح استوار باشد. به تعبیر دیگر، در پیش گرفتن سیاست نیکی و بخشش و انصاف در صورتی ارزش حتمی و مطلق بشمار خواهد آمد که بر اساسی مشروع و بنیانی صحیح استوار باشد؛ زیرا سیاست عدل اگر بر بنیاد نامشروع و غیر الهی متکی باشد، دیر یا زود مغلوب خواهد شد و پایان خواهد پذیرفت و آثار بایسته‌ای بر جای نخواهد نهاد. از این مطالب نیز استفاده می‌شود که ائمه (ع) و از جمله امام باقر (ع) هر چند در [صفحه ۱۸۶] تنگنای زمان و سیاست‌های جبارانه‌ی حاکمان، ناگزیر به ظاهر دست از سیاست و نبرد علنی با حاکمان غاصب برداشته، به تصحیح اندیشه و فرهنگ جامعه پرداخته‌اند، اما در نهان و در باورهای خود، حکومت الهی و شایستگی امامان برای حاکمیت بر سرنوشت جامعه‌ی اسلامی را همچنان تعقیب می‌کرده‌اند، و آن را اصیل می‌شمرده‌اند.

عمر بن عبدالعزیز در نظر شیعیان عصر وی

به رغم هرج و مرج فکری و سیاسی که در عصر خلفا بر اندیشه‌ی دورماندگان از خط ولایت و امامت حاکم بود، شیعه به برکت رهنمودها و معارف اهل بیت، با بینشی عمیق به مسایل سیاسی می‌نگریست. خلافت عمر بن عبدالعزیز هر چند همراه با جور و استبداد پیشینانش نبود و دوره‌ی حکومت او برای آل علی و شیعه، فرصت مغتنمی به شمار می‌آمد، اما این آسایش نسبی و مقطعی

هرگز سبب نمی‌شد که شیعه از اصول خود غافل شود و به صرف مشاهده‌ی گوشه‌هایی از عدل و انصاف، چشم از مبانی زیر بنایی فرو بندد؛ زیرا او می‌داند که هر گاه اساس و بنیان حکومت مشروع نباشد و بر محور حق بچرخد، خط مشی‌های مقطعی آزادمنشان، دیری نمی‌پاید و دولت مستعجل است. برای نمایاندن این روشن بینی شیعه در عصر حکومت عمر بن عبدالعزیز به روایتی اشاره می‌کنیم: عمر بن عبدالعزیز به کارگزار خویش در خراسان نوشت که گروهی از عالمان آن سرزمین را به سوی او رهسپار کند، تا از آنان درباره‌ی روش کارگزاران حکومتی استفسار نماید و نقدها و نیازهایشان را بداند. حاکم خراسان، عالمان را گرد آورد و پیام را به ایشان ابلاغ کرد. عالمان گفتند که حرکت یک گروه مقدر نیست، ولی می‌توان به نمایندگی از طرف همه‌ی عالمان، یک نفر را برگزید و آن فرد دیدگاه‌های مختلف را به خلیفه ابلاغ کند. حاکم خراسان این نظر را پذیرفت و یک نفر را به نمایندگی از جمع عالمان نزد عمر بن عبدالعزیز فرستاد. نماینده‌ی عالمان خراسان چون به مجلس او وارد شد سلام کرد و نشست، سپس [صفحه ۱۸۷] درخواست کرد که مجلس از اغیار خالی شود تا او سخنانش را با خلیفه در میان گذارد. خلیفه گفت: بودن دیگران چه مانعی دارد! یا تو آنچه می‌خواهی بگویی راست است، بنابراین همه تو را تصدیق می‌کنند، یا دروغ است و تو را تکذیب خواهند کرد! عالم خراسانی گفت: پیشنهاد من نه به خاطر خودم، بلکه برای رعایت حال تو است. بیم آن دارم که میان من و تو سخنانی رد و بدل شود که خوش نداشته باشی و اگر آن سخنان در برابر جمع باشد برایت بد تمام می‌شود. عمر بن عبدالعزیز پذیرفت، و از حاضران مجلس خواست تا او را با عالم خراسانی تنها گذارند. عالم خراسانی به سوی خلیفه رو کرد و گفت: برایم بازگو کن که این پست و مقام و این جایگاه خلافت بر اساس چه ملاکی در اختیار تو قرار گرفته است؟ عمر بن عبدالعزیز، مدت زیادی ساکت ماند! عالم گفت: آیا بنا ندادی پاسخ بدهی! عمر گفت: خیر؛ زیرا اگر بگویم از جانب خدا و رسول او نص و مجوزی برایم صادر شده است سخنی نادرست خواهد بود، و اگر بگویم مردم به خلافت من رأی داده و هم‌منظر شده‌اند، ممکن است بگویی ما شرقی‌ها و خراسانی‌ها اصلاً از این مطلب خبر نداشته و در این زمینه رأی نداده‌ایم، و اگر بگویم حکومت را به ارث برده‌ام این سؤال مطرح خواهد شد که چرا از میان همه‌ی فرزندان پدرت تو وارث این مقام باشی؟! عالم خراسانی گفت: خدای را سپاس که اعتراف کردی و اذعان داشتی که حق خلافت از آن غیر تو است. اکنون اجازه می‌دهی به سرزمینم بازگردم؟ عمر گفت: به خدا سوگند تو باید هنوز مرا موعظه کنی! عالم گفت: بسیار خوب! پاسخ تو در برابر پرسش قبل من چیست؟ عمر گفت: من دیدم که پیشینیانم بر مردم ظلم و جور کردند و ذخایر و ثروت عمومی مسلمان‌ها را به خود اختصاص دادند؛ و در خود دیدم که شیوه‌ی آنان را [صفحه ۱۸۸] نمی‌پسندم و اگر به حکومت دست یابم چون آنان نخواهم بود. از این رو، زمام حکومت را به دست گرفتم. عالم گفت: حال اگر تو خلیفه نمی‌شدی و دیگری بر جای تو می‌نشست و شیوه‌ی پیشینیانش را ادامه می‌داد آیا تو مسؤول جرم‌های او بودی؟ عمر گفت: خیر. عالم گفت: پس تو راحت دیگران را با بلا و ناراحتی خودت خریده‌ای. عمر گفت: هنوز موعظه کن. عالم از جای برخاست تا بیرون رود و در این حال رو به عمر بن عبدالعزیز کرد و گفت: به خدا سوگند، نسل‌های نخست ما به وسیله‌ی پیشینیان شما هلاک شدند و نسل‌های میانی ما به وسیله‌ی خلفای معاصرشان به هلاکت رسیدند، و نسل‌های بعدی ما نیز به وسیله‌ی آخرینان دودمان شما هلاک خواهند شد. از خداوند علیه شما دودمان بنی‌امیه یاری می‌طلبیم خداوند ما را کفایت می‌کند که نیکو و کیلی است. [۳۴۲]. هرچند در متن این روایت مشخص نشده است که مرام این عالم چیست، ولی از محتوای گفتگوی او دانسته می‌شود که هدفش این است که به عمر بن عبدالعزیز بفهماند حق خلافت از آن مردان الهی و ائمه‌ی ظاهرین (ع) است؛ زیرا اگر از این نکته چشم‌پوشیم، بدیهی است که به هر حال حاکم عادل بهتر از حکومت ظلم است و اگر کسی بتواند باید در راه ایجاد عدل کوتاهی نکند. بلی، عدل را باید از طریق عدل به دست آورد نه از طریق جور و غضب!

دوران حکومت عمر بن عبدالعزیز با مرگ مشکوک [۳۴۳] وی در سال ۱۰۱ هـ به پایان [صفحه ۱۸۹] رسید. [۳۴۴] و در ماه رجب همان سال، یزید بن عبدالملک جوانی که حدود ۲۵ سال از عمرش می‌گذشت بر مرکب خلافت سوار شد و تا سال ۱۰۵ به حکومت ادامه داد [۳۴۵] و در سن ۲۹ سالگی [۳۴۶] در حالی که چهار سال و یک ماه پادشاهی کرده بود در گذشت. [۳۴۷]. یزید شیوهی عمر بن عبدالعزیز را کنار نهاد و به رسم دیگر امویان، راه عیش و نوش در پیش گرفت. داستان دلباختگی این جوان بی‌کفایت و خوشگذران به معشوقه‌اش (حبابه) مایه‌ی خفت برای نظام حکومت در جوامع اسلامی و نشانگر عمق فاجعه‌ی حاکمیت ناصالحان و سبکسران بر سرنوشت توده‌های مسلمان است! او پس از مرگ معشوقه‌اش بدن وی را چندان نگاه داشت که بوی گند و تعفن از آن ظاهر شد و پس از دفن او با فاصله‌ای کوتاه مرگ یزید بن عبدالملک فرا رسید. [۳۴۸]. چنین فرمانروای هوسباز و عیش طلبی، خود فرصت رسیدگی به امور را ندارد، بنابراین در پرتو حاکمیت چنین عناصر فاسدی، فرصت طلبان و مفسدان کارها را در دست می‌گیرند و امور کشور را به دلخواه خود می‌چرخانند. چنین است که در دوران حکومت یزید بن عبدالملک، دوباره عناصر فاسد بنی‌امیه کارگردان خلافت شدند و شدیدترین روش‌ها را علیه شیعه به کار گرفتند و کینه‌های کهنه‌ی خود را با خاندان علی (ع) دوباره آغاز کردند. گذشته از بنی‌امیه، شخص یزید بن عبدالملک که پرورده‌ی دامان عناد خیز اموی‌ها بود، عداوت و دشمنی عمیقی نسبت به امام باقر (ع) و خاندان او داشت. [۳۴۹]. [صفحه ۱۹۰] خدا، قرآن، پیامبر، اسلام و جامعه‌ی اسلامی چیزهایی بود که در قلب و روح یزید بن عبدالملک و همانندهای او هرگز جایی نداشت. او شیفته‌ی آواز و آوازه خوان‌ها بود. مبالغ زیادی را صرف می‌کرد تا آوازخوانی از شهرهای دیگر نزد او آمده و برایش ترانه بخواند. [۳۵۰].

هشام بن عبدالملک

با مرگ یزید بن عبدالملک برادرش هشام بن عبدالملک در سال ۱۰۵ هـ در حالی که ۳۸ سال از عمر او می‌گذشت بر مسند خلافت نشست. فرمانروایی او ۱۹ سال و ۷ ماه به طول انجامید و سرانجام در سال ۱۲۵ هـ مرگش فرا رسید. [۳۵۱]. طولانی بودن مدت حکومت هشام خود می‌تواند ترسیم‌کننده‌ی دوران استبداد و ژرفای فجایی باشد که در این دوره به وسیله‌ی او و همدستان امویش صورت گرفته است؛ زیرا حکومت‌های فاسد و غیر الهی، هر چه بیشتر تداوم یابد، سلطه و جباریتشان بر خلق، ابعاد گسترده‌تری پیدا می‌کند. او مردی خشن، درشتخو و مال اندوز بود. [۳۵۲] بخل، ستمگری، سخت دلی و بی‌عاطفگی او بیش از هر خصلتش رخ می‌نمود. [۳۵۳].

عداوت هشام بن عبدالملک با امام باقر

در یکی از برخوردهایی که میان زید بن علی - برادر امام باقر (ع) - با هشام بن عبدالملک رخ داد، هشام از موضع کبر و غرور گفت: برادرت بقره چه کرد؟! زید بن علی به او پاسخ داد: بد گونه‌ای با رسول خدا (ص) مخالفت کردی، زیرا لقب باقر لقبی است که پیامبر اکرم (ص) برای برادرم - محمد بن علی - انتخاب کرده [صفحه ۱۹۱] است، ولی تو وی را (بقره) می‌نامی! بی‌تردید تو در قیامت هم با پیامبر اختلاف خواهی داشت، او به بهشت وارد می‌شود و تو در آتش! [۳۵۴]. شاید در یکی از نخستین برخوردهای هشام با امام باقر (ع) بود که وی در صدد برآمد تا امام را به وسیله‌ی طرح سؤال به بن‌بست بکشاند، و از این طریق، مقام علمی آن حضرت را مخدوش ساخته و آتش کینه و حسد خود را قدری فرو نشاند. هشام برای مراسم حج به مکه آمده بود، و در حالی که بر دست خدمتکارش - سالم - تکیه داشت، وارد مسجد الحرام شد. سالم که قبلاً امام باقر (ع) را دیده بود و می‌شناخت و نیز می‌دانست که هشام نسبت به آن حضرت حساسیت و عناد دارد، با دیدن امام باقر (ع) رو به هشام کرد و گفت: آن شخص محمد بن علی است. هشام پرسید: این همان شخصی است که مردم عراق شیفته‌ی اویند و از او خط می‌گیرند؟ سالم گفت: آری این

شخص هموست. هشام گفت: پس هم اکنون نزد او برو و بگو هشام بن عبدالملک، پیشوای مؤمنان! می‌پرسد: هنگامی که مردم در روز قیامت محشور می‌شوند و گرد می‌آیند، چه می‌خورند و می‌آشامند تا کار حسابرسی آنان تمام شود؟ سالم نزد امام آمد و سؤالش را مطرح کرد. امام در پاسخ او فرمود: در آن روز زمین چون قرص پاکیزه‌ای است و آب‌ها در آن جاری است و مردم از آن می‌خورند و می‌آشامند. سالم نزد هشام بازگشت و سخن امام را بازگو کرد. هشام با شنیدن این پاسخ، گویی راهی تازه برای غلبه بر امام یافته باشد لذا گفت: اکنون باز گرد و پرس: آیا دشواری‌ها و مشکلات روز قیامت مجال خواهد داد که کسی به خوردن و آشامیدن بپردازد! امام باقر (ع) در پاسخ او فرمود: مشکلات قیامت باعث نمی‌شود انسان‌ها از آب و غذای خود غافل شوند؛ چه مشکلات اهل دوزخ به مراتب بیشتر از درد و رنج مردم [صفحه ۱۹۲] در صحنه‌ی محشر است، ولی با این حال، دوزخیان از آب و غذا بی‌نیاز نیستند و درد و رنج آتش و شکنجه‌های جهنم باعث نمی‌شود که رنج گرسنگی و تشنگی را فراموش کنند، و بدین جهت خداوند در قرآن بیان کرده است که دوزخیان به اهل بهشت التماس می‌کنند و می‌گویند: «افضوا علينا من الماء او مما رزقکم الله» [۳۵۵] یعنی؛ از آب‌ها یا آنچه خدا به شما روزی کرده است، مقداری هم به ما ببخشید. هشام با شنیدن این پاسخ دیگر ساکت شد و نتوانست هدفش را دنبال کند [۳۵۶].

ریشه‌های عداوت

آنچه در زندگی امام باقر (ع) و نیز سایر ائمه شایان توجه می‌باشد، این است که چه ویژگی‌هایی در شخصیت و منش آنان وجود داشته، که معمولا حکومت‌های جور متعرض ایشان می‌شده‌اند؛ زیرا اگر ائمه اهل دخالت در مسایل سیاسی و اجتماعی نبودند و به استناد لزوم تقیه، از امر به معروف و نهی از منکر و نشر معارف دینی دوری می‌گزیدند، بی‌شک زمینه‌ای برای مخالفت و کینه‌ی حاکمان جور علیه ایشان پدید نمی‌آمد. بنابراین، باید ریشه‌های این رویارویی را در شخصیت ممتاز و محوریت اجتماعی و بینش‌های سیاسی آنان جست؛ زیرا این عوامل، هنگامی که دست به دست یکدیگر دهند، موجب احساس خطر حاکمان می‌شود. شخصیت ممتاز علمی و اجتماعی، تا زمانی که فاقد بینش خاص سیاسی باشد و نسبت به حکومت جور نقدی نداشته باشد، مورد تعرض واقع نمی‌شود، و در صورتی که شخص منتقد سیاسی باشد ولی در جامعه کسی به آرای وی اهمیت ندهد، یا حکومت او را به خود وا می‌نهد و یا به راحتی وی را سر به نیست می‌کند، ولی تاریخ می‌نماید که خلفا با ائمه‌ی معصومین هیچ یک از این دو شیوه را نپیموده‌اند، نه ایشان را به حال خود وا گذاشته‌اند و نه توانسته‌اند به راحتی ایشان را از میان بردارند، بلکه همواره مترصد از میان بردن آنان بوده‌اند و برای عملی ساختن اندیشه‌ی خود مدت‌ها به [صفحه ۱۹۳] تدبیر و حيله و نقشه‌کشی می‌پرداخته‌اند! به هر حال، گواه آنچه آوردیم خطبه‌ای است که امام باقر (ع) در مکه برای مسلمانان ایراد کرده است. امام صادق (ع) می‌فرماید: در یکی از سال‌ها که هشام بن عبدالملک برای انجام مراسم حج به مکه آمده بود، امام باقر (ع) نیز در مکه حضور داشت. در آن سفر امام باقر (ع) برای مردم سخنرانی کرد و از جمله سخنان آن حضرت چنین بود: سپاس مخصوص خداوندی است که محمد (ص) را به پیامبری مبعوث کرد و ما - خاندان نبوت - را به وسیله‌ی او کرامت بخشید. ما برگزیدگان خدا بر خلق اویم و انتخاب شده از میان بندگان وی هستیم و ما خلفای الهی می‌باشیم. پس آن کس که از ما پیروی کند، سعادت‌مند است و کسی که ما را دشمن بدارد و با ما مخالفت کند، شقی و نگویند خواهد بود. این سخنان به هشام گزارش شد و زمینه‌ی خشم شدید او را فراهم آورد، اما در چنان شرایطی صلاح ندید که متعرض امام باقر (ع) شود. زمانی که به دمشق بازگشت و ما هم به مدینه بازگشتیم، به وسیله‌ی نامه از کار گزار خویش در مدینه خواست تا من و پدرم (محمد بن علی علیه‌السلام) را به دمشق بفرستد. زمانی که وارد دمشق شدیم هشام تا سه روز اجازه نمی‌داد که نزد او برویم. تا این که سرانجام، روز چهارم به ما اجازه‌ی ورود داد. وقتی که ما در آستانه‌ی ورود قرار داشتیم، هشام - که نفرین خدا بر او باد - به اطرافیانش دستور داده بود تا پس از او، هر یک به امام باقر (ع) ناسزا بگویند و وی را

سرزنش کنند! امام باقر (ع) وارد محفل هشام شد، و بدون این که توجه خاصی به هشام داشته باشد و احترام ویژه‌ای برای او قایل شود، در جمله‌ای عام که شامل همه‌ی اهل مجلس می‌شد گفت: السلام علیکم، سپس بدون اجازه خواست از هشام، در مکان مناسب بر زمین نشست. هشام به شدت خشمگین می‌نمود؛ زیرا اولاً به شخص او سلام و ویژه‌ای که به خلفا داده می‌شد، داده نشد، و ثانیاً امام باقر (ع) برای نشستن از او اجازه نخواست! [صفحه ۱۹۴] هشام گفت: ای محمد بن علی! همواره یک نفر از شما خاندان، وحدت مسلمانان را شکسته و می‌شکند و مردم را به سوی خود فرا می‌خواند و از روی سفاهت و جهل، گمان دارد که امام است. هشام شروع به سرزنش کرد و چون او ساکت شد، یکایک مجلسیان او، سخنان توهین‌آمیز و نیش‌آلود او را پی گرفتند. چون سخنانشان پایان یافت، امام باقر از مکانی که نشسته بود برخاست و ایستاده چنین سخن گفت: ای مردم به کدامین سو می‌روید! و شما را به کجا می‌برند! خداوند نسل پیشین شما را به وسیله‌ی ما خاندان هدایت کرد و نسل‌های آینده‌ی شما نیز باید به وسیله‌ی ما راه یابند. اگر شما پادشاهی زودگذر دنیا را دارید، ما در آینده فرمانروایی خواهیم داشت. پس از فرمانروایی ما، هیچ حاکمیتی و پادشاهی نیست؛ زیرا ما اهل فرجامیم و خداوند فرموده است: «والعاقبة للمتقين». سخن که بدین جا انجامید، هشام دستور داد تا پدرم امام باقر را به زندان ببرند و محبوس سازند. اما امام در زندان ساکت نبود و زندانیان را مورد انذار و بیدار باش قرار داده، مطالب بایسته را با ایشان در میان می‌گذاشت، به گونه‌ای که همگان به او دل بسته شدند. زندانبانان از این جریان بر آشفت و وقایع را به هشام گزارش کرد. هشام دستور داد تا امام را از زندان رها سازند و نزد او بفرستند. امام صادق (ع) می‌فرماید: در این ماجرا من همراه پدرم وارد دربار هشام شدیم، او بر تخت نشسته بود و درباریان و ارتشیانش با سلاح ایستاده بودند. تابلو هدف را در برابر جمع نصب کرده و بزرگان قوم مشغول هدف‌گیری و تیراندازی بودند. با ورود ما به آن جمع - در حالی که پدرم جلوتر حرکت می‌کرد و من پشت سر وی بودم - نگاه هشام به پدرم افتاد و گفت: ای محمد! تو هم با بزرگان قوم من وارد مسابقه شو و تیراندازی کن. امام باقر فرمود: من دیگر سنم از این کارها گذشته است، اگر صلاح بدانی من معاف باشم. هشام گفت: به حق کسی که ما را با دینش عزت بخشید و محمد (ص) را مبعوث [صفحه ۱۹۵] کرد تو را معاف نخواهم داشت. سپس به یکی از بزرگان بنی‌امیه اشاره کرد تا کمانش را به پدرم بدهد. پدرم کمان را گرفت. تیری در چله‌ی کمان نهاد و نشانه گرفت و رها کرد، تیر در نقطه‌ی وسط هدف نشست، پدرم تیر دوم را نشانه گرفت، تیر دوم در وسط تیر اول فرود آمد و همین طور تا نه تیر...! هشام بشدت مضطرب شده بود و قرار نداشت و نمی‌توانست خویشتنداری کند. تا این که گفت: ای ابوجعفر! تو می‌گفتی که سنت از این کارها گذشته! در حالی که تو قهرمان تیراندازان عرب و عجم هستی. این سخن را گفت، ولی به سرعت از گفته‌ی خویش پشیمان شد. هشام سعی داشت که خود را به عواقب ریختن خون پدرم گرفتار نسازد؛ (زیرا دریافته بود که کشتن اهل بیت بهای سنگینی برای حکومت‌ها داشته است). هشام به زمین خیره شده بود در حالی که من و پدرم در مقابلش ایستاده بودیم. ایستادن ما به طول انجامید و پدرم خشمگین شد، هشام از نگاه‌های غضب‌آلود پدرم به آسمان، شدت خشم او را دریافت و گفت: ای محمد! نزدیکتر بیا... پدرم به طرف تخت او رفت، من هم همراه پدرم بودم. هشام از جای برخاست و با پدرم معانقه کرد و او را در سمت راست خود جا داد. سپس با من معانقه کرد و من هم سمت راست پدرم نشستم. هشام با تمام توجه مشغول گفتگو با پدرم شد و گفت: ای محمد! قریش همواره بر عرب و عجم پیشوایی خواهد داشت، تا زمانی که چون تویی در میان قریش باشد. برآستی چه نیک تیر می‌اندازی. چه مدت تمرین کرده‌ای تا چنین مهارتی به دست آورده‌ای؟ پدرم گفت: می‌دانی که مردم مدینه در کار تیراندازی دستی دارند. من هم در دوره‌ی جوانی گاهی تیراندازی داشته‌ام، اما مدت‌ها است که ترک کرده‌ام. و از آن پس، این نخستین بار بود که در حضور تو تیر انداختم. هشام گفت: هرگز مانند کار تو را از کسی ندیده بودم و گمان نمی‌کنم روی زمین کسی بتواند این گونه تیراندازی کند. آیا جعفر هم می‌تواند همین گونه هدف بگیرد؟ امام باقر (ع) فرمود: ما کمال‌ها و حقایق دین را به ارث می‌بریم، همان دین کاملی [صفحه ۱۹۶] که خداوند درباره‌ی آن فرموده است: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت

لکم الاسلام دینا» [۳۵۷]. امروز دینتان را کامل کردم و نعمت را بر شما تمام ساختم و اسلام را به عنوان دین برایتان رضا دادم. و زمین هیچگاه خالی از انسان کامل نخواهد بود. هشام با شنیدن این سخنان، چهره‌اش سرخ و حالش دگرگون شد و سؤال‌ها و اشکال‌های متعددی را مطرح کرد و امام هم به هر یک پاسخ داد... این جریان ظاهراً خاتمه یافت و امام باقر (ع) همراه با فرزندش جعفر بن محمد عازم بازگشت به مدینه شدند، اما کینه و عدوات هشام تازه شعله‌ور شده بود! از این رو، مأمورانی را پیش از امام به روستاها و منازل میان راه فرستاد و به مردم دستور داد تا از فروختن خوراکی به امام باقر و همراهیان او خودداری کنند و به ایشان جا و پناه ندهند [۳۵۸].

سخت‌ترین دوران بر امام باقر

بررسی زندگی امام باقر (ع) می‌نماید که روزگار خلافت هشام از نظر سیاسی، سخت‌ترین و پر مسأله‌ترین دوره برای آن حضرت بشمار می‌آید؛ زیرا در دوره‌ی خلفای پیشین، آن امام از مدینه به سایر شهرها جلب و احضار نشد. [۳۵۹]. استمرار خلافت هشام از جمله عوامل مهمی است که در بررسی علل تنگناهای سیاسی - اجتماعی این دوره باید مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا حکومت‌ها در آغاز، مسلط بر همه‌ی امور نیستند، ولی رفته رفته بر سلطه و نفوذ و نظارت آنان افزوده می‌شود. و در صورتی که حکومت بر پایه‌های جور استوار شده باشد، تداوم آن به استبداد فزونتر می‌انجامد. [صفحه ۱۹۷] تاریخ نشان می‌دهد که دوره‌ی خلافت هشام در میان بنی‌امیه، از نظر استمرار کم سابقه بوده است؛ زیرا بیشتر آنان حکومت‌هایی دو یا سه ساله داشته‌اند. استمرار پادشاهی هشام، نه تنها بر امام باقر و اهل بیت (ع) بلکه برای مجموعه‌ی شیعیان نیز سختی‌ها و تنگناهای اجتماعی پدید آورد.

شیعه در تنگنای خلافت هشام

برای ترسیم دشواری‌های این دوره و نمایاندن مشقت‌های شیعه در عصر خلافت هشام، توجه به سرگذشت زندگی جابر بن یزید جعفری کافی است؛ زیرا او از شخصیت‌های مبرز شیعه در عصر امام باقر (ع) بود که در نتیجه‌ی فشارهای سیاسی حکومت اموی ناگزیر شد، شیوه‌ی سخت و توانفرسایی را در پیش گیرد. نعمان بن بشیر می‌گوید: در سفری که به حج می‌رفتم، رفیق و همسفر جابر بن یزید جعفری بودم. در مکه حج گزاردیم و عازم مدینه شدیم. جابر قبل از حرکت به سوی مدینه، خدمت امام باقر (ع) (که در آن سال برای حج به مکه آمده بود) شرفیاب شد، تا از آن حضرت خداحافظی کند. پس از خداحافظی، من و جابر از مکه به قصد مدینه خارج شدیم. در میان راه به اخیرجه [۳۶۰] رسیدیم، نماز گزاردیم و دوباره عازم شدیم. بر محمل‌ها جا گرفته بودیم که مردی بلند بالا سر رسید و نامه‌ای را از امام باقر (ع) به جابر داد، گل‌های مهر نامه هنوز خشک نشده بود. جابر از مرد قاصد پرسید، چه زمانی نامه را از امام باقر (ع) دریافت کردی؟ قاصد گفت: بعد از نماز. جابر با تعجب گفت: بعد از همین نماز! نامه رسان گفت: آری بعد از همین نماز. جابر نامه را باز کرد و مشغول خواندن شد. چهره‌اش در هم رفت و از آن لحظه تا وقتی که به کوفه رسیدیم دیگر هرگز نخندید، و حتی تبسم نکرد، با این که قبل از آن می‌خندید و تبسم می‌کرد و با من گفت و شنود داشت. چون به کوفه رسیدیم و وارد منزل شدیم، پس از ساعتی، جابر نزد ما آمد در [صفحه ۱۹۸] حالی که نامه را به گردن آویخته و بر چوبی سوار شده بود و میان کوچه‌های کوفه می‌گشت و می‌گفت «منصور بن جمهور امیر غیر مأمور» و سخنانی از این قبیل. در میان مردم شایع شد که جابر دیوانه شده است. سه روز از این جریان می‌گذشت که نامه‌ی هشام بن عبدالملک به یوسف بن عثمان - که والی کوفه بود - رسید. در آن نامه هشام دستور داده بود که جابر بن یزید را به هر شکل که شده پیدا کنند و او را گردن زده، سرش را برای او بفرستند. یوسف بن عثمان پس از خواندن نامه، رو به حاضران مجلس خود کرد و پرسید: جابر بن یزید کیست؟ هشام از من خواسته است تا او را احضار کرده و گردن بزنم. حاضران مجلس گفتند: این مرد، علامه و صاحب حدیث و ورع و زهد بود، ولی

اکنون گرفتار جنون شده است. می‌توانی او را در کوچه‌ها، همراه کودکان بینی که با آنان سرگرم بازی است. والی کوفه به هشام بن عبدالملک جریان را گزارش کرد و هشام پاسخ داد: پس او را به حال خود واگذارید! روزهای زیادی نگذشت که منصور بن جمهور سر رسید و یوسف بن عثمان - فرماندار کوفه - را کشت و... [۳۶۱]. از این روایت استفاده می‌شود که جابر به دستور امام باقر (ع) مأمور به تقیه شده است و راه تقیه را در اظهار جنون دیده و یا اصولاً آن راه را نیز امام (ع) به وی پیشنهاد کرده است.

شهادت زید بن علی بن الحسین

قیام و شهادت زید بن علی (ع) در دوران حکومت هشام بن عبدالملک، به سال ۱۲۱ هـ [۳۶۲] از دلایل انکارناپذیر حاکمیت استبداد در آن عصر است. برخی از مورخان نا آگاهانه یا مغرضانه در توصیف دوره‌ی خلافت هشام گفته‌اند: مردم در خلافت او آرامش و آسایش داشتند و کسی علیه او خروج نکرد و در [صفحه ۱۹۹] مقابل وی نایستاد، جز زید بن علی بن الحسین که در اطراف کوفه به تبلیغ علیه خلافت هشام پرداخت و هشام برای سرکوب وی ابن‌هبیره را فرستاد و او زید را دستگیر کرد و به قتل رسانید، بی آنکه از هشام فرمان قتل گرفته باشد، زمانی که خبر کشته شدن زید به هشام رسید، کار بی‌مشورت ابن‌هبیره بر او گردن آمد و وی را به خاطر کشتن مردی قرشی آن هم بدون مشورت، ملامت کرد! [۳۶۳]. پس از تحقیق در سایر منابع تاریخی آشکار می‌شود که سکوت عصر او نه معلول آسایش و رفاه بلکه نتیجه‌ی مشکلات اجتماعی و نیز برنامه‌های سرکوب‌گرانه‌ی هشام بوده است و اگر هشام در برابر کشته شدن زید، چنین وانمود کرده باشد که به قتل او رضا نداشته است، این چیزی است که در موارد مشابه آن بعدها دیده شد که قاتلان ائمه خود به سوگواری برای آنان می‌پرداختند؛ زیرا از پیامدهای قتل آل علی به شدت هراسان بودند و نتایج بحران آفرین آن را بارها و بارها دیده و به خاطر داشتند. بهترین گواه این دعا، حرکت‌ها و آشوب‌های گسترده‌ای بود که پس از شهادت زید بن علی بن الحسین در خراسان رخ داد. شیعیان خراسان به جنبش آمدند و حرکت‌های نهانی آنان علنی گردید، همدستان و هواخواهان‌شان انبوه شد، ستم‌هایی که بنی‌امیه بر خاندان پیامبر روا داشته بودند برای مردم باز می‌گفتند تا شهری باقی نماند، مگر این که این جریان‌ها در آن راه یافت. [۳۶۴]. این نقل‌های تاریخی از جهات متعدد نادرستی نقل پیشین را روشن می‌سازد. علاوه بر این، آنچه با بدن زید پس از شهادتش انجام دادند، نمایانگر شدت عداوت هشام نسبت به آل علی (ع) است؛ زیرا یاران زید، بدن او را در مسیر جریان جوی آبی پنهان کرده بودند ولی یوسف والی کوفه آن را به وسیله‌ی فرد جاسوسی پیدا کرد، بدن زید را بر صلیب کشیدند در حالی که عریان بود و جامه نداشت. شاعری از بنی‌امیه چنین سرود: صلبناکم زیدا علی جذع نخله و لم ارمهدیا علی الجذع یصلب [صفحه ۲۰۰] یعنی: ما زید را بر شاخه‌های نخل به دار آویختیم. و من هیچ مهدی‌ای را نمی‌شناسم و ندیده‌ام که بر شاخه‌ها به صلیب کشیده شود! در این تعبیرها، تعریض و کنایه است به اندیشه‌ی شیعه درباره‌ی قیام مهدی (ع). به هر حال این هشام بود که سرانجام به یوسف فرمان داد که بدن زید را بسوزانند و خاکستر آن را به باد دهد! [۳۶۵].

شهادت امام باقر با توطئه‌ی هشام

در بررسی زندگی سیاسی امام باقر (ع) نباید از اختلاف درونی برخی علویان با آن حضرت غافل بود؛ زیرا این اختلاف‌ها هر چند بظاهر رنگی سیاسی نداشت، ولی در نهایت به مسایل سیاسی انجامید. آن چه این اختلاف‌ها را به امر سیاست گره می‌زد، این بود که خلفا همواره در صدد یافتن راهی آسان برای از میان بردن خط امامت و جریان اندیشه‌ی شیعی بودند و در این میان بدیهی است که دامن زدن به اختلاف‌های درونی آل علی و استفاده از عناصر ناراضی علیه آنان، می‌توانست شیوه‌ای راحت و کم‌پامد برای حکومت باشد. هشام بن عبدالملک؛ از همین شیوه استفاده کرد و با تدابیری زید بن حسن را که نسبت به امام باقر (ع) بر سر میراث رسول الله و امر امامت عداوت داشت، علیه آن حضرت به کار گرفت تا این امر به شهادت امام باقر (ع) منتهی گردید! ابوبصیر از

امام صادق (ع) نقل کرده است: زید بن حسن همیشه با امام باقر (ع) در مورد میراث رسول خدا، درگیری داشت و مدعی بود که او برای دریافت آن میراث سزاوارتر است به این دلیل که از نسل فرزند بزرگتر است - زیرا زید از نسل حسن بن علی و امام باقر از نسل حسین بن علی (ع) بود - این اختلاف حتی به محکمه‌ی قاضی نیز کشیده شد. در یکی از همین محاکم زید بن حسن به زید بن علی بن الحسین - برادر امام باقر (ع) - توهین کرد و زید بن علی بن الحسین سوگند خورد که دیگر با زید بن حسن [صفحه ۲۰۱] روبرو نشود. از روایت استفاده می‌شود که در این محکمه‌ها، شخص امام باقر (ع) حضور نمی‌یافته، بلکه برادر خود (زید بن علی) را مأمور پاسخگویی به ادعاهای زید بن حسن می‌نموده است. از این رو، پس از مشاجره‌ی یاد شده، زید بن علی از امام باقر (ع) خواهش می‌کند که دیگر او را از حضور در محکمه‌ای که زید بن حسن در آن مدعی است معاف دارد. امام باقر هم می‌پذیرد. زید بن حسن که گویی در انتظار چنین فرصتی بود از این که می‌تواند از آن پس با شخص امام باقر (ع) رویاروی شود، خرسند شد؛ زیرا امید داشت که در این رویارویی می‌تواند امام را تحت فشار و مورد اذیت و بی‌حرمتی قرار دهد! زید بن حسن نزد امام باقر آمده تا آن حضرت را به محکمه‌ی قضا ببرد. امام عازم شد، ولی به او فرمود: ای زید تو اکنون در زیر لباس‌هایت خنجر را پنهان کرده‌ای و... امام در این هنگام گوشه‌هایی از قدرت امامت را به وی نمایاند و با کرامت‌های خویش به او اثبات کرد که امامت امری الهی است و نه میراثی بشری و قراردادی اجتماعی. زید با مشاهده‌ی کرامت‌ها، گاه مدهوش می‌شد و به شدت شگفت‌زده می‌گردید، ولی هرگز از غفلت و هواپرستی بیرون نیامد. زید بن حسن با مشاهده‌ی آن کرامت‌ها، سوگند یاد کرد که دیگر به نزاع با امام باقر (ع) برنخیزد! و از امام جدا شد ولی همان روز به سوی هشام بن عبدالملک [۳۶۶] حرکت کرد. وقتی که به حضور هشام رسید گفت: من از نزد ساحری دروغگو می‌آیم که برای تو سزاوار نیست او را به حال خود واگذاری. زید بن حسن آنچه را دیده بود برای هشام بازگفت. هشام بن عبدالملک به کارگزار خویش در مدینه دستور داد: محمد بن علی را [صفحه ۲۰۲] دربند بکش و نزد من بفرست! آنگاه به زید بن حسن گفت: اگر محمد بن علی را در اختیار تو قرار دهم، آیا حاضری او را به قتل رسانی؟ زید بن حسن گفت: آری. والی مدینه با دریافت فرمان هشام به عواقب آن اندیشید و به هشام نوشت: من فرمان تو را رد نمی‌کنم و این نامه به معنای مخالفت با تو نیست، ولی دوست دارم از سر خیرخواهی با تو سخنی بگویم: مردی را که از من خواسته‌ای تا در بند کشیده، نزد تو بفرستم، عقیف‌ترین و زاهدترین کس در روی زمین است و من به صلاح حکومت تو نمی‌بینم که متعرض وی شوی... [۳۶۷]. این حدیث طولانی است، ولی به هر حال، زید بن حسن از این طریق به خواسته‌ی خود دست نیافت. پس از بازگشت از شام به مدینه، سرانجام با تدبیری زین اسب را آغشته به سم کرد و از این طریق امام باقر (ع) را مسموم ساخته، به شهادت رسانید. در این راه دست هشام پنهان است؛ زیرا آنچه هشام از آن بیم داشت و برای حکومت خود از آن نگران بود، از یک سو وجود امام، و از سوی دیگر درگیری علنی با آن حضرت بود، اما از میان بردن امام باقر (ع) به صورت مخفی و به وسیله‌ی فردی از خاندان علی می‌توانست او را از هر دو مشکل برهاند! [۳۶۸].

امام باقر و قیام زید بن علی

اشاره

هرچند قیام زید بن علی بن الحسین (ع) در عصر امام صادق (ع) صورت گرفت، و از زمان وفات امام باقر (ع) تا زمان نهضت زید حدود هشت سال می‌گذشت، اما چنین قیامی از سال‌ها قبل مطرح بود و بارها و بارها امام باقر (ع) درباره‌ی آن اظهار نظر فرموده بود. در بررسی زندگی سیاسی امام باقر (ع)، توجه به موضع آن حضرت در قابل قیامی که زید بن علی همواره از آن سخن می‌گفت و مترصد تحقق آن بود، ضروری [صفحه ۲۰۳] است. روایات در زمینه‌ی شخصیت زید و موضعگیری امام باقر و سایر ائمه در قبال

قیام او به سه دسته قابل تقسیم است: ۱- روایاتی که زید بن علی را شخصیتی مثبت، ارجمند و معتقد به ائمه‌ی اثنی عشر [۳۶۹] و نیز امامت باقرالعلوم (ع) [۳۷۰] و جعفر بن محمد (ع) [۳۷۱] معرفی می‌کند، و قیام او را در راستای اهداف ائمه و بر اساس رضایت آنان می‌شناساند [۳۷۲] و شهادت او و یارانش را فوزی بزرگ به شمار می‌آورد [۳۷۳]. ۲- روایاتی که به ظاهر موهم قدح است، ولی پس از تأمل و دقت نمی‌توان آن را به صورت قطعی، بیانگر مذمت دانست. از این گونه روایات وجود نوعی اختلاف نظر میان زید با امام باقر و امام صادق (ع) و اصحاب خاص ایشان استفاده می‌شود [۳۷۴]. ۳- روایاتی که آشکارا زید را به ادعای امامت برای خود متهم می‌کند و چنین می‌نماید که قیام او به اجازه‌ی ائمه (ع) نبوده، بلکه علیرغم نهی آنان و با نفی امامت ایشان صورت گرفته است! [۳۷۵]. جرح و تعدیل و داوری درباره‌ی این احادیث نیازمند مجالی جداگانه است، [۳۷۶] و در اینجا فقط به نکات اصلی و تعیین کننده اشاره می‌شود. توجه به چند نکته می‌تواند در بررسی این روایات مؤثر باشد: ۱- سیاست کلی ائمه بر دفاع از ولایت و امامت و نفی حکومت غاصبان و حاکمان جور بوده است، و هیچکدام از آنان در اصل این موضوع اختلاف نظر نداشته‌اند و اگر برخی از آنان عملاً به قیام مسلحانه روی آورده و بعضی راه تقیه را [صفحه ۲۰۴] در پیش گرفته‌اند به جهت شرایط و مقتضیات و امکانات زمان بوده است. ۲- پس از شهادت حسین بن علی (ع) سایر ائمه هرگز زمینه‌ی اجتماعی را برای قیامی علنی و گسترده مناسب نیافتند، و با این که با تعالیم خویش، بغض ظالمان و حاکمان غاصب را در قلب شیعیان خود تقویت می‌کردند، ولی از اقدام‌های علنی که شالوده‌ی نظام حیات‌ی شیعه را در معرض متلاشی شدن قرار می‌داد و بنیاد معارف شیعی را تهدید می‌کرد، جلوگیری می‌نمودند. ۳- مبارزه با حاکمان مستبد و فسادگر در هر شکلی که مایه‌ی زیان به موجودیت تشکیلات شیعی نمی‌شد مورد منع آنان نبود، بلکه خود عملاً در آن راستا قدم بر می‌داشتند. ۴- شهادت و کشته شدن در راه خدا و ارزش‌های الهی از والاترین سعادت‌ها در مکتب اهل بیت بشمار می‌آید، و هرگز وظیفه‌ای را به خاطر حفظ جان و فرار از مرگ ترک نکرده و ترک آن را اجازه نداده‌اند. ۵- شرایط سخت تقیه، در موارد بسیاری سبب می‌شده است که ائمه در محافل عمومی یا نزد جاسوسان حکومت و عناصر منافق یا کم‌ظرفیت، احکام فقهی یا اعتقادی و سیاسی را به گونه‌ای بیان کنند که موافق شرایط تقیه است، نه آنگونه که خود اعتقاد داشته‌اند، (البته با رفع شرایط تقیه، نظریه‌ی حق را به اصحاب و شیعیان خود ابلاغ کرده و می‌رسانده‌اند). اگر نکات یاد شده مورد توجه قرار گیرد می‌توان از یک سو به علت وجود نقل‌ها و آرای مختلف در زمینه‌ی قیام زید بن علی (ع) پی برد، و از سوی دیگر ملا-کی در ترجیح یک نظریه بر نظریه‌ی دیگر به دست آورد. از جمله این که مقام تقیه همواره مقتضی آن بوده است که ائمه خود را از جریان‌های سیاسی و خطوطی که علیه حکومت‌ها فعال بوده‌اند، دور نشان دهند و لازمه‌ی چنین خط مشیی چنین بوده است که ائمه حرکت زید بن علی (ع) را هر چند به لحاظ ماهیت و هدف صحیح می‌دانسته‌اند، اما درباره‌ی آن به گونه‌ای داوری کنند که قیام او موجب هجوم دستگاه خلافت به تشکیلات شیعی نشود، و چه بسا امتناع برخی از اصحاب امام صادق (ع) از پیوستن به زید در جهت همین سیاست بوده است؛ اما تأیید شخصیت معنوی و قیام زید که در بیان معصومین آمده، هرگز قابل [صفحه ۲۰۵] حمل بر تقیه نیست؛ زیرا هیچ نیرویی ایشان را ناگزیر به تقیه در جهت بزرگداشت مقام زید نمی‌کرده است تا آنان نظر به ملاحظات سیاسی از زید و قیام او دفاع کنند. بنابراین، دفاع ائمه از قیام زید و شخصیت وی، علتی جز والایی و ارجمندی او نزد ایشان نداشته است. از آنجا که خط مشی تقیه سبب شده بود اما باقر و امام صادق (ع) حمایت علنی از قیام زید نکنند و نیز قیام او تنش‌های عقیدتی‌ای را به دنبال داشت، برخی از شیعیان به گمان این که زید بن علی از نظر امام صادق، دارای شخصیتی منفی است و امام حرکت او را باطل می‌داند، نزد آن حضرت لب می‌گشایند تا از زید به بدی یاد کنند! اما امام صادق جلوا ایشان را می‌گیرد و می‌فرماید: «لا- تفعل رحم الله عمی زیداً...» یعنی؛ اقدام به چنین کاری نکن و سرزنش منماید! خداوند عمومی - زید - را مورد رحمت قرار دهد. تصریح ائمه به شخصیت والای زید و درستی قیام وی آنگاه صورتی علنی پیدا می‌کنند که بنی‌امیه از میان رفته و دیگر تأیید زید خطری را متوجه تشکیلات شیعی نمی‌سازد. زید بن موسی بن جعفر از کسانی است که در

عصر خلافت مأمون در بصره خروج کرد و خانه‌های بنی‌العباس را آتش زد، او را دستگیر کردند و نزد مأمون فرستادند، مأمون گفت او را به حرمت برادریش با علی بن موسی می‌بخشم و سپس به علی بن موسی گفت: اگر برادر شما خروج کرد و چنین و چنان کرد، قبل از او زید بن علی نیز قیام نمود و کشته شد. و اگر به خاطر شما نبود او را می‌کشتم؛ زیرا عملی که مرتکب شده است، کوچک نیست. حضرت رضا (ع) در پاسخ مأمون فرمود: برادر مرا با زید بن علی قیاس مکن! زیرا زید بن علی از دانشمندان خاندان پیامبر (ع) بود، برای خدا غضب کرد و با دشمنان خدا جنگید تا در راه خدا کشته شد. پدرم از پدر خویش - جعفر بن محمد - نقل کرد که آن گرامی می‌فرمود: خداوند عموم زید را مورد رحمت قرار دهد؛ زیرا او در طلب خشنودی و رضای آل محمد بود و اگر در قیام خود پیروز می‌شد به آن چه دعوت کرده بود وفا می‌کرد... [صفحه ۲۰۶] مأمون پرسید: مگر زید بن علی از جمله کسانی نیست که بدون حق ادعای امامت کرده است؟ حضرت رضا (ع) فرمود: خیر! زید ادعای امامت نداشت و به چیزی دعوت نمی‌کرد که صلاحیت آن را دارا نباشد، او دارای تقوا بود و می‌گفت: من شما را به آن چه مورد رضای خاندان رسالت است فرا می‌خوانم. [۳۷۷]. از این حدیث استفاده می‌شود که آن چه در محافل خصوصی ائمه نسبت به حقانیت قیام زید مطرح می‌شده است، حتی به گوش بنی‌العباس که در آن روز مخالف حکومت بنی‌امیه شمار می‌آمدند نرسیده و فردی چون مأمون از آن بی‌اطلاع بوده است و زمانی امام رضا (ع) صریحا آن را اعلام می‌دارد که دوران آن تقيه گذشته است. روایاتی که زید را متهم به ادعای امامت می‌کند، از نظر کمی اندک و از نظر سند ضعیف و غیرقابل اعتماد است و آن روایات نمی‌تواند با روایات مدح او مقابله نماید.

فلسفه‌ی نهی از قیام زید

سؤالی که در این میان باقی می‌ماند این است که اگر اصل قیام زید مورد امضای ائمه بوده و حرکت او صحیح و بایسته بشمار می‌آمده است پس نهیهای مکرری که از سوی امام و امام صادق (ع) نسبت به قیام او صورت گرفته است، چیست؟ پاسخ این است که اگر روایات مدح را بپذیریم و روایات قدح را ضعیف و ناتوان بشناسیم، در این صورت لازمی جمع میان نهی از قیام زید و ستایش مقام علمی و عملی او این است که بگوییم: نهی ائمه، به جهت دلسوزی و شفقت و ارشادی بوده است. نهضت زید از نظر خود او امری بایسته و ضروری بود، او دیگر طاقت نداشت که شاهد بی‌حرمتی بنی‌امیه به ساحت رسول خدا و نظاره‌گر ظلم و بی‌عدالتی آنان باشد، و تنها راه را در جهاد مسلحانه علیه آنان می‌دید، اما ائمه (ع) از سوی دیگر، با [صفحه ۲۰۷] این که در اصل ضرورت مبارزه با کفر و ظلم با او هم نظر بودند، ولی بر اساس اطلاعاتی که تنها در اختیار آنان بود و بینشی که نسبت به شرایط سیاسی داشتند، حرکت نظامی و نهضت مسلحانه را تنها راه ممکن و ضروری تشخیص نمی‌دادند. در نگاه ائمه (ع) زید به گونه‌ی واجب، موظف به قیام نبود زیرا اگر او به راستی چنین وظیفه‌ای داشت، هرگز او را به ترک تکلیف الهی دعوت نمی‌کردند. از سوی دیگر قیام او ممنوع و باطل نیز نبود؛ زیرا اگر حرکت او باطل و حرام بود، هرگز ائمه وی را به نیکی یاد نمی‌کردند. [۳۷۸] در نتیجه تنها راهی که می‌توان فرض کرد این است که زید برای مقابله با کفر و فساد حاکمان بنی‌امیه، میان دو راه مخیر بوده است: راه قیام علنی و راه مبارزه‌ی پنهانی. او راه اول را ضرورتر می‌دانست و ائمه راه دوم را شایسته‌تر می‌شمردند. از این رو، برای راهنمایی وی، سعی داشتند تا او را از قیام مسلحانه منع کنند. چنین است که گاه، کشته شدن سریع او و عدم پیشرفت نظامی را به او متذکر می‌شدند. [۳۷۹] و زمانی بی‌وفایی مردم را. سرانجام، زید راه خویش را انتخاب کرد و در پی بی‌حرمتی‌های مضاعف هشام به خاندان رسول الله (ص) و به شخص وی، دست به قیام زد و به فرموده‌ی حضرت رضا (ع)، برای خدا و در راه خدا به شهادت رسید. و بر اساس روایاتی که از رسول خدا (ص) نقل شده است: زید و یارانش در قیامت گام بر گردن مردمان می‌نهند و به بهشت وارد می‌شوند. [۳۸۰]. با این همه، نهی ائمه (ع) از قیام، نیز بی‌حکمت نبود. اگر درک جوانب این نهی برای معاصران میسر نبود، برای ما

که از این فاصله‌ی تاریخی می‌توانیم شاهد بازتاب‌ها و نتایج و پیامدهای آن قیام باشیم، درک آن دشوار نیست. قیام زید برای او به صورت یک تکلیف شناخته شد و او با انگیزه‌ای مقدس به [صفحه ۲۰۸] آنچه تشخیص داده بود عمل کرد، ولی حرکت او به شدت و به سرعت سرکوب شد، و آن چه با بدن و سر او انجام دادند، بر رعب و وحشت مردم و سکوت و خفقان فضای سیاسی افزود و منحرفان و سست باوران با تبلیغ نادرست اندیشه‌ها و اهداف وی، جریان‌های فکری و عقیدتی نادرستی را پدید آوردند و در جبهه‌ی متشکل شیعه، انشعاب زیدیه شکل گرفت! قیام و شهادت زید هر چند در خراسان بازتاب وسیع و گسترده‌ای پیدا کرد و شیعیان خراسان به جنبش آمدند و حرکت‌های نهانی خود را علیه دستگاه خلافت آشکار ساختند [۳۸۱] و این جریان همواره گسترش یافت تا به اضمحلال خلافت امویان انجامید، اما سوگمندان زوال خلافت امویان، مشکلی را از جامعه‌ی اسلامی نگشود و از شدت جور و استبداد نکاست، چه، عباسیان بر جای امویان تکیه زدند و راه ایشان را پی گرفتند! هرچند این مشکلات و انحراف‌ها از ناحیه‌ی زید بن علی صورت نگرفت و او تنها به آنچه تکلیف خویش می‌دانست عمل کرد، ولی امامان (ع) اقمه‌ای را می‌دیدند که از دید زید بن علی که فاقد بینش امامت بود قابل پیش‌بینی نبود! [صفحه ۲۱۱]

زندگی اجتماعی امام باقر علیه السلام

زندگی اجتماعی باقر العلوم

اشاره

زندگی امام، آینده‌ی تمام نمای زندگی شرافتمندانه‌ی انسان‌های موحد و متعالی است. یکی از بارزترین ویژگی‌های امام جامعیت اوست. توجه به علم، او را از اخلاق و فضایل روحی غافل نمی‌سازد و روی آوری به معنویات و عبادت و بندگی، وی را از پرداختن به زندگی مادی و روابط اجتماعی و اصلاح جامعه باز نمی‌دارد. در حالی که انسان‌های معمولی، در بیشتر زمینه‌ها گرفتار افراط و تفریط می‌شوند؛ اگر به زهد و عبادت پردازند، به عزلت و گوشه‌نشینی کشیده می‌شوند و اگر به کار و تلاش رو آورند، از انجام بایسته‌ی وظایف عبادی و معنوی، دور می‌مانند!

کار و تلاش در اوج زهد و تقوا

انسان‌های کم ظرفیت و کوتاه‌اندیش، گمان می‌کنند که لازمه‌ی زهد و تقوا، این است که خرده‌ای پشمینه بر دوش افکنده و زاویه‌ی خلوتی را انتخاب کنند و روی از خلق بگردانند تا به خدا نزدیک شوند! اینان گمان می‌کنند که تلاش برای تأمین معاش و کسب روزی، مخالف زهد و توکل است، و وظیفه‌ی انسان فقط ذکر گفتن و پرداختن به نماز و روزه می‌باشد و روزی از هر جا که باشد می‌رسد! ولی برنامه‌ی امامان (ع)، و از جمله امام باقر (ع) غیر از این بوده است. [صفحه ۲۱۲] آنان، در اوج زهد و تقوا و در نهایت عبادت و بندگی خدا، اهل کار و تلاش بوده‌اند، و از این که دیگران روزی آن‌ها را تأمین کنند و خرج زندگی ایشان را پردازند، به شدت بیزار بوده‌اند. محمد بن منکدر یکی از زهاد معروف عصر امام باقر (ع) است که همانند طاووس یمانی و ابراهیم بن ادهم و عده‌ای دیگر، دارای گرایش‌های صوفیانه بوده است. او خود نقل می‌کند: در یکی از روزهای گرم تابستان، از مدینه به سمت یکی از نواحی آن، خارج شدم، ناگاه در آن هوای گرم، محمد بن علی (ع) را ملاقات کردم که با بدنی فربه و با کمک دو نفر از خدمتکارانش مشغول کار و رسیدگی به امور زندگی است. با خود گفتم: بزرگی از بزرگان قریش، در چنین ساعت گرم و طاقت فرسا و با چنین وضعیت جسمی، به فکر دنیا است! به خدا سوگند، باید پیش رفته و او را موعظه کنم. به آن حضرت نزدیک شدم و سلام کردم. او نفس زنان و عرق ریزان، سلام را پاسخ گفت. فرصت را غنیمت شمرده، به او گفتم: خداوند، کارهایت را سامان

دهد! چرا بزرگی چون شما در چنین شرایطی به فکر دنیا و طلب مال باشد! به راستی اگر مرگ در چنین حالتی به سراغ شما بیاید، چه خواهید کرد! امام باقر (ع)، دست از دست خدمتکاران بر گرفت و ایستاد و فرمود: به خدا سوگند! اگر در چنین حالتی مرگ به سراغم آید، به حق در حالت اطاعت از خداوند، به سراغم آمده است. این تلاش من خود اطاعت از خدا است؛ زیرا با همین کارها است که خود را از تو و دیگر مردم بی نیاز می‌سازم (تا دست حاجت و تمنا به کسی دراز نکنم). من زمانی از خدا بیمناک هستم که هنگام معصیت و نافرمانی خدا، مرگم فرا رسد! محمد بن منکدر می‌گوید: پس از شنیدن این سخنان، به آن حضرت عرض کردم: خدای رحمت کند، من [صفحه ۲۱۳] می‌خواستم شما را موعظه کنم، اما شما مرا راهنمایی کردید. [۳۸۲].

حضور سازنده و مؤثر در جامعه

امام باقر (ع) با این که توجه به استغناى نفس و لزوم تلاش برای کسب معاش داشت و عملاً در این راستا گام می‌نهاد، اما هرگز زندگی خود را وقف تأمین معاش نکرده بود، بلکه همت اصلی آن حضرت، حضور سازنده و مؤثر در جامعه بود. این درست است که نباید برای تأمین زندگی، سربار دیگران بود، ولی این نکته را نیز باید در نظر داشت که هدف اصلی و عالی زندگی، دستیابی به رفاه و ثروت نیست و نباید در طریق تلاش‌های دنیوی، از ارزش‌های اصیل زندگی غافل بود. امام باقر (ع) در روزگار خود، بزرگترین تأثیر علمی و عملی را برای جامعه‌ی خویش داشت. حضور در مجامع علمی و تأسیس جلسات فرهنگی، یکی از بهترین و ارزنده‌ترین نوع حضور در جامعه و خدمت به اجتماع مسلمانان بوده و هست؛ زیرا هرگونه تکامل اجتماعی در ابعاد اخلاقی و معنوی و اقتصادی و... منوط به تکامل فکری و فرهنگی است. برای تبیین نقش حیاتی امام باقر (ع) در جامعه‌ی اسلامی، یاد همین نکته کافی است که: جمع عالمان بر این عقیده اتفاق دارند که فقیه‌ترین مردم در آغاز سلسله‌ی فقیهان شش نفرند و آن شش نفر از اصحاب و شاگردان امام باقر (ع) و امام صادق (ع) به شمار می‌آیند. [۳۸۳]. [صفحه ۲۱۴] و سخن حسن بن علی الوشاء [۳۸۴] که از معاصران امام رضا (ع) می‌باشد، خود گواهی روشن بر مدعای ماست که می‌گوید: نهصد شیخ و بزرگ راوی حدیث را در مسجد کوفه مشغول تدریس یافتم که همگی از امام صادق (ع) و امام باقر (ع) نقل حدیث می‌کردند. [۳۸۵]. محققان بر این عقیده‌اند که امام باقر (ع) و امام صادق (ع) در حقیقت بنیانگذار دانشگاه اهل البیت هستند که حدود شش هزار رساله علمی از فارغ‌التحصیلان آن به ثبت رسیده است. اصول اربعمائه همان رساله‌های چهارصد گانه‌ای است که در میان محدثان شیعه به عنوان کتب اصول شناخته می‌شود و از جمله‌ی آن شش هزار رساله به شمار می‌آید، و چه بسا بیشتر محتویات کتب چهارگانه‌ی شیعه (کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار) از همین رساله‌های اربعمائه گرفته شده باشد. [۳۸۶].

مرجعیت و پاسخگویی به پرسش‌های مردم

ابوبصیر می‌گوید: امام باقر (ع) در مسجدالحرام نشسته بود و گروه زیادی از دوستدارانش بر گرد او حلقه زده بودند. در این هنگام طاووس یمانی به همراه گروهی به من نزدیک شد و پرسید: آن مردم در اطراف چه کسی حلقه زده‌اند؟ گفتم: محمد بن علی بن الحسین (باقرالعلوم علیه‌السلام) است که نشسته و مردم دور او گرد آمده‌اند. طاووس یمانی گفت: من نیز به او کار داشتم. آنگاه پیش رفت، سلام کرد و نشست و گفت: آیا اجازه می‌دهید مطالبی را از شما بپرسم؟ امام باقر (ع) فرمود: آری بپرس! [۳۸۷]. [صفحه ۲۱۵] طاووس یمانی سؤال‌هایش را مطرح کرد و امام (ع) به او پاسخ بایسته را ارائه داد. ابوحمزه‌ی ثمالی نیز می‌گوید: در مسجد رسول خدا نشسته بودم که مردی پیش آمد، سلام کرد و گفت: تو کیستی؟ به او گفتم: مردی از اهل کوفه‌ام. چه می‌خواهی و در جستجوی چه هستی؟ مرد گفت: آیا ابوجعفر، محمد بن علی (ع) را می‌شناسی؟ گفتم: بلی، به آن گرامی چه کار و حاجتی داری؟ گفت: چهل مسأله آماده کرده‌ام تا از وی سؤال کنم و آن چه حق بود بپذیرم. ابوحمزه می‌گوید: از آن مرد پرسیدم: آیا تو

فرق بین حق و باطل را می‌دانی؟ مرد گفت: آری... در این هنگام امام باقر (ع) وارد شد در حالی که گروهی از اهل خراسان و مردم دیگر در اطراف وی بودند و مسایل حج را از آن حضرت می‌پرسیدند. آن مرد نیز نزدیک امام نشست و مطالب خود را با آن حضرت در میان گذاشت و جواب لازم را دریافت داشت. [۳۸۸]. این نمونه‌ها و موارد دیگر، به روشنی می‌نمایند که امام باقر (ع) چگونه مورد رجوع مردم بوده و به نیازهای مختلف آنان رسیدگی می‌کرده است.

رسیدگی به محرومان

درباره‌ی امام باقر (ع) گفته‌اند: هرگز شنیده نشد که نیازمندی نیازش را به آن حضرت اظهار داشت و با پاسخ منفی، مواجه شده باشد. امام باقر (ع) همواره توصیه می‌کرد که وقتی نیازمندان به شما رو می‌آورند و یا شما می‌خواهید آنان را صدا بزنید، بهترین نام‌ها و عناوین را درباره‌ی آنان به کار [صفحه ۲۱۶] گیرید [۳۸۹] (و با عناوین و اوصاف زشت و بی‌ارزش و با بی‌احترامی با ایشان برخورد نکنید). امام صادق (ع) می‌فرماید: پدرم با این که از نظر امکانات مالی، نسبت به سایر خویشاوندان، در سطح پایینتری قرار داشت و مخارج زندگی وی، سنگین‌تر از بقیه بود، هر جمعه به نیازمندان انفاق می‌کرد و می‌فرمود: انفاق در روز جمعه، دارای اجری فزونتر است، چنان که روز جمعه، خود بر سایر روزها برتری دارد [۳۹۰]. و نیز این سخن را هم امام صادق (ع) فرموده است: در یکی از روزها به حضور پدرم رسیدم در حالی که میان نیازمندان مدینه، هشت هزار دینار، تقسیم کرده و یازده برده را آزاد ساخته بود. [۳۹۱].

سخاوت و مروت نسبت به دوستان

عمرو بن دینار و عبدالله بن عبید می‌گویند: ما هرگز به ملاقات امام باقر (ع) نرفتیم، مگر این که به وسیله‌ی هدایا و پوشاک و امکانات مالی، از ما استقبال و پذیرایی کرده، می‌فرمود: این‌ها را از قبل برای شما تدارک دیده بودم. [۳۹۲]. ظاهراً منظور امام از بیان جمله‌ی اخیر این بوده است که دوستان و میهمانانشان احساس شرم و نگرانی نکنند و گمان نبرند که با دریافت آن هدایا و امکانات، بر زندگی شخصی امام باقر (ع) کم و کاستی را تحمیل کرده‌اند. [صفحه ۲۱۷] سلمی یکی از خدمتکاران خانه‌ی امام باقر (ع) است. او می‌گوید: برخی از دوستان و آشنایان امام باقر (ع) به میهمانی آن حضرت می‌آمدند و از نزد وی بیرون نمی‌شدند، مگر این که بهترین غذاها را تناول کرده و چه بسا گاهی لباس و پول از آن گرامی دریافت می‌کردند. سلمی می‌گوید: گاهی من با امام در این باره سخن می‌گفتم که خرج خانواده‌ی شما، خود سنگین است و از نظر درآمد وضع متوسطی دارید (بهتر این است که در پذیرایی از دوستان و مهمانان با احتیاط بیشتری رفتار کنید!) اما امام می‌فرمود: ای سلمی! نیکی دنیا، رسیدگی به برادران و دوستان و آشنایان است، و گاهی حضرت پانصد تا هزار درهم هدیه می‌داد. [۳۹۳]. اسود بن کثیر می‌گوید: تهیدست شدم و دوستانم به من رسیدگی نکردند. نزد امام باقر (ع) رفتم و از نیازمندی خود و جفای برادران شکوه کردم؛ آن حضرت فرمود: بد برادری است آن برادری که به هنگام ثروت و توانمندی، حالت را بیرسد و تو را در نظر داشته باشد، ولی زمانی که تهیدست و نیازمند شد، از تو ببرد و به سراغت نیاید! سپس امام به خدمتکارش دستور داد تا هفتصد درهم نزد من گذارد، و فرمود: این مقدار را خرج کن و هر گاه تمام شد و نیاز داشتی باز مرا از حال خود با خبر ساز. [۳۹۴]. [صفحه ۲۱۸]

شکیبایی و بردباری در روابط اجتماعی

شرط اصلی حضور سازنده و مفید در جامعه، برخورداری فرد از صبر و شکیبایی است. این ویژگی به عالیترین شکل آن در زندگی امام باقر (ع) مشهود است. برای نمایاندن این ویژگی ارزشمند در زندگی آن حضرت نقل این حدیث کافی است که: مردی غیر

مسلمان (نصرانی) در یکی از روزها با امام باقر (ع) روبرو شد. آن مرد به دلیلی نامشخص نسبت به آن حضرت، کینه داشت، از این رو دهان به بدگویی گشود و با تغییر اندکی در اسم امام باقر (ع) گفت: تو بقر (گاو) هستی! امام بدون این که خشمناک شود و عکس‌العمل شدیدی نشان دهد، با آرامش خاصی فرمود: من باقرم. مرد نصرانی که از سخن قبل به مقصود نرسیده بود و احساس می‌کرد نتوانسته است امام را به خشم وا دارد، گفت: تو فرزند زنی آشپز هستی! امام فرمود: این حرفه‌ی او بوده است (و ننگ و عاری برای او نخواهد بود) مرد نصرانی، پا فراتر نهاد و با گستاخی هر چه تمامتر گفت: تو فرزند زنی سیاه چرده و زنگی و... هستی! امام (ع) فرمود: اگر تو راست می‌گویی و مادرم آن گونه که تو توصیف می‌کنی بوده است، پس از خداوند می‌خواهم او را بیامرزد، و اگر ادعاهای تو دروغ و بی‌اساس است، از خداوند می‌خواهم که تو را بیامرزد! در این لحظه، مرد نصرانی که شاهد حلم و بردباری اعجاب‌انگیز امام باقر (ع) بود و مشاهده کرد که این شخصیت اصیل و پرنفوذ، علیرغم پایگاه عظیم اجتماعی و علمی خود که صدها شاگرد از درس او بهره می‌گیرند و در میان قریش و بنی‌هاشم از ارج و منزلت و حمایت برخوردار است، به جای عکس‌العمل منفی و مقابله‌ی به مثل در برابر بد زبانی‌های او، چون کوه صبر و شکیبایی، آرام و مطمئن ایستاده و با او سخن می‌گوید، ناگهان در دادگاه وجدان خویش، خود را محکوم و [صفحه ۲۱۹] شکست خورده یافت، و بی تأمل از گفته‌های خود معذرت خواهی کرد و اسلام آورد. [۳۹۵]. ارزش و اهمیت این گونه شکیبایی و بردباری، چه بسا برای بسیاری از انسان‌ها، نامفهوم باشد، ولی کسانی چون خواجه نصیرالدین طوسی که از یک سو افضل عالمان عصر خویش در علوم عقلی و نقلی شناخته شده، و از سوی دیگر منصب وزارت را در دستگاه حکومت به وی واگذار کرده‌اند، در اوج موقعیت علمی و اجتماعی، به امام خویش اقتدا کرده و در مقابل بدگویان به صبری شگفت‌ناپذیر می‌شود. شخصی به او خطاب می‌کند: ای سگ، و ای سگ زاده! اما او در پاسخ می‌گوید: این سخن تو درست نیست؛ زیرا سگ بر چهار دست و پا راه می‌رود و من چنین نیستم، سگ چنگال دارد، شعور ندارد، نمی‌اندیشد، ولی من چنین نیستم و... [۳۹۶]. به راستی چنین شکیبایی و تحملی را جز در پیروان مکتب اهل بیت نمی‌توان پیدا کرد.

صمیمیت و محبت با دوستان

یکی از دوستان امام باقر (ع) به نام ابی عبیده می‌گوید: در سفر، رفیق و همراه امام باقر (ع) بودم. در طول سفر همیشه نخست من سوار بر مرکب می‌شدم و سپس آن حضرت بر مرکب خویش سوار می‌شد. (و این نهایت احترام و رعایت حرمت بود). زمانی که بر مرکب می‌نشستیم و در کنار یکدیگر قرار می‌گرفتیم، آن چنان با من گرم می‌گرفت و از حالم جویا می‌شد که گویی لحظاتی قبل در کنار هم نبوده‌ایم و [صفحه ۲۲۰] دوستی را پس از روزگار دوری جسته است. به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! شما در معاشرت و لطف و محبت به همراهان و رفیقان به گونه‌ای رفتار می‌کنید که از دیگران سراغ ندارم، و به راستی اگر دیگران دست کم در اولین برخورد و مواجهه، چنین برخورد خوشی با دوستانشان داشته باشند؛ ارزنده و قابل تقدیر خواهد بود. امام باقر (ع) فرمود: آیا نمی‌دانی که مصافحه (نهادن دست محبت در دست دوستان و مؤمنان) چه ارزشی دارد؟ مؤمنان هرگاه با یکدیگر مصافحه کنند و دست دوستی بفشارند، گناهانشان همانند برگ‌های درخت فرو می‌ریزد و در منظر لطف خداوند تا از یکدیگر جدا شوند. [۳۹۷].

محبت و عاطفه نسبت به خانواده

محبت و عاطفه نسبت به فرزندان و اعضای خانواده در اوج رعایت ارزش‌های دینی و الهی، چیزی است که تنها در مکتب اهل بیت به صحیحترین شکل آن دیده می‌شود. کسانی که از مکتب اهل بیت (ع) دور مانده‌اند، چه آنان که اصولاً پایبند به دین نیستند و چه آنان که دین را از طریق غیر اهل بیت دریافت کرده‌اند، در ایجاد تعادل میان عواطف و ارزش‌ها گرفتار افراط و تفریط شده‌اند.

گروهی آنچنان دل‌بسته به فرزند و زندگی هستند که همه‌ی قوانین و ارزش‌های دینی و اجتماعی را فدای آن می‌کنند، و دسته‌ای آنچنان گرفتار جمود و جهالت شده‌اند که گمان کرده‌اند، توحید و محبت به خدا مستلزم بی‌عاطفگی و بی‌مهری نسبت به غیر خدا است. این گروه دوستی و محبت زن و فرزند را عار می‌دانند و در مرگ [صفحه ۲۲۱] عزیزانشان، حتی از قطره‌ای اشک دریغ دارند، ولی در کتب امام باقر (ع) خبری از این افراط و تفریطها نیست. گروهی نزد امام باقر (ع) شرفیاب شدند و به خانه‌ی آن حضرت وارد گشتند. اتفاقاً یکی از فرزندان خردسال امام باقر (ع) مریض بود و آنان آثار غم و اندوه فراوانی را در آن حضرت مشاهده کردند. امام باقر از مریضی فرزند به گونه‌ای نگران و ناراحت بود که آرامش نداشت. آن گروه با مشاهده‌ی این وضع با خود گفتند که اگر این کودک طوری بشود (بمیرد) ممکن است امام باقر (ع) چنان ناراحت و غمگین شود و از خود عکس‌العمل‌هایی نشان دهد که ما از ایشان انتظار نداشته باشیم. در همین اندیشه بودند که ناگهان صدای شیون شنیده شد و دانستند که کودک جان سپرده و اطرافیان بر او می‌گریند، اما همچنان از وضع امام باقر (ع) بیخبر بودند که ایشان با صورتی گشاده بر آنان وارد شد، بر خلاف آنچه قبلاً از آن حضرت مشاهده کرده بودند. میهمانان گفتند: وقتی که ما وارد شدیم و حال مضطرب شما را دیدیم، ما نیز نگران وضع و حال شما شدیم! امام (ع) فرمود: ما دوست داریم که عزیزانمان سالم و بی‌رنج و درد باشند، ولی زمانی که امر الهی سر رسید و تقدیر خداوندی محقق شد، خواست خداوند را می‌پذیریم و در برابر مشیت او تسلیم و راضی هستیم. [۳۹۸]. این بیان، می‌نمایاند که برخوردار از روحیه‌ی رضا و تسلیم به معنای کنار نهادن عواطف و احساس‌های طبیعی نیست، بلکه عواطف در جای خود باید ابراز شود و در اوج ابراز عواطف انسانی، روحیه‌ی رضا و تسلیم در برابر حکم الهی را نیز باید حفظ کرد. [صفحه ۲۲۲]

احترام به حقوق اجتماعی مؤمنان

زراره گوید: امام باقر (ع) برای تشییع جنازه‌ی مردی از قریش، حضور یافت و من هم با ایشان بودم. در میان جمعیت تشییع کننده عطاء نیز حضور داشت. در این میان، زنی از مصیبت دیدگان فریاد و ناله بر آورد. عطاء به زن مصیبت‌زده گفت: یا ساکت می‌شوی، یا من بازخواهم گشت! و در این تشییع، شرکت نخواهم جست. اما، آن زن ساکت نشد و به زاری و افغان ادامه دارد. و عطاء هم بازگشت و تشییع را ناتمام گذاشت. من برای امام باقر (ع) قضیه‌ی عطاء را باز گفتم (و در انتظار عکس‌العمل امام بودم). امام فرمود: به راه ادامه دهیم و جنازه را همچنان تشییع کنیم؛ زیرا اگر بنا باشد که به خاطر مشاهده‌ی یک عمل اشتباه و سر و صدای بیجای یک زن، حقی را کنار بگذاریم (و به وظیفه‌ی اجتماعی خود نسبت به مؤمنی عمل نکنیم) حق مسلمانی را نادیده گرفته‌ایم. زراره گوید: پس از تشییع، جنازه را بر زمین نهادند و بر آن نماز خواندیم و مراسم تدفین ادامه یافت. در این میان، صاحب عزا پیش آمد، از امام باقر (ع) سپاسگزاری کرد و به ایشان عرض کرد: شما توان راه رفتن زیاد را ندارید، به همین اندازه که لطف کرده و در تشییع جنازه شرکت کرده‌اید، متشکریم و اکنون باز گردید! زراره می‌گوید: من به امام گفتم: اکنون که صاحب عزا به شما رخصت بازگشت داده، بهتر است باز گردید؛ زیرا من سؤالی دارم که می‌خواهم از محضرتان استفاده کنم. امام فرمود: به کار خود ادامه بده، ما با اجازه‌ی صاحب عزا نیامده‌ایم تا با اجازه‌ی او باز گردیم. تشییع جنازه‌ی یک مؤمن، فضل و پاداشی دارد که ما به خاطر آن آمده‌ایم. به هر مقدار که انسان به تشییع ادامه دهد و به مؤمن حرمت نهد، از خداوند پاداش می‌گیرد. [۳۹۹]. [صفحه ۲۲۳] در این حدیث، درس‌های چندی نهفته است که از آن جمله به این موارد می‌توان اشاره کرد: الف: لزوم وانهادن وظیفه و ترک نکردن حق به خاطر مشاهده‌ی باطل از دیگران. ب: لزوم اهتمام به حقوق اجتماعی مؤمنان و ضرورت اجتناب از تنگ نظری. ج: حرمت مؤمن، حتی پس از مردن. د: ضرورت انجام همه‌ی وظایف حتی وظایف اجتماعی، برای خدا و نه صرفاً رضای خلق.

اهتمام به حقوق مالی مردم

ابو ثمامه گوید: حضور امام باقر (ع) رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم! من مردی هستم که می‌خواهم در مکه اقامت گزینم، ولی یکی از پیروان مذهب مرجئه [۴۰۰] از من طلبکار است و من به او مدیون می‌باشم. نظر شما چیست؟ (آیا بهتر است که به وطنم بازگردم و بدهکاریم را به آن مرد بپردازم، یا با توجه به این که مذهب آن مرد مذهب باطلی است، می‌توانم پرداخت بدهی خود را به تأخیر انداخته، همچنان در مکه بمانم؟) امام فرمود: به سوی طلبکار بازگرد و قرضت را ادا کن و مصمم باش به گونه‌ای زندگی کنی که هنگام مرگ و ملاقات خداوند، طلبی از ناحیه‌ی دیگر بر عهده‌ی تو [صفحه ۲۲۴] نباشد؛ زیرا مؤمن هرگز خیانت نمی‌کند. [۴۰۱].

رعایت حقوق و نیازهای روحی همسران

زاهد نمایان و تنگ نظرانی که عبادت و تقوا را در انزوا و کسالت و جمود می‌بینند و با ترک شئون زندگی و رفتارهای اجتماعی در صدد راهیابی به مقامات معنوی هستند! واقعیات حیات را نادیده گرفته و به جای پیروی از تمامیت وحی، تشخیص‌های نادرستشان را، ملاک حق می‌شمرند، تشکیل زندگی خانوادگی را مانع وصول به حق پنداشته و رعایت حقوق و نیازهای طبیعی و واقعی همسران را در خور دنیاگرایان می‌دانند! و در جهت ضدیت با فطرت و طبیعت و نظام هستی بر می‌خیزند، اما در مکتب اهل بیت (ع) و زندگی امام باقر (ع) اثری از این گونه حرکت‌ها نیست، بلکه هر حقیقتی در جای خود مورد توجه قرار گرفته است. از آن جمله نیازهای روحی همسران است که معمولاً در نگاه انسان‌های سطحی مورد غفلت و بی‌مهری قرار می‌گیرد، ولی در زندگی امامان (ع) به عنوان یک واقعیت مورد توجه بوده است. گروهی از مردم به حضور امام باقر (ع) رسیدند، در حالی که امام خضاب [۴۰۲] کرده بود. تازه واردان، از علت خضاب کردن آن حضرت، جويا شدند. امام علیه‌السلام فرمود: چون زنان از آراستگی شوهر خویش شادمان می‌شوند، من برای همسرانم خضاب کرده و خود را آراسته‌ام. [۴۰۳]. [صفحه ۲۲۵]

عدم تحمیل ایده‌های خویش بر همسران

ایده‌های انسان بر دو گونه‌اند: ۱- ایده‌های اصولی و غیرقابل چشم‌پوشی؛ مانند پابندی به اصول دین و واجبات و محرمات شرعی و نیز رعایت اصول اخلاق انسانی و... که انسان نسبت به چنین ایده‌هایی نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد، چه در مورد همسر و چه دیگران. امر به معروف و نهی از منکر شامل چنین زمینه‌هایی است و همه‌ی مردم در قلمرو مکتب و وظیفه دارند که در مرحله‌ی نخست، اعضای خانواده‌ی خویش را به این ارزش‌ها دعوت کرده و از ضد ارزش‌ها باز دارند و در مرحله‌ی بعد همه‌ی افراد جامعه را امر به معروف و نهی از منکر نمایند. ۲- ایده‌های فردی در مورد مسایل مختلفی که فراتر از حد وظایف ضروری است؛ مانند رعایت مستحبات و ترک مکروهات، و یا چشم‌پوشی از مباحات به منظور هدف و آرمانی خاص و ارزشمند. اهل تقوا و زهد، علاوه بر انجام وظایف واجب و ضروری، بسیاری از لذت‌های دنیوی را ترک می‌کنند و حتی از تجمل‌های مجاز و مباح نیز اجتناب می‌ورزند. گاه موقعیت اجتماعی و سنی یک فرد، مستلزم رعایت مسایلی است که رعایت آن‌ها بر دیگران و حتی همسران وی لازم نیست. در چنین مواردی، معمول انسان‌ها سعی می‌کنند تا ایده‌های خود و شیوه‌ی زندگی خویش را بر دیگران و همسر و فرزندشان تحمیل کنند و شرایط و روحیات ایشان را در نظر نگیرند. در زندگی امام باقر (ع) نه تنها چنین نقطه ضعف‌هایی دیده نمی‌شود، بلکه خلاف آن قابل مشاهده است. حسن زیات بصری می‌گوید: من به همراه یکی از دوستانم به منزل امام باقر (ع) رفته، بر او وارد شدیم. بر خلاف تصور خویش، آن حضرت را در اتاقی مفروش، آراسته و زینت شده یافتیم و بر دوش وی پارچه‌ای به رنگ گل‌های سرخ مشاهده کردیم. محاسن را قدری کوتاه کرده و بر چشمان سرمه کشیده بود. (باید توجه داشت که در آن عصر و

محیط سرمه کشیدن مردان رایج بوده است). ما مسایل خود را با آن حضرت در میان گذاشتیم و سؤالهایمان را پرسیدیم و از [صفحه ۲۲۶] جا برخاستیم. هنگام خارج شدن از منزل، امام به من فرمود: همراه با دوست، فردا هم نزد من بیاید. گفتم بسیار خوب، خواهیم آمد. چون فردا شد، با همان دوستم به خانه‌ی امام رفتیم، ولی این بار به اتاقی وارد شدیم که در آن، جز یک حصیر، هیچ امکاناتی نبود و امام پیراهنی خشن بر تن داشت. در این هنگام امام به رفیق من رو کرد و فرمود: ای برادر بصری! اتاقی که دیشب مشاهده کردی و در آنجا نزد من آمدی از همسر من بود که تازه با او ازدواج کرده‌ام و در واقع آن اتاق، اتاق او بود و لوازم آن نیز، لوازم و امکاناتی است که او آورده است. او خودش را برای من آراسته بود و من نیز می‌بایست عکس‌العمل مناسبی داشته باشم و خودم را برای او بیارایم و بی تفاوت نباشم. امیدوارم از آنچه دیشب مشاهده کردی، به قلب گمان بد راه نداده باشی. رفیق من در پاسخ امام گفت: به خدا قسم، بدگمان شده بودم، ولی اکنون خداوند آن بدگمانی را از قلبم زدود و حقیقت را دریافتم. [۴۰۴]. آنچه از این حدیث استفاده می‌شود، این است که امام از همسرش انتظار ندارد که چون او بر حصیر بنشیند و لباس خشن بر تن کند. امام با این که در قلمرو اعمال فردی خود، از تحمل پرهیز دارد، ولی در زندگی خانوادگی و حتی اجتماعی، عواطف و نیازهای روحی همسر و نیز شرایط و مقتضیات زمان را در نظر دارد و تجمل حلال را ممنوع نمی‌شمارد و در مواردی لازم [صفحه ۲۲۷] هم می‌داند. حکم بن عتیبه می‌گوید: بر امام باقر (ع) وارد شدم در حالی که اتاقش آراسته و لباسش رنگین بود، من همچنان به اتاق و لباس آن حضرت خیره شده بودم و نگاه می‌کردم. امام که آثار شگفتی را در من مشاهده کرده بود، فرمود: ای حکم نظرت درباره‌ی آنچه می‌بینی چیست؟ عرض کردم: درباره‌ی عمل شما چگونه می‌توانم داوری کنم (شما امام هستید و جز کار بایسته انجام نمی‌دهید)، ولی در محیط ما، جوانان کم سن و سال چنین می‌پوشند، نه بزرگسالان! امام فرمود: ای حکم، چه کسی زینت‌های الهی و خدادادی را ممنوع ساخته است! (پوشیدن این لباس زیبا و شیک، حرمت شرعی ندارد) ولی خوب است بدان که این اتاق، از آن همسر من است و تازه با او ازدواج کرده‌ام و تو می‌دانی که اتاق ویژه‌ی خود من چگونه اتاقی است. [۴۰۵].

رعایت جمال و زی شرافتمندانه

ائمه (ع) به تناسب شرایط زمانی و مسؤولیت‌های اجتماعی خود، زندگی می‌کرده‌اند. در حالات علی (ع) دیده شده است که آن حضرت در دوران حکومت و فرمانروایی خویش، کفش‌هایش را خود وصله می‌زد و از ساده‌ترین و کم‌بهارترین جامه‌ها استفاده می‌کرد، ولی آن حضرت شیوه‌ی زندگی خود را برای همگان تجویز نمی‌نمود و می‌فرمود: من چون حاکم جامعه هستم، وظیفه‌ی خاصی دارم و باید در حد پایین‌ترین طبقات جامعه زندگی کنم تا آنان با مشاهده‌ی وضع من، در خود [صفحه ۲۲۸] احساس آرامش و رضایت کنند. اما سایر امامان، از آنجا که مسؤولیت حکومت را بر عهده نداشته‌اند و در شرایط اجتماعی ویژه‌ی زندگی می‌کرده‌اند، که چه بسا استفاده از لباس‌های کم بها و وصله‌دار موجب تضعیف موقعیت اجتماعی آنان و توهین به شیعه می‌شد، و بازتاب منفی داشته است، بر اساس وظیفه، آداب صحیح اجتماعی را رعایت کرده، به جمال و زی شرافتمندانه در جامعه اهتمام می‌ورزیده‌اند. امام باقر (ع) حتی در مورد چگونگی اصلاح محاسن خویش به مرد پیرایشگر رهنمود می‌دهد. [۴۰۶] و در انتخاب لباس برای خویش، عزت و شرافت و زی شایسته را در نظر دارد! چنان که گاه لباس فاخر و تهیه شده از خز می‌پوشید. [۴۰۷] و برای لباس رنگ‌های جذاب و پر نشاط انتخاب می‌کند. [۴۰۸]. امام باقر (ع) از این که در اندام او آثار رخوت و کسالت و پژمردگی ظاهر باشد، متنفر بود. حکم بن عتیبه می‌گوید: امام باقر (ع) را دیدم که حنا بر ناخن‌ها نهاده است. امام به من فرمود: نظرت درباره‌ی این کار چیست؟ عرض کردم: درباره‌ی کار شما چه می‌توانم بگویم (شما خود آگاهتر هستید و جز کار بایسته انجام نمی‌دهید)، ولی در آداب و رسوم اجتماعی ما، جوانان ناخن‌هایشان را با حنا می‌آریند! امام فرمود: ای حکم! وقتی که انسان

تنظیف می‌کند و با دارو، موهای زاید بدن را می‌زداید، دارو بر ناخن‌ها اثر گذاشته و رنگ آن را شبیه ناخن مردگان می‌سازد. رنگ آن را با حنا می‌توان تغییر داد. [۴۰۹]. [صفحه ۲۲۹] این احادیث در مجموع می‌رساند که امام باقر (ع) به چگونگی وضع لباس و زی خویش در جامعه توجه داشته، بی‌قیدی و بد منظری و بی‌مبالاتی را نمی‌پسندیده است. [صفحه ۲۳۰]

امام باقر در محراب عبادت و نیایش

اشاره

امام باقر (ع) همپای همه‌ی ارزش‌های علمی خویش، در اوج بندگی خدا قرار داشت، و الگویی شایسته، برای زاهدان واقعی و مقتدایی وارسته، برای اهل عبادت و معنویت بود. افلح، یکی از خدمتگزاران آن حضرت، می‌گوید: با امام باقر (ع) برای حج سفر کردم، چون به مکه رسیدیم و آن حضرت وارد مسجدالحرام شد و نگاهش به خانه‌ی خدا افتاد، با صدای بلند گریست. به ایشان عرض کردم: مردم شما را نگاه می‌کنند، اگر ممکن است قدری آهسته‌تر گریه کنید! امام فرمود: وای بر تو، چرا صدایم را به گریه، بلند نکنم تا مگر مورد رحمت خداوند قرار گیرم! و فردای قیامت رستگار شوم! سپس امام مشغول طواف شد و پشت مقام به نماز ایستاد و چون نمازش به پایان رسید، جایگاه سجده‌اش از اشک چشمانش، تر شده بود. [۴۱۰]. [صفحه ۲۳۱] کثرت عبادت و سجده‌ی امام باقر (ع) به حدی بود که آثار سجده در پیشانی و بینی آن حضرت دیده می‌شد. [۴۱۱]. در حالات معنوی آن امام روایت کرده‌اند که: در هر شب و روز صد و پنجاه رکعت نماز می‌گزارد. [۴۱۲]. امام صادق (ع) درباره‌ی پدر بزرگوار خویش می‌فرماید: پدرم کثیر الذکر بود (هماره یاد خدا را بر قلب و زبان جاری داشت) به گونه‌ای که وقتی همراه او راه می‌رفتم او مشغول یاد خدا بود و چون بر سفره‌ی غذا مشغول خوردن غذا بودیم باز هم از یاد خدا غافل نبود. با مردم سخن می‌گفت، ولی این روابط اجتماعی نیز او را از یاد الهی دور نمی‌داشت، زبانش همواره به گفتن «لا اله الا الله» مترنم بود. آن حضرت همیشه ما را فراخوانده و از ما می‌خواست تا طلوع خورشید مشغول یاد و ذکر خدا باشیم و به آن گروه از اعضای خانواده که قادر به قرائت قرآن بودند، خواندن قرآن را توصیه می‌کرد و آن گروه که قادر به تلاوت قرآن نبودند، دستور می‌داد که ذکر خدا را بر لب جاری کنند. [۴۱۳]. نیز امام صادق (ع) درباره‌ی مناجات‌های شبانه‌ی پدر چنین فرموده است: پدرم در دل شب، همیشه با حال تضرع و مناجات به درگاه الهی عرض می‌کرد: خداوند! تو فرمان دادی ولی فرمانت را (آن گونه که باید) اطاعت نکردم، مرا نهی کردی ولی از آنچه نهی کردی دور نگشتم. اکنون این من، بنده‌ی توام که در برابرت قرار دارم و معذرت می‌طلبم (و یا از شدت غفلت حتی در اندیشه‌ی معذرت خواهی هم [صفحه ۲۳۲] نیستم). [۴۱۴]. بدیهی است که امام باقر (ع) با آن همه زهد و تقوا، و با آن همه طهارت نفس، از ترک واجبات معمولی انسان‌ها و انجام محرمات، بسی مبرا و منزّه است. و اگر آن حضرت، خویش را در برابر خداوند، مسؤول و کوچک و سرافکنده می‌بیند، به دلیل اظهار بندگی و خضوع در برابر خدا است، نیز به این دلیل است که امام با معرفتی که به مقام پروردگار دارد، می‌داند که به جا آوردن حق عبادت او، آنگونه که شایسته‌ی مقام خداوندگارش باشد، از عهده‌ی مخلوق بیرون است. این چنین است که امام باقر (ع) با آن همه زهد و عبادت و پاکی و معنویت، باز هم خود را در میدان بندگی حق، قاصر و ناتوان می‌بیند. برای تلاش‌ها و عبادت‌های خویش، ارجی قایل نیست و بدان‌ها اعجاب ندارد. البته لازمه‌ی بندگی واقعی به درگاه خدا، همین است که مؤمن، همیشه خود را در میدان اطاعت و عبادت خدا، قاصر بداند و از اعمال خود خرسند نباشد. توجه آن امام متقی به خداوند و نعمت‌های او تا آنجا بود که هر گاه نعمتی از جانب خداوند به او می‌رسید، بی‌تأمل، سپاس و شکر خویش را از خداوند، ابراز می‌داشت. شخصی در سفر مدینه، همراه امام باقر (ع)، در میان راه مشاهده کرد که آن حضرت سر به سجده نهاده است و مشغول ذکر خدا است. چون سجده به پایان رسید و حضرتش از جای برخاست، رو به شخص یاد شده

کرد و فرمود: آیا به نظرت عجیب و غیر منتظره آمد که مرا در میان راه، به حال سجده دیدی! مرد گفت: بلی، برایم غیر قابل انتظار بود. امام فرمود: من به یاد نعمتی از نعمت‌های خدا افتادم، دوست نداشتم که از کنار [صفحه ۲۳۳] این نعمت بگذرم و شکر آن را بجا نیاورم. [۴۱۵]. زندگی اجتماعی، انسان را مواجه با مسایلی می‌کند که گاه موجب غفلت از یاد خدا می‌شود. به ویژه زمینه‌های سرورانگیز و نشاط آور. ولی امام باقر (ع) حتی در چنین مواقعی غافل از یاد خدا نبود و حتی هر تبسم و خنده‌ای را با یاد خدا جبران می‌کرد و از پس هر خنده می‌فرمود: خداوندا مرا دشمن مدار و از رحمت خویش محروم مکن! [۴۱۶].

قلبی، هماره مشغول به یاد خدا

جابر جعفری گوید: امام باقر (ع) به من فرمود: ای جابر! من در غم و اندوهم و قلبم نگران و پریشان است! عرض کردم: اندوه و نگرانتان برای چیست؟ امام فرمود: ای جابر! کسی که دین خالص و ناب الهی در قلبش راه یافته باشد از غیر خدا روی تافته و قلبش تنها متوجه خداوند است. (یعنی غم من، غم دنیا نیست). مگر دنیا چیست و چه می‌تواند باشد! آیا دنیا جز همین مرکبی است که بر آن سوار می‌شوی، یا لباسی است که می‌پوشی و یا همسری است که به او رسیده‌ای! ای جابر! مؤمنان دل به بقای دنیا نبسته‌اند و خود را از قرار گرفتن در آستانه‌ی آخرت، ایمن نمی‌پندارند. فتنه‌ها و نیرنگ‌های دنیا، گوششان را از شنیدن ذکر خدا کر کرده، و جلوه‌های زندگی دنیا، چشمشان را از دیدن نور الهی، کور نساخته است. از این رو، پاداش نیکان را دریافت کرده و به رستگاری رسیده‌اند. همانا تقوا پیشگان، از همه‌ی مردم دنیا کم خرجترند و در خدمت به دیگران از همه [صفحه ۲۳۴] بیشتازتر و کوشاتر. اگر ارزش‌های الهی را از یاد ببری، آنان تو را به یاد می‌آورند، و اگر به یاد خدا باشی تو را در این راستا، یاری می‌دهند، زبانشان هماره گویای حقوق الهی است و تمامی وجودشان، برپا دارنده‌ی فرمان‌های خدا است. با محبت حق، از هر محبتی چشم پوشیده‌اند و با قلبشان به خدا و محبت او چشم دوخته‌اند. در راستای اطاعت فرمانروای هستی، با دنیا بیگانه‌اند. (و برای دنیا به مخالفت با مالک و فرمانروای جهان بر نمی‌خیزند). می‌دانند که زندگی دنیا، یکی از مراحل حیات مستمر آنان است، بدین جهت دنیا را چونان منزلی در گذرگاه می‌بینند که لختی بر آن فرود آمده و ناگزیر باید از آن خارج شوند. اهل تقوا، دنیا را همانند ثروتی می‌دانند که در خواب به چنگ آمده است، و به گاه بیداری، از آن ثروت، هیچ اثری نباشد! پس بکوش! تا قوانین و ارزش‌هایی که خداوند در پرتو دین در اختیارت نهاده، نگهبان باشی! [۴۱۷].

دعاها و نیایش‌ها

دعاها و نیایش‌های امام باقر (ع)، در نظر اهل معرفت و بینش، خود چشمه‌ای [صفحه ۲۳۵] جوشان از درس‌های توحیدی و اخلاقی است. آگاهانی که علم را از مبدأ زلال وحی به ارث برده‌اند و گنجینه‌های معرفت را سینه به سینه از رسول خدا گرفته‌اند، در راز و نیازهایشان با خدا نیز، پیامدار ارزش‌ها و ترسیم‌کننده‌ی چهره‌ی انسان وارسته و متعالی هستند. اگر ما از دعاها، سود نمی‌جوئیم، بدان جهت است که جز ظاهر الفاظ، از آن چیزی دریافت نمی‌کنیم، و معانی و لوازم آن معانی را مورد تأمل قرار نمی‌دهیم. اکنون با تأملی بایسته به بخشی از دعا‌های امام باقر (ع) می‌نگریم: امام باقر (ع) پس از نماز شب، هماره این دعا را زمزمه می‌کرد: لا اله الا الله وحده لا شریک له؛ معبودی جز خدای یگانه‌ی بی‌شریک نیست. له الملک و له الحمد؛ فرمانروایی بر نظام هستی در انحصار او است و همه‌ی ستایش‌ها نیز. یحیی و یمیت و یمیت و یحیی؛ حیات می‌بخشد و می‌میراند، می‌میراند و زنده می‌سازد. بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر؛ هر خیر و ارزشی در قلمرو و اراده‌ی او است و او بر هر چیز توانا است. اللهم لک الحمد یا رب؛ بار الها! ستایش‌ها، همه مخصوص تو است. انت نور السماوات و الارض؛ تو نور آسمان‌ها و زمینی. فلک الحمد؛ پس (بر این روشنی وجود) تنها تو را باید ستود. انت قوام السماوات و الارض؛ تو مایه‌ی قوام و ایستایی آسمان‌ها و زمینی. فلک الحمد؛ پس (بر این ایستایی و

استحکام نظام هستی) تنها تو را باید ستایش کرد. و انت جمال السماوات و الارض؛ [صفحه ۲۳۶] و تو جمال و زیبایی آسمان‌ها و زمینی. فلک الحمد؛ پس تو را بر این جمال، ستایش و حمد باید کرد. و انت تجیب دعوة المضطربین؛ و تویی پاسخگوی نیازمندان افتاده در دام ناگزیری و اضطراب. فلک الحمد؛ پس (بر این پاسخگویی و مشکل‌گشایی) تو را ستایش باد. و انت ارحم الراحمین؛ در حالی که تو مهربانترین مهربانانی. اللهم بک تنزل کل حاجه؛ بار الها! هر نیازی، سرانجام رو به تو دارد. فلک الحمد؛ پس تو را (بر این منزلت) سپاس! و بک یا الهی انزلت حوائجی اللیله؛ خداوندا! امشب من نیز خواسته‌ها و آرزوهایم را به پیشگاه تو آورده‌ام. فاقضها لی یا قاضی الحوائج؛ پس نیازهایم را بر آور ای بر آورنده‌ی نیازها. اللهم انت الحق؛ بار الها! تو خود حقی، تمام حق و قولک الحق؛ و سخن و پیام تو حق (مبرا از نارسایی و ضعف) و وعدک الحق؛ و وعده‌های تو حق (بدون تخلف و دروغ) و انت ملک الحق؛ و فرمانروایی تو حق (به دور از بیهودگی و ظلم) اشهد ان لقائک الحق؛ گواهی می‌دهم که ملاقات تو (مشاهده‌ی نظام کيفر و پاداش تو در قیامت و یقین [صفحه ۲۳۷] به حقانیت وعده‌هایت) حق است و تحقق‌پذیر. و ان الساعة آتیة لا ریب فیها؛ و گواهی می‌دهم که لحظه‌ی بر پایی قیامت خواهد آمد و شکی در آن راه ندارد. و انک تبعث من فی القبور؛ و اقرار می‌کنم که تمامی خفتگان در گور را زنده خواهی ساخت و بر خواهی انگیخت. اللهم لک اسلمت؛ بار الها، تنها در برابر تو تسلیم و فرمانبرم. و بک امت؛ و به تو ایمان دارم. و علیک توکل؛ و بر تو توکل کرده‌ام. و بک خاصمت؛ و به وسیله‌ی تو و به اتکای بر تو با دشمنان، ستیز کنم. و الیک حاکمت؛ و تو را در امور حاکم و داور گزینم. فاغفر لی ما قدمت و اخرت؛ پس آنچه را در گذشته انجام داده‌ام و یا آنچه را که به تأخیر افکنده‌ام، بر من ببخشی. و اسررت و اعلنت؛ چه کارهایی که در نهان انجام داده‌ام و چه آنچه را که آشکار مرتکب شده‌ام. انک الحی الذی لا اله الا انت. [۴۱۸]. همانا تویی آن حقیقت زنده (که مرگ و فنا نداری) همان معبود یگانه‌ی بی‌همتا. اگر در مضمون عالی این نیایش دقت شود، فشرده‌ای است از پیام‌های به حق قرآن، که به ترتیب، این درس‌ها و پیام‌ها را با زبان عشق و نیایش و خضوع و بندگی به [صفحه ۲۳۸] روح و اعماق وجود انسان، می‌رساند. یگانگی خدا در معبودیت، یگانگی خدا در فرمانروایی بر هستی، عظمت و والایی قابل ستایش فرمانروایی بهینه‌ی خدا، مرگ و حیات مقهور خدا و قانون آن در اختیار او، خدا مبدأ و منشأ همه‌ی ارزش‌ها در نظام وجود، خدا دارای قدرت مطلق، پروردگاری خدا و تکامل بخشی او به خلق، شایان ستایش، نور وجود و تکامل و رهایی در نظام جهان متکی به خدا، قوام و پایداری جهان، از آن خدا، زیبایی آسمان‌ها و زمین در پرتو جلوه‌ی جمال خدا. (خدا با چنین ویژگی‌ها و صفات) تنها ملجأ نیازمندان و تنها پاسخگوی واقعی ایشان، حقانیت وجود خدا، قرآن، وعده‌ی بهشت و دوزخ، حقانیت قیامت و لقای الهی، حقانیت رستاخیز آدمیان از قبرها، اقرار دوباره و چند باره به تسلیم و ایمان و توکل و... این‌ها همه و همه، همان پیام‌هایی است که در سراسر قرآن، مورد توجه وحی است و خداوند به آدمیان یادآوری کرده است. نیایشی دیگر امام باقر (ع) پس از نماز شب در نیایش با خداوند این فرازها را بیان می‌داشت: اللهم بحق محمد و آل محمد، صل علی محمد و آل محمد؛ خداوندا! به حق محمد و خاندان او بر محمد و خاندانش درود فرست. و لا تؤمنا مکرک؛ خداوندا! ما را فارغ از مکر (غافل از برنامه‌ها و مجازات‌هایی که برای گنهکاران قرار داده‌ای) قرار مده. و لا تنسنا ذکرک؛ و ما را از یاد خویش در سراب غفلت و فراموشی رها مکن. و لا تکشف عنا سترک؛ پوشش و حجاب خطا پوشت را از کردار ما بر مگیر (ما را رسوا مکن). و لا- تحرنا فضلک؛ ما را از لطف و فضل خویش محروم و بی‌بهره مدار. و لا- تحل علينا غضبک؛ خشم را بر ما جاری مساز. [صفحه ۲۳۹] و لا تباعدنا من جوارک؛ و ما را از جوار رحمت دور مگردان. و لا تنقصنا من رحمتک؛ و رحمت‌هایت را از ما دریغ مکن. و لا تنزع عنا برکاتک؛ و برکات را از ما دور مگردان. و لا تمنعنا عافیتک؛ و ما را از سلامتی و عافیت، بی‌بهره مساز. و اصلح لنا ما اعطیتنا؛ و آنچه را که به ما عطا کرده‌ای، سامان بخش و مایه‌ی صلاح ما قرار ده. و زدنا من فضلک المبارک الطیب الحسن الجمیل؛ از الطاف دیرپایت و از نعمت‌های پاکیزه، نیکو و زیبایی ما را افزون عطا کن. و لا تغیر ما بنا من نعمتک؛ به خاطر رفتار ناشایست ما، نعمت‌هایت را باز مگیر و تغیر مده. و لا تؤیسنا من روحک؛ و ما را از امداد و

حمایت و لطفت مأیوس مگردان. و لا تهنا بکرامتک؛ به بزرگواری خویش، ما را خوار مگردان. و لا تضلنا بعد اذ هدیتنا؛ و پس از راهیابی به هدایت، ما را در گمراهی فرو مگذار. وهب لنا من لدنک رحمۃ؛ و از جانب خویش رحمتی ویژه به ما ارزانی دار. انک انت الوهاب؛ همانا تو بخشش‌ها و الطاف بسیار داری. اللهم اجعل قلوبنا سالمۃ؛ بار اله! قلب‌هایمان را سالم (فاقد کبر و شقاوت و...) قرار ده. و ارواحنا طیبۃ؛ [صفحه ۲۴۰] و روحمان را پاکیزه. و السنننا صادقۃ؛ و زبانمان را صادق و راستگو و ایماننا دائم؛ و ایمانمان را همیشگی و پایدار و یقیننا صادق؛ و یقین ما را راستین. و تجارتنا لا تبور؛ و داد و ستدمان را (در میدان عمر) بارور و بی شکست قرار ده! ربنا آتنا فی الدنیا حسنۃ؛ پروردگارا! هم در دنیا به ما نیکی عطا کن. و فی الآخرة حسنۃ؛ و هم در آخرت. و قنا عذاب النار. [۴۱۹]. و ما را از فرو افتادن در آتش دوزخ نگاهدار! نیایشی دیگر مردان خدا، در هنگام تلاش و استراحت، اندوه و شادی، سختی و آسانی و... از یاد خدا و نیایش با او غافل نمی‌مانند. امام باقر (ع)، علاوه بر نیایش‌ها و دعا‌های پر محتوایی که پس از نمازها و در دل شب، به درگاه خدا عرضه می‌داشت، حتی به هنگام استراحت و خوابیدن نیز خویش را در محضر او می‌دید و با محبوب خود، راز و نیاز می‌نمود و می‌گفت: بسم الله الرحمن الرحیم. به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان اللهم انی اسلمت نفسی الیک؛ بارها! جانم را به پیشگاهت تسلیم داشته (سراپا رام و فرمانبر توام) [صفحه ۲۴۱] و جهت وجهی الیک؛ تمام توجهم را به سوی تو معطوف داشته‌ام. و فوضت امری الیک؛ سامان همه‌ی امورم را به تو واگذار کرده (از تو انتظار سامان بخشی دارم). والجات ظهری الیک؛ به لطف و امداد تو تکیه دارم و پناه آورده‌ام. تو کلت علیک رهبة منک؛ بر تو توکل دارم در حالی که از مخالفت با فرمان‌هایت بیمناکم. و رغبة الیک؛ و به نعمت‌ها و لطف تو امیدوارم و به آن‌ها چشم دوخته‌ام. لا منجی و لا ملجأ منک الا الیک؛ هیچ جایی برای نجات و هیچ پناهگاهی نیست (که به هنگام نافرمانی تو به آنجا گریزیم) جز به سوی خود تو!، آمنت بکتابک الذی انزلت؛ به کتاب آسمانی‌ای که فرو فرستاده‌ای. و برسولک الذی ارسلت. [۴۲۰]. و نیز به پیامبری که مبعوث داشته‌ای، ایمان دارم. امام (ع) پس از این راز و نیاز عارفانه، مشغول تسبیح حضرت زهرا (س) می‌شد که آن چیزی جز ذکر «الله اکبر» و «الحمد لله» و «سبحان الله» نیست. اگر در مضمون نیایش فوق تأمل شود، تناسب مطالب آن با هنگام خواب، آشکار می‌گردد؛ چه، خواب، نمودی است از مرگ، و لحظه‌ی خوابیدن، لحظه‌ای است که می‌تواند شباهت‌های زیادی به لحظه‌ی مردن آدمی داشته باشد. لحظه‌ای که باید تلاش‌های گذشته را کنار نهاد و تسلیم خاموشی و بی‌ارادگی شد و قدم در میدانی گذاشت که انسان قادر به جلب منفعت برای خویش یا دفع زیان از خود نیست. و آدمی به شدت خود را نیازمند حامی و نگاهبان می‌بیند. [صفحه ۲۴۲] این جا است که امام باقر (ع) نفس خویش را تسلیم پروردگار می‌بیند، توجه خود را تنها به جانب او قرار می‌دهد، سرنوشتش را به خدا تفویض می‌کند و.. سرانجام به حقانیت کتاب الهی و رسالت پیامبر (ص) دوباره و چند باره اقرار می‌کند. امروز در پرتو علوم تربیتی، تأثیر سازنده‌ی این افزارها - آن هم در لحظات حساس زندگی - تبیین شده است، و بر اهل دانش و بینش مخفی نیست. [صفحه ۲۴۵]

حکمت‌ها و درس‌هایی از امام باقر علیه السلام

تجلی دانش و حکمت در سخنان باقرالعلوم

اشاره

گفتار هر انسان، نمایانگر عقل و اندیشه و شخصیت علمی و معنوی او است. چنان که علی (ع) فرموده است: «اللسان ترجمان العقل». [۴۲۱]. یعنی: زبان و کلام، ترجمان عقل آدمی است. گفتار هر فرد، نه تنها آینه‌ی عقل او است، بلکه نمایانگر ابعاد مختلف شخصیت وی نیز می‌باشد. «اللسان میزان الانسان». [۴۲۲]. یعنی: سخنان انسان، میزان شناخت شخصیت و کمالات انسانی او است. آن چه از فرزندانگان و اندیشمندان، در تاریخ به یادگار می‌ماند، سخنان عالمانه و حکیمانه‌ای است که برای نسل‌های بعد، راهگشا و

درس آموز می‌باشد. با همین گنجینه‌های گرانبها است که می‌توان صاحبان ارزش و دانش را از گزافه‌گویان و شخصیت‌های کاذب تاریخ باز شناخت. اندیشمندان حق‌جو، کافی است که نگاهی به خطبه‌ها، حکمت‌ها و درس‌های ثبت شده از ائمه‌ی معصومین (ع) در برکات کتاب‌های تاریخ و حدیث بیفکنند، آن‌ها را با [صفحه ۲۴۶] سایر آثار علمی و گفتار و رفتار مدعیان علم و غاصبان پیشوایی مقایسه کنند، تا جلوه‌ی حق را با همه‌ی شکوه و عظمت آن، در سیمای خاندان رسالت، مشاهده کنند. چه بجا و واقع بینانه است این عبارت‌ها در توصیف سخنان و احادیث اهل بیت (ع): «کلامکم نور، و امرکم رشد، و وصیتکم التقوی، و فعلکم الخیر، و عادتکم الاحسان، و سجیتکم الکریم. یعنی: کلام شما نور و روشنایی، و فرمان و رهنمودتان تکامل و بالندگی، و سفارشتان تقوا، و رفتارتان نیک، عادتتان احسان، و منش شما کرامت و بزرگواری است. ائمه‌ی معصومین (ع) این مقام را در پرتو فضل و رحمت الهی به دست آورده‌اند، و همه‌ی آنان در علم و عمل و کرامت‌های انسانی و ارزش‌های دینی برابرند، اما روزگار به تناسب تنگناها و سهولت‌هایی که داشته است، گاه مجال ظهور و بروز به این گنجینه‌های الهی نداده است و زمانی از خشونت خود کاسته، و به مردم فرصت داده است تا ابعاد بیشتری از شخصیت علمی و معنوی خاندان رسالت (ع) را بشناسند. امام باقر (ع) در شمار اندک امامانی است که حکومت‌های جبار به دلیل مشکلات داخلی خود، وی را مجال دادند تا به تربیت و هدایت و تعلیم امت اسلامی بپردازد و با تشکیل کرسی عظیم دینی، معارف الهی و دانش ناب دینی را از انزوای مهجوریت بیرون آورد و چونان زلال باران، دلشدگان تشنه‌ی حقیقت را سیراب سازد. برترین گواه ارجمندی باران، پاکی، صافی و حیاتبخشی قطره‌های آن است. و گویاترین شاهد مقام والای باقرالعلوم (ع)، درس‌ها و حکمت‌ها و موشکافی‌های علمی و سخنان پر محتوا و سازنده‌ی او است. امام باقر (ع) بارها و بارها، خود به این حقیقت تصریح کرده است که امامان وارث علمی برترند. برتر از آنچه نزد دیگر انسان‌ها یافت می‌شود. آن حضرت آیه‌ی «بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم» [۴۲۳] را تلاوت [صفحه ۲۴۷] می‌کرد. (یعنی: قرآن آیاتی است روشن در سینه‌ی آنان که از علم برخوردار شده‌اند و به آنان دانش عطا شده است) آن گاه با دست به سینه‌ی خویش اشاره می‌کرد [۴۲۴] و خود را مصداق آیه‌ی یاد شده معرفی می‌نمود. در بیانی دیگر از آن حضرت چنین نقل شده است: هیچ کس از میان مردم مدعی جمع تمامی قرآن نیست، مگر آن که به دروغ ادعا کند؛ زیرا (پس از رسول خدا صلوات الله علیه) کسی همانند علی بن ابی‌طالب و ائمه بعد از او، قرآن را آن گونه که نازل شده جمع و حفظ نکرده است. [۴۲۵]. هر چند محور علوم ائمه (ع) معارف دینی و قرآنی است، اما ایشان از شناخت زمان و رخدادها و مقتضیات آن نیز بهره‌ی وافر داشته‌اند. امام باقر (ع) در این زمینه می‌فرماید: از جمله علوم‌ی که به ما عطا شده است، تفسیر قرآن و احکام آن و دانش تحولات زمان و مقتضیات آن است... [۴۲۶]. و در حدیثی دیگر، پس از توصیف ارزش علم، بیان داشته است که: خداوند به وسیله‌ی همین دانش است که گروهی را بر دیگران برتری بخشیده و در طریق ارزش‌ها، پیشوایشان قرار داده است، تا مردم در رفتار خود به آنان اقتدا کنند. [۴۲۷]. باید توجه داشت که اولاً، ذخایر معرفتی بر جای مانده از آن حضرت، خود گواهی متقن بر درستی مطالب فوق می‌باشد، و ثانیاً، اظهار این سخنان در برابر اعضای یک جامعه‌ی بزرگ که در آن صاحبان دانش و مدعیان علم کم نبوده‌اند، خود می‌تواند بیانگر گوشه‌ای از موقعیت علمی بارز و انکارناپذیر آن حضرت باشد؛ چه، مدعیان علم و کسانی که در برابر امام باقر (ع) بر کرسی تدریس فقه، تفسیر و مباحث کلامی تکیه زده بودند، در صورتی که می‌توانستند، از مقابله‌ی با آن حضرت کوتاهی نداشتند و با طرح سؤال‌ها و مباحث علمی تفوق خود را به اثبات می‌رساندند! البته [صفحه ۲۴۸] آن‌ها از این تلاش رویگردان نبودند و مباحثه‌ها و مناظره‌های ایشان با ائمه (ع) و نیز امام باقر (ع) در کتاب‌های حدیثی و کلامی ثبت است، ولی این بحث‌ها جز تجلی عظمت علمی ائمه (ع) حاصلی برای آنان نداشته است. اکنون برای ارائه‌ی نمونه‌ای از معارف امام باقر (ع) نگاهی خواهیم داشت به بخشی از احادیث، که بسیاری از آن‌ها در اصول کافی به وسیله‌ی پیشوای امامیه در قرن سوم؛ یعنی محمد بن یعقوب کلینی گردآوری شده است. این بررسی، ضروره‌ی در حد یک فهرست نویسی اجمالی آن هم تنها در برخی زمینه‌ها می‌باشد؛ زیرا تفصیل و توضیح و ژرفنگری در احادیث،

مجالدی دیگر می‌طلبد.

ارزش والای عقل

از آن جا که اسلام دین عقل و فطرت است و قوانین و احکام آن کمترین تضاد با عقل سلیم و فطرت صحیح ندارد، بلکه یکی از اهداف آن، واداشتن مردم به فکر و آشکار ساختن گنجینه‌های پنهان دانش و عقل بر توده‌ها است، نه تنها انسان‌ها را از تفکر و تعمق درباره‌ی حقایق هستی و معارف دینی باز نداشته، که آنان را به شدت تشویق کرده است. در روزگاری که دورماندگان از کوثر ولایت، و جدا شدگان از معارف اهل بیت، از پاسخ به شبهات و پرسش‌های دینی جامعه فرومانده و تنها راه پوشاندن جهل خود و حفظ دین ظاهری مردم را، ممنوعیت ژرف اندیشی در حقایق دینی می‌دیدند و هر کسی که درباره‌ی مبدأ و معاد و جبر و اختیار... مطلبی می‌پرسید، وی را ملامت می‌کردند و پرسش‌های او را بدعت در دین و حرام می‌شمردند، [۴۲۸] یا پاسخ‌هایی نامعقول به او ارائه می‌داشتند، امام باقر (ع) به عنوان وارث علم پیامبر (ص) و حجت خدا بر خلق، مردم را به تعقل فرا می‌خواند، و ارزش‌های والای عقل و ایمان متکی بر تعقل و تفکر و شناخت را مطرح می‌کرد و می‌فرمود: خداوند چون عقل را آفرید، او را مورد بازپرسی قرار داد، به او فرمان داد: پیش [صفحه ۲۴۹] آی و او پیش آمد، سپس فرمان داد: باز گرد! و او باز گشت. آن گاه خداوند فرمود: به عزت و جلالم سوگند! که هیچ آفریده‌ای نزد من محبوبتر از تو نیست و تنها بندگانی را از عقل کامل بهره‌مند می‌سازم که دوستشان بدارم. هان! همه‌ی امر و نهیهای من تنها متوجه تو است و فقط تو را بر تخلف‌ها و گناهان مجازات کرده و بر اطاعت و بندگی، پاداش می‌دهم. [۴۲۹]. امام (ع) در بیانی دیگر می‌فرماید: در روز قیامت، خداوند هر انسانی را به اندازه‌ی عقلی که به وی عطا کرده است، مورد حسابرسی و سنجش قرار می‌دهد. [۴۳۰].

جایگاه بلند دانش

اشاره

امام باقر (ع) به پیروی از قرآن و رهنمود وحی، با ارجگذاری به علم و دانش و ترسیم جایگاه بلند و ارزشی آن، جامعه‌ی اسلامی را به کسب دانش و تحصیل شناخت دین و دیگر علوم مورد نیاز زندگی فرا خوانده است. در قبال ادیانی که علم را شجره‌ی ممنوعه دانسته‌اند و در مواجهه با جریان‌های اجتماعی که مسلمانان را به تعبد خشک و انزوا طلبی و چله‌نشینی و ریاضت‌های بدنی به جای درایت عقلی و علمی دعوت کرده‌اند، امام باقر (ع) امت اسلامی را به سمت علم و معرفت راهنمایی کرده، می‌فرمود: دانشمندی که با دانش خود به جامعه سود رساند، از هفتاد هزار عابد، برتر است. [۴۳۱]. به راستی، بیانی نیرومندتر از این سخن امام باقر (ع) در توصیف دانش و در تشویق جامعه‌ی ایمانی به کسب علم، در سایر ادیان و مکاتب نمی‌توان یافت. [صفحه ۲۵۰] باید توجه داشت که این سخن از کسی صادر شده است که خود در اوج عبودیت و عبادت و بندگی حق قرار دارد. نه از کسی که به دلیل نا آشنایی با دین و عداوت با ارزش‌های دینی، به نفی عبادت و تکریم علم پرداخته است. امام (ع) با این بیان درصدد نفی ارزش عبادت نیست، بلکه می‌خواهد تا جامعه را از عبادت بی محتوا و عمل بدون علم و تعبد سطحی و بی‌اساس باز دارد، و آنان را به عبادت آگاهانه و بندگی واقعی در برابر خدا دعوت کند. امام (ع) در بیانی دیگر می‌فرماید: به خدا سوگند! مرگ یک عالم، برای ابلیس از مرگ هفتاد عابد، دوست داشتنی‌تر است. [۴۳۲].

تحصیل دانش، عبادت و جهادی بزرگ

از جمله سفارش‌های امام باقر (ع) به شیعیان خود، طلب علم و حرکت بر اساس دانش و بصیرت بود. آن حضرت می‌فرمود: به فراگیری دانش پردازید؛ زیرا تحصیل دانش حسنه و طلب علم عبادت، و گفتگو درباره‌ی مسایل علمی تسبیح، و تلاش برای جستن معرفت جهاد، و تعلیم و آموزش آن به دیگران صدقه، و قرار دادن آن در اختیار شایستگان، مایه‌ی تقرب به خداوند است. دانش میوه‌ای بهشتی، انسی در وحشت، همدمی در غربت، رفیقی در خلوت، راهنمایی در ظلمت‌ها، یآوری در سختی‌ها، ارجمندی نزد دوستان است. [۴۳۳].

علم، سلاحی کارآمد

امام باقر (ع) در ادامه‌ی سفارش‌های ارزنده‌ی خویش به پیروان خود، برای تشویق [صفحه ۲۵۱] آنان به تحصیل علم، به توان و کارآیی دانش در میدان مقابله با دشمنان اشاره فرموده و تصریح کرده است: علم سلاحی است علیه دشمنان [۴۳۴]. و در ادامه‌ی همین سخنان، امام (ع) یادآور شده است که امامان (ع) و رهبران الهی بر اساس همین معیار ارزنده، بر دیگران رفعت یافته و پیشوای مردم قرار گرفته‌اند. [۴۳۵].

اهمیت تعلیم و تعلم

امام باقر (ع) در زمینه‌ی اهمیت تعلیم و تعلم و ضرورت ترویج دانش در پهنه‌ی جامعه، فرموده است: معلم و متعلم هر دو پاداش و اجر معنوی دارند، اما پاداش معلم فزونتر است. پس شما علم را از عالمان فرا گیرید و به دیگران آموزش دهید. چنان که عالمان به شما آموزش دادند و دانش خود را در اختیار شما قرار دادند. [۴۳۶].

ممنوعیت سوء استفاده از دانش

دانش، قدرت و توانایی است و چه بسا دانشمندان وسوسه شوند تا به اتکای قدرت علمی خود بر جامعه فخر فروخته و یا بر آنان سلطه پیدا کنند. امام باقر (ع) در تخطئه‌ی چنین ایده و روشی، فرموده است: کسی که به تحصیل دانش روی آورد، بدان انگیزه که در پرتو علم خویش بر اهل دانش فخر فروشد، یا با سست اندیشان ساده‌لوح به جدل و ستیز پردازد، یا مردم را متوجه و شیفته‌ی خود سازد، جایش در آتش است، همانا ریاست، تنها شایسته‌ی صالحان می‌باشد. [۴۳۷]. [صفحه ۲۵۲] یعنی کسی که با انگیزه‌های نادرست به دانش دست یافته باشد، هر چند از عهده‌ی کاری بر آید، از نظر روحی شایسته‌ی تصدی امور و ریاست نیست.

آثار نیک و بد تعلیم، متوجه معلمان

ارزش علم و اهمیت کار تعلیم و تعلم، در حقیقت به موضوع آن بستگی دارد؛ یعنی هر چه موضوع علم و چیزی که معلم می‌خواهد آن را به متعلم بیاموزد، ارزنده‌تر و ضرورتر باشد، ارزش تعلیم و تعلم آن هم بیشتر است. و به عکس، هر گاه موضوع مورد تعلیم، کاری کم‌ثمر یا بیهوده یا مضر باشد، آموزش آن هم بی‌ارزش، بلکه ضد ارزش است. در چنین صورتی نه تنها معلم اجر و ارجی ندارد، که به میزان آثار زیانبار تعلیم نادرست خود، و به مقدار انحرافی که در دانشجو پدید آمده، مسؤول خواهد بود و خسارت خواهد دید. امام باقر (ع) در این باره فرموده است: هر کس دری از هدایت و سعادت بر روی خلق گشاید و ارزش‌ها را به آنان تعلیم دهد، همان پاداشی را خواهد داشت که به هدایت یافتگان و عمل شایسته‌ی آنان تعلق گیرد، بی آن که از پاداش ایشان کم شود. هر کس دری از گمراهی بر روی مردم بگشاید و مطالب زشت و گمراه کننده به آنان بیاموزد، گناهی به اندازه‌ی گناه همه‌ی

کسانی خواهد داشت که در نتیجه‌ی درس‌های او به گمراهی افتاده و زشتی گرفتار شده‌اند. بی آن که از گناه خود گمراهان و زشت کرداران چیزی کاسته شود [۴۳۸].

لزوم دقت در گزینش معلم

هرچند تحصیل دانش ارزشمند است، ولی از آن جا که شخصیت اخلاقی و [صفحه ۲۵۳] معنوی معلم در روح دانشجو تأثیر می‌گذارد، امام باقر (ع) سفارش فرموده است که در انتخاب معلم باید دقت کرد؛ زیرا علم غذای روح است و اگر این غذا ناسالم باشد یا به شکل نادرستی تهیه شده باشد، روح را بیمار می‌کند. در محضر امام باقر (ع) این آیه از قرآن مطرح شد: «فلینظر الانسان الی طعامه» [۴۳۹]. یعنی: انسان باید به غذای خویش با دقت و تأمل بنگرد و بیندیشد. شخصی از آن حضرت پرسید: منظور از غذا چیست؟ امام فرمود: منظور از غذا، همان علمی است که می‌آموزد و باید انسان توجه کند که آن را از چه کسی فرا می‌گیرد! [۴۴۰].

لزوم دقت در انتخاب دانشجو

این تنها وظیفه‌ی دانشجو و متعلم نیست که در انتخاب استاد ملاک‌های اخلاقی و معنوی را در نظر بگیرد، بلکه در نگاه امام باقر (ع)، معلم نیز موظف است که در انتخاب متعلم دقت کرده و فردی را امانتدار دانش خود قرار دهد که از ایمان و پاکی برخوردار است و علم را در خدمت خیانت و شرارت به کار نمی‌گیرد. آن حضرت در این باره می‌فرمود: خداوند رحمت کند کسی را که علم را زنده کند. از آن حضرت سؤال شد که زنده ساختن علم به چیست؟ فرمود: به این است که، علم را با اهل دین و پرهیزکاری در میان بگذارد و با آنان مذاکره کند. [۴۴۱]. [صفحه ۲۵۴]

شناخت، ملاک ارزش عمل

امام باقر (ع) به عنوان مفسر قرآن و بیانگر حقایق وحی، اعلام داشته است: هیچ عملی - در پیشگاه خداوند - پذیرفته نیست، مگر عملی که بر اساس شناخت و معرفت صورت گرفته باشد و حقیقت شناخت در میدان عمل تجلی می‌یابد. [۴۴۲].

شناخت، معیار منزلت انسان

امام صادق (ع) از پدر گرامی خویش چنین نقل کرده است: ای فرزندم! منزلت و جایگاه ارزشی شیعیان را بر اساس میزان روایت و معرفت آنان بشناس، زیرا معرفت عبارت است از فهم و درک روایات (و آن چه به عنوان رهنمودهای دین تلقی می‌شود). و در پرتو درک عمیق روایت‌ها است که مؤمن تا عالیترین درجات ایمان، اوج می‌گیرد و بالا می‌رود. من در کتاب ویژه علی (ع) نگریستم و در آن چنین یافتم: همانا ارزش هر انسانی به اندازه‌ی معرفت و شناخت او است، خداوند مردمان را بر اساس عقلی که در دنیا به ایشان عطا کرده است، محاسبه می‌کند. [۴۴۳].

شناخت عمیق دین، اوج کمال و تعالی

بی‌شک هر دانشی که در خدمت بهزیستی مادی و معنوی انسان قرار گیرد، ارزشمند است و کمال به حساب می‌آید، ولی در این میان، شناخت عمیق دین و حقایق وحی از مرتبه‌ی عالی‌تر و ارزش اصیل‌تری برخوردار است؛ زیرا این شناخت است که به زندگی

انسان و تلاش‌های او جهت صحیح می‌بخشد. امام باقر (ع) [صفحه ۲۵۵] فرموده است: عالیتین مرتبه‌ی کمال در سه چیز است: ۱- درک و شناخت عمیق دین ۲- صبر بر دشواری‌ها ۳- حرکت سنجیده و حساب شده در اداره‌ی امور زندگی. [۴۴۴].

شناخت خداوند و صفات او

بخش مهمی از معارف و درس‌های امام باقر (ع) در زمینه‌ی شناخت خداوند و صفات او است، که بخشی از آن‌ها را در گذشته تحت عنوان «تبیین معارف اصولی دین» یادآور شدیم. در این جا نیز به عنوان نمونه از روایتی یاد می‌کنیم که امام باقر (ع) شرط بندگی و عبادت انسان به درگاه خداوند را، معرفت و شناخت وی دانسته است. امام باقر (ع) به ابوحمزه فرمود: کسی می‌تواند به حق، عبادت خداوند را به جا آورد که به او معرفت داشته باشد و خدا را به درستی و شایستگی بشناسد، و اما کسی که شناخت درستی درباره‌ی ذات مقدس او نداشته باشد، خدا را همانند این مردم عوام و گمراه (بی‌محتوا و سطحی) عبادت خواهد کرد! [۴۴۵]. از آن حضرت سؤال شد که چه مقدار از شناخت خداوند، ضروری است به طوری که به کمتر از آن نمی‌توان اکتفا کرد؟ فرمود: کمترین و ضرورترین مرحله‌ی شناخت خداوند این است که بدانی: هیچ چیز همانند او نیست و هیچ موجودی به او شباهت ندارد، و دارای علم، شنوایی و بینایی ازلی است. [۴۴۶]. [صفحه ۲۵۶] امام باقر (ع) با این که در توصیف پروردگار و بیان صفات و ویژگی‌های او، سخنان استدلالی و درس‌های فراوان دارد، اما اهل ایمان را از تفکر و مناظره در دو میدان نهی کرده است: ۱- نهی از تفکر در ذات خداوند امام (ع) در این باره می‌فرمود: از تفکر در ذات خدا بپرهیزید و درباره‌ی آن نیندیشید ولی هرگاه خواستید که به عظمت او پی ببرید، آفریده‌های عظیم او را مورد مطالعه قرار دهید. [۴۴۷]. ۲- نهی از مباحثه‌های بیحاصل و دشمنی‌زا. امام (ع) در این زمینه می‌فرمود: از خصومت‌ها و ستیزه‌جویی‌ها (در مباحث اعتقادی و دینی) بپرهیز؛ زیرا این گونه مناظره‌ها، شک آفرین و مایه‌ی نابودی عمل و خرد شدن شخصیت فرد است. چه بسا در چنین مناظره‌هایی، فرد سخنی بر زبان آورد که هرگز مورد آموزش قرار نگیرد. در گذشته، مردمانی وجود داشتند که دانش‌های بایسته و مورد نیاز خود را رها کرده و به جستجوی مطالبی پرداختند که نیازی بدان نداشتند و از پرداختن به آن‌ها نهی شده بودند، تا آنجا که رشته‌ی تحقیق آن‌ها به ذات خدا رسید و سرگردان و متحیر شدند، آن چنان که هر گاه کسی یکی از آنان را از پیش رو صدا می‌زد، برای پاسخ دادن، به پشت سرش رو می‌گردانید و هر گاه از پشت سر او را صدا می‌زد، به پیش روی خود توجه می‌نمود! [۴۴۸]. منظور امام (ع) از بیان اخیر این است که وقتی اساس تحقیق و موضوع آن نادرست باشد و از شیوه‌های ستیزه‌جویانه و غلط استفاده شود، کار مناظره و تحقیق، جز حیرت و تناقض‌گویی حاصلی ندارد، تا آن جا که فرد، بدیهی‌ترین امور [صفحه ۲۵۷] را نادیده گرفته، یا از درک آن عاجز می‌شود.

شناخت رهبران الهی

در روایات معصومین (ع) پس از معرفت خداوند، مهم‌ترین مسأله‌ای که طرح گردیده، مسأله‌ی شناخت رهبر و امام است؛ زیرا اصولاً آشنایی دقیق خلق با پیام وحی و حتی معرفت صحیح آنان نسبت به خداوند، از طریق رهبران الهی صورت می‌گیرد. اگر انبیا و رهبران الهی نبودند، آدمیان به سوی خدا ره نمی‌بردند و هدایت نمی‌شدند. خداوند، انبیا و امامان را رهبر، معلم و مربی انسان‌ها قرار داده است، تا مردمان را به سوی معارف الهی و شریعت آسمانی دعوت کرده و حجت خدا بر خلق باشند. از این رو است که در قرآن سه فرمان به ترتیب یاد شده است: ۱- لزوم اطاعت از خدا. ۲- وجوب اطاعت از پیامبر (ص). ۳- ضرورت اطاعت از اولی الامر [۴۴۹] (یعنی رهبران الهی و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام). امام باقر (ع) در حدیثی می‌فرماید: به وسیله‌ی ما، خداوند مورد پرستش قرار می‌گیرد و به توسط ما، معرفت خداوند حاصل می‌شود و از طریق ما، توحید و اندیشه‌ی یگانگی خدا تبیین شده است و محمد (ص) واسطه میان خلق و خدا است. [۴۵۰]. آن چه امام باقر (ع) در این حدیث، درباره‌ی نقش پیامبر (ص) و ائمه (ع) بیان

داشته، چیزی جز نقش معلمی و هدایتگری نیست؛ زیرا دانشجو در پرتو درس‌های معلم است که به معرفت و کمال دست می‌یابد، و طفل در نتیجه‌ی مراقبت‌ها و [صفحه ۲۵۸] هشدارهای مربی است که به رشد و تعالی می‌رسد. بنابراین، اگر شناخت خداوند و عبادت او، مهمترین موضوع معرفتی است، پس راه تحصیل این شناخت نیز به همان اندازه اهمیت دارد؛ زیرا اگر راه شناخت، غلط باشد، سالک هرگز به مقصد نخواهد رسید و انسان آن گونه که باید خدا را نخواهد شناخت. زمانی که راه شناخت، راهی بی‌خطر و مصون از کجی و انحراف نباشد، انسان در معرفت خدا یا گرفتار تجسیم می‌شود و یا در دام تشبیه می‌افتد. یا قایل به جبر می‌شود و یا اختیار مطلق را می‌پذیرد و...! چنان که دور افتادگان از مسیر ولایت اهل بیت، به دلیل سود نبردن از درس‌ها و معارف آنان، گرفتار چنین مشکلاتی شدند. پیامبر (ص) و امام راه معرفت خدا می‌باشند، و به این دلیل، شناخت آن‌ها و پیروی از ایشان پس از معرفت و عبادت خدا، مهمترین و سرنوشت‌سازترین موضوع علمی و عملی است. امام باقر (ع) می‌فرماید: همانا رسول اکرم (ص) دری است که نمی‌توان به خدا رسید، مگر از طریق آن. رسول اکرم (ص) راه خدا است؛ راهی که هر کس آن را ببیند به خداوند می‌رسد، و همچنین پس از رسول اکرم (ص)، امیرمؤمنان و یکایک ائمه (ع) همین نقش را دارند. [۴۵۱].

رابطه‌ی امام‌شناسی و خداشناسی

اظهار این عقیده که پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) راه معرفت و عبادت خدایند سخنی گزاف و مبالغه‌آمیز نیست و با عقیده‌ی توحیدی منافات ندارد؛ زیرا خداوند خود خواسته است که انبیا پیام او را به خلق برسانند، و خود خواسته است تا اوصیای پیامبر، به هدایت و رهبری خلق پردازند و آنان را به آیات الهی [صفحه ۲۵۹] توجه دهند و قرآن را به ایشان تعلیم داده، قوانین شریعت را بر ایشان تشریح کنند. خداوند همچنان که بادها را وسیله‌ی حرکت ابرها، و ابرها را وسیله‌ی ریزش باران و باران را وسیله‌ی رویش گیاهان و جوشش چشمه‌ها و سیراب گشتن تشنگان قرار داده است، انبیا و اوصیای معصوم را مایه‌ی هدایت و تکامل انسان‌ها و واسطه‌ی میان خویش و بندگان قرار داده است. و همچنان که عوامل طبیعی، واسطه‌ی فیض و رحمت الهی بر خلقند؛ رهبران الهی (پیامبر و اوصیای او) نیز واسطه‌ی هدایت مردم و رسیدن فیض عظیم الهی به انسان‌ها هستند. امام صادق (ع) به این حقیقت تصریح کرده و فرموده است: خداوند امتناع دارد از این که امور جهان از طریقی، جز طریق عوامل و اسباب جریان یابد. از این رو برای هر چیزی، سبب خاصی قرار داده است و برای هر سببی، شرحی تعیین کرده و برای هر شرح، علمی مقرر داشته و برای هر علم، راهی روشنگر معین نموده است. خدا را کسی خواهد شناخت که این راه روشنگر را بشناسد و به خدا ره نخواهد برد، کسی که به راه صحیح شناخت ره نبرد. این راه گویا و روشنگر، رسول اکرم (ص) و ما امامان معصوم هستیم. [۴۵۲]. امام باقر (ع) در ترسیم این واقعیت فرموده است: کسی که رهبر الهی نداشته باشد، مانند گوسفندی است که از گله و شبان خود جدا گشته و تمام روز را به حیرت و سرگردانی از این سو به آن سو رود. چون شب فرا رسد، گله را با شبان مشاهده کند و به آن‌ها ملحق شود و تا صبح در خوابگاه آن‌ها بیارمد، اما همین که صبح گردید، از آن شبان و گله نیز احساس غربت و ناآشنایی کرده و جدا شود و باز سرگردان بماند، هر شبانی که او را ببیند، او را به جمع خود خواند، ولی او بیمناک و ترسان از هر شبان بگریزد تا به دام گرگ گرفتار شود. به خدا سوگند! کسی که از امت اسلام، بدون رهبری آشکار و عادل به سر برد گمگشته و گمراه است و اگر بر این حال بمیرد، بر کفر و نفاق مرده است. (و اما مراد [صفحه ۲۶۰] از امام، امام عادل الهی است و نه هر پیشوایی) همانا پیشوایان جور و پیروان ایشان، از دین خدا بر کنارند، خود گمراهند و مردم را نیز گمراه کنند!... [۴۵۳].

امام، نور هدایت

امام باقر (ع) در بیان جایگاه امام در جامعه‌ی اسلامی و نیاز امت به هدایتگر و مربی مقایسه‌ای میان، عالم طبیعت و نظام ارزش‌ها و

معنویت صورت داده و فرموده است: هرگاه فردی می‌خواهد مسیری را به طول چند فرسخ بپیمايد، سعی می‌کند تا راهنما و راه‌شناسی بیابد تا به گمراهی نیفتد. (این در زندگی مادی است) در حالی که آدمی برای شناخت ارزش‌های الهی و راه‌های معنوی با مشکلات و پیچیدگی‌های بیشتری مواجه است و برای حرکت به سوی کمال و تعالی، به راهنما و هدایتگری راه‌شناس و مطمئن، نیاز فزونتری دارد. پس سعی کن تا در مسیر دین و معرفت حقایق معنوی و الهی، برای خود، دلیل و راهنمایی داشته باشی. [۴۵۴].

امام (ع) در تفسیر آیه‌ی «اومن كان ميتا فاحييناه و جعلنا له نورا يمشى به في الناس». [۴۵۵] می‌فرماید: انسان مرده کسی است که جاهل است و چیزی نمی‌شناسد و زنده شدن این انسان در پرتو نور شناخت و معرفتی است که با آن در میان جامعه به درستی حرکت کند و این نور همان امام و پیشوای الهی است که به او اقتدا کرده، و از وی پیروی می‌کند. [۴۵۶]. [صفحه ۲۶۱]

امام، خزانه‌دار علم الهی

یکی از شیعیان امام باقر (ع) از آن حضرت تقاضا کرد که ویژگی‌های امام را برای او معرفی کند. امام باقر (ع) به عنوان بارزترین ویژگی، چنین فرمود: ما - خاندان رسالت و اوصیای پیامبر (ص) - خزانه‌داران علم الهی و تشریح کننده‌ی پیام وحی و حجت رسای الهی بر پهنه‌ی زمین هستیم. [۴۵۷]. در روایتی دیگر امام چنین می‌فرماید: ما خزانه‌دار خداییم، اما نه خزانه‌دار طلا- و نقره، بلکه خزانه‌دار علم اوییم. [۴۵۸].

امام، عالم به ظاهر و باطن قرآن

امام باقر (ع) می‌فرماید: هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که تمام حقایق قرآن و ظاهر و باطن آن، نزد او است، جز اوصیای پیامبر (ص) - ائمه‌ی معصومین (ع) - [۴۵۹]. و در تعیین مصداق آیه‌ی «ان في ذلك لآيات للمتوسمين» (یعنی؛ همانا در قرآن آیاتی است برای باریک بینان) امام باقر (ع) می‌فرماید: باریک بینان و ژرف نگران در قرآن، ائمه (ع) می‌باشند. [۴۶۰]. [صفحه ۲۶۲]

رابطه‌ی علم امام با لزوم اطاعت از او

یکی از دلایل قرآنی علم امام، فرمان خداوند به اطاعت از اولی‌الامر است. و اولی‌الامر به دلایل عقلی و نقلی، نمی‌تواند بر شاهان و فرمانروایان معمولی منطبق گردد. زیرا به گواهی تاریخ، بیشتر فرمانروایان انسان‌هایی فاسد و دنیاخواه و ضد دین بوده‌اند و عقلا محال است که خداوند، اطاعت آنان را بر مؤمنان واجب ساخته باشد. روایاتی بسیار در این زمینه وارد شده است که مراد از اولی‌الامر امامان معصومین و اوصیای پیامبر (ص) می‌باشند. زیرا در اینان ملاک‌هایی وجود دارد که شایسته‌ی اطاعت و پیروی می‌باشند، این ملاک‌ها هم در بعد عبادت و عمل و اخلاق مطرحند و هم در بعد علم و معرفت به خدا و قوانین شریعت و آنچه برای هدایت بشر لازم است. امام باقر (ع) در روایتی دقیقاً به این استدلال تصریح کرده است که اصولاً- میان وجوب اطاعت و علم گسترده‌ی صاحبان امر ملازمه وجود دارد. زیرا از نظر عقل قابل پذیرش نیست که خداوند بر بندگان خود اطاعت بی‌چون و چرای فردی را واجب کرده باشد که آن فرد خود گرفتار جهل و حیرت باشد و همه‌ی بایسته را نداند. بیان امام باقر (ع) چنین است: به خدا سوگند! امکان ندارد که عالم (کسی که خداوند اطاعت از او را واجب ساخته است) گرفتار جهل باشد، برخی مسایل را بداند و برخی را نداند، خداوند برتر و توانمندتر و با کرامت‌تر از این است که اطاعت از فردی را بر مردم لازم گرداند ولی علوم آسمان و زمین را از او دریغ کند و پنهان دارد. [۴۶۱].

امام، دارای علم پیامبر و نه مقام نبوت

از امام باقر (ع) سؤال شد: جایگاه شما چیست و قبل از شما (در امت‌های پیشین) [صفحه ۲۶۳] چه کسی شبیه منزلت شما را داشته است. فرمود: موقعیت ما، همانند موقعیت همدم موسی (هارون، خضر یا یوشع) و ذوالقرنین است که هر دو عالم بودند ولی پیامبر نبودند. [۴۶۲]. در بیانی دیگر امام باقر (ع) مشغول توصیف علی (ع) بود و فرمود: علی (ع) محدث بود (یعنی خبرهای تازه و علوم بایسته از جانب خداوند به او می‌رسید). شخصی از آن حضرت پرسید: آیا او پیامبر بوده است؟ امام باقر (ع) با دست خود پاسخ منفی داد و سپس فرمود: علی (ع) مانند همدم سلیمان یا همدم موسی یا ذوالقرنین می‌باشد. [۴۶۳].

امام معصوم، دارای ولایت بر امت

اشاره

امام باقر (ع) از رسول خدا (ص) این روایت را نقل کرده است: کسی که دوست دارد زندگیش، چونان زندگی من و مردنش، چونان مرگ من باشد و به همان بهشت که خداوند مرا وعده داده است وارد شود و به شاخه‌ی الهی چنگ زند، پس باید ولایت علی بن ابی طالب (ع) و اوصیای پس از او را بپذیرد (از آنان اطاعت کند و ایشان را دوست بدارد) زیرا آنان کسی را به گمراهی نمی‌کشاند و از طریق هدایت بیرون نمی‌سازند. بنابراین سعی نکنید که به آن‌ها چیزی بیاموزید، زیرا آن‌ها از شما داناترند... [۴۶۴].

علتی که رسول خدا (ص) برای لزوم پذیرش ولایت ائمه (ع) بیان داشته است [صفحه ۲۶۴] قابل اهمیت و توجه بسیار است. پیامبر (ص) نمی‌فرماید: از علی (ع) و اوصیای او اطاعت کنید چون از خویشان من می‌باشند! و یا فرموده است از آنان پیروی کنید چون زمام امور را در دست گرفته و فرمانروا و سلطانند! و یا هر نام و عنوان دیگری. بلکه فرموده است از ایشان پیروی کنید و ولایت آنان را بپذیرید چون اولاً کسی را به گمراهی نمی‌اندازند و از راه بایسته‌ی سعادت دور نمی‌سازند. و ثانیاً عالمترین مردمند. یعنی رهبری دو ویژگی مهم و اساسی دارد ۱- دانش گسترده ۲- صلاح و شایستگی روحی و عملی، و این دو در ائمه جمع است. دانش آنان از آثار و احادیثشان و صلاح عملی ایشان از تاریخ و نقل‌های متواتر و معتبر تاریخی آشکار است. امام باقر (ع) در بیان معنای این آیه: «ما به آل ابراهیم، کتاب و حکمت و ملک عظیم عطا کردیم» فرمود: خداوند از آل ابراهیم، رسولان، انبیا و ائمه را قرار داد و ملک عظیم این است که اطاعت از ایشان را بر مردم واجب ساخت. [۴۶۵].

دستیابی به ولایت امامان تنها در پرتو عمل

با توجه به اینکه ولایت معانی مختلف دارد و توجه‌گران و رهزنان اندیشه و ایمان مردم، گاهی از آن سوء استفاده کرده و می‌کنند. ائمه (ع) خود، معنای ولایت راه رسیدن به آن را کاملاً روشن ساخته‌اند. در احادیث به تفصیل بیان داشته‌اند که حقیقت ولایت هم شامل محبت است و هم شامل اطاعت و اما راه رسیدن به درجه‌ی اهل ولایت و برخورداری از نجات و سعادت، تنها گفتار ظاهری و ادعای محبت و پیروی نیست، بلکه تنها در پرتو عمل صحیح و شایسته است که مؤمن می‌تواند به ولایت واقعی دست یابد و خود را پیرو و دوست ائمه بداند. امام باقر (ع) به جابر فرمود: [صفحه ۲۶۵] ای جابر! آیا همین که کسی ادعا کند شیعه است و ما اهل بیت را دوست دارد، کافی است! به خدا سوگند، شیعه‌ی ما نیست مگر کسی که از مخالفت خدا پرهیزد و او را اطاعت کند. ای جابر! شیعیان ما شناخته نمی‌شوند مگر به وسیله‌ی تواضع، خشوع، امانتداری، یاد هماره‌ی خداوند، روزه، نماز، نیکی به والدین، رسیدگی به همسایگان تهیدست و... جابر می‌گوید: به امام عرض کردم: اگر به راستی شیعه باید چنین خصوصیتی داشته باشد، اکنون کسی را با همه‌ی این اوصاف نمی‌شناسم! امام فرمود: هان ای جابر! مواظب باش که این روش‌های گوناگون (افکار نادرست رایج میان گروه‌های مردم)، راه تو را منحرف نسازد. این کافی نیست که کسی بگوید علی (ع) را دوست دارم و ولایتش را

پذیرفته‌ام، ولی اهل عمل نباشد! چه این که پیامبر (ص) برتر از علی (ع) است و اگر کسی بگوید پیامبر (ص) را دوست دارم ولی از روش پیامبر (ص) پیروی نکند، این گونه محبت کمترین تأثیری به حال او ندارد! پس تقوای الهی داشته باشید و به آنچه خداوند امر کرده گردن نهید، میان خداوند و هیچ فردی، خویشاوندی نیست. محبوبترین بندگان نزد خداوند، باتقواترین و مطیع‌ترین آنان است... کسی که مطیع خدا باشد ولی ما است. و کسی که معصیت خدا کند، دشمن ما است، به ولایت راهی نیست جز از طریق عمل به ارزش‌های و بازداشتن خویش از زشتی‌ها. [۴۶۶].

اهل گناه، محروم از ولایت امامان

این نکته بسیار قابل توجه است که امام باقر (ع) با همه‌ی آن بیان‌های رسا که در وصف امامان و توصیف علم و مقام معنوی آنان دارد، تمام آن ارزش‌ها را در قلمرو بندگی خدا معرفی کرده و شیعه را از توهم کمترین شرک باز می‌دارد. و تصریح می‌کند که مقام امام چیزی در قبال قدرت و اراده‌ی خدا نیست. امام هیچگونه اختیار [صفحه ۲۶۶] مستقلی برای آموزش انسان‌ها ندارد و هرگز تضمین نمی‌کند که کسی معصیت خدا کند و به وسیله‌ی محبت ائمه، آزادی مطلق بیابد! بلکه اصولاً تمام بحث ولایت برای این است که مردم، در پرتو رهبری معصومان (ع) به بندگی خدا و توحید و اطاعت پروردگار راه یابند نه اینکه بر این پایه تکیه کنند و به اندیشه‌های واهی دلخوش کرده و از گناه باکی نداشته باشند. امام باقر (ع) به صراحت هر چه تمام‌تر می‌فرماید: ای گروه شیعه! شما باید الگویی نمونه، و امتی میانه باشید، تا غالیان و تندروان به سوی شما بازگردند و بازماندگان و جویندگان حق، خود را به شمار رسانند. مردی از انصار مدینه، پرسید: غالیان چه کسانی هستند؟ امام فرمود: غالیان، آناند که درباره‌ی ما مطالبی را می‌گویند که ما برای خویش نگفته‌ایم (یعنی به ما مقامی را نسبت می‌دهند که از آن خداوند است و نه ما) این گروه از ما نیستند و ما هم از ایشان نیستیم... سپس امام فرمود: به خدا سوگند! ما از جانب خداوند، برای کسی آزادی مطلق به همراه نداریم! (تا او هر گناهی را، مرتکب شود و از کیفر ایمن بماند!) و بین ما و خدا، خویشاوندی نیست و ما در برابر خدا دلیل و حجت خاصی نداریم (که او ناگزیر باشد نظر ما را بپذیرد) و ما نیز مانند همه‌ی مردم به وسیله‌ی اطاعت و بندگی خدا، به او تقرب می‌جوئیم. پس کسی که مطیع خدا باشد، ولایت و محبت ما به او سود رساند و کسی که اهل گناه باشد، ولایت و محبت ما برای او فایده‌ای نخواهند داشت. وای بر شما، مباد که به ولایت و محبت ما مغرور شده (و آن را وسیله‌ی توجیه گناهانتان قرار دهید)!. [۴۶۷]. [صفحه ۲۶۷]

انکار ولایت، عامل ضلالت

هرگاه معنای ولایت و جایگاه امام از دیدگاه امام باقر (ع) به دقت مورد مطالعه قرار گیرد این حقیقت به وضوح آشکار می‌شود که دین و جامعه‌ی دینی، تن‌ها در پرتو ولایت حاکمان الهی و امامت شایسته‌ترین شخصیت‌های علمی و معنوی (معصومان علیهم‌السلام) است که می‌تواند به حیات خویش ادامه داده و راه تعالی و عزت را بییامد. اگر اسلام، فقط بیانگر یک سلسله از مسایل فردی و عبادی بود و تنها رابطه‌ی میان خلق و خدا - آن هم در زاویه‌ی خلوت خانه‌ها و عبادتگاه‌ها - را نشان می‌داد، به راستی مسأله‌ی امامت و ولایت نمی‌توانست تا بدین پایه مهم و ضروری باشد. و جا داشت که اصل امامت را از قلمرو اصول دین خارج بدانیم ولی در آن صورت به دنبال اصل امامت و ولایت، بسیاری از فروع و تکالیف دین نیز باید از قلمرو مسایل دینی خارج شوند! مانند مسأله‌ی جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، لزوم مبارزه با شرک و کفر، اجرای حدود الهی در جامعه و... زیرا همه‌ی این امور، بیش از این که عبادتی فردی بشمار آیند، حرکتی اجتماعی هستند که گسترش دین و حاکمیت قوانین اسلامی و اصلاح جوامع بشری را دنبال می‌کنند. بنابراین میان مسأله‌ی ولایت و تحقق آرمان‌های اصولی و زیربنایی دین پیوندی تفکیک‌ناپذیر وجود

دارد. به طوری که نفی هر یک به نفی دیگری منتهی می‌شود. آنان که ولایت را از معنا تهی کرده و پوسته‌ی ظاهری آن را گرفته باشند و در لوای ولایت ائمه، در اندیشه‌ی تحقق آرمان‌های اصولی دین نباشند و به دستورات الهی عمل نکنند، به همان اندازه از واقعیت دور شده‌اند که آرمانخواهان و عدالتجویان منکر ولایت! این هر دو نکته در احادیث امام باقر (ع) به روشنی تبیین شده است. چه اینکه در همین نوشته، تحت عنوان «ولایت، عامل استواری دین» و «دستیابی به ولایت امامان، تنها در پرتو عمل» و «اهل گناه، محروم از ولایت امامان» به برخی روایات اشاره کردیم که امام، از تمسک ظاهری به ولایت و دلخوش داشتن به این تظاهر، نهی می‌فرمود. و اما آنچه در این فصل دنبال می‌شود، آن روی سکه است. یعنی کسانی که در [صفحه ۲۶۸] اندیشه‌ی تقرب به خدا و عظمت بخشیدن به اسلام و حاکمیت قوانین الهی هستند ولی اصل ولایت را به معنای صحیح آن، قبول ندارند و امامت اوصیای پیامبر (ص) را نپذیرفته‌اند! اینان نیز تلاش‌هایشان به فرجامی نمی‌رسد. زیرا حرکت توده‌ها، بدون رهبری صحیح، به بیراهه منتهی می‌شود. و عبادت‌های فردی انسان‌ها در زاویه‌ی خلوت خانه‌ها و به دور از جهاد و حرکت در لوای صاحبان ولایت حق چون برکه‌ای دور افتاده خواهد بود که در طول زندگی یک نسل فرو نشسته و چه بسا خواهد گنبدید! ولایت است که عمل و عقیده و روح مؤمنان را چون رودی زاینده در بستر تاریخ روان ساخته و نسل‌ها را از زلال ایمان بهره‌مند می‌سازد و جوانه‌های عزت را در گستره‌ی امت اسلامی به حیات می‌نشانند. اکنون با این نگرش، بیان امام باقر (ع) را باید مورد دقت قرار داد که می‌فرمود: هر کس که با تلاش و سعی در طریق عبادت خدا گام نهد ولی امامی از جانب خدا نداشته باشد، تلاشش مورد پذیرش نخواهد بود و او گمراه و سرگردان است و مورد نکوهش خداوند می‌باشد. [۴۶۸]. فهم عمیق این گونه احادیث، برای سطحی‌نگران - چه موافق و چه مخالف - میسر نیست. زیرا اگر روح کلام امام درک نشود، موافقان کوتاه‌نگر گرفتار غلو، و مخالفان ستیزه‌جو گرفتار کج فهمی و بدبینی نسبت به عقاید امامیه خواهند شد.

شناخت و عقیده، مستلزم عمل

اشاره

تا این مرحله به بخشی از شناخت‌های ضروری و عقاید بایسته که امام باقر (ع) بدان‌ها تصریح فرموده، اشاره شد. اکنون فصل دیگری گشوده می‌شود که عبارت است از ارتباط علم با عمل یا تلازم میان عقیده و عمل. بسیاری کسانی که از دانش فراوان برخوردارند و بایدها و نبایدها را خوب [صفحه ۲۶۹] می‌شناسند و به بسیاری از عقاید ضروری، آگاهند. اما دانش آنان فقط وسیله‌ی تفاخر بر دیگران یا ابزار سرگرمی ایشان است و در زندگی عملی و اجتماعی آنان، ظهور و بروزی ندارد. چنین دانشی، از دیدگاه امام باقر (ع) ارجمند نیست و آن همه ستایش‌ها که از علم و معرفت شده است، شامل آن نمی‌شود. از این رو در سفارش‌های مفصل خویش به جابر می‌فرماید: خطرات و شروری را که برایت رخ می‌دهد به وسیله‌ی دانشی که در اختیار داری، از خود دور ساز و علم خویش را به وسیله‌ی عمل خالص و پاکیزه، به کار گیر. [۴۶۹]. و می‌فرماید: کسانی که به توصیف و تشریح و ستایش عدالت می‌پردازند ولی خود خلاف عدالت عمل می‌کنند. در روز قیامت، بیشتر از همه‌ی مردم در حسرت و ندامتند و این سخن خداوند است که «ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله» [۴۷۰] یعنی: آنگاه هر نفسی به خود آید و فریاد واحسرتا بر آرد و گوید ای وای بر من که جانب امر خدا را فرو گذاشتم و حق بندگی بجا نیاوردم.

ارزش علم، در کنار عمل

امام باقر (ع) از پدر بزرگوار خویش این بیان را نقل فرموده است: به راستی توصیف و تعریف ارزش‌ها چه بسیار شنیده می‌شود ولی

کردار و عمل به آن‌ها چه کم صورت می‌گیرد! همانا اهل عمل و اقدام، بسیار اندک و بسیار کمیابند! هان! توجه داشته باشید که ما برای کسی ارج و منزلت قایلیم که هم اهل عمل باشد و هم اهل علم و سخن. [۴۷۱]. [صفحه ۲۷۰] آن حضرت درباره‌ی لزوم پیوستگی علم و عمل فرموده است: عمل، بدون شناخت، قابل پذیرش نیست و شناخت، بدون عمل نیز فاقد ارزش و اعتبار است. [۴۷۲].

عمل، راه تقرب به خداوند

امام باقر (ع) به فردی از شیعیان فرمود: این پیام مرا به شیعیان ما برسان که: به آنچه نزد خداوند است نایل نخواهند شد و دست نخواهند یافت، مگر به وسیله‌ی عمل. و نیز این پیام را به آنان برسان که بیشترین حسرت را در قیامت، کسی دارد که عدالت را بستاند ولی خود بر خلاف آن عمل نماید. [۴۷۳].

عمل، راهگشای دانش فروتر

امام باقر (ع) در بیان اهمیت عمل به دانسته‌ها و نقش آن در تکامل علمی انسان می‌فرماید: کسی که به دانش خود عمل کند و دانسته‌هایش را بکار بندد، خداوند به او حقایق و اسرار نهفته‌ی جدیدی را خواهد آموخت. [۴۷۴].

عمل، نیازمند استمرار و مداومت

امام باقر (ع) می‌فرماید: محبوبترین عمل نزد خداوند، عمل نیکی است که انسان بر آن مداومت داشته [صفحه ۲۷۱] باشد هر چند خود عمل اندک و کوچک باشد. [۴۷۵]. در بیانی دیگر فرموده است: باقی ماندن بر عمل و پایدار ماندن بر آن، مهمتر و دشوارتر از خود عمل است. [۴۷۶].

عمل، شرط ایمان و نشانه‌ی آن

امام باقر (ع) درباره‌ی تلازم عمل با ایمان که خود متکی به معرفت دینی است می‌فرماید: ایمان متکی بر دو اصل است ۱- اقرار و اعتراف به مبانی دین. ۲- عمل بر طبق معارف دینی و عقیده‌ی خویش. ولی اسلام (به معنای صرف تسلیم) به این است که فرد، به حقایق دینی در لفظ اقرار کند ولی در عمل بدان پایبند نباشد. [۴۷۷]. بنابراین، کسی که اهل عمل به ارزش‌های دینی نباشد، اهل ایمان نیست. هر چند در معارف دینی، دانشمند و صاحب نظر باشد.

آگاهان، دارای مسؤولیت فروتر

ستایش‌ها و تمجیدهایی که از دانش و دانشمندان شده است، یکجانبه نیست بلکه دانش همانگونه که ارزش بشمار می‌آید و به عالمان و آگاهان شخصیت و منزلت عالی اجتماعی می‌بخشد و آنان را شایسته‌ی پیروی معرفی می‌کند، از سوی دیگر مسؤولیت ایشان را نیز افزون می‌سازد. و باید توجه داشت که مسؤولیت‌های دانش، تنها متوجه عالمان دینی نیست، بلکه هر نوع آگاهی و شناخت که بینش انسان را نسبت به هستی تقویت نماید و بتواند منشأ خدمات اجتماعی و بشری و اخلاقی باشد و در خدمت جامعه و دین قرار گیرد، مسؤولیت‌ساز و تکلیف‌آور است. و کسانی که به این مسؤولیت‌ها توجه نکنند، و زمینه‌ی گمراهی مردم را فراهم

کنند، مستحق کیفری سنگین خواهند بود. [صفحه ۲۷۲] در آیه‌ای از قرآن آمده است: «گمراه‌کنندگان و گمراه‌شدگان، در قیامت به آتش دوزخ سرنگون خواهند شد». [۴۷۸]. امام باقر (ع) در معنای آیه فرمود: منظور از گمراه‌کنندگان آنانند که عدل را می‌ستایند ولی در عمل به ظلم و ظالم روی می‌آورند. [۴۷۹]. یعنی ارزش‌ها را می‌شناسند و در مقام گفتار آن را خوب توصیف می‌کنند ولی در مقام عمل بدان‌ها پایبند نیستند. و با پایبند نبودن آن‌ها، مردمی که ایشان را الگوی خود قرار داده‌اند به گمراهی کشیده می‌شوند.

آگاهان بی‌عمل، گمراه‌های جامعه

امام باقر (ع) می‌فرماید: خداوند به یکی از پیامبرانش وحی کرد تا به کسانی که برای غیر دین و ارزش‌های الهی، به دین‌شناسی و ژرف‌اندیشی در معارف پرداخته‌اند و نیز کسانی که علم را برای غیر عمل می‌جویند و دنیا را جز برای آخرت می‌طلبند، هشدار دهد و بگوید که آنان در حقیقت از آن قماش مردمند که لباس گوسفندان پوشیده ولی قلبی چون گرگ دارند. زبان‌شان شیرین‌تر از عسل و کردارشان تلخ‌تر از عصاره‌ی درختان تلخ است! آنان با خدا از در فریب و نیرنگ وارد شده‌اند و او را به استهزا گرفته‌اند! ولی باید بدانند که برای آنان فتنه و بلایی تدارک دیده‌ام که کارشناسترین مردم را به حیرت وا دارد! [۴۸۰]. [صفحه ۲۷۳]

عالمان درباری، دور از رحمت الهی

یکی از بزرگترین مشکلات جوامع بشری، پیوستن دانشمندان به دربار قدرت‌های جبار، برای کسب دنیا، بوده است. اگر دانشمندان جامعه به کمک و تأیید حاکمان نالایق و ستمگر نروند، آنان قادر به ادامه‌ی جور نخواهند بود. جهان اسلام نیز از نخستین اعصار، گرفتار حاکمان خودکامه‌ای بوده است که عالمان دنیا طلب، با گرد آمدن اطراف ایشان، اعمال ناشایست آنان را توجیه و تأیید می‌کرده‌اند. قاری قرآن، عنوانی است برای کسانی که با قرآن آشنایی داشته و در میان مردم به عنوان عناصری دانا و موجه شناخته می‌شده‌اند. و برخی از آنان برای رسیدن به آرزوهای مادی خود، به دربار سلاطین و حاکمان ناصالح نزدیک می‌شده‌اند. امام صادق (ع) از پدر خویش - امام باقر (ع) - درباره‌ی این گروه نقل فرموده است: کسی که به حضور پیشوای ستمگری راه یابد و برای کسب منافع ناپایدار دنیا، برای او به قرائت قرآن پردازد، با هر حرفی که قرائت کند، ده مرتبه مورد لعن و نفرین قرار گیرد و با هر حرف، شنونده نیز مورد نفرین خواهد بود و از رحمت حق دور خواهد شد. [۴۸۱]. بدیهی است که منظور از قرائت قرآن، در این حدیث، آن قرائتی است که جنبه‌ی تأیید و توجیه حکومت ستمگر را داشته باشد و نه جنبه‌ی تهدید و توبیخ و امر به معروف و نهی از منکر! در روایتی دیگر، امام باقر (ع) می‌فرماید: قاریان قرآن (عالم دین) بر سه دسته‌اند: ۱- کسانی که قرآن را دستمایه‌ی کسب و درآمد قرار داده‌اند و با آن فرمانروایان را می‌دوشند و بر مردم فخر می‌فروشند. ۲- کسانی که الفاظ قرآن را حفظ کرده ولی مفاهیم عالی آن را ضایع ساخته و آن را به گونه‌ای زشت و ناروا در چشم مردم جلوه داده‌اند - خداوند نسل این دو گروه را براندازد. ۳- کسانی که قرآن را قرائت کنند و دردهای روح و قلبشان را با آن درمان [صفحه ۲۷۴] کنند، شب‌هایشان را به عبادت بیدار مانند و روزهایشان را به تشنگی و روزه سر کنند، و نمازشان را با قرآن به پا دارند و با قرآن از بستر جدا شوند، اینانند که خداوند بلاها را از ایشان دور و دشمنانشان را نابود گرداند و باران رحمت را بر ایشان فرو فرستد. [۴۸۲].

رابطه‌ی انسان با خدا

چنانکه در فصل‌های گذشته یادآور شدیم، شناخت و معرفت، زمینه‌ای برای حضور در میدان عمل و سازندگی و تکامل است. دانشی که به عمل در نیامیزد، ابزاری بی‌خاصیت و چراغی است که در تنهایی می‌سوزد! اکنون، سخن در این است که اگر عمل تجلی گاه علم است و از عمل می‌توان به درستی دانش پی برد، میدان‌های عمل کدام است؟ در یک نگرش، می‌توان سه میدان عمده، برای عمل در نظر گرفت. ۱- رابطه‌ی انسان با خدا. ۲- مسؤولیت انسان درباره‌ی خویش. ۳- روابط انسان با مردم و جامعه. امام باقر (ع) در این سه زمینه، درس‌ها و رهنمودهای فراوان دارد که به گوشه‌ای از آن ذخایر ارزشمند، خواهیم پرداخت.

اطاعت و بندگی

امام باقر (ع): کسی که نافرمانی خدا کند و به اطاعت او رو نیاورد، خدا را نشناخته است. به دنبال این سخن امام (ع) این شعر را متذکر شد. [صفحه ۲۷۵] خدای را عصیان کرده و مدعی محبت اوئی! سوگند به جانت، که این بسی شگفت و عجیب است! اگر در ادعای محبت، صادق بودی، فرمانش را به جان می‌خریدی. چه اینکه دوست، در برابر محبوب خویش مطیع و فرمانبر است. [۴۸۳].

انجام واجبات، بالاترین اطاعت

امام باقر (ع) درباره‌ی حقیقت اطاعت و عالترین نمود و نشانه‌ی آن می‌فرماید: هیچ اطاعتی به درگاه خدا، بالاتر و والاتر از انجام واجبات نیست، چنان که هیچ مصیبتی سخت‌تر از بی‌عقلی نمی‌باشد و هیچ معصیتی بدتر از سبک شمردن گناه و راضی بودن به حال خویش و آلودگی‌های خود نیست. [۴۸۴]. در بیانی دیگر، آن حضرت به فرزند خویش جعفر بن محمد (ع) فرموده است: خداوند سه حقیقت را در سه امر نهفته داشته است: ۱- رضای خویش را در طاعت و فرمانبرداری پنهان داشته است، پس هیچ طاعتی را کوچک و حقیر نشمار و هیچ فرمان خدا را دست کم نگیر، چه بسا رضای الهی در همان فرمان نهفته باشد! ۲- خداوند خشم و غضب خویش را در گناهان مخفی داشته است، پس هیچ معصیتی را کوچک و هیچ گناهی را غیر مهم بشمار نیاور، چه بسا خشم خدا در همان گناه نهفته باشد! ۳- خداوند بندگان نمونه و دوستانش را در میان خلق ناشناخته گذاشته است، پس هیچ انسانی را تحقیر نکن، زیرا ممکن است او از اولیای الهی و بندگان صالح و [صفحه ۲۷۶] نمونه‌ی خدا باشد. [۴۸۵].

بایداری در مسیر بندگی

امام باقر (ع): هنگامی که قیامت برپا شود، فریادگری ندا می‌دهد: کجایند صابران؟ گروهی از مردم بر می‌خیزند و به این ندا پاسخ می‌دهند. سپس آن منادی، فریاد بر می‌آورد: کجایند متصبران (تحمل‌کنندگان تلخی و رنج صبر)؟ گروهی دیگر از مردم بپا می‌خیزند و وی را پاسخ می‌دهند. نقل‌کننده‌ی حدیث می‌گوید از امام پرسیدم صابران و متصبران کیانند؟ امام فرمود: صابران آنانند که در مسیر انجام واجبات شکیبا و استوارند و متصبران آنانند که (علیرغم میل‌های درونی) از حرام دوری می‌جویند. [۴۸۶].

مقاومت در برابر گناه

امام باقر (ع): صبر و شکیبایی بر دو گونه است: بردباری و تحمل هنگام بلاها و ناگواری‌ها که این گونه صبر، البته نیک و ارزنده است، اما صبر برتر، عبارت است از: مقاومت در برابر گناهان و پایمردی در مبارزه علیه شهوت‌ها و هوس‌ها. [۴۸۷]. در حدیث دیگری آن حضرت می‌فرماید: این پیام الهی است که: ای فرزند آدم از آنچه بر تو حرام و ممنوع ساختم، دوری [صفحه ۲۷۷]

گزین تا در شمار پرهیزگارترین و پاکدامن‌ترین مردم قرار گیری. [۴۸۸]. و در سخنی دیگر فرموده است: همانا مهمترین عبادت و بندگی به درگاه خدا، ورع و ترک گناهان است. [۴۸۹].

برترین عبادت

یکی از پر مخاطره‌ترین زمینه‌های لغزش انسان، شکم و شهوت است. از این رو امام باقر (ع) می‌فرماید: خداوند مورد عبادت و بندگی قرار نگرفته است به چیزی که برتر و شریفتر از عفت شکم و شهوت باشد. [۴۹۰]. ابوبصیر می‌گوید: مردی به امام باقر عرض کرد: من مردی هستم که از نظر عمل ضعیف هستم، نمازها و روزه‌های (مستحبی) کمی دارم ولی در تلاشم که جز حلال نخورم و جز حلال همسر نگیرم، امام (ع) فرمود: کدام جهاد از عفت شکم و شهوت برتر است! [۴۹۱].

مؤمن، هماره به یاد خدا

در ضمن سخنانی که امام باقر (ع) به جابر فرموده است در وصف مؤمنان واقعی و غفلت نورزیدن آنان از یاد پروردگار چنین آمده است: ای جابر! مؤمنان هرگز دل به بقای در دنیا نبسته و خویش را ایمن از حضور در صحنه‌ی قیامت نمی‌دانند. [صفحه ۲۷۸] ای جابر! آخرت، خانه‌ی قرار و آرامش و جاودانگی است. و دنیا خانه‌ی ناپایداری و فنا! ولی دنیازدگان، گرفتار غفلتند و چنین می‌نمایند که تنها مؤمنان، دارای درک عمیق و اهل فکر و عبرتند. اینانند که نواها و پیام‌های دنیایی گوششان را از شنیدن یاد خدا کر نمی‌سازد و جلوه‌ها و زینت‌های دنیا، چشمانشان را بر یاد خدا کور نمی‌گرداند... [۴۹۲]. در حدیثی دیگر امام (ع) می‌فرماید: در کتاب تورات قبل از اینکه تحریف شود، چنین نوشته شده بود که موسی (ع) از پروردگارش پرسید: پروردگارا! آیا تو به من نزدیک هستی تا نجواگونه و با نوای آهسته با تو راز و نیاز کنم، یا اینکه از من دور هستی تا با فریاد تو را بخوانم؟ خداوند به او وحی کرد: ای موسی! من همدم و همشین کسی هستم که به یاد من است. [۴۹۳].

یاد خدا، همیشه و در همه جا

امام باقر (ع) در توصیف سعادت‌مندان و بهره‌وران از نعمت‌های اخروی می‌فرماید: آنان کسانی هستند که هرگز از یاد خدا و ذکر او خسته و ملول نمی‌شوند. [۴۹۴]. امام باقر (ع) به نقل از کتاب آسمانی موسی (تورات واقعی و تحریف نشده) می‌فرماید: موسی (ع) به پروردگارش گفت: خداوند! گاه پیش می‌آید که در مکان و در حالی قرار می‌گیرم که شرم دارم در آن مکان و در آن حال نام تو را بر زبان جاری کنم زیرا مرتبه‌ی تو را برتر و والا-تر از این می‌دانم که در چنان شرایطی یاد و نام تو را به میان [صفحه ۲۷۹] آورم. خداوند در پاسخ وی فرمود: ای موسی! یاد من در هر جا که باشد و در هر حال و شرایطی نیک است. [۴۹۵]. امام باقر (ع) می‌فرماید: مهمترین اعمال، سه است: یاد خدا همیشه و در همه حال، رعایت انصاف، همراهی و برابری با برادران ایمانی در مسایل اقتصادی [۴۹۶].

آثار یاد و ذکر خداوند

امام باقر (ع) می‌فرماید: صاعقه‌ها (آفات و زیان‌ها) هم به مؤمنان اصابت می‌کند و هم به غیر مؤمنان و تنها در این میان کسانی از آسیب‌های صاعقه در امان می‌باشند که قلب و زبانشان به یاد خدا باشد. [۴۹۷]. یعنی؛ یاد خداوند مانع تأثیر صاعقه در انسان می‌شود هر چند او در معرض هجوم و تأثیر صاعقه قرار داشته باشد. ابوحمزه‌ی ثمالی از امام باقر (ع) نقل می‌کند: خداوند

می‌فرماید: هرگاه بنده‌ای از بندگانم تمام توجه و همت خویش را، به سوی من معطوف دارد، من بی‌نیازی را در جان و روحش قرار خواهم داد (و او احساس کمبود و ناتوانی و وابستگی نخواهد کرد) و فقر را از پیش چشمانش ریشه کن خواهم ساخت (تا بیم از فقر و ناداری او را رنج ندهد و به زحمت و نگرانی نیندازد) و کارهای پراکنده‌اش را سامان می‌دهم و برترین سود سودآوران را برایش در نظر می‌گیرم. ولی هرگاه بنده‌ام همت و توجه خود را به جانبی جز من معطوف دارد، او را به [صفحه ۲۸۰] گرفتاری‌های درونش مبتلا می‌کنم، فقر و تهیدستی چون جرثومه‌ای همواره در برابر چشمانش او را تهدید می‌کند، کارهایش بی‌سر و سامان می‌شود و ریسمانش را به گردن خودش می‌افکنم تا به هر دره‌ای که کشیده شد، کشیده شود! [۴۹۸].

لزوم شکر به درگاه خداوند

امام باقر (ع) می‌فرماید: الطاف و نعمت‌های متزاید الهی، قطع نمی‌شود مگر زمانی که بندگان از شکرگزاری در برابر نعمت‌های حق روی گردانند و سپاس او بجا نیاورند. [۴۹۹]. امام باقر (ع) می‌فرماید: رسول خدا شبی را در خانه‌ی عایشه به سر برد (و آن حضرت شب‌ها بر نماز و راز و نیاز مداومت داشت) عایشه به آن حضرت عرض کرد: ای رسول خدا! چرا خویش را در مسیر عبادت و راز و نیاز با پروردگار تا این حد به زحمت می‌افکنی با اینکه خداوند در قرآن تضمین کرده است که غفران و بخشایش او شامل شما گردد؟ رسول خدا (ص) فرمود: ای عایشه آیا شایسته نیست که من بنده‌ای شکور و سپاسگزار باشم! [۵۰۰]. از روایتی دیگر استفاده می‌شود اگر انسان توفیق عبادت و بندگی و اطاعت پروردگار را پیدا کرد، این توفیق، خود نعمتی است بزرگ و شایان شکرگزاری به درگاه خدا. [صفحه ۲۸۱] امام باقر (ع) در این زمینه می‌فرماید: خدای را حمد و سپاس که مرا تا به این مرحله رسانده است در حالی که او را به اندازه‌ی یک چشم بر هم زدن معصیت نکرده‌ام. [۵۰۱].

خوش گمانی به پروردگار

امام باقر (ع) از پیامبر اکرم (ص) این حدیث را نقل کرده است: خداوند متعال فرموده است: آنان که به امید ثواب و پاداش من به اعمال نیک رو آورده‌اند باید به عمل خویش متکی نباشند، زیرا اگر آنان تمام تلاش خود را بکار گیرند و خویش را در مسیر عبادت به زحمت افکنند، باز هم به اوج بندگی راه نیافته و حق عبادت را بجای نخواهند آورد و تلاش و عمل آنان به آن اندازه نخواهد بود. که بهای نعمت‌های بهشتی و درجات عالی قرب الهی به حساب آید. بلی آنان باید (همپای اعمال نیک و انجام وظایف الهی خود) به رحمت من اعتماد داشته و به بخشش‌های من امیدوار باشند. آنان باید به من خوش گمان باشند و بر این خوش گمانی تکیه کنند. زیرا رحمت من، چنین افرادی را در بر می‌گیرد و آنان را به مرتبه‌ی رضوان نایل می‌سازد. و اینانند که لباس مغفرت و عفو من بر اندامشان پوشیده می‌شود. همانا من خداوند رحمان و رحیم هستم و به این اوصاف خوانده شده‌ام. [۵۰۲]. در روایت دیگری امام باقر (ع) می‌فرماید: در کتاب علی (ع) این نکته را یافتیم که رسول خدا (ص) بر منبر فرمود: [صفحه ۲۸۲] سوگند به خدای یگانه، خیر دنیا و آخرت هرگز به مؤمنی عطا نشده است مگر در قبال حسن ظن و خوش گمانی او به خداوند و امیدواری وی به لطف الهی. و نیز خوش رفتاری با مردم و اجتناب از غیبت مؤمنان. سوگند به خدای یگانه! خداوند هیچ مؤمنی را پس از توبه و استغفار، کیفر نمی‌کند مگر به خاطر بدگمانی وی به خداوند و بدرفتاری او با خلق و نیز غیبت اهل ایمان. سوگند به خدای یگانه! خداوند همان گونه با مؤمن برخورد خواهد کرد که او به خدا خوش گمان باشد، همانا خداوند کریم است و همه‌ی خوبی‌ها و ارزش‌ها در اختیار او است. خداوند حیا دارد که بنده‌ی مؤمنش به او خوش گمان و امیدوار باشد. و او گمان نیک او را باطل و پوچ سازد. بنابراین (ای مؤمنان) به خداوند خوش گمان و امیدوار باشید و رو به جانب او بدارید. [۵۰۳].

امیدواری به غفران الهی

از امام باقر (ع) نقل کرده‌اند که فرمود: در روز قیامت، بنده‌ای را در برابر محکمه‌ی الهی نگاه می‌دارند، فرمان می‌رسد که او را به سوی آتش ببرید و در دوزخ افکنید! گنهکار، می‌گوید: خداوند! به عزت سوگند، گمان من به تو، هرگز چنین نبود (به [صفحه ۲۸۳] او گفته می‌شود: پس تو چه گمان داشتی؟). گنهکار می‌گوید: امید من آن بود که مرا خواهی بخشید. خداوند می‌فرماید: اکنون تو را بخشیدم. امام باقر (ع) در ادامه‌ی این حدیث فرموده است: به خدا سوگند این گنهکار در دنیا یک لحظه هم خوش گمان به خداوند نبوده است زیرا اگر او امیدوار به رحمت حق بود، کارش به آن مرحله نمی‌رسید که او را راهی دوزخ کنند. [۵۰۴].

پرهیز از امید کاذب

پس از توجه به اهمیت خوش گمانی به خداوند و لزوم امیدوار بودن به رحمت الهی، باید به جنبه‌ی دیگر این حقیقت نیز توجه کرد. امید به رحمت الهی، ضروری است، اما باید در نظر داشت که این امید تا آنجا درست و بجاست که در انسان تأثیر سازنده داشته باشد و راه توبه و بازگشت به خداوند را بر روی او بگشاید نه اینکه خود زمینه لغزش‌ها و گناهان باشد و انسان با اتکا به رحمت الهی، از اطاعت خداوند سرباز زند و موجبات خشم الهی را فراهم آورد! این نوع امید، که به گناه و فساد دامن زند امید کاذب و یا امید دروغین نامیده می‌شود و امام باقر (ع) از چنین امیدی ما را پرهیز داده است و می‌فرماید: با ترس واقعی از خداوند، از چنگال ابلیس بگریز! و پرهیز از امید دروغین! زیرا این گونه امیدهای بی‌اساس، تو را در نگرانی و ترس واقعی قرار خواهند داد. [۵۰۵]. یعنی؛ اگر دل به رحمت الهی خوش کرده و سرگرم گناه و معصیت شوی، این [صفحه ۲۸۴] دلخوشی بی‌اساس است و تو را مواجه با کیفر حتمی خدا خواهد کرد و آنجا است که نگرانی واقعی به سراغت خواهد آمد.

تعادل میان بیم و امید

در تعالیم اهل بیت (ع) حفظ تعادل میان ترس از گناه و امید به عفو و رحمت حق (خوف و رجا) همیشه توصیه شده است. امام صادق (ع) می‌فرماید: پدرم - باقرالعلوم - همیشه این نکته را یادآور می‌شد: هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه در قلبش دو نور وجود دارد، نور ترس و نور امید. به گونه‌ای که اگر این دو نور با یکدیگر سنجیده شوند، هیچ یک بر دیگری فرونی نخواهد داشت. [۵۰۶]. امام صادق (ع) نیز از پدر خویش نقل کرده است: در کتاب حکمت خاندان داود آمده است: ای فرزند آدم! چگونه سخن هدایت به میان می‌آوری با اینکه از پستی و کجروی رها نشده‌ای! ای فرزند آدم! قلبت به قساوت و تیرگی گراییده و عظمت خداوند را از یاد برده‌ای! به راستی اگر به خدا شناخت داشتی و عظمت او را می‌دانستی همواره از (مخالفت با او) بیمناک و به نویدهای وی امیدوار بودی. وای بر تو! چگونه بستر قبر و تنهایی و بی‌یاوری آن جایگاه را، به یاد نمی‌آوری! [۵۰۷]. [صفحه ۲۸۵]

نیایش و راز و نیاز

امام باقر (ع) می‌فرماید: رحمت و عفو الهی را، به وسیله‌ی روی آوری شایسته به درگاه خدا، نصیب خویش گردان! و از دعا و نیایش خالصانه و مناجات در تاریکی شب، در راستای روی آوری به درگاه خدا، کمک بگیر! [۵۰۸]. در بیانی دیگر می‌فرماید: خداوند دوست ندارد که مردم نیازهای خود را نزد یکدیگر مطرح کرده و با اصرار و پافشاری، رفع نیاز خود را از مردم بخواهند

ولی دوست دارد که بندگان به درگاه او دست نیاز دراز کرده و با اصرار، خواسته‌هایشان را از او تمنا کنند. همانا خداوند دوست دارد که نعمت‌ها و ارزش‌هایی که نزد او است مورد درخواست و آرزوی خلق قرار گیرد. [۵۰۹]. امام باقر (ع) در بیان تأثیر دعا و نیایش می‌فرماید: هیچ چیز به اندازه‌ی دعا و درخواست از خداوند، مورد پسند او نیست و چیزی نمی‌تواند سرنوشت را تغییر دهد، مگر دعا و تمنا از درگاه الهی. [۵۱۰].

اصرار در دعا

امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود: به خدا سوگند! هیچ بنده‌ی مؤمنی در پیشگاه خداوند برای دریافت نیازها و استجابات خواسته‌هایش، اصرار نمی‌کند مگر اینکه خداوند آن را بر آورده می‌سازد. [۵۱۱]. [صفحه ۲۸۶] در حدیثی دیگر می‌فرماید: همانا خداوند از میان بندگان مؤمن خویش، آن بنده را دوست دارد که بسیار اهل دعا و نیایش باشد. بر شما باد که هنگام سحر تا طلوع خورشید را برای دعا انتخاب کنید زیرا در این ساعت‌ها درهای آسمان باز می‌شود و روزی بندگان تقسیم می‌گردد و آرزوها و دعاها بزرگ به اجابت می‌رسد. [۵۱۲].

گریه و تضرع به درگاه خدا

از امام باقر (ع) روایت شده است: هیچ چشمی از خشیت و ابهت الهی نگرید مگر اینکه خداوند، صورت آن گریه کننده را بر آتش حرام سازد! و چنانچه قطره‌های اشک بر گونه‌هایش جاری شود، به صورتش، درماندگی و ذلت نفس نخواهد بست. هر چیز نزد خداوند، پاداشی خاص دارد جز گریه و قطره‌های اشک از بیم خدا (که پاداش آن نامحدود است). همانا خداوند به وسیله‌ی این قطره‌ها، دریاهایی از گناه را می‌پوشاند و محو می‌سازد. [۵۱۳]. لازم به یادآوری است که آنچه در حدیث فوق یاد شده است منافاتی با ارزش عمل و تلاش و علم و جهاد و... ندارد. زیرا گریه‌ای که در روایت تا بدین پایه مهم معرفی شده، گریه‌ی از خشیت و ابهت خدا است. و کسی که گرفتار منجلا ب فساد و تباهی باشد به مقام خشیت راه نمی‌یابد. چه اینکه تا معرفت به مقام پروردگار نباشد و نور محبت و شوق بندگی و لذت عبادت در انسان پدید نیاید به مقام [صفحه ۲۸۷] خشیت راه پیدا نمی‌کند و اگر این نور در قلب پیدا شد، چنین کسی رویگردان از علم و عمل و تلاش و جهاد در راه خدا نخواهد بود.

انگیزه‌ی دعا و تضرع

چنان که یادآور شدیم از روایات معصومین (ع) استفاده می‌شود، هر گونه گریه و تضرع در پیشگاه خداوند از ارجمندی بالا برخوردار نیست. بلکه آن دعا و نیایش و گریه و تضرعی نزد خداوند، محبوبترین است که تنها و تنها برای خدا باشد. امام باقر (ع) می‌فرماید: هیچ قطره‌ای نزد خداوند ارجمندتر و محبوبتر نمی‌باشد، از قطره‌ی اشکی که در تاریکی شب و از خوف خدا فرو ریزد و برای غیر خدا نباشد [۵۱۴]. با این حال، نباید غافل بود که، اصولاً توجه به خداوند و اتکا و اعتماد به او، حتی در زمینه‌ی امور مادی و دنیوی، لازم و ارجمند است. چنان که امام باقر (ع) در دعاهاى خود می‌فرمود: خداوند! از پیشگاهت، رفاه و آسایش در زندگی تا پایان عمرم را، خواستارم. معیشت و امکاناتی که به وسیله‌ی آنها بتوانم تو را عبادت و اطاعت کنم و به بهشت و رضای تو دستیابم... خداوند! دنیا را چون زندانی برایم قرار مده و جدا شدن از آن را برایم دشوار نگردان... [۵۱۵]. امام (ع) در این بیان، زندگی همراه با آسایش را در جهت عبادت و بندگی خدا آرزو کرده است و نه رفاه و آسایشی که وسیله‌ی دلبستگی انسان به دنیا و غفلت از خدا و یاد خدا و اطاعت او شود!

دعا و تسلیم در برابر خدا

تشویق به اصرار و پافشاری در دعا، در حقیقت برای این است که انسان ارتباط بیشتر و مداومتری با خدای خویش داشته باشد و این ارتباط مداوم، زمینه‌ی تکامل روحی، اخلاقی و عملی او را فراهم سازد و فرد، خدایی شود. نه اینکه در نتیجه‌ی [صفحه ۲۸۸] اصرارهای فراوان، انسان خویش را از خداوند، طلبکار دانسته و در صورت عطا نشدن درخواست‌هایش، احساس یأس و نارضایی کند. امام باقر (ع) برای تذکر دادن این حقیقت به مؤمن، فرموده است: ما برای خواسته‌های خویش و آنچه دوست داریم، به درگاه خدا دعا می‌کنیم و از او می‌خواهیم ولی زمانی که خلاف انتظار و آرزوی ما چیزی رخ داد، با درخواست خداوند و انتخاب او مخالفت نمی‌کنیم. [۵۱۶]. در این رهنمودها، درس‌های مهمی برای حفظ روحیه‌ی امید و ایمان و تداوم زندگی در آرامش روحی نهفته است که تحلیل و تفصیل آن‌ها در این مجال نگنجد. و همین اندازه یادآور می‌شویم که انسان معاصر در نتیجه‌ی دور شدن از ارزش‌های معنوی و رها کردن دعا و نیایش و اعتماد و دل بستگی به ساخته‌ها و یافته‌های بشری، دچار بحران روحی عمیق و سرخوردگی از زندگی شده است. نه از خویش راضی است و نه از خدای خویش! در حالی که سخنان امام باقر (ع) در آنچه آوردیم نسخه‌ای است کامل، برای درمان این مشکل بشری.

راه تقرب به پروردگار

امام باقر (ع) می‌فرماید: هنگامی که پیامبر اکرم (ص) به معراج و سیر آسمانی برده شد به پروردگار خویش عرض کرد: پروردگارا! مؤمنان نزد تو چگونه هستند؟ خداوند فرمود: ای محمد... انجام واجبات و تکالیف ضروری، محبوبترین چیزی است که بندگان به وسیله‌ی آن خود را به من نزدیک می‌کنند و پس از آن نوافل و اعمال مستحبی موجب می‌شود که من ایشان را دوست بدارم. و هر گاه بنده‌ای را دوست بدارم گوش و چشم و زبان و دست او می‌شوم (یعنی اعضای او الهی می‌شوند و جز در راه خدا نمی‌روند و آنچه را که دریافت کنند با بینش و بصیرت الهی خویش، حقیقت و ژرفای آن را تشخیص می‌دهند) این گروه از بندگان اگر دعا [صفحه ۲۸۹] کنند، اجابت می‌کنم و اگر درخواست کنند به ایشان عطا خواهم کرد. [۵۱۷].

مسئولیت انسان در باره‌ی خویش

خودشناسی (معرفت نفس)

اشاره

شناخت و معرفت، زمینه و سرآغاز هر حرکت ارزشمند و ثمربخش است و در این میان موضوعاتی که باید مورد شناخت قرار گیرند نیز، برخی بر بعضی دیگر برتری دارند. در تعالیم امام باقر (ع) عالیتین و زیربنایی ترین موضوع، خودشناسی معرفی شده است. آن حضرت می‌فرماید: هیچ معرفتی - در شرافت و ارجمندی و ثمربخشی - به پای خودشناسی نمی‌رسد. [۵۱۸] و به تعبیر دیگر برترین شناخت، شناخت خویش است.

آثار خودشناسی

خودشناسی از آن جهت، مهمترین شناخت می‌باشد که منشأ بسیاری از ارزش‌ها به شمار می‌آید. از جمله آثار مثبت خودشناسی که

امام باقر (ع) به آن تصریح کرده، عبارت است از حفظ تعادل روحی و گرفتار نشدن به دام عجب و کیش شخصیت. امام باقر (ع) می‌فرماید: راه عجب و خود بزرگ پنداری را به وسیله‌ی خودشناسی، [صفحه ۲۹۰] مسدود کن. [۵۱۹].

قلب و حالات آن

اشاره

قلب در منابع دینی به معنای عضو مادی بدن که با انبساط و انقباض خود، خون را در بدن به گردش در می‌آورد نیست. بلکه حقیقتی است که ادراک می‌کند، مسؤولیت می‌پذیرد، سنگین و سخت می‌شود، رقت و نرمش می‌یابد، حق‌ناپذیر می‌گردد و یا شیفته‌ی حقیقت می‌باشد و... قلب به این معنا، با نوعی وحدت با نفس و جان آدمی دارد و یا بخش مهمی از آن است، بنابراین شناخت حالات و ویژگی‌های قلب در حقیقت شناخت نفس می‌باشد و انسان را در طریق خودشناسی و خودسازی یاری می‌دهد. از این رو در پی احادیث خودشناسی به نقل روایتی از امام باقر (ع) در زمینه‌ی تحولات قلب و حالات آن می‌پردازیم. حمران بن اعین به حضور امام باقر (ع) رسید و از آن حضرت سؤال‌هایی داشت که مطرح کرد و پاسخ گرفت و خواست که از جا برخیزد و محفل را ترک کند، اما دوباره سؤال به ذهنش آمد و به امام باقر (ع) گفت: - خداوند پایدارتان بدارد و ما را همراه از وجود شما بهره‌مند سازد - این چه سری دارد که ما وقتی نزد شما می‌آییم، در فاصله‌ای که نزد شما مییم قلبمان رقت یافته و روحمان از دنیا غافل می‌شود و نسبت به دارایی‌ها و توانمندی‌های مردم بی‌اعتنا می‌شویم، ولی پس از اینکه از مجلس شما را ترک می‌کنیم و با مردم و تاجران روبرو می‌شویم و همراه می‌گردیم، محبت دنیا را در خویش احساس می‌کنیم و دنیا دوست می‌شویم! امام باقر (ع) فرمود: بلی این قلب است که گاهی سخت می‌شود و گاهی نرم. سپس امام باقر (ع) افزود: یاران پیامبر (ص) به آن حضرت عرض کردند: ای رسول خدا! ما بر خویش نگرانیم که مبادا گرفتار نفاق شویم! پیامبر فرمود: علت این نگرانی چیست؟ اصحاب گفتند: ما وقتی نزد شما هستیم و شما ما را به ارزش‌ها تذکر می‌دهید و [صفحه ۲۹۱] متمایل می‌سازید در وجود خود بیم از گناه را احساس می‌کنیم و دنیا را از یاد می‌بریم و چنان زاهد می‌شویم که گویی آخرت و بهشت و آتش را آشکارا می‌بینیم. اما همین که از نزد شما بیرون می‌شویم و به خانه‌ها گام می‌نهیم و فرزندانمان را می‌بوییم و همسر و خاندانمان را می‌بینیم، در معرض تحول قرار گرفته و آن روحیه‌ی عالی را از دست می‌دهیم تا آنجا که گویی ما چنان حالت معنوی را نداشته‌ایم! آیا شما بر ما بیمناک نیستی که این حالت ما نفاق باشد؟ پیامبر (ص) در پاسخ آن‌ها فرمود: هرگز چنین نیست! این‌ها وساوس و خط آفرینی‌های شیطان است که شما را متمایل به دنیا می‌سازد، بخدا سوگند اگر بر همان حالت زهد و بیداری که یاد کردید، باقی بمانید، ملائکه‌ی آسمان با شما مصافحه می‌کنند (دست در دست شما می‌گذارند) و شما قادر خواهید بود که بر آب گام نهاده و بر سطح آن قدم بردارید... همانا مؤمن در معرض فتنه است و زمانی که فریفته‌ی شیطان می‌شود، استغفار می‌کند. آیا نشنیده‌ای سخن خداوند را که می‌فرماید: «ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین» [۵۲۰] و «استغفروا ربکم ثم توبوا الیه» [۵۲۱] یعنی؛ همانا خداوند بسیار توبه‌کنندگان و نیز پاکان و جویندگان پاکی را دوست دارد، و طلب بخشش کنید از پروردگارتان و به سوی او باز گردید و رو آورید. [۵۲۲].

قلب و انواع آن

قلب - به معنای آن حقیقتی که مرکز معارف و ادراک آدمی است و نه آن عضو مادی بدن که با انبساط و انقباض خود خون را در بدن به گردش و می‌دارد. در انسان‌ها دارای تفاوت و گوناگونی است. و یکی از جنبه‌های خودشناسی، شناخت حالات روحی و خصلت‌های قلب می‌باشد. امام باقر (ع) می‌فرماید: قلب‌ها بر چهار گونه‌اند: [صفحه ۲۹۲] ۱- قلبی که در آن نفاق و ایمان به هم

آمیخته است. ۲- قلب واژگون. ۳- قلب مهر شده و مسدود. ۴- قلب نورانی و درخشان. اما قلب مهر شده - که در آن حق راه نمی‌یابد - قلب منافق است. و قلب نورانی، قلب مؤمن است. و قلب واژگون، قلب مشرک است. و قلب دارای ایمان و نفاق، قلب گروهی بود که در طائف می‌زیستند اگر بر نفاق مردند هلاک شده و اگر بر ایمان جان سپردند نجات یافته‌اند. [۵۲۳]. امام (ع) درباره‌ی قلبی که در آن ایمان و نفاق با هم وجود دارد، اشاره به مصداقی در محیط آن عصر کرده است ولی از توضیح آن حضرت استفاده می‌شود که این گروه دارای این مشخصه بوده‌اند که گاهی در میدان ایمان حضور می‌یافته‌اند و زمانی تحت وسوس درونی و بیرونی گرفتار نفاق در دین می‌شده‌اند و سعادت و شقاوت آنان بدان بستگی داشته است که در کدام حال از ایمان یا نفاق مرگشان سر رسیده باشد. و چنانچه دقت شود، حال بسیاری از مردم این گونه است یعنی در قلبشان ایمان و نفاق به گونه‌ای آمیخته با یکدیگر وجود دارد.

قساوت قلب

امام باقر (ع): خداوند برای گنهکاران، عقوبت‌ها و کیفرهایی قرار داده است که برخی مربوط به قلب و بعضی مربوط به جسم آنان می‌باشد، از آن جمله: تنگدستی و مشکلات و ناهنجاری‌های زندگی (مربوط به جسم) و سستی در عبادت (مربوط به روح) می‌باشد. و البته در میان این کیفرها، هیچ کیفری سخت‌تر و بزرگتر از قساوت قلب نیست. [۵۲۴]. [صفحه ۲۹۳]

عامل رقت قلب

امام باقر (ع): برای برخوردار شدن از رقت قلب (و رهایی از قساوت) به زیادی یاد و ذکر خداوند در تنهایی‌ها روی آور. [۵۲۵].

اهمیت سلامت قلب

امام باقر (ع): بدان که هیچ علمی همانند طلب سلامت نیست و هیچ سلامتی همانند سلامت قلب نمی‌باشد. [۵۲۶]. یعنی بهترین و ارجمندترین علم، آن علمی است که تضمین‌کننده‌ی سلامت انسان و زداینده‌ی رنج و بیماری وی باشد و در این میان آن علم که سلامت روح و قلب می‌بخشد مهم‌تر و ارجمندتر از علمی است که سلامت جسم را تأمین می‌کند.

ارزش‌ها و کرامت‌های اخلاقی

امام باقر (ع) به مدعیان تشیع، یادآوری کرده است که شیعه را در عمل و در پایبندی به کرامت‌های اخلاقی و فضایل انسانی باید شناخت و می‌فرماید: به خدا سوگند، شیعه‌ی ما نیست مگر آن کس که تقوای الهی داشته باشد و اطاعت خدا کند و شناخته نمی‌شود مگر به تواضع، خشوع، ادای امانت، زیادی یاد خدا، روزه، نماز، نیکی به پدر و مادر، دوستی همسایگان و رسیدگی به آن گروه از ایشان که تهیدست و زمینگیر و بدهکار و بی سرپرستند، و نیز راستگویی در سخن و نقل مطالب، تلاوت قرآن، باز داشتن زبان از بدگویی و آزار مردم. [۵۲۷]. [صفحه ۲۹۴] در روایتی دیگر امام (ع) می‌فرماید: سه خصلت از ارزش‌های والای اخلاقی به شمار می‌آیند: عفو نسبت به کسی که بر تو ستم کرده، و برقرار داشتن رابطه‌ی الفت با دوست و خویشاوندی که پیوند خویش با تو بریده، و بردباری درباره‌ی کسی که نسبت به تو رفتار جاهلانه‌ای داشته است [۵۲۸] (و قدر تو را نادیده گرفته است).

حسن خلق

از امام باقر (ع) روایت شده است: به کسی که اخلاق نیک و روحیه‌ی رفق و مدارا، عطا شده باشد در حقیقت همه‌ی ارزش‌ها و آسایش‌ها به او عطا شده است و وضع او در دنیا و آخرت نیک خواهد بود. و آن کس که از اخلاق نیک و روحیه‌ی مدارا محروم باشد، این محرومیت راهی است به سوی هر بدی و بلا، مگر آن که چنین فردی به امداد الهی از بدی‌ها باز داشته شود. [۵۲۹].

فرو خوردن خشم

اشاره

امام باقر (ع): کسی که خشم و غضب خویش را فرو نشاند با اینکه می‌تواند انتقام گیرد و کینه‌اش را عملی سازد، خداوند قلبش را از ایمان پر می‌کند. [۵۳۰]. امام باقر (ع) در توصیه‌های خود به یکی از یاران خویش می‌فرماید: اگر سخن تو را تکذیب کردند، سعی کن به خشم کشیده نشوی، اگر تو را مدح و [صفحه ۲۹۵] ستایش کردند، خوشحال نشو و اگر تو را مذمت کردند، نگران مباش و بیتابی نکن، با خودت بیندیش! اگر ایرادی که به تو گرفته‌اند در تو هست، پس بدان که تو با خشمگین شدن نزد خدا سقوط خواهی کرد، بیش از آنچه با این عیب می‌ترسی از چشم مردم بیفتی و سقوط کنی. و اگر مشاهده کردی که آن عیب در تو نیست پس (بدگویی بدگویان و صبر و تحمل تو سبب می‌شود که خداوند به تو پاداش دهد و) این ثوابی است که بی زحمت به چنگ آورده‌ای. اگر همه‌ی مردم دیارت علیه تو یک صدا شدند و گفتند تو آدم بدی هستی، سعی کن سخن آنان تو را غمگین نسازد و اگر یک صدا گفتند تو فرد صالح و شایسته‌ای هستی باز هم از سخن آنان شادمان مباش... [۵۳۱]. امام باقر (ع) در بیانی کوتاه اما پر محتوا نیز فرموده است: هیچ قدرت و توانی (در کارآیی و اصالت و اهمیت) به پای آن نیرویی که جلو غضب را سد می‌کند نمی‌رسد. [۵۳۲]. از این عبارت کوتاه دو نکته‌ی مهم استفاده می‌شود. نخست این که غضب در درون انسان بحران و جوششی فوق‌العاده به وجود می‌آورد که سایر قوا و غرایز انسان را در آن لحظه تحت الشعاع قرار می‌دهد. و نکته‌ی دیگر این است که برای سد کردن چنین بحران و آشوبی که در درون انسان به هنگام غضب حاصل می‌شود قدرت و کنترلی بس عظیم لازم است. و چه بسا افرادی که در برابر شهوت و تمایلات نفسانی مقاومت کنند اما از فرو نشاندن غضب ناتوان باشند. [صفحه ۲۹۶]

پیامدهای ناگوار خشم

امام صادق (ع) از پدر خویش - باقرالعلوم (ع) - نقل کرده است: مردی صحرائشین نزد پیامبر آمد و گفت: من صحرائشینم (و چون در شهر نیستم تا همیشه از شما استفاده کنم) مطلبی به من بیاموزید که جامع باشد. پیامبر (ص) به او فرمود: تو را امر می‌کنم که غضب نکنی و خشمگین نشوی! مرد صحرائشین، دوباره درخواستش را اظهار کرد. تا سه مرتبه و پیامبر (ص) نیز همان پاسخ را به او یادآور شد تا اینکه مرد بادیه‌نشین لختی تأمل کرد و به فکر فرو رفت و پس از آن گفت دیگر از چیزی سؤال نخواهم کرد (یعنی اهمیت سخن پیامبر (ص) را دریافتم) فرمان پیامبر جز فرمان به خیر و ارزش نیست. امام صادق (ع) در ادامه‌ی این بحث یادآور شد که پدرم - باقرالعلوم - همیشه این نکته را متذکر می‌شد که: چه چیز هجومنده‌تر و ویرانگرتر از غضب است. زیرا فرد خشمگین می‌شود و در حال خشم انسان بی‌گناهی را بدون حق می‌کشد و زن پاکدامنی را نسبت ناروا می‌دهد! [۵۳۳].

راه غلبه بر خشم

امام باقر (ع) برای پیروز شدن انسان بر خشم خویش و فرو نشاندن توفان ویرانگر غضب، با توجه به خصلت‌های روانی انسان

رهنمودهایی داده و فرموده است. انسان گرفتار غضب می‌شود و چه بسا آرام نشود تا داخل آتش شود (یعنی غضب بر او چیره شده و دست به اعمالی می‌زند که جهنمی می‌شود) پس هر گاه فردی نسبت به گروهی خشمگین شد، در صورتی که آن فرد ایستاده است، به سرعت موقعیت خویش را تغییر داده و بر زمین بنشیند، زیرا این کار هجوم شیطان را از او دور می‌سازد (و او تسلط بر خویش پیدا می‌کند) و هر فردی که بر [صفحه ۲۹۷] خویشاوندان و یکی از نزدیکان خانواده‌اش خشمگین شد، کسی که مورد خشم قرار گرفته است به فرد خشمگین نزدیک شده و او را نوازش دهد، زیرا نزدیکان رحمی با این شیوه آرامش می‌یابند. [۵۳۴].

امام (ع) در روایتی دیگر می‌فرماید: خشم و غضب، شراره‌ای شیطانی است که در قلب فرزند آدم زبانه می‌کشد و هنگامی که کسی خشمگین می‌شود، چشمانش سرخ و رگ‌های گردنش متورم می‌گردد و شیطان در وجودش راه می‌یابد. پس هر گاه بیم آن یافتید که خشم بر شما چیره شود بر زمین بنشینید، زیرا فشار و هجوم شیطان با این شیوه، کاسته می‌شود. [۵۳۵].

پرهیز از حسد

امام باقر (ع): انسان گاه سخنی می‌گوید که به کفر می‌انجامد و همانا حسد، ایمان را می‌خورد و نابود می‌سازد، آن گونه که آتش، هیزم را فرا می‌گیرد و از میان می‌برد. [۵۳۶]. از ارتباط جملات و بخش‌های روایت چنین استفاده می‌شود که چه بسا ریشه‌ی برخی از خشم‌ها و سخنان کفرآمیز در حسد نهفته است و این حسد است که در جنبه‌های عملی به انکار خدا و دین منتهی می‌شود. امام باقر (ع): تملق و حسد از اخلاق مؤمنان نیست، مگر اینکه در راستای علم و دانش باشد. [۵۳۷]. [صفحه ۲۹۸]

اجتناب از تکبر و فخر

عقبه بن بشیر اسدی می‌گوید: من نزد امام باقر سخن از موقعیت بالای قومی و قبیله‌ای خویش به میان آوردم! امام فرمود: با حسب و نسب خویش چه بر ما منت می‌نهی! همانا خداوند مردمانی را که شما فرومایه می‌دانید، اگر اهل ایمان باشند به وسیله‌ی ایمان، رفعت بخشیده است و مردمانی را که شما شریف و بزرگ‌زاده می‌نامید، اگر کافر باشند، حقیر و فرومایه ساخته است. هیچ کس بر دیگری فضیلت و برتری ندارد، مگر به وسیله‌ی تقوا. [۵۳۸]. امام باقر (ع): روحیه‌ی تکبر و خود بزرگی بینی در قلب کسی راه نمی‌یابد مگر اینکه در عقل و اندیشه‌ی او - به همان اندازه - کاستی پدید می‌آید، کم باشد یا زیاد. [۵۳۹]. (یعنی؛ تکبر باعث می‌شود که انسان از واقع‌بینی دور شده و در فهم برخی زمینه‌ها گرفتار نارسایی شود).

قناعت و دوری از طمع

امام باقر (ع) در پرهیز دادن مردم از طمع ورزی می‌فرماید: هیچ ذلتی، همانند ذلت طمع (خوارکننده) نیست. [۵۴۰]. و نیز می‌فرماید: از آنچه در دست مردم است اظهار یأس و ناامیدی کن (و خود را بی‌رغبت به آن نشان بده) زیرا این روش، همان بی‌نیازی و غنای واقعی است و پرهیز از طمع ورزی زیرا طمع فقری است حاضر و آشکار. [۵۴۱]. [صفحه ۲۹۹] امام باقر (ع) در زمینه‌ی قناعت می‌فرماید: اجتناب کن از این که چشم به بالاتر از خود بدوزی (و با حسرت به امکانات افراد توانمندتر از خود نگاه کنی)! کافی است که به رهنمودهای خداوند نسبت به پیامبر (ص) توجه کنی که فرمود: «و لا تعجبک اموالهم و لا اولادهم». [۵۴۲]. «و لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجنا منهم زهرة الحیاة الدنیا». [۵۴۳]. یعنی: کثرت اموال و فرزندان کافران تو را به تعجب و اندوه و به بهره‌وری‌های کافران، خیره مشو زیرا این بهره‌وری‌ها محدود به زندگی دنیا است. سپس امام باقر (ع) افزود: هر گاه در دلت، حسرت امکانات دیگران راه یافت، شیوه‌ی زندگی پیامبر (ص) را بیاد آور، زیرا غذای آن حضرت، نان فراهم آمده از جو و شیرینی وی خرما و وسیله‌ی روشنایی او در شب‌ها، شاخه‌های نخل بود، آن هم اگر فراهم می‌شد! [۵۴۴] (یعنی حتی این امکانات با همه‌ی

سادگی، همیشه در اختیار پیامبر (ص) نبود). در روایتی دیگر امام (ع) می‌فرماید: رسول خدا (ص) فرموده است: کسی که می‌خواهد غنیرین و بی‌نیازترین مردم باشد پس باید اعتماد و اتکایش به الطاف و عنایات الهی فزونتر از دارایی‌ها و امکانات مردم باشد. [۵۴۵]. [صفحه ۳۰۰] یعنی باید به جای چشم داشتن به کمک‌های مردم و بهره‌ور شدن از دارایی‌های آنان، چشم به ذخایر الهی داشته باشد و از درگاه خدا، بی‌نیازی بجوید.

زندگی در حد کفاف

امام باقر (ع) از رسول خدا (ص) نقل کرده است: خداوند فرموده است: از جمله اولیا و بندگان محبوب من که مورد غبطه و حسرت دیگران قرار می‌گیرند، کسی است که از نظر امکانات و دارایی و مظاهر زندگی سبکبار است. بهره‌ای ژرف از نماز دارد و عبادت پروردگارش را در نهان به خوبی انجام می‌دهد، در میان مردم ناشناخته زندگی می‌کند و روزیش به اندازه‌ی کفاف او است و بر این حد میانه‌ی اقتصادی صبر می‌کند و در میدان تمنیات و آرزوهای دنیوی زاهدانه حرکت می‌کند. میراثش اندک و گریه کنندگان بر او نیز کمند! [۵۴۶]. (یعنی؛ مال و فرزندان زیادی از خود بر جای نگذاشته است تا گریه کنندگان زیادی داشته باشد).

کنترل زبان و گفتار

امام باقر (ع) می‌فرماید: ابوذر - که رحمت خدا بر او باد - همراه این سخن را یادآور می‌شد: ای جوینده‌ی دانش و آگاهی! این زبان کلید خوبی است، بر زبانت مهر بزن چنان که بر دارایی‌ها و طلا و نقره‌ات مهر می‌زنی (و آن‌ها را در مکانی محفوظ نگاه می‌داری). [۵۴۷]. [صفحه ۳۰۱] امام (ع) در حدیثی دیگر فرموده است: رسول خدا می‌فرماید: خدای رحمت کند و مورد لطف خویش قرار دهد آن مؤمنی را که نگاهدار زبانش از هر شری باشد، زیرا حفظ زبان صدقه‌ای است از سوی انسان برای خویش (یعنی او را از بلاها نگاه می‌دارد). سپس امام باقر فرمود: هیچ کس از گناهان در امان نیست مگر این که زبانش را در دهان حبس کند و مخزون نماید. [۵۴۸].

نهی از کسالت و بی‌حوصلگی

امام باقر (ع) به فرزند خویش فرمود: فرزندم! پرهیز از کسالت و بی‌حوصلگی (سستی و بی‌طاقتی) زیرا این دو کلید هر شرنده‌ی چه، این که اگر بی‌حال و سست باشی هیچ حقی را ادا نخواهی کرد و اگر بی‌حوصله و کم‌طاقت و رنجور باشی بر هیچ حقی پایدار و شکیبیا نخواهی بود. [۵۴۹]. امام باقر (ع): کسالت و بی‌حالی، هم به دین و هم به دنیای انسان زیان می‌رساند. [۵۵۰].

نکوهش نفاق و دوچهرگی

امام باقر (ع): بد آدمی است، کسی که دو چهره و دو زبان است! برادران دینی خود را در پیش رو می‌ستایند و پشت سر از آن‌ها بدگویی می‌کنند. اگر به برادرش نعمت و امکاناتی برسد، حسد می‌ورزد! و اگر مبتلا به غم و دردی شود او را حقیر شمارد! [۵۵۱]. [صفحه ۳۰۲]

نشانه‌های مؤمن واقعی

امام باقر (ع) به شخصی که سلیمان نام داشت فرمود: ای سلیمان می‌دانی که مسلمان کیست؟ سلیمان عرض کرد: شما پاسخ این سؤال را بهتر از من می‌دانید. امام فرمود: مسلمان کسی است که دیگر مسلمانان از دست و زبان او ایمن و سالم باشند. سپس امام پرسید: آیا می‌دانی مؤمن کیست؟ سلیمان باز هم گفت: شما آگاه‌ترید. امام فرمود: مؤمن کسی است که مسلمانان او را در مال و جان‌شان، ایمن بدانند و به او اطمینان داشته باشند... [۵۵۲].

دینداری در غم و شادی

در روایتی دیگر امام (ع) نشانه‌های مؤمن را چنین بیان داشته است: همانا مؤمن واقعی کسی است که وقتی خشنود و سرخوش است، خوشحالی و شادابی و نشاط او را به گناه و باطل نکشاند، و هنگامی که ناراحت و غمگین و خشمناک است، این ناراحتی‌ها او را از سخن حق دور نسازد! مؤمن واقعی کسی است که به هنگام قدرت و اقتدار، به تعدی و تجاوز رو نیاورد و از دایره‌ی حق بیرون نرود! [۵۵۳]. [صفحه ۳۰۳]

اقتصاد و حسابگری در معیشت

امام باقر (ع): همه‌ی کمال‌ها نهفته است در شناخت عمیق دین، شکیبایی بر سختی‌ها و ناگواری‌ها و حسابگری در معیشت و امور اقتصادی. [۵۵۴].

پیشتازی در میدان ارزش‌ها

امام باقر از رسول خدا (ص) روایت کرده است: همانا خداوند از میان ارزش‌ها و نیکی‌ها، آن را دوست دارد که سریع‌تر انجام پذیرد و مورد سستی و تعلل قرار نگیرد. [۵۵۵]. امام باقر (ع): کسی که تصمیم انجام کار نیکی را می‌گیرد، پس در آن شتاب کند و سستی نورزد، زیرا هر چیزی که در آن تأخیر صورت گیرد، مورد توجه و تزویر شیطان قرار می‌گیرد [۵۵۶]. (یعنی؛ شیطان در راه انجام آن موانعی می‌تراشد و آدمی را از آن کار باز می‌دارد).

رابطه‌ی انسان با مردم و جامعه

وابستگی فرد به جامعه

انزوا و گریز فرد از جامعه، در تعالیم اسلامی نفی شده است و معصومین (ع) در معارف ارزنده‌ی خویش، روح جمع‌گرایی، الفت و خیرخواهی و خدمت به خلق را ترویج و تقویت کرده و روابط اجتماعی مؤمنان را تحکیم بخشیده‌اند. مردی در حضور امام باقر (ع) گفت: خداوندا مرا از تمامی مردم بی‌نیاز کن! [صفحه ۳۰۴] امام باقر (ع) به او فرمود: این چنین دعا و درخواست نکن، بلکه بگو: خداوندا! مرا از انسان‌های شرور و ناشایست، بی‌نیاز کن و احتیاجم را به ایشان قرار نده! همانا مؤمن در زندگی خویش بی‌نیاز از برادر مؤمنش نخواهد بود. [۵۵۷].

مؤمنان، اعضای یک پیکر

امام باقر (ع): ... انسان مؤمن در پرتو برادر مؤمن احساس آرامش می‌کند، چنان که کبوتر با مشاهده‌ی هموع خویش چنین احساسی دارد. همانا مؤمنان در ایثار و ترحم و ملاحظت و عطوفت نسبت به یکدیگر همانند یک پیکرند، هرگاه عضوی از این پیکر در رنج

و شکوه باشد، سایر اعضای آن آرام نخواهند داشت. سپس امام باقر فرمود: به خدا سوگند، کسی مؤمن واقعی نخواهد بود مگر زمانی که نسبت به دیگر مؤمنان این چنین احساس یگانگی و همدردی داشته باشد. [۵۵۸].

مؤمنان، برادران واقعی

امام باقر (ع) می‌فرماید: مؤمن برادر مؤمن است، آن هم برادری از هر جهت، هم از ناحیه‌ی پدر و هم از جانب مادر، زیرا خداوند عزوجل مؤمنان را از سرشت بهشت آفریده و نسیم بهشت در کالبد آنان دمیده است و به همین جهت آن‌ها از ناحیه‌ی پدر و مادر برادرند. [۵۵۹]. [صفحه ۳۰۵ منظور امام (ع) بیان استحکام برادری مؤمنان و گسستگی نبودن پیوند و محبت آنان است.

مسئولیت در برابر جامعه

انسان مؤمن نمی‌تواند در برابر نیازهای جامعه و مشکلات دیگر مؤمنان بی‌تفاوت باشد. ابوحمزه می‌گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم: چه می‌فرمایید درباره‌ی مسلمانی که به دیدن مسلمان دیگر می‌رود و او در منزل است، از او اجازه‌ی ورود می‌خواهد ولی اجازه نمی‌دهد و حتی از خانه سر بیرون نمی‌آورد؟ امام فرمود: ای ابوحمزه، هر مسلمانی که به نیاز مسلمان دیگر پاسخ ندهد و چهره از او پنهان بدارد، مورد لعنت خدا خواهد بود، تا زمانی که آن دو یکدیگر را ملاقات کنند (یعنی مسلمان خواهان ملاقات به درخواست خود برسد). ابوحمزه می‌گوید به امام عرض کردم: به راستی در لعنت خدا خواهد بود تا زمانی که ملاقات صورت پذیرد! (هر چند این ملاقات خیلی دیر انجام پذیرد یا اصلاً صورت نگیرد!). امام فرمود: بلی ای ابوحمزه! [۵۶۰].

برادری، مستلزم حمایت اقتصادی

امام باقر (ع) به یکی از شیعیان خود به نام اسماعیل فرمود: ای اسماعیل! آیا در میان مردمی که می‌زیستی، این برنامه وجود داشت که اگر [صفحه ۳۰۶ فردی عبا و روپوش نداشت و نزد یکی از برادرانش عبایی اضافی وجود داشت، آن را به برادر نیازمندش رد کند تا او هم از نداری بیرون آید؟ اسماعیل می‌گوید: خیر. امام فرمود: اگر فردی از آنان پیراهن اضافی داشت، آیا آن را برای برادر نیازمندش می‌فرستد؟ اسماعیل می‌گوید: خیر. امام با دست بر زانو می‌زند (و با ناراحتی) می‌فرماید: آنان برادر نیستند. [۵۶۱]. در روایت دیگری امام (ع) می‌فرماید: آیا شما به گونه‌ای با هم یک دل هستید که یکی از شما دست در جیب دوست خود فرو برد و آنچه لازم دارد بردارد؟ (و از سوی دوستش مورد اعتراض قرار نگیرد؟) حاضران گفتند: خیر، ما این چنین نیستیم. امام فرمود: پس شما آن گونه که فکر می‌کنید برادر نیستید. [۵۶۲]. امام باقر (ع): مهمترین اعمال سه چیز است: یاد خداوند در همه حال و همیشه، رعایت انصاف درباره‌ی مردم و یاری برادر مؤمن خویش در مال و مسایل اقتصادی. [۵۶۳].

جامعه‌ی ایده‌آل

امام باقر (ع) پیروان خویش را به سوی جامعه‌ی ایده‌آل و ارزشمندی رهبری می‌کرد که بر آن همیاری و همدردی و گذشت حاکم باشد. و در پاسخ شخصی که [صفحه ۳۰۷ مدعی بود در محیط او شیعیان زیادی زندگی می‌کنند امام فرمود: آیا در محیط شما توانمندان به تهیدستان و نیازمندان توجه و رسیدگی دارند؟ آیا نیکان از خطای خطاکاران می‌گذرند؟ آیا آنان یکدیگر را یاری و مدد می‌رسانند؟ مرد گفت: خیر. امام فرمود: آنان شیعه نیستند، شیعه‌ی واقعی آنانند که از ویژگی‌های یاد شده برخوردار باشند. [۵۶۴].

حقوق اجتماعی مؤمنان بر یکدیگر

اشاره

امام باقر (ع): از جمله حقوق مؤمن بر عهده‌ی برادر مؤمنش این است که گرسنگی او را برطرف کند (نیازهای ضروری اقتصادی او را بر آورده سازد) و اندام او را بپوشاند (نیازهای ضروری وی را از نظر پوشاک برطرف کند) و گرفتاری‌ها و غم‌های او را بزدايد و قرض‌ها و بدهکاری‌هایش را ادا کرده، و هنگامی که جان سپرده به خانواده و فرزندان رسیدگی نماید. [۵۶۵]. آنچه امام باقر (ع) در این روایت بیان فرموده است، در حقیقت عالیترین روابط اجتماعی جامعه‌ی مؤمنان را ترسیم می‌کند و مسؤلیت عمومی را در اعضای جامعه پدید می‌آورد تا در میان آنان کسی گرسنه و فاقد امکانات ضروری باقی نماند. ولی افسوس که جوامع اسلامی فاصله‌ی عمیقی با چنین جامعه‌ی ایده‌آلی دارند که رهبران و معلمانشان به ایشان معرفی کرده‌اند! امام باقر (ع) به پیروان و دوستان خود همیشه سفارش می‌فرمود: اصحاب، یاران و دوستانتان را گرامی بدارید و به ایشان احترام بگذارید، با یکدیگر نامهربان و ترشو نباشید، به هم زیان نزنید، حسد مورزید، از بخل [صفحه ۳۰۸] بپرهزید. از بندگان خالص خدا باشید. [۵۶۶].

صداقت و ادای امانت

عمرو بن ابی‌المقدام می‌گوید: نخستین بار که به حضور امام باقر (ع) رسیدم - تا از خدمتش کسب دانش کنم - امام به من فرمود: راستی و راستگویی را فرا گیرید، قبل از اینکه حدیث بیاموزید. [۵۶۷]. امام باقر (ع): امانت را به صاحب آن باز گردانید هر چند او کشنده‌ی فرزند انبیاء باشد. [۵۶۸]. امام (ع) در این عبارت، اهمیت و ضرورت امانتداری را در این قالب بیان کرده است که حتی اگر کسانی چون بنی‌امیه که قاتل فرزندان رسول خداوند چیزی را به امانت نزد شما نهادند، در آن خیانت نکنید، تا چه رسد به انسان‌های مؤمن و صالح.

امر به معروف و نهی از منکر

احساس مسؤلیت فرد در جامعه و دلبستگی وی به سرنوشت مردم و سلامت محیط اجتماعی خود، نگرانی وی را خواه ناخواه، نسبت به کجروی‌ها و انحرافات بر می‌انگیزد و او را در مقام امر به معروف و اصلاحگری قرار می‌دهد. امر به معروف، وظیفه و ارزشی است که در جامعه و در محیط جمعی و گروهی و روابط اجتماعی قابل طرح می‌باشد، امام باقر (ع) در زمینه‌ی اهمیت آن می‌فرماید: امر به معروف و نهی از منکر دو خوی و خصلت الهی است، آن که این دو خصلت را یاری دهد (به آن‌ها اهتمام ورزد) خداوند او را عزت بخشد و آن کس که [صفحه ۳۰۹] این دو مهم را خوار شمارد، خداوند او را خوار گرداند. [۵۶۹].

عفو و گذشت، رمز زندگی با مردم

آنچه در زمینه‌ی امر به معروف و نهی از منکر آمد، مربوط به ارزش‌های دینی و اصول اخلاقی است است که باید بر جامعه حاکم باشد و چشم پوشی از آن‌ها، به منزله‌ی چشم پوشی از دین و اخلاق و فضیلت‌های انسانی است. و اما در مسایل شخصی و مناسبات فردی، عفو و گذشت وسیله‌ای است مهم برای همزیستی مسالمت‌آمیز با مردم. امام باقر (ع) می‌فرماید: اصلاح وضع زندگی و روابط اجتماعی مردم بر دو اصل عمده متکی است، اصل فطانت و اصل گذشت. به این گونه که اگر این عوامل را که مایه‌ی صلاح و سلامت روابط اجتماعی است با پیمان‌های محاسبه کنیم، دو سوم این پیمان‌ها، فطانت (زیرکی و نکته‌سنجی) می‌باشد و یک

سوم آن گذشت (نادیده گرفتن برخی از لغزش‌های مردم درباره‌ی خویش) است. [۵۷۰].

شیوه‌ی دوستیابی

یکی از مسایل مهم اجتماعی، شناخت شیوه‌ی دوستیابی و برقرار ساختن روابط صحیح اجتماعی با مردم است. امام باقر (ع) می‌فرماید: هیچ چیز به اندازه‌ی احسان و خدمت و نیکی به برادران (ایمانی و اجتماعی) در [صفحه ۳۱۰] ایجاد الفت و جاذبه مؤثر نیست. [۵۷۱]. یعنی بالاترین کشش‌ها و جاذبه‌ها در خدمت نیکی کردن، نهفته است و کسانی که شیفته‌ی انس با دیگران و جلب محبت و اطمینان ایشانند باید از راه احسان به آنان وارد شوند. در روایتی دیگر چنین آمده است: در دنیا هیچ چیز به اندازه‌ی احسان و نیکوکاری به برادران (برادران دینی و اجتماعی)، به مدد و یاری انسان نمی‌آید. [۵۷۲]. یعنی این نیکی به مردم است که در حساسترین لحظات، بازتاب آن شامل خود انسان می‌شود و آنگاه که نیاز و گرفتاری پدید می‌آید، همان احسان دیدگان به یاری وی می‌آیند.

جاذبه و دافعه

از جمله عوامل جاذبه که در دوستیابی نقش آشکاری دارد، خوشرویی و خوش برخوردی با مردم است. و نقطه‌ی مقابل آن در دافعه آفرینی و دور ساختن مردم از انسان، عبوس بودن و گرفتگی چهره می‌باشد. امام باقر (ع) می‌فرماید: گشادگی چهره و شادابی سیما، وسیله‌ی مهمی برای جلب محبت و دوستی دیگران و تقرب به خداوند است، و چهره‌ی عبوس و گرفته، مایه‌ی بیزاری و نفرت دیگران و نیز دوری از خدا می‌باشد. [۵۷۳]. در روایتی دیگر امام باقر (ع) می‌فرماید: مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا مرا نصیحت و توصیه بفرماید: رسول خدا به او سفارش‌هایی فرمود از جمله اینکه برادرت را با صورت باز [صفحه ۳۱۱] و گشاده ملاقات کن. [۵۷۴]. بدیهی است که منظور از برادر در این روایت همه‌ی برادران دینی و مؤمنان می‌باشند. و در حقیقت رهنمود پیامبر برای آن فرد، گشاده‌رویی در روابط اجتماعی و معاشرت‌ها بوده است.

رفق و مدارا با مردم

انسان در زندگی اجتماعی با روحیه‌ها و سلیقه‌ها و گرایش‌های مختلف مردم روبرو است و چنانچه بخواهد با همه‌ی سلیقه‌ها و گرایش‌هایی که با وی هماهنگی ندارند، به مقابله و انکار پردازد، صحنه‌ی زندگی بر او تنگ خواهد شد و مزوی خواهد گردید. از این رو لازمه‌ی حضور در جامعه و حتی اصلاح مفاسد مردم، نیازمند رعایت نرمش و تحمل برخی حرکت‌های جاهلانه و مغرضانه‌ی آنان است. امام باقر (ع) می‌فرماید: جبرئیل نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت تو را درود می‌فرستد و می‌گوید: با بندگان من مدارا کن. [۵۷۵]. یکی از زمینه‌های مدارا با مردم این است که آنچه از حد درک و استعداد آنان برتر است با ایشان در میان گذاشته نشود، زیرا در میان گذاشتن حقایق والا با کسانی که طاقت و ظرفیت آن را ندارند، موجب ستیزه‌جویی آنان با ارزش‌ها می‌شود. امام باقر (ع) می‌فرماید: در تورات - در بخش مناجات‌های خدا با موسی (ع) - چنین آمده است: ای موسی، سر مرا در سینه‌ات پنهان دار و در برخورد با مردم، و در روبرویی با دشمنان من و دشمنان خودت، مدارا پیشه کن. و رفتاری نداشته باش که بر ملا ساختن اسرار من، بدگویی و ناسزاگویی آنان را متوجه من سازی - زیرا اگر چنین کنی [صفحه ۳۱۲] در حقیقت تو نیز در ناسزاگویی همراه آنان خواهی بود. [۵۷۶]. در سخنی دیگر امام می‌فرماید: خداوند عزوجل رفیق است (رفق و مدارا با خلق دارد) و رفق را دوست دارد و پاداشی که در برابر رفق و مدارا می‌دهد در برابر جبر و ستیز (هر چند برای خیر باشد)

نمی‌دهد. [۵۷۷]. بنابراین پیگیری یک هدف ارزشمند - مثلاً امر به معروف و نهی از منکر - اگر همراه با رفق و ملایمت و نرمش باشد نزد خداوند محبوبتر از موردی است که همراه با غلظت و خشونت صورت گیرد و چه بسا سر آن، تأثیری باشد که رفق و مدارا در کار آیی عمل و برنامه بر جای می‌گذارد. چنان که آن حضرت در روایتی دیگر به این نکته اشاره کرده است: رسول خدا فرمود: همانا، رفق، رأفت و نرمش همراه هیچ چیزی نخواهد بود مگر این که بر وزانت و زیبایی و جاذبه‌ی آن می‌افزاید و از هیچ عملی جدا نخواهد بود مگر این که موجب عیب و نقص آن عمل می‌گردد. [۵۷۸]. در روایتی دیگر نیز از رسول خدا (ص) چنین نقل فرموده است: اگر رفق (ملایمت و نرمش با دیگران) مخلوقی مجسم بود، دیده می‌شد که هیچ آفریده‌ای از آفریده‌های خداوند به زیبایی و نیکویی آن نیست. [۵۷۹]. [صفحه ۳۱۳]

تحکیم دوستی با مؤمنان

در بیان معصومین (ع)، مؤمنان با تشویق‌های فراوان دعوت شده‌اند تا رشته‌های دوستی و مودت را میان خویش هر چه مستحکم‌تر سازند. از جمله‌ی آن تشویق‌ها، نوید به غفران گناهان از سوی خدا است. امام باقر (ع) می‌فرماید: هنگامی که مؤمن با برادر مؤمن خویش مصافحه می‌کند (دست محبت او را در دست‌های خود می‌شمارد) در حالی از هم جدا خواهند شد که گناهانشان فرو ریخته است. [۵۸۰]. امام باقر (ع): هر گاه فردی با دوست خویش مصافحه کند، آن که به فشردن دست رفیقش (از روی اظهار محبت) ادامه می‌دهد، پاداش بزرگتری خواهد داشت از کسی که دستش را زودتر رها می‌کند. هان! گناهان میان ایشان فرو می‌ریزد تا آنجا که دیگر گناهی بر ایشان باقی نمی‌ماند. [۵۸۱]. فهم این روایات نیاز به اندکی تأمل دارد، زیرا بدیهی است که مصافحه نمی‌تواند گناهانی چون ضایع کردن حقوق مردم و خیانت به عرض و مال مؤمنان را جبران کند. بلکه وصف مؤمن خود می‌رساند که فرد زمانی از دوستی با مؤمنان سود می‌جوید که اهل ایمان باشد. ولی از آنجا که انسان معصوم نیست و لغزش‌هایی دارد، خداوند با این حرکت ارزشمند اجتماعی، لغزش‌های آنان را خواهد بخشید. گذشته از این، ممکن است منظور از ذنب در این گونه روایات، دلگیری‌ها و بدگمانی‌های افراد جامعه نسبت به یکدیگر باشد. یعنی؛ مصافحه و نهادن دست محبت در دست یکدیگر، سبب می‌شود که دلخوری‌ها و بدگمانی‌ها از میان برود و کدورت‌ها به کلی از قلب‌ها زدوده شود. چنان که تعبیر «ان الذنوب لیتحات فیما بینهم» می‌تواند اشاره به خطاها و کدورت‌های میان آن دو شخص باشد. [صفحه ۳۱۴] آنچه این معنا را تأیید می‌کند روایات دیگری است به این مضمون: رسول خدا (ص) فرمود: مصافحه کنید، زیرا مصافحه کدورت‌ها، کینه‌ها و بدخواهی‌ها را از میان می‌برد. [۵۸۲]. امام باقر (ع) در مورد چگونگی همزیستی با مردم می‌فرماید: زمانی که امیرالمؤمنین (ع) در بستر وفات و در حال احتضار قرار داشت، فرزندان خویش را فرا خواند تا ایشان را سفارش به ارزش‌ها کند. از جمله مطالبی که آن حضرت در پایان سفارش‌های خود فرمود این است که: ای فرزندانم، با مردم به گونه‌ای زندگی کنید که اگر روزی از دیدشان پنهان شدید، (و به سفری رفتید و یا در بستر بیماری افتادید) برایتان دلتنگ شوند و مشتاق دیدار شما باشند و اگر زندگی را بدرود گفتید، برایتان بگریند و اشک ریزند. [۵۸۳].

حفظ و تقویت روابط خویشاوندی

معاشرت و ارتباط اجتماعی با خویشاوندان، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. و در مکتب اهل بیت، تأکید فراوانی نسبت به آن شده است. امام باقر (ع) می‌فرماید: رسول خدا (ص) فرموده است: آنان که از امت من حاضر و یا غایبند، و نیز همه‌ی آنان را که در صلب پدران و رحم مادرانند و تا قیامت خواهند آمد، همه و همه را سفارش می‌کنم به صله‌ی رحم و حفظ روابط خویشاوندی. هر

چند حفظ این پیوند مستلزم پیمودن راهی یکساله باشد! زیرا حفظ پیوندهای خانوادگی و صله‌ی رحم از برنامه‌های دین است. [۵۸۴]. [صفحه ۳۱۵] امام باقر (ع) از ابوذر رضی الله عنه نقل کرده است: رسول خدا (ص) فرمود: دو طرف صراط در روز قیامت، خویشاوندی - رحم - و امانتداری است. پس کسی که از منطقه‌ی صله‌ی رحم و ادای امانت عبور کند و در آنجا مواجه با مشکل نشود، به بهشت راه می‌یابد و کسی که پیوندهای خویشاوندی را بریده و به امانت خیانت کرده است، هیچ عمل دیگری مایه‌ی نجات او نخواهد شد و صراط او را در اعماق آتش سرنگون خواهد کرد. [۵۸۵].

حرمت حریم خانواده

از آنجا که خانواده نخستین جامعه‌ی طبیعی و کوچکترین گروهی است که از تعدد و تجمع آن، جوامع بزرگ شکل می‌گیرد، لازمه‌ی حرمت نهادن به نهاد جامعه، ارج نهادن به نظام خانواده است. تحکیم روابط اجتماعی نیازمند وجود پیوند صحیح و رابطه‌ی عاطفی و انسانی میان گروه‌های کوچکتر و خانواده‌هایی است که جامعه از آن تشکیل شده است. توصیه‌های مکرر قرآن و پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) به احترام گذاری فرزندان نسبت به پدر و مادر و رعایت حقوق اعضای خانواده از سوی هر یک از ایشان، خود توصیه‌ای است در راستای حفظ سلامت کلیت جامعه‌ی بشری. امام باقر (ع) می‌فرماید: سه چیز است که خداوند به هیچ کس در آن سه رخصت نداده است (هیچ کس اجازه‌ی ترک آن را ندارد) ۱- ادای امانت چه امانت دهنده نیک باشد یا فاجر. ۲- وفای به پیمان چه فرد مقابل نیک باشد یا بدکار. ۳- نیکی به پدر و مادر چه نیکوکار باشند و چه گنهکار! [۵۸۶]. [صفحه ۳۱۶] و نیز امام باقر (ع) می‌فرماید: بدترین پدر کسی است که محبت و نیکی فراوان وی به فرزندش موجب افراط و زیاده‌روی شود و بدترین فرزندان کسی است که کوتاهی در حق پدر و مادر او را گرفتار خشم آنان - عقوق - کند. [۵۸۷]. امام باقر (ع) در بیان اهمیت رفتار فرزند با والدین می‌فرماید: پدرم - زین العابدین - مردی را دید که فرزندش در کنار او بود و فرزند به دست پدر تکیه داشت. از آن روز تا پایان عمر، هرگز پدرم با آن فرزند بی‌ادب سخن نگفت و سخن نگفتن با او به خاطر ناراحتی و نارضایتی از آن کار خطایش بود. [۵۸۸].

عالی‌ترین نمود مودت اجتماعی

در تعالیم ائمه‌ی معصومین (ع) نه تنها تحکیم پایه‌های روابط اجتماعی خواسته شده است بلکه آنان در صدد ژرفا بخشیدن به این الفت‌ها و محبت‌ها تا اعماق جان و دل مؤمنان می‌باشند. نه تنها به مؤمنان تعلیم می‌دهند که: مؤمن برادر مؤمن است، نه او را ناسزا می‌گویند و نه محرومش می‌کند و نه به وی بدگمان می‌شود، [۵۸۹] و نه تنها آنان را تشویق می‌کنند که: ثروتمندانشان به تهیدستانشان رسیدگی کرده و قدرتمندانشان از ضعیفانشان دستگیری کنند و در تشییع جنازه‌ی رفتگانشان شرکت جویند و به ملاقات یکدیگر بروند و... [۵۹۰]. بلکه به ایشان رهنمود داده‌اند که در اعماق قلب خویش و حتی در روابط خود با [صفحه ۳۱۷] خدا، از دعا برای مؤمنان و خیر اندیشی و خیرخواهی برای آنان غافل نباشند. امام باقر (ع) در ترغیب مؤمنان به تعهد و دلسوزی در قبال یکدیگر می‌فرماید: هیچ دعایی به اندازه‌ی دعای انسان برای کسی که غایب است (نزد انسان حضور ندارد) زود به اجابت نمی‌رسد [۵۹۱]. در روایت دیگر امام چنین فرموده است: سریع‌ترین دعاها در بر آورده شدن، دعای برادر مؤمنی برای برادر خویش و در غیاب وی است، نخستین دعاها را برای برادر خود می‌کند، فرشته‌ای مأمور خواهد بود که بگوید: آمین و برای خود تو دو چندان آن باد! [۵۹۲].

محبت‌ها و دوستی‌های ارزشمند

در فصل‌های قبل سخن از اهمیت مودت اجتماعی به میان آمد. ولی در روابط اجتماعی مؤمنان، دوستی‌ها و معاشرت‌ها دارای ملاک ارزشی و انگیزه‌ی الهی است. زیرا اصولاً انسان با گام نهادن در دایره‌ی ایمان، تمام تلاش‌ها و حرکت‌هایش، باید رنگ خدایی داشته باشد. امام باقر (ع) می‌فرماید: رسول خدا فرمود: دوستی مؤمن نسبت به مؤمن دیگر برای خدا، از بزرگترین شعبه‌های ایمان است. هان! کسی که دوستی‌هایش در راه خدا و دشمنی‌هایش در راه خدا و بذل و بخشش‌هایش در راه خدا و دریغ داشتن‌هایش در راستای رضای خدا باشد از انسان‌های برگزیده‌ی خدا خواهد بود. [۵۹۳]. در حدیث دیگر امام باقر (ع) می‌فرماید: هرگاه خواستی بدانی که آیا در وجود تو خیر و ارزشی هست به قلب خویش [صفحه ۳۱۸] نگاه کن، پس اگر قلبت اهل طاعت خدا را دوست داشت و اهل گناه و معصیت پروردگار را دشمن دارد، خیر و ارزش در نهاد تو هست و خداوند تو را دوست می‌دارد ولی اگر اهل اطاعت خدا را دشمن دارد و اهل معصیت را دوست می‌دارد، خیری در تو نیست و خداوند تو را دشمن خواهد داشت، انسان با کسی است که او را دوست دارد [۵۹۴] (یعنی انسان در خیر و شر ملحق به دوستان خود است).

معاشرت‌های ممنوع و زیانبار

امام باقر (ع) همپای تشویق مؤمنان به برقرار کردن روابط صمیمانه و عاطفی و خدماتی با سایر اعضای جامعه‌ی اسلامی، به خطرهای آفت‌های آن نیز هشدار داده و ایشان را از روابط و معاشرت‌هایی که موجب انحراف و فساد می‌شود منع کرده است. آن حضرت در این باره می‌فرماید: در راستای حق گام بنه و از بیهودگی‌ها کناره بگیر. از دشمنت اجتناب کن (و با نزدیک شدن به وی خود را در معرض آسیب‌های او قرار مده). از دوستان متفرقه بر حذر باش (و به آنان اطمینان نکن) مگر دوستی که امین و خدا ترس باشد. با فاجر و گناه پیشه مصاحبت و رفاقت و همراهی نکن. و او را بر اسرار خویش آگاه مگردان. در کارهایت با کسانی مشورت کن که خشیت و بیم خدا دارند. [۵۹۵]. امام باقر (ع) در رهنمودی دیگر می‌فرماید: [صفحه ۳۱۹] با ثروتمندان همنشینی و مجالست نکن، زیرا انسان قبل از این که با سرمایه داران و توانمندان همنشین شود (از وضع خویش خشنود است) و نعمت‌های خدا را در حق خویش درک می‌کند و ارج می‌نهد، اما وقتی با افراد مرفه و ثروتمند نشست، بینش او عوض می‌شود و در همان برخورد و نشست اول، قبل از این که مجلس را ترک بگوید چنین تصور می‌کند که خدا هیچ نعمتی به او نداده است. [۵۹۶].

روش برخورد با طیف‌های مختلف

پرهیز از معاشرت با عناصر ناسالم و ناصالح جامعه، همیشه به معنای بی‌اعتنایی و اظهار خصومت و بی‌مهری نسبت به آنان نیست، چه این که گاهی اتخاذ چنین شیوه‌ای در برابر آنان میسر نیست (مثل مواردی که کاری از کارهای اجتماعی به دست آنان سپرده شده و مؤمن ناگزیر از مراجعه‌ی به ایشان است) و گاهی موجب پیامدهای ناگوار می‌شود. بنابراین باید موارد و زمینه‌ها را نخست بررسی کرد و سپس در هر مورد عکس‌العملی شایسته از خود نشان داد. امام باقر (ع) به زاویه‌ای از این مسأله اشاره کرده و فرموده است: با منافقان - انسان‌های دو چهره، زبان‌باز که آنچه می‌گویند سطحی است و در قلب به آن پایبند نیستند - صرفاً با زبان و گفتارت، دوستی و سازش کن و محبت خالص و بی‌شائبه‌ات را برای مؤمنان قرار ده. و اگر شخصی از یهود - که ناسازگارترین عناصر با مسلمانانند - همنشین تو گردید، آداب همنشینی را درباره‌ی او خوب بجا آور! [۵۹۷].

اختلاف‌های اجتماعی، نتیجه‌ی گناه

خداوند متعال در قرآن به سست ایمان‌ها و اهل گناه هشدار داده و به پیامبر (ص) امر کرده است که به آنان بگوید: [صفحه ۳۲۰] خداوند می‌تواند عذاب سختی را از بالای سر و یا زیر گام‌هایتان برای شما بفرستد و یا این که لباس اختلاف و تفرقه بر اندام شما بپوشاند و گروهی از شما را به عذاب و ناراحتی از سوی گروه دیگر مبتلا سازد. [۵۹۸]. امام باقر (ع) در بیان معنا و مصداق این آیه می‌فرماید: منظور از اختلاف، اختلاف‌ها و مشاجره‌های دینی است، که گروهی به گروه دیگر می‌تازد و طعن می‌زنند و منظور از عذاب برخی گروه‌ها به وسیله‌ی گروه دیگر این است که این گروه‌ها به خاطر اختلاف نظر به جان هم افتاده و یکدیگر را می‌کشند و همه‌ی این‌ها در مورد اهل قبله (مسلمانان) است. [۵۹۹]. این هشدار به ملت‌های مسلمان می‌باشد که مبادا به انحراف و گناه تن دهند زیرا مخالفت با رهنمودهای خداوند یکی از پیامدهایش تضادها و درگیری‌های اجتماعی است. در این جا تحقیق خود درباره‌ی زندگی سراسر نور و رحمت امام باقر (ع) به پایان می‌رسانیم. در حالی که به کاستی‌های خود اقرار داریم و امیدواریم که خداوند کاستی‌های ما را جبران کرده و اهل اندیشه و نظر در ژرفا بخشیدن به این نگرش‌ها و پژوهش‌ها همت گمارند.

پاورقی

[۱] احقاق الحق ۹ / ۳۶۹. [۲] بقره / ۱۵۲. [۳] در سال تولد امام باقر (ع) چهار نقل وجود دارد که عبارتند از: سال‌های ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶ هجری در این میان نقل دوم، یعنی سال ۵۷ از پشتوانه‌ی تاریخی و حدیثی بیشتری برخوردار است. برخی از منابعی که سال ۵۷ را یاد کرده‌اند عبارتند از: دلائل الامامة ۹۴؛ اصول کافی ۲ / ۳۷۲؛ ارشاد مفید ۲ / ۵۶؛ مصباح المتعجد ۵۵۷؛ اعلام الوری ۲۵۹؛ مناقب ابن شهر آشوب ۴ / ۲۱۰؛ روضه‌الواعظین ۱ / ۲۰۷؛ کفایة الطالب ۴۵۵؛ وفيات الاعیان ۴ / ۱۷۴... و منابعی که سال ۵۸ را سال ولادت امام باقر (ع) دانسته‌اند عبارتند از: اثبات الوصیة ۱۵۳-۱۵۰؛ عیون المعجزات ۷۵ و منابعی که سال ۵۹ را نقل کرده‌اند چنینند: فرق الشیعة ۶۱؛ عمدة الطالب ۱۳۹ - ۱۳۸؛ بحار ۴۶ / ۲۱۷ به نقل از مصباح کفعمی. [۴] رک: سبائك الذهب ۷۴؛ عیون المعجزات ۷۵؛ اخبار الدول و آثار الاول ۱۱. [۵] کشف الغمة ۲ / ۳۱۸؛ الفصول المهمة ۲۱۱؛ مصباح کفعمی ۵۲۲؛ نورالابصار شبلنجی ۱۴۲؛ و... [۶] تذكرة الائمة، لاهیجی ۱۲۵. [۷] دلائل الامامة ۹۴؛ مصباح المتعجد ۵۵۷؛ اعلام الوری ۲۵۹. [۸] اعیان الشیعة ۱ / ۶۵۰. [۹] انه اول من اجتمعت له ولادة الحسن والحسين (ع). رک: مناقب ابن شهر آشوب ۴ / ۲۰۸؛ عمدة الطالب ۱۳۹-۱۳۸؛ نورالابصار، مازندرانی ۵۱. [۱۰] برخی منابع، ام عبدالله، فاطمه را فرزند حسن مثنی (حسن بن حسن) دانسته‌اند مانند: تذكرة الخواص ۳۰۲؛ وفيات الاعیان ۴ / ۱۷۴. اما بیشتر منابع وی را فرزند بی‌واسطه‌ی امام حسن مجتبی (ع) به شمار آورده‌اند مانند: تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۲۰؛ فرق الشیعة، نوبختی ۶۱؛ دلائل الامامة ۹۵؛ اصول کافی ۲ / ۳۷۲؛ اثبات الوصیة ۱۵۰؛ اعلام الوری ۲۵۹؛ تذكرة الخواص ۳۰۲؛ البداية و النهایة ۹ / ۳۰۹؛ اخبار الدول و آثار الاول ۱۱۱... [۱۱] هی اول علویة ولدت علویا. دلائل الامامة ۹۵. [۱۲] همان. [۱۳] عیون المعجزات ۷۵؛ اثبات الهداة ۵ / ۲۷۰؛ بحار ۴۶ / ۲۱۷؛ نورالابصار، مازندرانی ۴۴؛ الانوار البهیة ۱۱۵. [۱۴] مثير الاحزان، جواهری ۲۳۷، تاریخ ابن خلکان ۲ / ۲۳، تاج الموالید، طبرسی ۳۹ / ۳۹، المعارف ۲۱۵، سیر اعلام النبلاء، ۴ / ۴۰۱ و... [۱۵] الفصول المهمة ۲۱۱، بحار ۴۶ / ۲۱۶، سیرة الائمة الاثنی عشر ۲ / ۲۰۰. [۱۶] سبائك الذهب ۷۴؛ عیون الاخبار، ابن قتیبه ۱ / ۳۱۲؛ ارشاد مفید ۲ / ۱۵۶؛ تذكرة الخواص ۳۰۲؛ مرآة الجنان ۱ / ۲۴۸؛ تاریخ ابن وردی ۱ / ۲۴۸؛ روض الرياحین ۶۷؛ الصواعق المحرقة ۲۱۰؛ شذرات الذهب ۱ / ۱۴۹. [۱۷] تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۰۲؛ سیر اعلام النبلاء ۴ / ۴۰۲؛ الفصول المهمة ۲۱۱؛ شذرات الذهب ۱ / ۱۴۹. [۱۸] تاج الموالید ۳۹؛ کشف الغمة ۲ / ۳۱۸؛ تذكرة الخواص ۳۰۲؛ اعیان الشیعة ۱ / ۶۵۰. [۱۹] تذكرة الخواص ۳۰۲؛ اعیان الشیعة ۱ / ۶۵۰. [۲۰] البداية و النهایة ۹ / ۳۰۹. [۲۱] این القاب در منابع زیر آمده است: دلائل الامامة ۹۴؛ تاج الموالید ۳۹؛ کشف الغمة ۲ / ۳۱۸؛ تذكرة الخواص ۵ / ۳۰۲؛ احقاق الحق ۱۲ / ۱۶۵. [۲۲] ام ولد به کنیزی گفته می‌شود که از مولای خود صاحب فرزند شده باشد. [۲۳] ذکر عندالرضا (ع) القاسم بن محمد... و سعید بن المسیب فقال: كانا على هذا الامر... قرب الاسناد ۲۱۰، بحار ۴۶ / ۳۶۶. لازم به یادآوری

است که در متن حدیث قاسم بن محمد دایی امام موسی بن جعفر (ع) یاد شده که جد مادری به جای آن صحیح است و آنچه می‌نماید که مراد از قاسم بن محمد همان جد مادری است، ذیل حدیث می‌باشد. [۲۴] الفصول المهمة ۲۲۱. [۲۵] برخی از منابع که این هفت تن را یاد کرده‌اند عبارتند از: ارشاد مفید ۲ / ۱۷۲؛ تاج الموالید ۱۱۸؛ مناقب ۴ / ۲۱۰؛ تذکره الائمه ۲۱۶. [۲۶] طبقات ابن سعد ۵ / ۲۳۶؛ تذکره الخواص ۳۰۶. [۲۷] اعلام الوری ۲۶۵؛ کشف الغمۃ ۲ / ۳۲۲؛ الفصول المهمة ۲۲۱؛ بحار ۴۶ / ۳۶۵. [۲۸] فرق الشیعه ۶۱، اعلام الوری به جای ماه ذوالحجه، ماه ربیع الاول را یاد کرده است. رک: ص ۲۵۹. [۲۹] تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۲۰؛ تذکره الخواص ۳۰۶؛ الفصول المهمة ۲۲۰؛ اخبار الدول و آثار الاول ۱۱؛ اسعاف الراغبین ۱۹۵؛ نورالابصار، مازندرانی ۶۶ و... در بسیاری از این منابع؛ مطلب به صورت «قیل» یاد شده است. [۳۰] کشف الغمۃ ۲ / ۳۲۲؛ وفيات الاعیان ۴ / ۱۷۴؛ تاریخ ابی الفداء ۱ / ۲۴۸؛ تتمه المختصر ۱ / ۲۴۸؛ اعیان الشیعه ۱ / ۶۵۰. [۳۱] المختصر فی اخبار البشر ۱ / ۲۰۳؛ تتمه المختصر ۱ / ۲۴۸. [۳۲] مرآة الجنان ۱ / ۲۴۷. [۳۳] کامل ابن اثیر ۵ / ۱۸۰. [۳۴] مآثر الانافه فی معالم الخلافة ۱ / ۱۵۲. [۳۵] طبقات الکبیر ۵ / ۲۳۸؛ اصول کافی ۲ / ۳۷۲؛ تاریخ قم ۱۹۷؛ ارشاد مفید ۲ / ۱۵۶؛ دلائل الامامة ۹۴؛ تاج الموالید ۱۱۸؛ مناقب ۴ / ۲۱۰؛ سیر اعلام النبلاء ۴ / ۴۰۹؛ الانوار البهیة ۱۲۶؛ تاریخ ابن خلدون ۲ / ۲۳؛ عمدة الطالب ۱۳۷؛ شذرات الذهب ۱ / ۱۴۹؛ و... [۳۶] الصواعق المحرقة ۲۱۰؛ احقاق الحق ۱۲ / ۱۵۴؛ اسعاف الراغبین بهامش نورالابصار ۲۵۴؛ مثیر الاحزان، جواهری ۲۴۴. [۳۷] الخرائج و الجرائح، راوندی ۲ / ۶۰۴؛ مدینه المعاجز ۳۴۹؛ بحار ۴۶ / ۳۲۹؛ مستدرک الوسائل ۲ / ۲۱۱. [۳۸] مآثر الانافه فی معالم الخلافة ۱ / ۱۵۲؛ مصباح کفعمی ۵۲۲. [۳۹] سبائك الذهب ۷۴؛ دلائل الامامة ۹۴؛ مناقب ابن شهر آشوب ۴ / ۲۱۰؛ الفصول المهمة ۲۲۰؛ الانوار البهیة ۱۲۶. [۴۰] الخرائج و الجرائح، راوندی ۲ / ۶۰۴؛ مدینه المعاجز ۳۴۹؛ بحار ۴۶ / ۳۲۹؛ مستدرک الوسائل ۲ / ۲۱۱. [۴۱] تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۲۰؛ مروج الذهب ۳ / ۲۱۹؛ الانوار البهیة ۱۲۶؛ اعیان الشیعه ۱ / ۶۵۰. [۴۲] در کتاب اخبار الدول و آثار الاول ص ۱۱۱ شهادت امام باقر (ع) در خلافت ابراهیم بن ولید دانسته شده است، ولی چنان که توضیح داده شد وفات آن حضرت در خلافت هشام بوده و ابراهیم بن ولید می‌توانسته است از مجریان نقشه‌ی هشام به شمار آید. [۴۳] ابراهیم بن ولید بن عبدالملک، بعدها در سال ۱۲۹ به خلافت رسید، ولی خلافتش دیری نپایید و پس از هفتاد روز کشته شد. رک: تاریخ الخلفاء، سیوطی ۲۵۴. [۴۴] فرق الشیعه ۶۱؛ اصول کافی ۲ / ۳۷۲؛ ارشاد مفید ۲ / ۱۵۶؛ دلائل الامامة ۹۴؛ اعلام الوری ۲۵۹؛ کشف الغمۃ ۲ / ۳۲۷؛ تذکره الخواص ۳۰۶؛ مصباح کفعمی ۵۲۲، شذرات الذهب ۱ / ۱۴۹ و... از برخی منابع استفاده می‌شود که آن حضرت، هنگام رحلت در شهر مدینه نبوده است، بلکه در محلی به نام حمیمه از روستاهای نواحی مکه یا شام بوده؛ پس از شهادت، آن گرامی را به مدینه منتقل کرده‌اند. رک: وفيات الاعیان ۴ / ۱۷۴؛ المختصر فی اخبار البشر ۱ / ۲۰۳؛ احقاق الحق ۱۲ / ۱۵۲. [۴۵] نساء ۶۴ / ۶۴. [۴۶] نساء ۸۰ / ۸۰. [۴۷] این حدیث در صحاح اهل سنت نقل شده است، از آن جمله: صحیح بخاری در جزء چهارم کتاب «الاحکام» صحیح ترمذی ۲ / ۴۵. ترمذی این حدیث را حسن و صحیح دانسته است، صحیح مسلم در کتاب «الامارة باب الناس تبع لقریش» ۲ / ۱۹۱؛ صحیح ابی داود ۲ / ۲۰۷ کتاب «المهدی»؛ مسند احمد ۵ / ۱۰۶؛ المستدرک علی الصحیحین ۳ / ۶۱۸ کتاب «معرفة الصحابة»؛ تاریخ بغداد ۱۴ / ۳۵۳ شماره‌ی ۷۶۷۳؛ تاریخ الخلفاء ۷ در فصل «مدة الخلافة». [۴۸] برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر ۲۳ - ۱۴. [۴۹] ینابیع المودة ۴۴۰، احقاق الحق ۱۳ / ۴۹. در کتاب احقاق الحق این گونه روایات از کتاب‌های اهل سنت نقل شده است و منابع روایی در این باره روایات متعدد نقل کرده‌اند و مرحوم کلینی در کتاب اصول کافی ۱ / ۲۸۶ بابی را تحت عنوان «ما نص الله عزوجل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا» گشوده است. [۵۰] اثبات الوصیة ۱۵۱. [۵۱] نورالابصار، مازندرانی ۴۷؛ الانوار البهیة ۱۱۶. [۵۲] تذکره الائمه، ۱۲۵. [۵۳] المعارف، ابن قتیبه ۳۰۷. [۵۴] الاصابة فی تمییز الصحابة ۱ / ۲۱۳. [۵۵] همان. [۵۶] کشف الغمۃ ۲ / ۳۲۱؛ تذکره الخواص ۳۰۳؛ بحار ۴۶ / ۲۲۷. [۵۷] اصول کافی ۲ / ۳۷۳؛ اختیار معرفة الرجال ۴۲-۴۱؛ اعلام الوری ۲۶۳-۲۶۲. [۵۸] تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۲۰. [۵۹] اصول کافی ۲ / ۷۷؛ ارشاد مفید ۲ / ۱۵۷-۱۵۶؛ روضة الواعظین ۱ / ۲۰۳؛ کشف الغمۃ

۲ / ۳۲۳؛ بحار ۴۶ / ۲۲۴ - ۲۲۳. [۶۰] اثبات الوصیه ۱۵۰؛ علل الشرایع ۱ / ۲۳۴-۲۳۳؛ رجال الکشی ۲۷، اختصاص ۶۲؛ سیر اعلام النبلاء ۴ / ۴۰۴؛ اثبات الهداء ۵ / ۲۶۳؛ بحار ۴۶ / ۲۲۸-۲۲۴. [۶۱] اصواعق المحرقة ۱۴۱. [۶۲] همان ۱۷۲. [۶۳] الصواعق المحرقة ۲۰۱. [۶۴] عیون الأخبار، ابن قتیبه ۱ / ۳۱۲؛ مطالب السؤل ۸۱؛ تذکره الخواص ۳۰۳؛ الفصول المهمة ۲۱۱؛ اخبار الدول و آثار الاول ۱۵۷؛ ینابیع الموده، ۴۹۴ و ۳۶۰. برای اطلاع از منابع فزونتر در این زمینه، مراجعه شود به: احقاق الحق ۱۲ / ۱۵۵. [۶۵] «قلت یا ابن رسول الله هلا اوصیت اکبر اولادک؟ فقال: یا ابا عبدالله لیست الامامة بالصغر و الکبر، هكذا عهد الینا رسول الله (ص) و هكذا وجدنا مکتوبا فی اللوح و الصحیفة... کفایة الاثر ۲۴۳. [۶۶] الکافی ۱ / ۳۰۵؛ اثبات الوصیه ۱۵۲-۱۴۲؛ کمال الدین ۳۱۹-۳۱۸؛ کفایة الاثر ۳۱۹-۳۱۹ و ۲۴۲؛ اعلام الوری ۲۶۰؛ اثبات الهداء ۵ / ۲۶۴. [۶۷] اصول کافی ۲ / ۷۸-۷۹؛ مناقب ۴ / ۲۱۱؛ بحار ۴۶ / ۲۲۹. [۶۸] در بخش‌های آئینده، آرای اندیشمندان و فقهای جهان اسلام درباره‌ی شخصیت معنوی و علمی امام باقر (ع) بتفصیل خواهد آمد. [۶۹] اصول کافی ۲ / ۴۸۲. [۷۰] مناقب ۴ / ۲۰۶. [۷۱] کشف الغمۃ ۲ / ۳۵۰. [۷۲] کشف الغمۃ ۲ / ۳۴۷. [۷۳] اثبات الوصیه ۱۵۲؛ کفایة الاثر ۲۴۳-۲۳۶؛ ارشاد مفید ۲ / ۱۵۷-۱۵۶؛ سیر اعلام النبلاء ۴ / ۴۰۴؛ احقاق الحق ۱۲ / ۱۷۹؛ نور الابصار، مازندرانی ۵۹-۶۰. [۷۴] قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح. هود ۴۶ / [۷۵] حجرات ۱۳. [۷۶] انا منجوک و اهلک الا امرتک کانت من الغابرین، عنکبوت ۳۳ / [۷۷] بقره ۲۴۷ / [۷۸] یوسف ۵۵. [۷۹] احزاب ۳۶ / [۸۰] حج ۱۸ / [۸۱] انعام ۸۳ / [۸۲] یوسف ۱۰۰ / [۸۳] النجم ۳ / [۸۴] البقر (ع): انا نحن نتوارث الکمال و التمام للذین انزلهما الله علی نبيه صلی الله علیه و آله فی قوله: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» و الارض لا تخلو ممن یکمل هذه الامور التي یقصر غیرنا عنها. [۸۵] عن یزید بن حازم قال: کنت عند ابي جعفر (ع) فمررنا بدار هشام بن عبدالملک و هی تبني فقال: أما والله لتهدمن أما والله لینقلن ترابها من مهدمها، أما والله لتبدون أحجار الزيت، و انه لموضع النفس الزکیة، فتعجبت و قلت دار هشام من یهدمها؟! فسمعت اذنی هذا من ابي جعفر (ع) قال: فرأیتها بعد ما مات هشام و قد کتب الولید فی أن یستهدم و ینقل ترابها، فنقل حتی بدت الأحجار و رأیتها. دلائل الامامة ۱۱۰؛ کشف الغمۃ ۲ / ۳۴۶؛ اثبات الهداء ۵ / ۳۰۶؛ بحار ۴۶ / ۲۶۸. [۸۶] قال ابوبصیر: کنت مع الباقر (ع) فی المسجد، اذ دخل علیه عمر بن عبدالعزیز، علیه ثوبان ممصران متکئا علی مولی له. فقال (ع): لیلین هذا الغلام، فیظهر العدل، و یعیش أربع سنین، ثم یموت فیبکی علیه أهل الأرض، و یلعنه أهل السماء. فقلنا: یا بن رسول الله، ألیس ذکرت عدله و انصافه؟ قال: یجلس فی مجلسنا، ولا حق له فیہ، ثم ملک و أظهر العدل جهده. الخرائج و الجرائح ۱ / ۲۷۹. [۸۷] و روى عن عدة من اصحابه انهم قالوا: کنا معه فمر به زید بن علی (ع). فقال لنا: لترون أخی هذا و الله لیخرجن بالکوفة و لیقتلن و لیصلبن و یطاف برأسه. اثبات الوصیه ۱۵۰؛ الفصول المهمة ۲۱۶؛ احقاق الحق ۱۲ / ۱۸۲؛ بحار ۴۶ / ۲۵۲؛ نور الابصار ۱۴۳. [۸۸] دلائل الامامة ۱۰۳. [۸۹] عن ابي الصباح الكنانی قال: صرت یوما الی باب ابي جعفر الباقر (ع)، ففرعت الباب، فخرجت الی وصیفة ناهد، فضربت بیدی الی رأس ثدیها و قلت لها: قولی لمولاک: انی بالباب. فصاح من آخر الدار: ادخل، لا ام لک. فدخلت، و قلت: یا مولای - والله - ما قصدت ریبه، و لا أردت الا زیادة فی یقینی فقال: صدقت لئن ظننتم أن هذه الجدران تحجب أبصارنا کما تحجب أبصارکم، اذن لا فرق بیننا و بینکم! فیاک أن تعاود لمثلها. الخرائج و الجرائح ۱ / ۲۷۳. [۹۰] تهذیب الاسماء و اللغات، شرف الدین النووی ۱ / ۸۷. الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۱ / ۴۳۶. [۹۱] سیر اعلام النبلاء ۴ / ۴۰۱. [۹۲] نحل ۸۹. [۹۳] یس ۱۲. [۹۴] انعام ۳۸. [۹۵] دلائل الامامة ۱۰۴؛ امان الاخطار ۵۲؛ بحار ۴۶ / ۳۰۸؛ نور الابصار، مازندرانی ۶۴-۶۰. [۹۶] حلیة الاولیاء ۳ / ۱۸۰. [۹۷] التذکره ۳۴۷. [۹۸] البدایة و النهایة ۹ / ۳۰۹. [۹۹] سیر اعلام النبلاء ۴ / ۴۰۱. [۱۰۰] منظور ابن صباغ مالکی از «صاحب ارشاد» شیخ مفید می باشد که در ج ۲، ص ۱۵۵ کتاب الارشاد به مطلب یاد شده تصریح کرده است. [۱۰۱] الفصول المهمة ۲۱۱-۲۱۰. نظیر این بیان را محمد بن طلحة القرشی العدوی الشافعی در کتاب مطالب السؤل ۲ / ۵۰ آورده است. [۱۰۲] سبائک الذهب ۷۴. [۱۰۳] الصواعق المحرقة ۲۱۰. نظیر این سخن را المناوی در کتاب الکواکب الدریة ۱ / ۱۶۴ آورده است. [۱۰۴] اعلام ۳ / ۹۳۲. [۱۰۵] جوهره الکلام ۱۳۵-

۱۳۲. [۱۰۶] مرآة الجنان ۱ / ۲۴۸؛ روض الرياحين، عبدالله بن اسعد اليافعي ۵۷؛ شذرات الذهب ۱ / ۱۴۹. [۱۰۷] حلية الاولياء ۳ / ۱۸۶. [۱۰۸] برای اطلاع از منابع و نقل های فزونتر مراجعه شود به: وفيات الاعيان ۳ / ۳۱۴؛ تذكرة الحفاظ ۱ / ۱۱۷؛ الوافي بالوفيات ۴ / ۱۰۲؛ اخبار الدول ۱۱۱؛ شرح الشفا للخفاجي ۱ / ۲۹۲؛ اسعاف الراغبين ۲۲۹؛ الروضة الندية ۱۲؛ جامع كرامات الاولياء ۱ / ۹۷.
- [۱۰۹] الطبقات الكبرى ۵ / ۳۲۴. [۱۱۰] طبقات الحفاظ ۱ / ۱۳۱. [۱۱۱] تهذيب التهذيب ۵ / ۱۶۴. [۱۱۲] برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: الامام الصادق والمذاهب الاربعه (۲ - ۱) / ۴۴۰ - ۴۵۰. [۱۱۳] مسند احمد ۲ / ۱۴؛ صحيح مسلم ۷ / ۱۲۲؛ سنن الترمذی ۲ / ۳۰۸؛ تاريخ البغدادي ۸ / ۴۴۳؛ مصابيح السنة ۲ / ۲۰۴. [۱۱۴] ماضل صاحبكم و ما غوى - و ما ينطق عن الهوى - ان هو الا وحى يوحى - علمه شديد القوى. النجم ۲ - ۵. [۱۱۵] قرانا عربيا غير ذى عوج لعلمهم يتقون. الزمر ۲۸ / ۱۱۶] انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا. الاحزاب ۳۳ / ۱۱۷] منه آيات محكمات هن ام الكتاب و آخر متشابهات... آل عمران ۷ / ۱۱۸] فاستلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون. النحل ۴۳ / ۱۱۹] و انزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم و لعلمهم يتفكرون. النحل ۴۴ / ۱۲۰] ان ههنا لعلما جما لواصبت له حملة. نهج البلاغه. [۱۲۱] بحار ۱۱ / ۸۳. [۱۲۲] اعيان الشيعة ۴ ق، ۲ / ۲۸؛ ائمتنا ۱ / ۳۳۲. [۱۲۳] مناقب، ابن شهر آشوب ۴ / ۲۱۱. [۱۲۴] النحل ۸۹ / ۱۲۵] نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵. [۱۲۶] نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳. [۱۲۷] اين سخن على (ع) اشاره ای دارد به بيان پیامبر (ص) که فرمود: «أنا مدينة العلم و على بابها، فمن اراد المدينة فليأتها من بابها».
- [۱۲۸] «مارقه» به گروه خوارج اطلاق شده است؛ زیرا آنان از زیر بار بيعت خود با على (ع) خارج شدند، و على (ع) در خطبه ۱ شقشقيه به اين جهت درباره ی ایشان گفت: «و مرت اخرى». نهج البلاغه، خطبه ۳. [۱۲۹] نساء ۳۵ / ۱۳۰] احتجاج طبرسى ۲ / ۳۲۴. [۱۳۱] الكافي ۸ / ۳۴۹؛ بحار ۲۱ / ۲۶. [۱۳۲] كهف ۳۹ / ۱۳۳] انسان ۷۶ / ۷۶؛ تكوير ۸۱ / ۱۳۴] اعراف ۱۵۵ / ۱۳۵] شوری ۳۰. [۱۳۶] جاثيه ۲۲ / ۱۳۷] انعام ۱۶۴ / ۱۶۴؛ اسراء ۱۵ / ۱۵؛ زمر ۳۹ / ۱۳۸] فاطر ۱۸ / ۱۳۸] عن ابى جعفر و ابى عبدالله (ع) قالوا: ان الله ارحم بخلقه من ان يجبر خلقه على الذنوب ثم يعذبهم عليها و الله اعز من ان يريد امرا فلا يكون، قال: فسئلا (ع) هل بين الجبر و القدر منزلة ثالثة؟ قالوا: نعم اوسع مما بين السماء و الارض. اصول كافي ۱ / باب الجبر و القدر، حديث ۹. [۱۳۹] اختيار معرفة الرجال، جزء ۴ / ۳۰۲، حديث ۵۴۳. [۱۴۰] همان، حديث ۵۴۴. [۱۴۱] اختيار معرفة الرجال، جزء ۳ / ۲۲۵، حديث ۴۰۲. [۱۴۲] اعراف ۱۷۵ / ۱۴۳] تفسير العياشى ۲ / ۴۲؛ اختيار معرفة الرجال ۲۲۸، حديث ۴۰۶؛ بحار ۴۶ / ۳۲۲. [۱۴۴] تاريخ طبرى ۵ / ۴۵۶؛ الكامل فى التاريخ ۴ / ۲۰۷-۲۰۹. [۱۴۵] الفصل فى الملل و الأهواء و النحل ۲ / ۱۳-۱۴. [۱۴۶] تاريخ طبرى ۵ / ۴۵۷؛ الكامل فى التاريخ ۴ / ۲۰۹. [۱۴۷] فرق الشيعة ۳۴. [۱۴۸] «تبان» به معنای علاف و كاه فروش است. [۱۴۹] اختيار معرفة الرجال ۳۰۱. [۱۵۰] طبقات ابن سعد ۵ / ۲۳۷. [۱۵۱] فرق الشيعة ۲۷-۲۸. [۱۵۲] «كسفيه» نامیده شدند، چون مى گفتند: «ان عليا هو الكسف الساقط من السماء». [۱۵۳] فرق الشيعة ۳۸؛ الفصل فى الملل و الاهواء و النحل ۲ / ۱۴. [۱۵۴] سير اعلام النبلاء ۴ / ۴۰۷؛ تاريخ ابن عساكر ۱۵ / ۳۵۷. [۱۵۵] اصول كافي ۲ / ۷۵. [۱۵۶] الاحتجاج ۳۲۳. [۱۵۷] در معنای «صمد» مفاهيم دقيقى بيان شده كه برای آگاهی از آن مى توان به منابع ذيل مراجعه كرد: توحيد صدوق ۸۸؛ اصول كافي، كتاب التوحيد، باب تأويل الصمد. [۱۵۸] اصول كافي، باب اطلاق القول بانه شىء، حديث ۷. [۱۵۹] همان، باب ادنى المعرفة، حديث ۲. [۱۶۰] همان، باب الكون و المكان، حديث ۳. [۱۶۱] همان، باب النهى عن الكلام فى الكيفية، حديث ۷. [۱۶۲] همان، حديث ۱. [۱۶۳] طه ۸۱ / ۱۶۴] توحيد صدوق ۱۶۸؛ ارشاد مفيد ۱۶۳؛ الفصول المهمة ۲۱۴. [۱۶۵] ص ۷۵ / [۱۶۶] ذاريات ۴۷. [۱۶۷] سيرة الائمة الاثني عشر ۲ / ۲۱۳، و نظير آن در تفسير برهان ۴ / ۶۴. [۱۶۸] توحيد صدوق ۱۷۲. [۱۶۹] همان ۱۷۰. [۱۷۰] الاحتجاج ۳۲۱. [۱۷۱] اصول كافي، كتاب التوحيد، باب صفات الذات، حديث ۶. [۱۷۲] همان، باب النهى عن الكلام فى الكيفية، حديث ۴. [۱۷۳] نساء ۱۱۴ / ۱۷۴] نساء ۵ / ۱۷۵] مائده ۱۰۱ / ۱۷۶] اختصاص مفيد ۳۲۲. [۱۷۷] سبأ ۱۸ / ۱۷۸] الاحتجاج ۳۲۷ / ۱۷۹] بحار ۴۶ / ۳۴۹. [۱۸۰] بقره ۷۹ / ۱۸۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۴۵. [۱۸۲] بحار ۲ / ۳۱۵. [۱۸۳] بحار ۲ / ۳۱۰. [۱۸۴] همان ۲ / ۲۹۸. [۱۸۵] محاسن ۲۰۹؛ بحار ۷۲ / ۲۲۲. [۱۸۶] كنز العمال ۱۶ / ۵۱۹، حديث ۴۵۷۱۵. [۱۸۷]

همان ۱۶ / ۵۲۲، حدیث ۴۵۷۲۸. [۱۸۸] این بیان به معنای پذیرش رأی عمر از سوی علی (ع) نیست، بلکه دقیقاً ذیل روایت می‌رساند که علی (ع) فرمان عمر را باعث فساد جامعه و جواز متعه را مایه‌ی مصونیت جامعه از ابتلا به فحشا می‌دانسته است، ولی آن حضرت چون قدرت اجرایی برای لغو فرمان عمر نداشته، مطلب را با این بیان یاد کرده است - و ظاهراً این سخن در دوران حکومت عثمان صادر شده است - [۱۸۹] کشف الغمّه ۲ / ۳۶۲؛ بحار ۴۶ / ۳۵۶؛ اعیان الشیعه ۱ / ۶۵۳. [۱۹۰] المحاسن، باب المقائیس و الرأی ۲۱۴؛ بحار ۲ / ۳۰۸. [۱۹۱] بحار ۲ / ۳۰۹. [۱۹۲] همان ۲ / ۳۰۴. [۱۹۳] همان ۲ / ۳۰۴. [۱۹۴] الامام الصادق، حیات و عصره - آراؤه و فقهه ۲۲. [۱۹۵] همان، ۲۴. [۱۹۶] نور ۳۶ / ۱۹۷. [۱۹۷] همان ۳۷ / ۱۹۸. اصول کافی ۶ / ۲۵۶؛ بحار ۴۶ / ۳۵۸؛ الانوار البهیة ۱۱۸؛ اعیان الشیعه ۱ / ۶۵۲. [۱۹۹] توبه ۵ / ۲۰۰. [۲۰۰] توبه ۲۹ / ۲۰۱. تحف العقول، من کلام الباقر (ع) فی احکام السیوف. فروع کافی، کتاب الجهاد ۵ / ۱۰. [۲۰۲] من مشی الی سلطان جائر فامرہ بتقوی الله و خوفه و وعظه، کان له مثل اجر الثقلین من الجن و الانس و مثل اعمالهم. بحار ۷۵ / ۳۷۵؛ وسائل الشیعه ۱۱ / ۴۰۶. [۲۰۳]... ان ائمة الجور و اتباعهم لمعزولون عن دین الله. اصول کافی ۱ / ۱۸۴. [۲۰۴] اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا و رأوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب. بقره ۱۶۷ / ۲۰۵. هم والله ائمة الظلمة و اشیاعهم. بحار ۱ / ۳۷۴. [۲۰۶] ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبیل الانبیاء، و منهاج الصالحاء، فریضة عظيمة بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحل مکاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و یتصف من الاعداء و یتستقیم الامر. وسائل الشیعه ۱۱ / ۳۹۵؛ فروع کافی ۵ / ۵۶. [۲۰۷] بئس القوم یعیبون الامر بالمعروف و النهی عن المنکر. فروع کافی ۵ / ۵۷. [۲۰۸]... فانکروا بقلوبکم و الفظوا بالستکم و سکوا بها جباهکم، و لا تخافوا فی الله لومة لائم، فان اتعظوا و الی الحق رجعوا فلا سبیل علیهم، انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یتبعون فی الارض بغير الحق اولئک لهم عذاب الیم. هنالک فجاهدوهم بابدانکم... حتی یفیثوا الی امر الله و یمضوا علی طاعته... وسائل الشیعه ۱۱ / ۴۰۳؛ فروع کافی ۵ / ۵۶. [۲۰۹] یكون فی آخر الزمان قوم یتبع فیهم قوم مراؤون... لا یوجبون امرا بمعروف و لا نهیا عن منکر الا اذا امنوا الضرر، یطلبون لانفسهم الرخص و المعاذیر یتبعون زلّة العلماء و فساد عملهم، یقبلون علی الصلاة و الصیام و ما لا یکلّمهم فی نفس و لا مال و لو اضررت الصلاة بسائر ما یعملون باموالهم و ابدانهم لرفضوها... (مدرك سابق). [۲۱۰]... و أوحى الله عزوجل الی شعيب النبی (ع): انی معذب من قومک مائة الف - اربعین الفا من شرارهم و ستین الفا من خیارهم - فقال (ع): یا رب هؤلاء الأشرار، فما بال الاخیار؟ فوحى الله عزوجل الیه: داهنوا اهل المعاصی و لم یغضبوا لغضبى. فروع کافی ۵ / ۵۶. [۲۱۱]... فجاهدوهم بابدانکم و ابغضوهم بقلوبکم غیر طالبین سلطانا و لا باغین مالا و لا مریدین بظلم ظفرا. (مدرك سابق). [۲۱۲] ما اوسع العدل، ان الناس یتغنون اذا عدل علیهم. مستدرک ۲ / ۲۶۷. [۲۱۳] ان الامامة لا تصلح الا لرجل فیہ ثلاث خصال: ورع یحجزه عن المحارم، و حلم یملک به غضبه، و حسن الخلفة علی من ولی، حتى یکون له کالوالد الرحیم. الخصال ۱۱۶؛ بحار ۲۵ / ۱۳۷. [۲۱۴] سئل الباقر (ع) عن علة احتیاج الناس الی النبی (ص) و الامام (ع)؟ فقال: لبقاء العالم علی صلاحه، و ذلك ان الله عزوجل یرفع العذاب عن اهل الأرض اذا کان فیہ نبی او امام. بحار ۲۳ / ۵۰؛ تفسیر نورالثقلین ۲ / ۱۵۲. [۲۱۵] فانجیناه و من معه فی الفلک المشحون، ثم اغرقنا بعد الباقین. شعراء ۱۲۰-۱۱۹. [۲۱۶] کذبت قوم لوط المرسلین... و امطرنا علیهم مطرا فساء مطر المنذرین. شعراء ۱۶۰ و ۱۷۳. [۲۱۷] قال لهم أخوهم هود الا تتقون... فکذبوه فاهلکناهم... شعراء ۱۲۴ و ۱۳۹. [۲۱۸] کذبت ثمود المرسلین... فأخذهم العذاب... شعراء ۱۴۱ و ۱۵۸. [۲۱۹]... و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم. انفال ۳۳. [۲۲۰]... و لم یناد بشیء کمانودی بالولاية. اصول کافی ۲ / ۱۸. [۲۲۱] بنی الاسلام علی خمسة اشياء: علی الصلاة و الزکاة و الحج و الصوم و الولاية. قال زرارة: فقلت و أى شیء من ذلك افضل؟ فقال: الولاية افضل، لانها مفتاحهن و الوالی هو الدلیل علیهن... اصول کافی ۲ / ۱۸. [۲۲۲] الباقر (ع)... و كانت الولاية آخر الفرائض فانزل الله عزوجل... الیوم اکملت لکم دینکم... نور الثقلین ۱ / ۵۸۱. [۲۲۳] الرضا (ع): ان الامامة اس الاسلام النامی... اصول کافی ۱ / ۲۰۰. [۲۲۴] الصادق (ع): نحن أصل کل خیر.. روضه‌ی کافی، خ ۳۳۶. [۲۲۵] علی (ع): الامامة نظام الامة. غرر الحکم. [۲۲۶] الکاظم (ع): الامامة هی النور... نور الثقلین ۵ / ۳۴۱؛ رک: میزان

الحکمه ۱ / ۱۵۷. [۲۲۷] قال الله عزوجل: لا عذبن كل رعية في الاسلام دانت بولاية كل امام جائر ليس من الله، و ان كانت الرعية في أعمالها برة تقيه، و لا عفون عن كل رعية في الاسلام دانت بولاية كل امام عادل من الله، و ان كانت الرعية في أعمالها ظالمة مسيئة.

بحار ۲۷ / ۱۹۳. [۲۲۸] ان من صلاح الدين و صلاح أهل الدين... ان تصر الاموال الى من يؤدي فيها الحقوق و يصطنع فيها المعروف، و ان من فساد الدين و فساد اهل الدين ان تصر الاموال الى من لا يؤدي فيها الحق و لا يصطنع فيها المعروف. مشكاة الانوار ۴۶۶. [۲۲۹] عن جعفر، عن أبيه عليهما السلام قال: قال رسول الله (ص): صنفتان من امتي اذا صلحا صلحت امتي، و اذا فسدا فسدت امتي. قيل: يا رسول الله (ص) و من هما؟ قال: الفقهاء و الامراء. [۲۳۰] التقيه من ديني و دين آبائي و لا ايمان لمن لا تقيه له.

بحار ۷۵ / ۴۳۱. [۲۳۱] ميزان الحكمة ۲ / ۴۶۸. [۲۳۲] ان أبي كان يقول: ما من شيء اقر لعين أبيك من التقيه، ان التقيه لجنه للمؤمن، بحار ۷۵ / ۴۱۲. [۲۳۳] عن ابي بصير قال: قال أبو جعفر (ع): خالطوهم بالبرانية و خالطوهم بالجوانية، اذا كانت الامر صيبانية. بحار ۷۵ / ۴۳۶. [۲۳۴] انما جعلت التقيه ليحفن بها الدم، فاذا بلغ الدم فليس تقيه. بحار ۷۵ / ۴۳۴ و ۳۹۹. [۲۳۵] قلت لأبي جعفر (ع): ان معي بضايح للناس و نحن نمربها على هؤلاء العشار، فيحلفونا عليها، فنحلف لهم. قال: وددت اني اقدر أن اجيز اموال المسلمين كلها و احلف عليها. كلما خاف المؤمن على نفسه فيه ضرورة فله فيه التقيه. بحار ۷۵ / ۴۱۰. [۲۳۶]... يا زرارة! اذا خفت فاحلف عليهم بما شأوا... بحار ۷۵ / ۴۱۰. [۲۳۷] لا- خير فيمن لا- تقيه له و لقد قال يوسف: «ايتها العير انكم لسارقون» و ما سرقوا. بحار ۷۵ / ۴۰۷.

[۲۳۸] في التوراة مكتوب فيما ناجى الله عزوجل به موسى بن عمران (ع): يا موسى اكنتم مكتوم سري في سريرتك و اظهر في علانيتك المداراة عنى لعدوى و عدوك من خلقى، و لا تستسب لى عندهم باظهار مكتوم سري ففشرك عدوك و عدوى في سبي.

بحار ۷۵ / ۴۳۸. [۲۳۹]... لا تبثوا سرنا و لا تديعوا أمرنا... بحار ۷۵ / ۷۶. [۲۴۰] اكنتموا أسرارنا و لا تحملوا الناس على اعناقنا... بحار ۷۵ / ۴۱۷. [۲۴۱] عن أبي جعفر (ع) قال: قال له حمران: جعلت فداك ارأيت ما كان من أمر على و الحسن و الحسين (ع) و خروجهم و قيامهم بدين الله عزوجل و ما اصابوا من قتل الطواغيت اياهم و الظفر بهم حتى قتلوا و غلبوا؟ فقال أبو جعفر (ع) يا حمران! ان الله تبارك و تعالى (قد) كان قدر ذلك عليهم و قضاه و امضاه و حتمه ثم اجراه فتقدم علم ذلك اليهم من رسول الله (ص) قام على و الحسن و الحسين و بعلم صمت من صمت منا. اصول كافي ۲ / ۳۰. [۲۴۲] قال على (ع): اذا تغير السلطان تغير الزمان. بحار ۷۵ / ۳۵۸.

[۲۴۳] والله ان حب اصحابي الى اورعهم و افقهم و اكنتمهم لحديثنا... بحار ۷۵ / ۷۶. [۲۴۴] يحشر العبد يوم القيامة و ماندى دما فيدفع اليه شبه المحجمة أو فوق ذلك، فيقال له: هذا سهمك من دم فلان. فيقول يا رب انك لتعلم أنك قبضتني و ما سفكت دما! فيقول: بلى، سمعت من فلان رواية كذا و كذا، فرويتها عليه، فنقلت حتى صارت الى فلان الجبار فقتله عليها، و هذا سهمك من دمه. بحار ۷۵ / ۸۵. [۲۴۵] اذا اجتمع للامام عدة اهل بدر - ثلاث مائة و ثلاثة عشر - و جب عليه القيام و التغيير. بحار ۱۰۰ / ۴۹. [۲۴۶] لما حضرت على بن الحسين (ع) الوفاة، ضمنى الى صدره ثم قال...: يا بنى اياك و ظلم من لا يجد عليك ناصرا الا الله. بحار ۷۵ / ۳۰۸.

[۲۴۷] الظلم في الدنيا هو الظلمات في الآخرة. بحار ۷۵ / ۳۱۲. [۲۴۸] ما من أحد يظلم بمظلمة الا اخذه الله بها في نفسه او ماله، و اما الظلم الذى بينه و بين الله فاذا تاب غفر له. بحار ۷۵ / ۳۳۱. [۲۴۹] العالم بالظلم و المعين له و الراضى به شركاء ثلاث. بحار ۷۵ / ۳۷۷.

[۲۵۰] قال رسول الله (ص): ثلاثة لا يكلمهم الله عزوجل و لا ينظر اليهم و لا يزيكهم و لهم عذاب اليم: شيخ زان؛ ملك جبار؛ و مقل مختال. بحار ۷۵ / ۳۴۴؛ ثواب الاعمال ۲۰۰. [۲۵۱] قال رسول الله (ص): صنفتان لا تنالهما شفاعتى: سلطان غشوم عسوف، و غال فى الدين مارق منه، غير تائب و لا نازع. بحار ۷۵ / ۳۳۶؛ قرب الاسناد ۳۱. [۲۵۲] عريف به معنای معاون قوم مى باشد و به كسى اطلاق مى شود كه همهى قوم را بشناسد. از مضمون روايات استفاده مى شود كه اين پست نوعى ارتباط با كارهاى حكومتى داشته و عريف در حقيقت نه خدمتگزار قوم، بلكه در جهت تأمين نظارت حكومت بر قوم عمل مى كرده است. [۲۵۳] دخلت على ابي جعفر (ع) فقلت: انى فى الحسب الضخم من قومي و ان قومي كان لهم عريف فهلك، فارادوا ان يعرفونى عليهم، فما ترى لى؟ قال: فقال ابو جعفر (ع): تمن علينا بحسبك؟ ان الله تعالى رفع بالايمن من كان الناس سموه و ضيعا اذا كان مؤمنا، و وضع بالكفر من كان

یسمونه شریفا اذا كان كافرا، و ليس لأحد على أحد فضل الا بتقوى الله؛ و أما قولك ان قومی كان لهم عریف فهلک، فأرادوا ان يعرفونی علیهم، فان كنت تكره الجنة و تبغضها فتعرف علی قومك، و يأخذ سلطان جابر بامرئ مسلم لسفك دمہ فتنشركهم فی دمہ، و عسی لا تنال من دنياهم شيئا. [۲۵۴] «نخ» نام قبیله‌ای است از «ازد» یا قبیله‌ای از یمن. لسان العرب ۸ / ۳۴۸. [۲۵۵] قلت لأبی جعفر (ع): انی لم ازل والیا منذ زمن الحجاج الی یومی هذا، فهل لی من توبه؟ قال فسکت ثم اعدت علیه. فقال: لا، حتی تؤدی الی کل ذی حق حقه. بحار ۷۵ / ۳۲۹. [۲۵۶] با توجه به نقل‌های تاریخی که شخص یزید در دوران حکومت خود به مدینه و مکه سفر نکرده است، احتمال می‌رود که راوی حدیث در مقام نقل واقعه «حره» و لشکرکشی یزید به مدینه به جای این که نام فرماندهی سپاه یزید را بیاورد، خود وی را نام برده است و ثانیاً رفتن لشکر یزید به طرف مکه برای انجام مراسم حج نبوده بلکه به منظور سرکوب کردن مخالفان بوده است. [۲۵۷] ان یزید بن معاویة دخل المدینة و هو یرید الحج فبعث الی رجل من قریش، فأتاه فقال له یزید: اتقر لی انک عبدلی، ان شئت بعثک و ان شئت استرقتک؟ فقال له الرجل: والله یا یزید! ما انت بأکرم منی فی قریش حسباً، و لا کان أبوک أفضل من أبی فی الجاهلیة و الاسلام، و ما أنت بأفضل منی فی الدین و لا بخیر منی. فکیف اقرلک بما سألت؟ فقال له یزید: ان لم تقر لی والله قتلتک، فقال له الرجل: لیس قتلتک ایای بأعظم من قتلتک الحسین بن علی (ع) ابن رسول الله (ص) فامر به فقتل. روضه کافی، خ ۳۱۳. [۲۵۸] عن عبدالغفار بن القاسم، عن الباقر (ع) قال: قلت له: یا سیدی ما تقول فی الدخول علی السلطان؟ قال: لا أری لك ذلك. قلت: انی ربما سافرت الی الشام فأدخل علی ابراهیم بن الولید. قال: یا عبدالغفار ان دخولک علی السلطان یدعو الی ثلاثة اشیاء: محبة الدنیا، و نسیان الموت، و قلة الرضا بما قسم الله. قلت: یا ابن رسول الله فانی ذو عیلة و اتجر الی ذلك المكان لجر المنفعة، فما ترى فی ذلك؟ قال: یا عبدالله انی لست آمرک بترك الدنیا بل آمرک بترك الذنوب، فترك الدنیا فضیلة، و ترك الذنوب فریضة، و انت الی اقامة الفریضة احوج منک الی اكتساب الفضیلة. قال: فقبلت یده و رجله، و قلت: بأبی انت و امی یا ابن رسول الله ما نجد العلم الصحیح الا عندکم. بحار ۷۵ / ۳۷۷. [۲۵۹] سألت ابا جعفر (ع) عن اعمالهم فقال لی: یا أبا محمد! لا و لا مدة قلم، ان احدهم لا- یصیب من دنياهم شيئا الا اصابوا من دینہ مثله. فروع کافی ۵ / ۱۰۶. [۲۶۰] عن محمد بن مسلم قال: كنت قاعدا عند ابي جعفر (ع) علی باب داره بالمدينة، فنظر الی الناس یمرون افواجا. فقال لبعض من عنده: حدث بالمدينة امر؟ فقال: جعلت فداک ولی المدينة وال فغدا الناس یهنتونه، فقال: ان الرجل لیغدی علیه بالامر تهنأ به و انه لباب من ابواب النار. فروع کافی ۵ / ۱۰۷. [۲۶۱]... و انما عقر الناقة رجل واحد، فلما رضوا اصابهم العذاب. فاذا ظهر امام عادل فمن رضی بحکمه و اعانه علی عدله فهو ولیه، و اذا ظهر امام جور فمن رضی بحکمه و أعانه علی جوره فهو ولیه. بحار ۷۵ / ۳۷۷. [۲۶۲] ایاکم و الخصومة، فانها تفسد القلب و تورث النفاق. حلیة الاولیاء ۳ / ۱۸۴؛ كشف الغمة ۲ / ۳۴۱. [۲۶۳] «الذین یخوضون فی آیات الله» هم اصحاب الخصومات. كشف الغمة ۲ / ۳۴۲. [۲۶۴] لا تجالسوا اصحاب الخصومات فانهم الذین یخوضون فی آیات الله. طبقات ابن سعد ۵ / ۲۳۷. [۲۶۵] فی قوله تعالی: «او یلبسکم شیعا» و هو اختلاف فی الدین و طعن بعضکم علی بعض «و یدق بعضکم بأس بعض» و هو ان یقتل بعضکم بعضا و کل هذا فی اهل القبلة. نورالثقلین ۱ / ۷۲۴. [۲۶۶] الباقر (ع): قال رسول الله (ص): من سره ان یحیی حیاتی و یموت میتتی.. فلیتول علی بن ابی طالب و اوصیاءه من بعده، فانهم لا یدخلونکم فی باب ضلال، و لا یخرجونکم من باب هدی... اصول کافی ۱ / ۲۰۹، حدیث ۶. [۲۶۷] قلت لأبی جعفر (ع): اصلحک الله انی كنت احمل السلاح الی اهل الشام فابیعہ منهم فلما ان عرفنی الله هذا الامر ضقت بذلك و قلت: لا احمل الی اعداء الله، فقال (ع): احمل الیهم فان الله یدفع بهم عدونا و عدوکم - یعنی الروم - و بعهم: فاذا كانت الحرب بیننا فلا تحملوا... فروع کافی ۵ / ۱۱۲. [۲۶۸] نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶. [۲۶۹] رک: سیرة الائمه الاثنی عشر ۲ / ۲۲۱-۲۲۳؛ ائمتنا ۱ / ۳۸۶. در مورد نخستین سکه‌های اسلامی آرای دیگری نیز موجود است، برخی نخستین سکه‌ها را سکه‌های معروف به «بغلی» می‌دانند که در عصر حکومت... عمر بن خطاب به وسیله‌ی رأس البغل ساخته شده است، ولی صحت این نظریه منافاتی با روایت فوق ندارد؛ چه این که ممکن است با وجود سکه‌های بغلی، سکه‌های رومی هم تا عصر عبدالملک رواج داشته و از این

عصر به بعد سکه‌های رومی از دور معاملات در بلاد اسلامی کنار رفته است. و نیز در مورد همزمانی امام باقر (ع) با حکومت عبدالملک که در سال ۸۶ هـ به پایان رسیده پرسش‌هایی مطرح است؛ زیرا امامت باقرالعلوم (ع) در سال ۹۵ هـ بوده است، ولی این ابهام هم قابل رفع است، چون لازم نیست مشاوره‌ی یاد شده در زمان امامت باقرالعلوم (ع) و در سنین بالا صورت گرفته باشد. علم و شایستگی‌های ائمه قبل از امامت و در طول عمر برای آنان ثابت بوده است. [۲۷۰] یا عمر! انما الدنيا سوق من الاسواق، منها خرج قوم بما ينفعهم و منها خرجوا بما يضرهم. بحار ۴۶ / ۳۲۶. [۲۷۱]... و کم من قوم قد غرتهم بمثل الذي اصبحنا فيه، حتى اتاهم الموت فاستوعبوا، فخرجوا من الدنيا ملومين لمالم يأخذوا لما احبوا من الآخرة عدة، و لا مما كرهوا جنه، قسم ما جمعوا من لا يحمدهم، و صاروا الى من لا- يعذرهم، فنحن والله محقوقون، أن ننظر الى تلك الاعمال التي كنا نغبطهم بها، فنوافقهم فيها، و ننظر الى تلك الاعمال التي كنا نتخوف عليهم منها، فنكف عنها. بحار ۴۶ / ۳۲۶. [۲۷۲] فاتق الله و اجعل في قلبك اثنتين، تنظر الذي تحب ان يكون معك اذا قدمت على ربك فقدمه بين يديك، و تنظر الذي تكرهه ان يكون معك اذا قدمت على ربك فابتغ به البدل، و لا تذهبن الى سلعة قد بارت على من كان قبلك، ترجو ان تجوز عنك، و اتق الله يا عمر و افتح الأبواب، و سهل الحجاب، و انصر المظلوم و رد المظالم، ثم قال: ثلاث من كن فيه استكمل الايمان بالله، فجثا عمر على ركبته و قال: ايه يا اهل بيت النبوة فقال: نعم يا عمر، من اذا رضى لم يدخله رضاه في الباطل، و اذا غضب لم يخرج غضبه من الحق، و من اذا قدر لم يتناول ما ليس له فدعا عمر بدواة و قرطاس و كتب: بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما رد عمر بن عبدالعزيز ظلامه محمد بن علي (ع)، فدك. خصال، باب الثلاثة ۱۱۸. [۲۷۳] اوصيك ان تتخذ صغير المسلمين ولدا، و اوسطهم اخا، و كبيرهم ابا، فارحم ولدك، وصل اخاك، و بر اباك، و اذا صنعت معروفا فربه (ادمه) ائمتنا ۱ / ۳۶۰؛ المدخل الى موسوعة العتبات المقدسة ۲۰۲. [۲۷۴] كتب ابو جعفر (ع) في رسالة الى بعض خلفاء بني امية: و من ذلك ما ضيع الجهاد الذي فضله الله عزوجل على الاعمال و فضل عامله على العمال تفضيلا في الدرجات و المغفرة و الرحمة لانه ظهر به الدين و به يدفع عن الدين و به اشترى الله من المؤمنين انفسهم و اموالهم بالجنة بيعا مفلحا منجحا، اشترط عليهم فيه حفظ الحدود و اول ذلك الدعاء الى طاعة الله عزوجل من طاعة العباد و الى عبادة الله من عبادة العباد و الى ولاية الله من ولاية العباد، فمن من دعى الى الجزية فأبى قتل و سبى اهله و ليس الدعاء من طاعة عبد الى طاعة عبد مثله و من أقر بالجزية لم يتعد عليه و لم تخفر ذمته و كلف دون طاقته و كان الفىء للمسلمين عامة غير خاصة و ان كان قتال و سبى سير في ذلك بسيرته و عمل في ذلك بسنته من الدين ثم كلف الأعمى و الأعرج الذين لا يجدون ما ينفقون على الجهاد بعد عذر الله عزوجل اياهم و يكلف الذين يطيقون ما لا يطقون و انما كانوا اهل مصر يقاتلون من يليه يعدل بينهم في البعوث، فذهب ذلك كله حتى عاد الناس رجلين اجير مؤتجر بعد بيع الله و مستأجر احبه غارم و بعد عذر الله. و ذهب الحج فضيع و افتقر الناس فمن اعوج ممن عوج هذا و من اقوم ممن اقام هذا. فرد الجهاد على العباد و زاد الجهاد على العباد، ان ذلك خطأ عظيم. فروع كافي ۵ / ۳؛ كتاب الجهاد، حديث ۴. [۲۷۵] الخير كله في السيف و تحت السيف و في ظل السيف. فروع كافي ۵ / ۸. [۲۷۶] ان الخير كل الخير معقود في نواصي الخيل الى يوم القيامة. همان [۲۷۷] سمعت ابا جعفر (ع) يقول: ان علي بن الحسين (ع) كان يقول: قال رسول الله (ص): ما من قطرة احب الى الله عزوجل من قطرة دم في سبيل الله. اصول كافي ۵ / ۵۳، ح ۳. [۲۷۸] اتى رجل رسول الله (ص) فقال: انى راغب نشيط في الجهاد، قال (ص): فجاهد في سبيل الله فانك ان تقتل حيا عند الله ترزق، و ان مت فقد وقع اجر ك على الله، و ان رجعت خرجت من الذنوب الى الله. نورالثقلين ۱ / ۴۰۹؛ تفسير العياشى ۱ / ۲۰۶. [۲۷۹] اصبر نفسك على الحق فانه من منع شيئا في حق اعطى في الباطل مثليه. تحف العقول ۲۱۶؛ بحار ۷۸ / ۱۷۶. [۲۸۰] اوصانى ابي حنين حضرته الوفاة... اى بنى! اصبر على الحق و ان كان مرا. مشكاة الانوار ۷۱ / ۷۶؛ بحار ۷۰ / ۱۸۴. [۲۸۱] سقيفه بنى ساعده سايبانى بود كه پس از رحلت رسول خدا (ص) عده‌ای زیر آن گرد آمدند تا برای امت اسلام تعيين تكليف كنند و در آن جا با ابوبكر به عنوان نخستين خليفه بيعت كردند. معجم البلدان ۳ / ۲۲۸. [۲۸۲] رويارويى مسلک‌ها و جنبش‌های سياسى، على السمان، ترجمه‌ی حميد نوحى، ص ۱۶۶. [۲۸۳] والله ما معاوية بأدهى منى، و لكنه يغدر و

یفجر، و لولا- کراهیه الغدر لکنت من أدهی الناس، و لکن کل غدرة فجرة و کل فجرة کفرة... نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۱. [۲۸۴]

الامامة و السياسة ۱ / ۱۲؛ انساب الاشراف ۱ / ۵۸۵؛ تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۲۶؛ تاریخ طبری ۱ / ۱۸۱۸؛ العقد الفريد ۵ / ۱۳؛ المختصر فی اخبار البشر ۱ / ۱۵۶. [۲۸۵] رک: مروج الذهب ۳ / ۲۷ به بعد. [۲۸۶] طبقات ابن سعد ۳ / ۲۴۶؛ انساب الاشراف ۵ / ۴۸. [۲۸۷]

انساب الاشراف ۴ الف، ۲۲۴؛ تاریخ طبری ۲ / ۱۴۰؛ اغانی ۱۷ / ۹۲. [۲۸۸] سیره‌ی ابن هشام ۴ / ۳۰۶. [۲۸۹] انساب الاشراف از ۵۸۳ به بعد؛ رک: تشیع در مسیر تاریخ ۶۰. [۲۹۰] تاریخ طبری ۱ / ۲۷۶۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۹ و ۱۲ / ۵۴ - ۵۳. [۲۹۱]

تاریخ طبری ۴ / ۳۷۰؛ کامل ابن اثیر ۴ / ۱۱۱. [۲۹۲] تاریخ طبری ۱ / ۲۴۱۸. [۲۹۳] بحار ۴۶ / ۳۳۵. [۲۹۴] کنت جالسا مع محمد بن علی الباقر (ع) اذ جاءه رجل فسلم عليه فرد عليه السلام، قال الرجل: كيف انتم؟ فقال له محمد: أو ما آن لكم أن تعلموا كيف نحن، انما مثلنا فی هذه الامة مثل بنی اسرائیل، كان یذبح ابناؤهم و تستحيا نساؤهم، ألا و ان هولاء یذبحون ابناؤنا و یتستحيون نساءنا، زعمت العرب ان لهم فضلا علی العجم، فقالت العجم: و بما ذلك؟ قالوا كان محمد منا عربيا، قالوا لهم: صدقتم، و زعمت قريش ان لها فضلا علی غيرها من العرب، فقالت لهم العرب من غيرهم: و بما ذاك؟ قالوا: كان محمد قرشيا. قالوا لهم: صدقتم، فان كان القوم صدقوا فلنا فضل علی الناس لانا ذرية محمد، و اهل بيته خاصة و عترته، لا یشركنا فی ذلك غیرنا، فقال له الرجل: والله انی لاحبکم اهل البيت. قال: فاتخذ للبلاء جلبابا، فوالله انه لأسرع الینا و الی شیعتنا من السیل فی الوادی و بناید و البلاء ثم بکم، بناید و الرخاء ثم بکم، امالی شیخ طوسی ۹۵؛ بحار ۴۶ / ۳۶۰. [۲۹۵] الانسان فی القرآن الکریم ۳۳۷. [۲۹۶] قال الامام الصادق (ع): لما اشخص ابی محمد بن علی الی دمشق سمع الناس یقولون: هذا ابن ابی تراب!! قال: فاسند ظهره الی جدار القبلة؛ ثم حمد الله و اثنی علیه، و صلی علی النبی (ص) ثم قال: اجتنبوا اهل الشقاق و ذرية النفاق، و حشو النار، و حصب جهنم عن البدر الزاهر، و البحر الزاخر و الشهاب الثاقب، و شهاب المؤمنین، و الصراط المستقیم، من قبل ان نظمس... المناقب ۴ / ۲۰۳؛ ائمتنا ۱ / ۳۵۸. [۲۹۷] طبقات ابن سعد ۵ / ۱۶۶؛ تذكرة الخواص ۲۹۱. [۲۹۸] تاریخ طبری ۴ / ۳۸۴؛ مروج الذهب ۳ / ۷۲؛ کامل ابن اثیر ۴ / ۱۳۵. [۲۹۹] سفینه البحار ۱ / ۲۹۲. [۳۰۰] اعلام زرکلی ۲ / ۲۹۵. [۳۰۱] البداية و النهاية ۸ / ۲۵۹. [۳۰۲] اثبات الوصية ۱۴۷-۱۴۶. [۳۰۳] معارف ابن قتیبة ۳۵۴؛ کامل ابن اثیر ۴ / ۷۴؛ اسد الغابة ۴ / ۳۸۴؛ الاعلام ۸ / ۹۴. [۳۰۴] الاعلام ۸ / ۳۱۲. [۳۰۵] تاریخ الخلفاء ۲۱۶. [۳۰۶] تاریخ الخلفاء ۲۱۶؛ الاعلام ۵ / ۲۴۶. [۳۰۷] رک: سیره الائمة الاثنی عشر ۲ / ۲۲۰. [۳۰۸] مروج الذهب ۳ / ۱۷۰. [۳۰۹] تاریخ الخلفاء ۲۱۹-۲۱۸. [۳۱۰] مروج الذهب ۳ / ۱۵۷؛ تاریخ الخلفاء ۲۲۳. [۳۱۱] رک: تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۸۵؛ تاریخ الخلفاء ۲۲۴. [۳۱۲] مروج الذهب ۳ / ۱۶۶. [۳۱۳] ان سعید بن جبیر کان یاتم بعلی بن الحسین (ع) فکان علی (ع) یشئ علیه و ما کان سبب قتل الحجاج له الا علی هذا الامر و کان مستقیما. تنقیح المقال ۲ / ۲۵؛ سفینه البحار ۱ / ۶۲۲. [۳۱۴] مروج الذهب ۳ / ۱۶۴؛ تاریخ الخلفاء ۲۲۵. [۳۱۵] مروج الذهب ۳ / ۱۵۶. [۳۱۶] در بعضی از کتب تاریخی میان ولید بن عبدالملک و ولید بن یزید اشتباه صورت گرفته است. قول صحیح همان است که یادآور شدیم. رک: اعیان الشیعة ۱ / ۶۵۰. [۳۱۷] مروج الذهب ۳ / ۱۷۴. [۳۱۸] همان. [۳۱۹] مروج الذهب ۳ / ۱۷۵؛ تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۹۹. [۳۲۰] مروج الذهب ۳ / ۱۷۶. [۳۲۱] تاریخ الخلفاء ۲۲۶. [۳۲۲] اثبات الوصية ۱۵۳. [۳۲۳] حياة الحيوان ۱ / ۱۰۰-۹۷. [۳۲۴] تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۰۵. [۳۲۵] تاریخ الخلفاء ۲۳۱. [۳۲۶] تاریخ الخلفاء ۲۲۹. [۳۲۷] طبقات ابن سعد ۵ / ۲۴۴. [۳۲۸] تاریخ الخلفاء ۲۲۹. [۳۲۹] طبقات ابن سعد ۵ / ۲۸۹. [۳۳۰] با توجه به این که در مراحل بعد، عمر بن عبدالعزیز، فدک را به فرزندان فاطمه برگردانید معلوم می شود که در این مرحله هنوز به اطلاعات کافی دست نیافته بوده، یا فعلا برای متقاعد ساختن مروانیان و برداشتن گام اول با فکر و عقیده‌ی مورد قبول خود آنان با ایشان سخن گفته است. [۳۳۱] تاریخ الخلفاء ۲۳۲. [۳۳۲] امالی شیخ طوسی ۱۶۷؛ بحار ۴۶ / ۳۳۳. [۳۳۳] مناقب ۴ / ۲۰۸-۲۰۷. [۳۳۴] عن جعفر، عن ابیه (ع)، قال: لما ولی عمر بن عبدالعزیز اعطانا عطایا عظیمة، قال: فدخل علیه اخوه فقال له: ان بنی امیه لا ترضی منک بان تفضل بنی فاطمة علیهم، فقال: افضلهم لانی سمعت حتی لا ابالی ألا أسمع او لا أسمع، ان رسول الله (ص) کان یقول: انما فاطمة شجنة منی یسرنی ما اسرها، و یسؤونی ما أساءها فأنا

ابتغی سرور رسول الله (ص) و اتقی مساءته. بحار ۴۶ / ۳۲۰. [۳۳۵] اثبات الوصیة ۱۵۴. [۳۳۶] حشر / ۱۰. [۳۳۷] مروج الذهب ۳ / ۱۸۴. [۳۳۸] عن عبدالله بن عطا التمیمی، قال: كنت مع علی بن الحسین (ع) فی المسجد، فمر عمر بن عبدالعزیز علیه شراکاً فضة و كان من احسن الناس و هو شاب فظفر الیه علی بن الحسین (ع) فقال: یا عبدالله بن عطا أتري هذا المترف؟ انه لن يموت حتی یلی الناس، قال: قلت: هذا الفاسق؟ قال: نعم فلا یلبث فیهم الا یسیرا حتی يموت، فاذا هو مات لعنه اهل السماء، و استغفر له اهل الارض. بحار ۴۶ / ۳۲۷. [۳۳۹] لازم به یادآوری است که مورخان مدت خلافت عمر بن عبدالعزیز را حدود سی ماه دانسته‌اند؛ بنابراین، یا راوی حدیث در نقل زمان گرفتار فراموشی شده است، یا منظور از چهار سال، مدت خلافت وی نیست، بلکه منظور امام این بوده است که جوان از هم اکنون تا پایان عمرش بیش از چهار سال باقی نمانده است و در همین فاصله به حکومت دست خواهد یافت، بنابراین اگر سال درگذشت عمر بن عبدالعزیز ۱۰۱ هـ باشد می‌توان حدس زد که امام باقر (ع) در سال ۹۷ یا ۹۸ هـ وی را در مدینه دیده و این بیان را افاده کرده است. [۳۴۰] كنت مع الباقر (ع) فی المسجد اذ دخل عمر بن عبدالعزیز متوکیا علی موالی له؛ فقال (ع): لیلین هذا الغلام فیظهر العدل و یعیش اربع سنین ثم يموت فیبکی علیه اهل الارض، و تلعنه اهل السماء لانه جلس مجلسا و لاحق له فیه، ثم ملک و اظهر العدل و جهره. الخرائج و الجرائح ۱ / ۲۷۹، مشارق انوار الیقین ۹۱؛ اثبات الهداء ۵ / ۲۹۳. [۳۴۱] اثبات الوصیة ۱۵۴. [۳۴۲] بحار ۴۶ / ۳۳۶، به نقل از اعلام الدین دیلمی. [۳۴۳] برخی مورخان مرگ عمر بن عبدالعزیز را در نتیجه‌ی توطئه‌ی بنی‌امیه علیه او دانسته‌اند و معتقدند که به او سم خورانیده شد بر اثر مسمومیت جان سپرد؛ زیرا روش او منافع بنی‌امیه را تأمین و تضمین نمی‌کرد. تاریخ الخلفاء ۲۴۶. [۳۴۴] حیاة الحیوان ۱ / ۱۰۰. [۳۴۵] تاریخ یعقوبی ۳۱۴؛ حیاة الحیوان ۱ / ۱۰۲؛ تاریخ الخلفاء ۲۴۷. [۳۴۶] برخی گفته‌اند در سن ۳۷ سالگی مرگ او فرا رسیده است، توجه به سن این خلفا از آن جهت اهمیت دارد که سستی پایه‌های حکومت و تدبیر ایشان و خامی و بی‌کفایتی آنان را تا اندازه‌ای حکایت می‌کند. [۳۴۷] مروج الذهب ۳ / ۱۹۵. [۳۴۸] همان، ۳ / ۱۹۹. [۳۴۹] اثبات الوصیة ۱۵۴. [۳۵۰] مروج الذهب ۳ / ۱۹۷. [۳۵۱] حیاة الحیوان ۱ / ۱۰۲. [۳۵۲] مروج الذهب ۳ / ۲۰۵. [۳۵۳] تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۲۸. [۳۵۴] عمدة الطالب ۱۳۹. [۳۵۵] اعراف / ۵۰. [۳۵۶] احتجاج طبرسی ۲ / ۳۲۳؛ روضة الواعظین ۱ / ۳۰۳؛ کشف الغمة ۲ / ۳۳۱؛ سیر اعلام النبلاء ۴ / ۴۰۵؛ الفصول المهمة ۲۱۴؛ احقاق الحق ۱۲ / ۱۷۸؛ نورالابصار ۱۴۳. [۳۵۷] مائده / ۳. [۳۵۸] اصول کافی ۲ / ۳۷۶؛ مناقب ۴ / ۱۸۹؛ بحار ۴۶ / ۲۶۴؛ نورالابصار ۶۴-۶۰؛ الانوار البهیة ۱۱۹؛ اثبات الهداء ۵ / ۲۷۲ و ۳۱۱ به نقل از امان الاخطار ابن طاووس و دلائل الامامة محمد بن جریر بن رستم طبری. [۳۵۹] در برخی روایات احضار امام از مدینه به شام در زمان عبدالملک نیز یاد شده است، ولی با توجه به محتوای روایت و ذیل آن این نظر قوت می‌گیرد که راوی به جای هشام بن عبدالملک فقط عبدالملک را گفته باشد و هر دو روایت یکی به شمار آید. رک: الخرائج و الجرائح ۱ / ۲۹۱. [۳۶۰] نام مکانی است در راه مکه به طرف مدینه. [۳۶۱] اختصاص ۶۷؛ اعیان الشیعة ۴ / ۵۲. [۳۶۲] برخی سال شهادت زید را سال ۱۲۲ هـ دانسته‌اند. رک: مروج الذهب ۳ / ۲۰۶. [۳۶۳] الامامة و السیاسة ۱-۲ / ۱۲۵. [۳۶۴] تاریخ یعقوبی ۲ / ۳۲۶. [۳۶۵] مروج الذهب ۳ / ۲۰۷. [۳۶۶] در برخی از متون به جای هشام بن عبدالملک فقط نام عبدالملک آمده است، ولی با توجه به این که عبدالملک معاصر امام سجاد (ع) بوده، می‌توان مطمئن شد که هشام بن عبدالملک مورد نظر است و چه بسا لفظ هشام به وسیله‌ی راویان یا نسخه نویسان ساقط شده باشد. [۳۶۷] الخرائج و الجرائح ۲ / ۶۰؛ بحار ۴۶ / ۳۲۹. [۳۶۸] نورالابصار ۴۹ و ۶۰. رک: کفایة الاثر ۳۲۷؛ الارشاد ۱ / ۱۶۸؛ اثبات الهداء ۵ / ۲۹۴؛ بحار ۱۱ / ۴۱. [۳۷۰] مناقب ۲ / ۲۸۵؛ اشعار زید بن علی در رثای امام باقر (ع). [۳۷۱] اختیار معرفة الرجال ۳۷۶ و ۳۶۱؛ مناقب ابن شهر آشوب ۲ / ۳۲۶ و ۳۴۷؛ بحار ۱۱ / ۳۵. [۳۷۲] روضة کافی ۲ / ۱۱۶؛ عیون اخبار الرضا ۱، باب ۲۵؛ وسائل الشیعة ۱۱ / ۳۶. [۳۷۳] امالی صدوق ۳۳۰؛ عیون اخبار الرضا ۱، باب ۲۵؛ مقاتل الطالبین ۵۲. [۳۷۴] رک: اصول کافی ۱ / ۳۵۶؛ مروج الذهب ۲ / ۱۸۱؛ مناقب ۲ / ۲۷۹. [۳۷۵] رک: اثبات الوصیة ۱۵۴؛ اثبات الهداء ۵ / ۳۲۱؛ بحار ۴۶ / ۲۵۲. [۳۷۶] رک: سیره و قیام زید بن علی (ع). [۳۷۷] عیون اخبار الرضا ۱ / ۲۴۸. [۳۷۸] رک: مرآة العقول ۱ / ۲۶۱؛ زید الشهید

۴۳. [۳۷۹] اثبات الوصیه ۱۵۰؛ الخرائج و الجرائح ۱ / ۲۸۱؛ كشف الغمۃ ۲ / ۳۴۷؛ الفصول المهمه ۲۱۸-۲۱۶؛ احقاق الحق ۱۲ / ۱۸۲؛ اثبات الهداه ۵ / ۳۲۱؛ نور الابصار، شبلنجی ۱۴۳. [۳۸۰] كفاية الاثر ۳۲۸؛ بحار ۱۱ / ۴۱؛ تنقيح المقال ۱ / ۴۶۹. [۳۸۱] تاريخ يعقوبى ۲ / ۳۲۶. [۳۸۲] رأيت الباقر (ع) و هو متكئ على غلامين اسودين. فسلمت عليه فرد على على بھر و قد تصبب عرقا فقلت: اصلحك الله لوجاءك الموت و انت على هذه الحال فى طلب الدنيا، فخلى الغلامين من يده و تساند و قال: لو جاءنى و انا فى طاعة من طاعات الله اكف بها نفسى عنك و عن الناس، و انما كنت اخاف الله لوجاءنى و انا على معصية من معصاي الله، فقلت: رحمك الله اردت ان اعظك فوعظتنى. ارشاد مفيد ۲ / ۱۵۹؛ مناقب ۴ / ۲۰۱؛ كشف الغمۃ ۲ / ۳۳۰؛ الفصول المهمه ۲۱۳؛ بحار ۴۶ / ۲۸۷. [۳۸۳] المناقب ۲ / ۲۹۵؛ ائمتنا ۱ / ۳۵۱. [۳۸۴] حسن بن على الوشا از شخصیت‌های برجسته‌ی امامیه از اصحاب امام رضا (ع) می‌باشد که نجاشی درباره‌ی او گفته است «كان من وجوه هذه الطائفة» و «كان عينا من عيون هذه الطائفة». اعيان الشيعة ۵ / ۱۹۵. [۳۸۵] اعيان الشيعة ۵ / ۱۹۴. [۳۸۶] سيرة الائمة الاثني عشر ۲ / ۲۰۲. [۳۸۷] كان ابو جعفر الباقر (ع) جالسا فى الحرم و حوله عصابة من اوليائه، اذ اقبل طاووس اليماني فى جماعه، فقال: من صاحب الحلقة؟ قيل: محمد بن على... قال: اياه اردت، فوقف عليه و سلم و جلس ثم قال: اتأذن لى فى السؤال؟ فقال الباقر (ع) قد اذناك فسل قال... بحار ۴۶ / ۳۵۵. [۳۸۸] عن ابى حمزة الثمالى قال: كنت جالسا فى مسجد رسول الله (ص) اذ اقبل رجل فسلم فقال من انت يا عبدالله... بحار ۴۶ / ۳۵۷. [۳۸۹] كان عليه السلام لا يسمع من داره يا سائل بورك فيك، و يا سائل خذ هذا، و كان عليه السلام يقول: سموهم باحسن اسمائهم. احقاق الحق ۱۲ / ۱۸۹. [۳۹۰] عن ابى عبدالله (ع): كان ابى اقل اهل بيته مالا و اعظمتهم مؤونة و كان يتصدق كل جمعة بدينار و كان يقول الصدقة يوم الجمعة تضاعف كفضل يوم الجمعة على غيره من الايام. بحار ۴۶ / ۲۹۵؛ الانوار البهية ۱۲۲؛ اعيان الشيعة ۱ / ۶۵۳. [۳۹۱] روى عن ابى عبدالله (ع) قال: دخلت على ابى يوما و هو يتصدق على فقراء اهل المدينة بثمانية آلاف دينار، و اعتق اهل بيت بلغوا احد عشر مملوكا... بحار ۴۶ / ۳۰۲. [۳۹۲] قال عمرو بن دينار و عبدالله بن عبيد بن عمير، ما لقينا ابا جعفر محمد بن على (ع) الا و حمل الينا النفقة و الصلة و الكسوة، و يقول: هذه معدة لكم قبل ان تلقونى. بحار ۴۶ / ۲۸۷؛ كشف الغمۃ ۲ / ۳۳۴. [۳۹۳] قالت سلمى - مولاة ابى جعفر (ع) - كان يدخل عليه اصحابه، فلا يخرجون من عنده حتى يطعمهم الطعام الطيب، و يكسوهم الثياب الحسنه، و يهب لهم الدنانير، فاقول له فى ذلك ليقبل منه فيقول: يا سلمى ما حسنة الدنيا الا- صلة الاخوان و المعارف و كان يصل بالخمسة... الفصول المهمه ۱۹۷. [۳۹۴] و قال الاسود بن كثير: سكوت الى ابى جعفر (ع) الحاجة و جفاء الاخوان فقال: بئس الأخ أخ يرعاك غنيا و يقطعك فقيرا ثم امر غلامه فاخرج كيسا فيه سبعة درهم فقال: استنفق هذا فاذا فرغت فأعلمنى. ارشاد ۲ / ۱۶۴؛ روضة الواعظين ۱ / ۲۰۴؛ كشف الغمۃ ۲ / ۳۲۱؛ الفصول المهمه ۲۱۵؛ نور الابصار ۵۰؛ الانوار البهية ۱۲۲. [۳۹۵] قال له نصرانى: انت بقر؟ قال: انا باقر، قال: انت ابن الطباخة؟ قال: ذاك حرفتها، قال: انت ابن السود الزنجية البذية، قال: ان كنت صدقت غفر الله لها، و ان كنت كذبت غفر الله لك، قال: فاسلم النصرانى. مناقب ابن شهر آشوب ۴ / ۲۰۷؛ بحار ۴۶ / ۲۸۹؛ نور الابصار، مازندراني ۵۱؛ اعيان الشيعة ۱ / ۶۵۳. [۳۹۶] رك: الانوار البهية ۱۲۳. [۳۹۷] عن ابى عبيدة قال: كنت زميل ابى جعفر (ع) و كنت ابدا بالركوب ثم يركب هو، فاذا استوتينا سلم و ساءل مساءلة رجل لا عهد له بصاحبه و صافح، قال: و كان اذا نزل نزل قبلى فاذا استوتيت انا و هو على الأرض سلم و ساءل مساءلة من لا عهد له بصاحبه، فقلت: يا ابن رسول الله انك لتفعل شيئا ما يفعله من قبلنا، و ان فعل مرة لكثير، فقال: اما علمت ما فى المصافحة، ان المؤمنين يلتقيان فيصافح احدهما صاحبه فما تزال الذنوب تتحات عنهما كما يتحات الورق عن الشجر والله ينظر اليهما حتى يفترقان. [۳۹۸] كان قوم اتوا ابا جعفر (ع) فوافقوا صبيبا له مريضا، فأروا منه اهتماما و غما و جعل لا يقر، قال فقالوا: والله لئن اصابه شىء انا لتتخوف ان نرى منه ما نكره، قال: فما لبثوا ان سمعوا الصياح عليه فاذا هو قد خرج عليهم منبسط الوجه فى غير الحال التى كان عليها فقالوا له: جعلنا الله فداك لقد كنا نخاف مما نرى منك ان لو وقع ان نرى منك ما يغمنا فقال لهم: انا لنحب ان نعافى فيمن نحب فاذا جاء امر الله سلمنا فيما يحب عيون الأخبار، ابن قتيبة ۳ / ۶۶؛ بحار ۱۱ / ۸۶. [۳۹۹] حضر ابو جعفر (ع) جنازة رجل من قریش و انا معه و كان فيها عطاء

فصرخت صارخة فقال عطاء: لتسكتن او لترجعن قال: فلم تسكت، فرجع عطاء قال: فقلت لأبي جعفر (ع) ان عطاء قد رجع قال: و لم؟ قلت صرخت هذه الصارخة فقال لها: لتسكتن او لترجعن فلم تسكت فرجع فقال: امض بنا فلو أنا اذا رأينا شيئاً من الباطل مع الحق تركنا له الحق، لم نقض حق مسلم، قال: فلما صلى على الجنازة قال وليها لأبي جعفر: ارجع مأجورا رحمك الله فانك لا تقوى على المشى فأبى أن يرجع، قال فقلت له: قد اذن في الرجوع ولي حاجه اريد ان أسألك عنها فقال: امض فليس باذنه جئنا و لا باذنه نرجع، انما هو فضل و اجر طلبناه فيقدر ما يتبع الجنازة الرجل يؤجر على ذلك. بحار ۴۶ / ۳۰۱. [۴۰۰] مذهب مرجئه از جمله مذاهب ساختگی و انحرافی است که معتقدان به آن چندان پایبند عمل نیستند و به ادعای ایمان، دلخوش می‌دارند و در روایات معصومین مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌اند. رك: الفرق بين الفرق، مترجم ۱۴۵. [۴۰۱] دخلت على ابي جعفر (ع) و قلت له: جعلت فداك اني رجل اريد ان الازم مكة و على دين للمرجئه، فما تقول؟ قال (ع): ارجع الى مؤدى دينك و انظر ان تلقى الله عزوجل و ليس عليك دين، فان المؤمن لا يخون. علل الشرايع ۵۲۸؛ بحار ۱۰۳ / ۱۴۲. [۴۰۲] خضاب، نوعی آراستن موها یا پوست بدن با تغییر دادن رنگ آن به وسیله‌ی حنا یا سایر داروهای رنگی است. [۴۰۳] عن ابي الحسن (ع) قال: دخل قوم على ابي جعفر (ع) فأروه مختضباً فسألوه فقال: اني رجل احب النساء فأنا اتصبغ لهن. بحار ۴۶ / ۲۹۸. [۴۰۴] دخلت على ابي جعفر (ع) انا و صاحب لي فاذا هو في بيت منجد، و عليه ملحفة وردية، و قد حف لحيته و اكتحل، فسألنا عن مسائل، فلما قمنا، قال لي: يا حسن! قلت: لبيك قال: اذا كان غدا فأنتي أنت و صاحبك، فقلت: نعم جعلت فداك، فلما كان من الغد دخلت عليه و اذا هو في بيت ليس فيه الا حصير و اذا عليه قميص غليظ، ثم اقبل على صاحبي، فقال: يا اخا البصرة! انك دخلت على امس و انا في بيت المرأة و كان امس يومها، و البيت بيتها، و المتاع متاعها، فتزيت لي، على ان اتزين لها كما تزيت لي، فلا يدخل قلبك شيء، فقال له صاحبي: جعلت فداك قد كان و الله دخل في قلبي، فأما الآن فقد والله اذهب الله ما كان، و علمت ان الحق فيما قلت. بحار ۴۶ / ۲۹۳. [۴۰۵] دخلت على ابي جعفر (ع) و هو في بيت منجد و عليه قميص رطب و ملحفة مصبوغة قد أثر الصبغ على عاتقه، فجعلت انظر الى البيت و انظر في هيئته فقال لي: يا حكم و ما تقول في هذا؟ فقلت: ما عسيت ان اقول و أنا أراه عليك، فأما عندنا فانما يفعلها الشاب المرهق، فقال: يا حكم من حرم زينة الله التي اخرج لعباده؟ فأما هذا البيت الذي ترى فهو بيت المرأة، و انا قريب العهد بالعرس، و بيتي البيت الذي تعرف. الكافي ۶ / ۴۴۶؛ بحار ۴۶ / ۲۹۲. [۴۰۶] عن محمد بن مسلم، قال: رأيت ابا جعفر (ع) و الحجام يأخذ من لحيته فقال: دورها. بحار ۴۶ / ۲۹۹. [۴۰۷] قال: رأيت على ابي جعفر محمد بن علي (ع) جبة خز و مطرف خز. طبقات ابن سعد ۵ / ۳۲۱؛ سير اعلام النبلاء ۴ / ۴۰۷. [۴۰۸] عن مالك بن اعين، قال دخلت على ابي جعفر (ع) و عليه ملحفة حمراء شديدة الحمرة. بحار ۴۶ / ۲۹۲. [۴۰۹] رأيت ابا جعفر (ع) و قد اخذ الحناء و جعله على اظافيره فقال: يا حكم! ما تقول في هذا؟ فقلت: ما عسيت ان اقول فيه و انت تفعله، و ان عندنا يفعلها الشبان، فقال: يا حكم ان الأظافر اذا اصابتها النورة غيرتها حتى تشبه اظافر الموتى، فغيرها بالحناء. كافي ۶ / ۵۰۹؛ بحار ۴۶ / ۲۹۹. [۴۱۰] خرجت مع محمد بن علي (ع) حاجا، فلما دخل المسجد نظر الى البيت فبكي حتى علاصوته. فقلت: بابي انت و امي ان الناس ينظرون اليك فلو رفقت بصوتك قليلا؛ فقال لي: و يحك يا افلح و لم لا ابكي لعل الله تعالى ان ينظر الى منه برحمة فافوز بها عنده غدا، قال: ثم طاف بالبيت، ثم جاء حتى ركع عند المقام فرفع رأسه من سجوده، فاذا موضع سجوده، مبتل من كثرة دموع عينيه. كشف الغمة ۲ / ۳۱۹؛ تذكرة الخواص ۳۰۵؛ الفصول المهمة ۲۱۲؛ احقاق الحق ۱۲ / ۱۷۵؛ بحار ۴۶ / ۲۹۰؛ نورالابصار، شبلنجي ۱۴۳؛ الانوار البهية ۱۲۱. [۴۱۱] رأيت محمد بن علي، على جبهته و انفه اثر السجود. طبقات ابن سعد ۵ / ۲۳۷. [۴۱۲] كان يصلي في اليوم و الليلة مأه و خمسين ركعة، المشرع الروي ۳۷؛ سير اعلام النبلاء ۴ / ۴۰۳. [۴۱۳] قال الامام الصادق (ع): كان ابي كثير الذكر، لقد كنت امشي معه و انه ليذكر الله، و آكل معه الطعام و انه ليذكر الله، و لقد كان يحدث القوم و ما يشغله ذلك عن ذكر الله، و كنت اري لسانه لازقا بحنكه يقول: لا-الا-الله، و كان يجمعنا فيأمرنا بالذكر حتى تطلع الشمس، و يأمر بالقراءة من كان يقرأ منا و من كان لا يقرأ امره بالذكر. نورالابصار، مازندراني ۵۱؛ الانوار البهية ۱۲۱؛ اعيان الشيعة ۱ / ۶۵۱؛ ائمتنا ۱ / ۳۴۱. [۴۱۴] قال الامام الصادق (ع): كان ابي

يقول في جوف الليل في تضرعه: امرتني فلم ائتمر، و نهيتني فلم انزجر، فها انا عبدك بين يديك و لا اعتذر. كشف الغمّة ۲۱۱؛ صفة الصفوة ۲ / ۶۲؛ الفصول المهمة ۱۹۴؛ نور الابصار ۱۳۰؛ ائمتنا ۱ / ۳۴۲. [۴۱۵] كنت مع ابي جعفر (ع) في طريق المدينة فوق ساجدا لله! فقال لي حين استتم قائما: يا زياد! انكرت على حين رأيتني ساجدا؟ فقلت: بلى جعلت فداك. قال: ذكرت نعمته انعمها الله على فكرهت ان اجوز حتى اؤدى شكرها. مشكاة الانوار ۸۰. [۴۱۶] و كان اذا ضحك قال: اللهم لا تمقنتني. تذكرة الخواص ۳۰۵؛ بحار ۴۶ / ۲۹۰. [۴۱۷] عن جابر - يعنى الجعفى - قال: قال لى محمد بن على: يا جابر! انى لمحزن و انى لمشتغل القلب. قلت: ولم حزنك و شغل قلبك؟ قال: يا جابر! انه من دخل قلبه صافى خالص دين الله شغله عما سواه. يا جابر! ما الدنيا و ما عسى ان تكون، هل هو الا مركب ركبته او ثوب لبسته او امرئة اصبتها، يا جابر! ان المؤمنين لم يطمئنا الى الدنيا لبقاء فيها، و لم يأمنوا قدوم الاخرة عليهم، و لم يصمهم عن ذكر الله ما سمعوا بآذانهم من الفتنة، و لم يعمهم عن نور الله ما رأوا بأعينهم من الزينة، ففازوا بثوب الأبرار. ان أهل التقوى ايسر اهل الدنيا مؤونة و اكثرهم لك معونة. ان نسيت ذكروك، و ان ذكرت اعانوك، قوالين بحق الله، قوامين بأمر الله، قطعوا محبتهم بمحبة الله عزوجل؛ و نظروا الى الله عزوجل و الى محبته بقلوبهم، و توحشوا من الدنيا لطاعة مليكهم، و علموا ان ذلك منظور اليهم من شأنهم، فانزل الدنيا بمنزل نزلت به و ارتحلت عنه، او كمال اصبته فى منامك، فاستيقظت و ليس معك منه شىء، و احفظ الله تعالى ما استرعاك من دينه و حكمته. حلية الاولياء ۳ / ۱۸۲؛ مطالب السؤل ۸۰؛ احقاق الحق ۱۲ / ۱۷۲. [۴۱۸] الجنة الواقية، كعمى ۳۰؛ ائمتنا ۱ / ۳۸۳. [۴۱۹] ائمتنا ۱ / ۳۸۲ از الجنة الواقية للدّاماد. [۴۲۰] مفتاح الفلاح ۲۱۲؛ ائمتنا ۱ / ۳۸۲. [۴۲۱] غرر الحكم. [۴۲۲] همان. [۴۲۳] عنكبوت ۴۹ / ۴۲۴. اصول كافى ج ۱، كتاب الحجّة، باب ان الائمة قد اتوا العلم... حديث ۱. [۴۲۵] همان، باب انه لم يجمع القرآن كله الا الائمة (ع) حديث ۱. [۴۲۶] همان، حديث ۳. [۴۲۷] تعلموا العلم... يرفع الله به قوما فيجعلهم فى الخير سادة، و للناس ائمة يقتدى بفعالهم... ائمتنا ۱ / ۳۶۳. [۴۲۸] تاريخ علم كلام؛ شبلى نعمان ۱ / ۱۱؛ اصول فلسفه و روش رئاليسم، مقدمه‌ى استاد شهيد مطهرى ۵ / ۱۵. [۴۲۹] لما خلق الله العقل استنطقه، ثم قال له: اقبل فاقبل ثم قال له: ادبر، فادبر، ثم قال: و عزتى و جلالى ما خلقت خلقا هو احب الى منك و لا اكملتك الا فيمن احب، اما انى اياك امر و اياك انهى و اياك اعاقب و اياك اثيب. اصول كافى ۱ / ۱۰ كتاب العقل و الجهل، حديث ۱. [۴۳۰] انما يداق الله العباد فى الحساب، يوم القيامة على قدر ما آتاهم من العقول فى الدنيا. اصول كافى ۱ / ۱۲. [۴۳۱] عالم ينتفع بعلمه افضل من سبعين الف عابد. اصول كافى، ج ۱، باب صفة العلم... حديث ۸. [۴۳۲] والله لموت عالم احب الى ابليس من موت سبعين عابدا. تذكرة الخواص ۳۰۴. [۴۳۳] تعلموا العلم، فان تعلمه حسنة، و طلبه عبادة، و المذاكرة له تسييح، و البحث عنه جهاد، و تعليمه صدقة، و بذله لاهله قربة، و العلم ثمار الجنة، و انس فى الوحشة، و صاحب فى الغربة، و رفيق فى الخلوة، و دليل على السراء، و عون على الضراء، و دين عند الاخلاء. ائمتنا ۱ / ۳۶۳. [۴۳۴]... و سلاح عند الاعداء. ائمتنا ۱ / ۳۶۳. [۴۳۵] يرفع الله به قوما فيجعلهم فى الخير سادة. همان. [۴۳۶] ان الذى يعلم العلم منكم له اجر مثل اجر المتعلم و له الفضل عليه، فتعلموا العلم من حملة العلم و علموه اخوانكم كما علمكموه العلماء. اصول كافى ۱ / ۴۲، باب ثواب العالم و المتعلم، حديث ۲. [۴۳۷] من طلب العلم ليهاى به العلماء او يمارى به السفهاء او يصرف به وجوه الناس اليه، فليتبوء مقعده من النار، ان الرئاسة لا تصلح الا لاهلها. اصول كافى ۱ / ۴۷؛ باب المستأكل بعلمه و المباهى به، حديث ۶. [۴۳۸] من علم باب هدى فله مثل اجر من عمل به و لا ينقص اولئك من اجورهم شيئا و من علم باب ضلال كان عليه مثل اوزار من عمل به و لا ينقص اولئك من اوزارهم شيئا. اصول كافى ۱ / ۳۵، باب ثواب العالم و المتعلم حديث ۴. [۴۳۹] عبس. ۲۴. [۴۴۰] عن ابي جعفر (ع): فى قوله عزوجل «فلينظر الانسان الى طعامه» قال: قلت: ما طعامه؟ قال علمه الذى يأخذه، عمن يأخذه؟ اصول كافى ۲ / ۶۳، كتاب فضل العلم، باب النوادر، حديث ۸. [۴۴۱] سمعت ابا جعفر (ع) يقول: رحم الله عبدا احيا العلم قال: قلت: و ما احياؤه؟ قال: ان يذاكر به اهل الدين و اهل الورع. باب سؤال العالم و تذاكره، حديث ۷. [۴۴۲] لا يقبل عمل الا بمعرفة. تحف العقول ۲۱۵. [۴۴۳] الامام الصادق (ع) عن الباقر (ع): يا بنى اعراف منازل الشيعة على قدر روايتهم و معرفتهم، فان المعرفة هى الدراية للرواية، و بالدرايات للروايات يعلو المؤمن الى اقصى

درجات الايمان، انى نظرت الى كتاب لعلی (ع) فوجدت فى الكتاب: ان قيمة كل امرىء و قدره معرفته. ان الله - تبارك و تعالى - يحاسب الناس على قدر ما اتاهم من العقول فى دار الدنيا. معانى الاخبار ۱ / ۲. [۴۴۴] الكمال كل الكمال: التفقه فى الدين و الصبر على النائبة و تقدير المعيشة. اصول كافى ج ۱، كتاب فضل العلم، حديث ۴. [۴۴۵] انما يعبد الله من يعرف الله، فاما من لا يعرف الله فانما يعبد هكذا ضلالا... همان، كتاب الحجّة، باب معرفة الامام، حديث ۱. [۴۴۶] سئل ابو جعفر (ع) عن الذى لا يجترء بدون ذلك من معرفة الخالق؟ فقال: ليس كمثل شىء لم يزل عالما سميعا بصيرا. اصول كافى، ج ۱، كتاب التوحيد، باب ادنى المعرفة، حديث ۲. [۴۴۷] اياكم و التفكير فى الله و لكن اذا اردتم ان تنظروا الى عظمته فانظروا الى عظيم خلقه. اصول كافى، ج ۱، كتاب التوحيد، باب النهى عن الكلام فى الكيفية، حديث ۷. [۴۴۸] اياك و الخصومات فانها تورث الشك و تحبط العمل و تردى صاحبها و عسى ان يتكلم بالشىء فلا يغفر له، انه كان فيما مضى قوم تركوا علم ما و كلوا به و طلبوا علم ما كفوه حتى انتهى كلامهم الى الله فتحيروا حتى ان كان الرجل ليدعى من بين يديه فيجيب من خلفه و يدعى من خلفه فيجيب من بين يديه. اصول كافى ج ۱، كتاب التوحيد، باب النهى عن الكيفية، حديث ۴. [۴۴۹] اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم. نساء / ۵۹. [۴۵۰] بنا عبد الله و بنا عرف الله و بنا وحد الله تبارك و تعالى و محمد حجاب الله تبارك و تعالى. اصول كافى، ج ۱، كتاب التوحيد، باب النوادر، حديث ۱۰. [۴۵۱]... فان رسول الله (ص) باب الله الذى لا يؤتى الا منه و سبيله الذى من سلكه و وصل الى الله عزوجل و كذلك كان امير المؤمنين من بعده و جرى للائمة واحدا بعد واحد... اصول كافى، ج ۱، كتاب الحجّة، باب ان الائمة اركان الارض، حديث ۳. [۴۵۲] عن ابى عبد الله (ع) انه قال: ابى الله ان يجرى الاشياء الا باسباب؛ فجعل لكل شىء سببا، و جعل لكل سبب شرحا، جعل لكل شرح علما، و جعل لكل علم بابا ناطقا، عرفه من عرفه و جهله من جهله، ذاك رسول الله (ص) و نحن. اصول كافى، ج ۱، كتاب الحجّة، باب معرفة الامام، حديث ۷. [۴۵۳] كل من دان الله عزوجل... و لا- امام له من الله... مثله كمثل شاء ضلت عن راعيها و قطيعها فهجمت ذاهبة و جائئة يومها؛ فلما جنها الليل بصرت بقطيع غنم مع راعيها فحنت اليها و اغترت بها... والله يا محمدا! من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله عزوجل ظاهر عادل اصبح ضالا تائها... اصول كافى ج ۱، كتاب الحجّة، باب معرفة الامام، حديث ۹. [۴۵۴] قال ابو جعفر (ع) يا ابا حمزة! يخرج احدكم فراسخ فيطلب لنفسه دليلا و انت بطرق السماء اجهل منك بطرق الارض، فاطلب لنفسك دليلا. اصول كافى ۱ / ۱۸۴. [۴۵۵] انعام / ۱۲۲. [۴۵۶] سمعت ابا جعفر (ع) يقول فى قول الله تعالى: «و من كان ميتا...» فقال: ميت لا يعرف شيئا و «نورا يمشى به فى الله» اماما يؤتم به... اصول كافى ۱ / ۱۸۵. [۴۵۷] عن ابى جعفر (ع): قال: قلت له: جعلت فداك ما انتم؟ قال: نحن خزان علم الله و نحن تراجمه و حى الله و نحن الحجّة البالغة على من دون السماء و من فوق الارض. اصول كافى ۱ / ۱۹۲. [۴۵۸] قال لى ابو جعفر (ع): والله انا لخزان الله فى سمائه و ارضه، لا- على ذهب و لا- على فضة الا- على علمه. اصول كافى ۱ / ۱۹۲. [۴۵۹] عن ابى جعفر (ع) انه قال: ما يستطيع احد ان يدعى ان عنده جميع القرآن كله ظاهره و باطنه غير الاوصياء. اصول كافى ۱ / ۲۸۸. [۴۶۰] عن ابى جعفر (ع) فى قول الله عزوجل «ان فى ذلك لايات للمتوسلين»: قال هم الائمة (ع)... اصول كافى ۱ / ۲۱۸. [۴۶۱] سمعت ابا جعفر (ع) يقول: لا والله لا يكون عالم جاهلا ابدا، عالما بشىء و جاهلا بشىء ثم قال: الله اجل و اعز و اكرم من ان يفرض طاعة عبد يحجب عنه علم سمائه و ارضه ثم قال: لا يحجب ذلك عنه. اصول كافى ۱ / ۲۶۲. [۴۶۲] عن ابى جعفر (ع) قال: قلت له: ما منزلتكم و من تشبهون ممن مضى؟ قال: صاحب موسى و ذوالقرنين كانا عالمين و لم يكونا نبين. اصول كافى ۱ / ۲۶۹. [۴۶۳] قال ابو جعفر (ع) ان عليا كان محدثا فقلت: نبى؟ قال: فحرك بيده هكذا، ثم قال: او كصاحب سليمان او كصاحب موسى او كذى القرنين... اصول كافى ۱ / ۲۶۹. [۴۶۴] عن ابى جعفر (ع) قا: قال رسول الله (ص): من سره ان يحيى حياتى و يموت ميتتى و يدخل الجنة التى وعد فيها ربي و يتمسك بقضيب غرسه ربي بيده فليتول على بن ابى طالب (ع) و اوصياءه من بعده، فانهم لا يدخلونكم فى باب ضلال و لا يخرجونكم من باب هدى، فلا تعلموهم فانهم اعلم منكم.. اصول كافى ۱ / ۲۰۹. [۴۶۵] عن ابى جعفر (ع) فى قوله «فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب و الحكمة و آتيناهم ملكا عظيما» قال: جعل منهم الرسل و الانبياء و الائمة.. الملك العظيم ان جعل فيهم ائمة؛ من

اطاعهم اطاع الله و من عصاهم عصى الله، فهو الملك العظيم. اصول کافی ۱ / ۲۰۶ [۴۶۶] عن ابى جعفر (ع) قال: يا جابر! ايكتمنى من ينتحل التشيع ان يقول بحبنا اهل البيت! فوالله ما شيعتنا الا- من اتقى الله و اطاعه و ما كانوا يعرفون يا جابر الا بالتواضع و التخشع و الامانة و كثرة ذكر الله... و ما تال ولايتنا الا بالعمل و الورع. اصول کافی ۲ / ۷۵ [۴۶۷] عن ابى جعفر (ع) قال: يا معشر الشيعة - شيعة آل محمد - كونوا النمرقة الوسطى، يرجع اليكم الغالى و يلحق بكم التالى... فقال: والله ما معنا من الله براءة و لا بيننا و بين الله قرابة و لانا على الله حجة و لا نتقرب الى الله الا بالطاعة، فمن كان منكم مطيعا لله تنفعه ولايتنا، و من كان منكم عاصيا لله لم تنفعه ولايتنا، و يحكم لا- تغتروا، و يحكم لا تغتروا! اصول کافی ۲ / ۷۶؛ اعلام الدين ۳۰۱ [۴۶۸] سمعت ابا جعفر (ع) يقول: كل من دان الله عزوجل بعبادة يجهد فيها نفسه و لا امام له من الله فسعيه غير مقبول، و هو ضال متحير، والله شانى لاعماله. اصول کافی ۱ / ۱۸۳ [۴۶۹] عن ابى جعفر (ع)... و ادفع عن نفسك حاضر الشر بحاضر العلم، و استعمل حاضر العلم بخالص العمل. تحف العقول ۳۲۶ [۴۷۰] عن الباقر (ع): اشد الناس حسرة يوم القيامة الذين وصفوا العدل ثم خالفوه و هو قول الله عزوجل «ان تقول...» بحار ۲ / ۳۰ [۴۷۱] الامام الباقر (ع) عن ابيه... ما اكثر الوصف و اقل الفعل! ان اهل الفعل قليل! ان اهل الفعل قليل! الا و انا لنعرف اهل الفعل و الوصف معا... كافي ۸ / ۲۲۷ [۴۷۲] الامام الباقر (ع): لا يقبل عمل الا بمعرفة، و لا معرفة الا بعمل. تحف العقول ۲۱۵ [۴۷۳] عن ابى جعفر (ع) انه قال لخيثمة: ابغ شيعتنا انه لا ينال ما عند الله الا بالعمل و ابغ شيعتنا ان اعظم الناس حسرة يوم القيامة من وصف عدلا ثم خالفه الى غيره. بحار ۲ / ۲۹ [۴۷۴] قال الباقر (ع): من عمل بما يعلم علمه الله مالم يعلم. بحار ۷۸ / ۱۸۹ [۴۷۵] عن الباقر (ع): احب الاعمال الى الله عزوجل ما داوم العبد عليه، و ان قل. و سائل ۱ / ۷۰ [۴۷۶] عن ابى جعفر (ع): الابقاء على العمل، اشد من العمل. كافي ۲ / ۲۹۶ [۴۷۷] قال الباقر (ع): الايمان اقرار و عمل و الاسلام اقرار بلا عمل. بحار ۷۸ / ۱۷۷ [۴۷۸] عن ابى جعفر (ع) فى قوله تعالى: «فككبوا فيها هم و الغاوون» قال هم قوم و صفوا عدلا بالسنتهم ثم خالفوه الى غيره. اصول کافی ۱ / ۴۷ [۴۷۹] شعراء ۹۴ / ۴۸۰ [۴۸۰] الباقر (ع): اوحى الله عزوجل الى بعض انبيائه: قل للذين يتفقهون لغير الدين و يتعلمون لغير العمل و يطلبون الدنيا لغير الآخرة، يلبسون للناس مسوك الكباش و قلوبهم كقلوب الذئاب! السنتم احلى من العسل واعمالهم امر من الصبر! اياى يخادعون و بى يستهزؤون! لا تبحن لهم فتنة تذر الحكيم حيرانا. بحار ۷۳ / ۳۷۲ [۴۸۱] الصادق (ع) عن ابيه (ع): من دخل على امام جائر فقرأ عليه القرآن يريد بذلك عرضا من عرض الدنيا لعن القارى بكل حرف عشر لعنات و لعن المستمع بكل حرف لعنة. مشكاة الانوار ۳۵۴ [۴۸۲] الباقر (ع): قراء القرآن ثلاثة: رجل قرأ القرآن، فاتخذه بضاعة، و استدر به الملوک، و استطال به على الناس، و رجل قرأ القرآن، فحفظ حروفه و ضيع حدوده و اقامه مقام القدح - فلا كثر الله هولاء من حملة القرآن - و رجل قرأ القرآن، فوضع دواء القرآن على داء قلبه، فسهر ليله و... اولئك ينزل الله عزوجل الغيث عليهم من سمائه. اعلام الدين ۱۰۱ [۴۸۳] و قال (ع): ما عرف الله من عصاه و انشد: تعصى الاله و انت تظهر حبه هذا لعمرک فى الفعال بديع لو كان حبك صادقا لا طعته ان المحب لمن احب مطيع تحف العقول، احاديث امام باقر، حديث ۲۱ [۴۸۴] الامام الباقر (ع)... و لا طاعة كأداء الفرائض و لا مصيبة كعدم العقل و لا معصية كاستهانتك بالذنوب و رضاك بالحالة التى انت عليها. سيرة الائمة الاثنى عشر ۲۲۸ [۴۸۵] قال الباقر (ع) لابنه جعفر (ع): ان الله خبا ثلاثة اشياء فى ثلاثة اشياء: خبا رضاه فى طاعته، فلا تحقرن من الطاعة شيئا فلعل رضاه فيه، و خبا سخطة فى معصيته فلا تحقرن من المعصية شيئا فلعل سخطة فيه، و خبا اوليائه فى خلقه فلا تحقرن احدا، فلعل الولي ذلك. كشف الغمة ۲ / ۳۶۰؛ بحار ۷۸ / ۱۸۷ [۴۸۶] قال (ع): اذا كان يوم القيامة نادى مناد أين الصابرون؟ فيقوم فئام من الناس. ثم ينادى مناد أين المتصبرون؟ فيقوم فئام من الناس. قلت: جعلت فداك ما الصابرون و المتصبرون؟ فقال (ع): الصابرون على أداء الفرائض، و المتصبرون على ترك المحارم. تحف العقول، احاديث امام باقر (ع)، حديث ۴۰ [۴۸۷] الامام الباقر (ع): الصبر صبران، صبر على البلاء حسن جميل و افضل الصبر من الصابرين، الورع عن المحارم. مشكاة الانوار ۷۰ [۴۸۸] قال (ع): يقول الله: ابن ادم: اجتنب ما حرمت عليك تكن من أروع الناس. تحف العقول، حديث ۴۱؛ اصول کافی ۲ / ۷۷ [۴۸۹] قال ابو جعفر (ع): ان اشد العبادة الورع. اصول کافی ۲ / ۷۷ [۴۹۰] الباقر (ع): ما عبد الله بشىء افضل

من عفة بطن و فرج. كشف الغمة ۲ / ۳۲۰؛ البداية و النهاية ۹ / ۳۱۲؛ بحار ۷۱ / ۲۶۸. [۴۹۱] عن ابى بصير، عن ابى جعفر (ع) قال: قال له رجل ان ضعيف العمل، قليل الصلوة، قليل الصوم، و لكن ارجو ان لا اكل الا حلالا و لا انكح الا حلالا، فقال: و أى جهاد افضل من عفة بطن و فرج؟ المحاسن ۲۹۲. [۴۹۲] قال الباقر (ع): يا جابر ان المؤمنين لم يطمثوا الى الدنيا ببقائهم فيها و لم يأمنوا قدومهم الاخرة، يا جابر! الآخرة دار قرار، و الدنيا دار فناء و زوال، و لكن اهل الدنيا اهل غفلة و كان المؤمنين هم الفقهاء اهل فكرة و عبرة لم يصمهم عن ذكر الله ما سمعوا بآذانهم، و لم يعمهم عن ذكر الله ما رأوا من الزينة... بحار ۷۳ / ۳۶. [۴۹۳] عن ابى جعفر (ع) قال: مكتوب فى التوراة التى لم تغير ان موسى (ع) سأل ربه فقال: يا رب اقرب انت منى فأنا جيءك ام بعيد فأنا ديكتك. فاوحى الله عزوجل اليه: يا موسى انا جليس من ذكرنى... اصول كافى ۲ / ۴۹۶. [۴۹۴] قال الباقر (ع): «فى صفة أبناء الاخرة»... لا يملون من ذكر الله. بحار ۷۸ / ۱۶۵. [۴۹۵] عن ابى جعفر (ع) قال: مكتوب فى التوراة التى لم تغير ان موسى سأل ربه فقال: الهى انه يأتى على مجالس اعزك و اجلك ان اذكرك فيها، فقال: يا موسى ان ذكرى حسن على كل حال. اصول كافى ۲ / ۴۹۷. [۴۹۶] عن ابى جعفر (ع) قال اشد الاعمال ثلاثة: ذكر الله على كل حال، و انصافك من نفسك، و مواسة الاخ فى الامال. ارشاد مفيد ۲ / ۱۶۵؛ حلية الاولياء ۳ / ۱۸۳؛ كشف الغمة ۲ / ۳۴۱؛ حقايق الحق ۱۲ / ۱۹۰. [۴۹۷] عن ابى جعفر (ع) قال: الصواعق تصيب المؤمن و غير المؤمن، و لا- تصيب الذاكر. حلية الاولياء ۳ / ۱۸۱. [۴۹۸] قال ابو حمزة ثمالى: سمعت محمد بن على يقول: يقول الله عزوجل: اذا جعل عبدى همه فى هما واحدا جعلت غناه فى نفسه، و نزعت الفقر من بين عينيه. و جمعت له شمله، و كتبت له من وراء تجارة كل تاجر، و اذا جعل همه فى مفترقا جعلت شغله فى قلبه، و فقره بين عينيه، و شئت عليه أمره و رميت بحبله على غاربه، و لم أبال فى أى واد من أديه الدنيا هلك. تاريخ يعقوبى ۲ / ۳۲۰. [۴۹۹] الامام الباقر (ع): لا ينقطع المزيد من الله حتى ينقطع الشكر من العباد. مشكاة الانوار ۸۶؛ ميزان الحكمة ۵ / ۱۴۴. [۵۰۰] عن ابى جعفر (ع) قال: كان رسول الله عند عائشة ليلتها، فقالت يا رسول الله لم تتعب نفسك و قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما تأخر؟ فقال: يا عائشة الا اكون عبدا شكورا... اصول كافى ۲ / ۹۵. [۵۰۱] الباقر (ع): الحمد لله رب العالمين الذى بلغنى هذا المبلغ و لم اعص الله طرفه عين. بحار ۱۲ / ۸. [۵۰۲] عن ابى جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): قال الله تبارك و تعالى: لا يتكل العالمون على اعمالهم التى يعلمونها لثوابى، فانهم لو اجتهدوا و اتعبوا انفسهم فى عبادتى كانوا مقصرين غير بالغين فى عبادتهم كنه عبادتى فيما يطلبون عندى من كرامتى و النعيم فى جناتى و رفيع الدرجات العلى فى جوارى و لكن برحمتى فليثقوا و فضلى فيرجوا و الى حسن الظن بى فليطمثوا، فان رحمتى عند ذلك تدر كههم، و منى يبلغهم رضوانى، و مغفرتى تلبسهم عفوى، فانى انا الله الرحمن الرحيم و بذلك تسميت. اصول كافى ۲ / ۷۱؛ بحار ۷۰ / ۳۸۹. [۵۰۳] عن ابى جعفر (ع) قال: وجدنا فى كتاب على (ع) ان رسول الله (ص) قال - و هو على منبره -: والذى لا اله الا هو ما اعطى مؤمن قط خير الدنيا و الاخرة الا بحسن ظنه بالله و رجائه له و حسن خلقه و الكف عن اغتياب المؤمنين و الذى لا اله الا هو لا يعذب الله مؤمنا بعد التوبة و الاستغفار الا بسوء ظنه بالله و تقصيره من رجائه و سوء خلقه و اغتيابه للمؤمنين و الذى لا اله الا هو لا يحسن ظن عبد مؤمن بالله الا كان الله عند ظن عبده المؤمن. لان الله كريم، بيده الخيرات يستحى ان يكون عبده المؤمن قد احسن به الظن ثم يخلف ظنه و رجاءه، فأحسنوا بالله الظن و ارجبوا اليه. مشكاة الانوار ۳۵؛ بحار ۷۰ / ۳۹۴؛ اصول كافى ۲ / ۷۲؛ عدة الداعى ۱۰۶. [۵۰۴] عن ابى جعفر (ع) قال: يوقف عبد بين يدى الله يوم القيامة فيأمر به الى النار فيقول: لا و عزتك ما كان هذا ظنى بك (فيقول: ما كان ظنك بى؟) فيقول: (كان) ظنى بك ان تغفرلى، فيقول: قد غفرت لك، قال ابو جعفر (ع): اما والله ما ظن به فى الدنيا طرفه عين، ولو كان ظن به طرفه عين ما اوقفه ذلك الموقف لما رأى من العفو. المحاسن ۲۵؛ بحار ۷۰ / ۳۸۷. [۵۰۵] الباقر (ع): تحرز من ابليس بالخوف الصادق و اياك و الرجاء الكاذب فانه يوقعك فى الخوف الصادق بحار ۷۸ / ۱۶۴. [۵۰۶] عن ابى عبدالله (ع) قال: كان ابى (ع) يقول: انه ليس من عبد مؤمن الا و فى قلبه نوران: نور خيفة و نور رجاء، لو وزن هذا لم يزد على هذا و لو وزن هذا لم يزد على هذا. اصول كافى ۲ / ۷۱. [۵۰۷] عن جعفر بن محمد، عن ابيه (ع) قال: فى حكمة آل داود يابن آدم كيف تتكلم بالهدى و انت لا تفيق عن الردى، يا ابن آدم اصبح قلبك قاسيا و انت لعظمة

الله ناسیا فلو كنت بالله عالما و بعظمته عارفا لم تزل منه خائفا، و لمن وعده راجيا، يحك كيف لا تذكر لحدك، و انفرادك فيه وحدك. امالی طوسی ۱ / ۲۰۶؛ بحار ۷۰ / ۳۸۲. [۵۰۸] الباقر (ع): تعرض للرحمة و عفو الله بحسن المراجعة، و استعن على حسن المراجعة بخالص الدعاء و المناجاة في الظلم. بحار ۷۸ / ۱۶۴. [۵۰۹] قال (ع): ان الله كره الحاح الناس بعضهم على بعض في المسألة و أحب ذلك لنفسه، ان الله جل ذكره يحب ان يسأل و يطلب ما عنده. تحف العقول ۳۳۶. [۵۱۰] الباقر (ع): ما من شيء أحب الى الله عزوجل من أن يسئل، و ما يدفع القضاء الا الدعاء. حلية الاولياء ۳ / ۱۸۷؛ احقاق الحق ۱۲ / ۱۹۱. [۵۱۱] سمعت ابا جعفر (ع) يقول: والله لا- يلح عبد مؤمن على الله عزوجل في حاجته الا قضاها له. اصول كافي ۲ / ۴۷۵. [۵۱۲] عن ابي جعفر (ع) قال: ان الله عزوجل يحب من عباده المؤمنين كل (عبد) دعاء، فعليكم بالدعاء في السحر الى طلوع الشمس فانها ساعة تفتح فيها ابواب السماء، و تقسم فيها الارزاق، و تقتضى فيها الحوائج العظام. اصول كافي ۲ / ۴۷۸. [۵۱۳] الباقر (ع): ما اغرو رقت عين بمائها من خشية الله تعالى الا حرم الله وجه صاحبها على النار فان سالت على الخدين دموعه لم يرهق وجهه قتر ولا ذل، و ما من شيء الا و له جزء الا الدمعة فان الله تعالى يكفر بها بحورا من الخطايا. احقاق الحق ۱۲ / ۱۸۷؛ فصول المهمة ۱۹۴؛ مطالب السؤل ۸۰. [۵۱۴] عن ابي جعفر (ع) قال: ما من قطرة احب الى الله عزوجل من قطرة دموع في سواد الليل مخافة من الله لا- يراد بها غيره. كافي ۲ / ۴۸۲. [۵۱۵] الباقر (ع): اسئلك اللهم الرفاهية في معيشتي ما ابقيتني، معيشة اقوى بها على طاعتك و ابلغ بها رضوانك... و لا تجعل الدنيا على سجننا و لا تجعل فراقها على حزننا. بحار ۹۷ / ۳۷۹. [۵۱۶] الباقر (ع): ندعو الله فيما نحب، فاذا وقع الذي نكره لم نخالف الله عزوجل فيما احب. حلية الاولياء ۳ / ۱۸۷؛ احقاق الحق ۱۲ / ۱۹۴. [۵۱۷] الباقر (ع): لما اسرى بالنبي صلى الله عليه و آله قال: يا رب ما حال المؤمن عندك؟ قال: يا محمد... ما يتقرب الى عبد من عبادي بشيء احب الى مما افترضت عليه و انه ليتقرب الى بالنافلة حتى احبه فاذا احببته كنت اذا سمعه الذي يسمع به، و بصره الذي يبصر به، و لسانه الذي ينطق به، و يده الذي يبطش بها، ان دعاني اجبته، و ان سألتني اعطيته. اصول كافي ۲ / ۳۵۲. [۵۱۸] الباقر (ع):... و لا معرفة كمعرفتك بنفسك. تحف العقول ۲۰۸؛ بحار ۷۸ / ۱۶۵. [۵۱۹] الباقر (ع): و سد سبيل العجب بمعرفة النفس، تحف العقول ۲۰۷. [۵۲۰] بقره / ۲۲۲. [۵۲۱] هود / ۳. [۵۲۲] اصول كافي ۲ / ۴۲۳ و ۴۲۴. [۵۲۳] الباقر (ع): القلوب اربعة: قلب فيه نفاق و ايمان، و قلب منكوس، و قلب مطبوع، و قلب ازهر و.. اصول كافي ۲ / ۴۲۲. [۵۲۴] الامام الباقر (ع): ان الله عقوبات في القلوب و الابدان: ضنك في المعيشة، و وهن في العبادة، و ما ضرب عبد بعقوبة اعظم من قسوة القلب. بحار ۷۸ / ۱۶۴؛ تحف العقول ۳۴۰. [۵۲۵] الامام الباقر (ع): تعرض لرقعة القلب بكثرة الذكر في الخلوات. ۷۸ / ۱۶۴. [۵۲۶] الامام الباقر (ع): اعلم انه لا علم كطلب السلامة، و لا سلامة كسلامة القلب. بحار ۷۸ / ۱۶۴. [۵۲۷] الامام الباقر (ع): والله ما شيعتنا الا- من اتقى الله و اطاعه و ما كانوا يعرفون الا- بالتواضع و التخشع و أداء الامانة و كثرة ذكر الله و الصوم و الصلاة و البر بالوالدين و تعهد الجيران من الفقراء و ذوى المسكنة و الغارمين و الايتام و صدق الحديث و تلاوة القرآن و كف اللسن عن الناس الا من خير. تحف العقول ۳۳۸ حديث ۲۸؛ سيرة الائمة الاثني عشر ۲۲۹. [۵۲۸] الامام الباقر (ع): و ثلاثة من مكارم الاخلاق: ان تغفو عمن ظلك و تصل من قطعك و تحلم اذا جهل عليك. تحف العقول ۳۳۶ حديث ۱۰؛ سيرة الائمة الاثني عشر ۲۲۸. [۵۲۹] محمد بن على بن الحسين: من اعطى الخلق و الرفق فقد اعطى الخير كله و الراحة و حسن حاله في دنياه و آخرته، و من حرم الرفق و الخلق كان ذلك له سبيلا الى كل شر و بلية الا من عصمه الله تعالى. حلية الاولياء ۳ / ۱۷۸؛ ملحقات الاحقاق ۱۲ / ۱۹۵. [۵۳۰] قال محمد بن على بن الحسين (ع): من كظم غيظا يقدر على امضائه حشا الله قلبه ايمانا. بهجة المجالس و انس المجالس ۳۷۲. [۵۳۱] الامام الباقر (ع): في وصيته لأحد اصحابه... و ان مدحت فلا تفرح، و ان ذممت فلا تجزع، و فكر فيما قيل فيك فان عرفت من نفسك ما قيل فيك فسقوطك من عين الله عزوجل عند غضبك من الحق اعظم عليك مصيبة مما خفت من سقوطك من اعين الناس، و ان كنت على خلاف ما قيل فيك فثواب اكتسبته من غير أن تتعب بذلك، و لو اجتمع عليك اهل مصرك و قالوا انك رجل سوء لم يحزنك ذلك و لو قالوا انك رجل صالح لم يسرك ذلك و لكن اعرض نفسك على كتاب الله. سيرة الائمة الاثني عشر ۲۲۷. [۵۳۲]

الباقر (ع)... و لا- قوة كرد الغضب. همان ۲۲۸. [۵۳۳] عن أبي عبدالله قال: سمعت أبي (ع) يقول: أتى رسول الله (ص) رجل بدوى فقال: انى اسكن البادية فعلمنى جوامع الكلام فقال: أمرك ان لا تغضب، فاعاد عليه الأعرابى المسألة ثلاث مرات حتى رجع الرجل الى نفسه فقال: لا أسأل عن شىء بعد هذا، ما امرنى رسول الله (ص) الا بالخير. قال و كان أبى يقول: اى شىء اشد من الغضب، ان الرجل ليغضب فيقتل النفس التى حرم الله و يقذف المحصنة. اصول كافى ۲ / ۳۰۳. [۵۳۴] ذكر الغضب عند أبى جعفر (ع) فقال: ان الرجل ليغضب فما يرضى ابدا حتى يدخل النار، فايما رجل غضب على قوم و هو قائم فليجلس من فوره ذلك فانه سيذهب عنه رجز الشيطان، و ايما رجل غضب على ذى رحم فليدن منه فليمسه، فان الرحم اذا مست سكنت. اصول كافى ۲ / ۳۰۲. [۵۳۵] عن أبى جعفر (ع): ان هذا الغضب جمره من الشيطان توقد فى قلب ابن آدم و ان احدكم اذا غضب احمرت عيناه و انتفخت اوداجه و دخل الشيطان فيه، فاذا خاف احدكم ذلك من نفسه فليززم الارض، فان رجز الشيطان ليذهب عنه عند ذلك. اصول كافى ۲ / ۳۰۴. [۵۳۶] الامام الباقر (ع): ان الرجل ليأتى باى بادره فيكفر و ان الحسد يأكل الايمان كما تأكل النار الحطب. اصول كافى ۲ / ۳۰۶؛ بحار ۷۳ / ۲۳۷. [۵۳۷] الباقر (ع): ليس من اخلاق المؤمن الملق و الحسد الا فى طلب العلم. تحف العقول ۳۴۲. [۵۳۸] قلت لابي جعفر (ع): أنا عقبه بن بشير الاسدى و أنا فى الحسب الضخم من قومي قال: فقال: ما تمن علينا بحسبك؟! ان الله رفع بالايمان من كان الناس يسمونه وضيعا اذا كان مؤمنا و وضع بالكفر من كان الناس يسمونه شريفا اذا كان كافرا، فليس لأحد فضل على أحد الا بالتقوى. كافى ۲ / ۳۲۸. [۵۳۹] الباقر (ع): ما دخل قلب امرى شىء من كبر الا نقص من عقله مثل ما دخله من ذلك، قل ذلك أو كثر. حلية الاولياء ۳ / ۱۸۱؛ كشف الغمة ۲ / ۳۳۹. [۵۴۰] الامام الباقر (ع): لاذل كذل الطمع. بحار ۷۸ / ۱۶۵؛ سيرة الائمة الاثني عشر ۲۲۸. [۵۴۱] الامام الباقر (ع): اظهر اليأس مما فى ايدي الناس فان ذلك هو الغنى، و اياك و الطمع فانه الفقر الحاضر. مشكاة الانوار ۴۷۲. [۵۴۲] توبه / ۵۶. [۵۴۳] طه / ۱۳۱. [۵۴۴] قال ابو جعفر (ع): اياك ان تطمح بصرك الى من هو فوقك، فكفى بما قال الله عزوجل لنبيه (ص): «و لا تعجبك اموالهم و اولادهم» و قال: «لا- تمدن...» فان دخلك من ذلك شىء فاذا ذكر عيش رسول الله (ص) فانما كان قوته الشعير و حلواه التمر و وقوده السعف اذا وجده. اصول كافى ۲ / ۱۳۸. [۵۴۵] عن أبى جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): من اراد ان يكون اغنى الناس فليكن بما فى يده الله اوثق منه بما فى يد غيره. اصول كافى ۲ / ۱۳۹. [۵۴۶] سمعت أبى جعفر (ع) يقول: قال رسول الله (ص): قال الله عزوجل: ان من اغبط اوليائى عندي رجلا خفيف الحال، ذا حظ من صلاة، احسن عبادة ربه بالغيب، و كان غامضا فى الناس، جعل رزقه كفافا، فصبر عليه، عجلت منيته فقل تراثه و قلت بواكيه. اصول كافى ۲ / ۱۴۰. [۵۴۷] سمعت أبى جعفر (ع) يقول: كان ابوذر - رحمه الله - يقول: يا مبتغى العلم ان هذا اللسان مفتاح خير و مفتاح شر، فاختم على لسانك كما تختم على ذهبك و ورقك. اصول كافى ۲ / ۱۱۴. [۵۴۸] الباقر (ع)... فان رسول الله (ص) قال: رحم الله مؤمنا امسك لسانه من كل شرفان ذلك صدقة منه على نفسه ثم قال (ع): لا يسلم أحد من الذنوب حتى يخزن لسانه. تحف العقول ۳۴۲، حديث ۵۴. [۵۴۹] قال محمد بن على لابنه: يا بنى! اياك و الكسل و الضجر فانها مفتاح كل شر انك ان كسلت لم تؤد حقا، و ان ضجرت لم تصبر على حق. فصول المهمة ۲۱۵؛ حلية الاولياء ۳ / ۱۸۴؛ كشف الغمة ۲ / ۳۴۱. [۵۵۰] الباقر (ع): الكسل يضر بالدين و الدنيا. تحف العقول ۳۴۵. [۵۵۱] الباقر (ع): بس العبد عبد يكون ذا وجهين و ذالسانين، يطرى اخاه فى الله شاهدا، و يأكله غائبا، ان أعطى حسده و ان ابتلى خذله. اصول كافى ۲ / ۳۴۳؛ الخصال ۳۸؛ ائمتنا ۱ / ۳۶۷. [۵۵۲] قال ابو جعفر (ع): يا سليمان أتدرى من المسلم؟ قلت: جعلت فداك أنت أعلم، قال: المسلم من سلم المسلمون من لسانه و يده، ثم قال: و تدرى من المؤمن؟ قال: قلت: أنت أعلم؛ قال: (ان) المؤمن من ائتمنه المسلمون على أموالهم و أنفسهم، و المسلم حرام على المسلم أن يظلمه أو يخذله أو يدفعه دفعة تعنته. اصول كافى ۲ / ۲۳۴. [۵۵۳] عن أبى جعفر (ع) قال: انما المؤمن الذى اذا رضى لم يدخله رضاه فى اثم و لا باطل، و اذا سخط لم يخرج سخطه من قول الحق، و الذى اذا قدر لم تخرجه قدرته الى التعدى الى ما ليس له بحق. اصول كافى ۲ / ۲۳۴. [۵۵۴] الامام الباقر (ع): الكمال كل الكمال، التفقه فى الدين، و الصبر على النائبة و تقدير المعيشة. تحف العقول ۳۳۵ حديث ۳. [۵۵۵] عن أبى جعفر (ع) قال: قال رسول الله

(ص): ان الله يحب من الخير ما يعجل. اصول کافی ۲ / ۱۴۲. [۵۵۶] سمعت أبا جعفر (ع) يقول: من هم بشيء من الخير فليعجله، فان كل شيء فيه تأخير فان للشيطان فيه نظرة. اصول کافی ۲ / ۱۴۳. [۵۵۷] وقال يوما رجل عنده: اللهم أغننا عن جميع خلقك. فقال أبو جعفر (ع): لا- تقل هكذا. ولكن قل: اللهم اغننا عن شرار خلقك، فان المؤمن لا يستغنى عن أخيه. تحف العقول ۳۳۵ حديث ۶. [۵۵۸] الباقر (ع):... وان المؤمن ليستريح الى أخيه المؤمن، كما يستريح الطير الى شكله. وان المؤمنين في اثارهم و تراحمهم و تعاطفهم، كمثل الجسد اذا اشتكى تداعى سائرته بالسهر. ثم قال: والله لا يكون المؤمن مؤمنا حتى يكون كذلك. اعلام الدين ۴۴۰. [۵۵۹] عن أبي جعفر (ع): المؤمن أخو المؤمن لأبيه و امه لان الله عزوجل خلق المؤمنين من طينه الجنان و أجرى في صورهم من ريح الجنة، فلذلك هم اخوة لأب و ام. اصول کافی ۲ / ۱۶۷. [۵۶۰] عن أبي حمزة، عن أبي جعفر (ع) قال: قلت له: جعلت فداك ما تقول في مسلم اتى مسلما زائرا (او طالب حاجة) و هو في منزله، فاستأذن عليه فلم يأذن له و لم يخرج اليه؟ قال: يا أبا حمزة أيما مسلم اتى مسلما زائرا او طالب حاجة و هو في منزله فاستأذن له و لم يخرج اليه لم يزل في لعنة الله حتى يلتقيا فقلت: جعلت فداك، في لعنة الله حتى يلتقيا؟ قال: نعم يا أبا حمزة. اصول کافی ۲ / ۳۶۵. [۵۶۱] الباقر (ع) يا اسماعيل: رأيت فيما قبلكم اذا كان الرجل ليس له رداء و عند بعض اخوانه فضل رداء يطرحه عليه حتى يصيب رداء؟ فقلت: لا. قال: فاذا كان له ازار يرسل الى بعض اخوانه بازاره حتى يصيب ازارا؟ فقلت: لا! فضرب بيده على فخذه ثم قال: ما هؤلاء باخوة. تنبيه الخواطر ۳۳۰. [۵۶۲] قال لنا أبو جعفر محمد بن علي: يدخل أحدكم يده في كم صاحبه فيأخذ ما يريد؟ قال قلنا لا. قال: فلستم باخوان كما تزعمون. حلية الاولياء ۳ / ۱۸۷؛ كشف الغمة ۲ / ۳۲۰؛ تذكرة الخواص ۳۰۵. [۵۶۳] عن أبي جعفر قال: اشد الاعمال ثلاثه؛ ذكر الله على كل حال، و انصافك من نفسك، و مواساة الأخ في المال. ارشاد مفيد ۲ / ۱۶۵؛ حلية الاولياء ۳ / ۱۸۴. [۵۶۴] قال بعض اصحاب الامام الباقر (ع) له: جعلت فداك، ان الشيعة عندنا كثيرين، فقال: هل يعطف الغنى على الفقير؟ و يتجاوز المحسن عن المسيء؟ و يتواسون؟ قلت: لا، قال (ع): ليس هؤلاء الشيعة، الشيعة من يفعل هكذا، اصول کافی ۲ / ۱۷۳؛ بحار ۷۴ / ۳۱۳؛ المستدرک ۲ / ۵۹. [۵۶۵] عن أبي جعفر (ع) قال: من حق المؤمن على أخيه المؤمن ان يشيع جرعتته و يوارى عورته و يفرج عنه كربته و يقضى دينه، فاذا مات خلفه في اهله و ولده، اصول کافی ۲ / ۱۶۹. [۵۶۶] عن ابى عبدالله (ع): قال: كان أبو جعفر صلوات الله عليه يقول: عظموا اصحابكم و وقروهم و لا يتجهم بعضكم بعضا و لا تضاروا و لا تحاسدوا و اياكم و البخل كونوا عباد الله المخلصين. اصول کافی ۲ / ۱۷۳. [۵۶۷] عن عمرو بن أبي المقدم قال: قال لى أبو جعفر (ع) في اول دخلة دخلت عليه: تعلموا الصدق قبل الحديث. اصول کافی ۲ / ۱۰۴. [۵۶۸] الباقر (ع): ادوا الامانة و لولا الى قتلة اولاد الأنبياء. ملحقات الاحقاق ۱۲ / ۲۰۱. [۵۶۹] الامام الباقر (ع): الامر بالمعروف و النهي عن المنكر خلقان من خلق الله فمن نصرهما اعزه الله و من خذلها خذله الله. مشكاة الانوار ۱۳۲-۱۳۱. [۵۷۰] الامام الباقر (ع): اصلاح شأن جميع التعايش و التعاشر ملاما مكيال ثلثاه فطنه، و ثلثه تغافل. تحف العقول ۲۶۴؛ بحار ۷۴ / ۱۶۷؛ ملحقات الاحقاق ۱۲ / ۱۹۷؛ به نقل از البيان و التبيان ۱ / ۱۰۷؛ انوار البهية ۱۲۳. [۵۷۱] الامام الباقر (ع): ليس شيء مميل الاخوان اليك مثل الاحسان اليهم. ائمتنا ۱ / ۳۶۶ به نقل از: المشرع الروى ۳۷. [۵۷۲] الامام الباقر (ع): ليس في الدنيا شيء اعون من الاحسان الى الاخوان. اسعاف الراغبين (در حاشيه نور الابصار) ۲۵۳؛ ملحقات الاحقاق ۱۲ / ۱۸۶. [۵۷۳] و قال (ع): البشر الحسن، و طلاقه الوجه، مكسبة للمحبة و قربة من الله. و عبوس الوجه و سوء البشر، مكسبة للمقت و بعد من الله. تحف العقول ۳۴۱؛ مشكاة الانوار ۴۵۶. [۵۷۴] عن ابى جعفر (ع) قال: اتى رسول الله (ص) رجل فقال: يا رسول الله اوصنى، فكان فيما اوصاه أن قال: الق أخاك بوجه منبسط، اصول کافی ۲ / ۱۰۳. [۵۷۵] سمعت أبا جعفر (ع) يقول: جاء جبرئيل الى النبى (ص) فقال: يا محمد! ربك يقرئك السلام و يقول لك: دار خلقى. اصول کافی ۲ / ۱۱۶. [۵۷۶] عن أبي جعفر (ع) قال: في التوراة مكتوب - فيما ناجى الله عزوجل موسى بن عمران (ع) - يا موسى اكنم مكتوم سرى في سريرتك و أظهر في علانيتك المداراة عنى لعدوى و عدوك من خلقى و لا تستسب لى عندهم باظهار مكتوم سرى فتشرك عدوك و عدوى في سبى. اصول کافی ۲ / ۱۱۷. [۵۷۷] عن أبي جعفر (ع) قال: ان الله عزوجل رفيق يحب الرفق و يعطى على الرفق مالا يعطى على العنف. اصول کافی

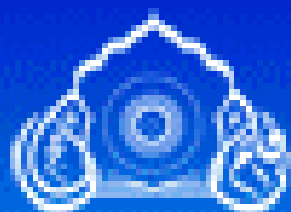
۱۱۹ / ۲. [۵۷۸] عن أبي جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): ان الرفق لم يوضع على شيء الا زانه ولا نزع من شيء الا شانه. اصول كافي ۱۱۹ / ۲. [۵۷۹] عن أبي جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص) لو كان الرفق خلقا يرى ما كان مما خلق الله شيء احسن منه. اصول كافي ۱۲۰ / ۲. [۵۸۰] الامام الباقر (ع): ان المؤمن اذا صافح المؤمن تفرقا من غير ذنب. كافي ۱۸۲ / ۲؛ بحار ۷۶ / ۲۰. [۵۸۱] الامام الباقر (ع): اذا صافح الرجل صاحبه فالذى يلزم التصافح اعظم اجرا من الذى يدع، ألا و ان الذنوب ليتحات فيما بينهم حتى لا يبقى ذنب. اصول كافي ۱۸۱ / ۲. [۵۸۲] قال النبي (ص): تصافحوا فان التصافح يذهب السخيمة. اصول كافي ۱۸۲ / ۲. بحار ۷۷ / ۱۵۸. [۵۸۳] قال الباقر (ع): لما احتضر امير المؤمنين (ع) جمع بنيه... فوصاهم... يا بنى عاشروا الناس عشرة ان غبتم حنوا اليكم، و ان فقدتم بكوا عليكم... بحار ۴۲ / ۲۴۷. [۵۸۴] عن أبي جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): اوصى الشاهد من امتى و الغائب منهم و من فى اصلاب الرجال و ارحام النساء الى يوم القيامة ان يصل الرحم و ان كانت منه على مسيرة سنة، فان ذلك من الدين. اصول كافي ۱۵۱ / ۲. [۵۸۵] عن أبي جعفر (ع): قال: قال ابوذر رضى الله عنه: سمعت رسول الله (ص) يقول، حافظا الصراط يوم القيامة الرحم و الامانة، فاذا مر الوصول للرحم، المؤدى للامانة نفذ الى الجنة و اذا مر الخائن للامانة، القطوع للرحم لم ينفعه معهما عمل و تكفأ به الصراط فى النار، اصول كافي ۱۵۲ / ۲. [۵۸۶] عن أبي جعفر (ع) قال: ثلاث- لم يجعل الله عزوجل لأحد فيهن رخصة: اداء الامانة الى البر و الفاجر، و الوفاء بالعهد للبر و الفاجر، و بر الوالدين برين كانا او فاجرين. كافي ۱۶۲ / ۲؛ بحار ۷۴ / ۵۶. [۵۸۷] الامام الباقر (ع): شر الآباء من دعاه البر الى الافراط، و شر الابناء من دعاه التقصير الى العقوق. تاريخ يعقوبى ۳۲۰ / ۲. [۵۸۸] الامام الباقر (ع): ان أبى نظر الى رجل و معه ابنه يمشى و الابن متكئ على ذراع الأب، قال: فما كلمه أبى مقتاله حتى فارق الدنيا. كافي ۳۴۹ / ۲؛ بحار ۷۴ / ۶۵. [۵۸۹] قال الباقر (ع): ان المؤمن اخ المؤمن لا يشتمه و لا يحرمه و لا يسيء به الظن. تحف العقول ۳۴۰. [۵۹۰] قال الباقر (ع).. ابغ من ترى من موالىنا السلام و اوصهم بتقوى الله العظيم و ان يعود غنيهم على فقيرهم و قويهم على ضعيفهم و ان يشهد حيهم جنازة ميتهم و ان يتلاقوا فى بيوتهم.. اصول كافي ۱۷۵ / ۲. [۵۹۱] الامام الباقر (ع): ليس شيء اسرع اجابه من دعوة غائب لغائب. بحار ۹۳ / ۳۹۰. [۵۹۲] الامام الباقر (ع): اسرع الدعاء نجحا للاجابة دعاء الأخ لأخيه بظهر الغيب يبدء بالدعاء لأخيه فيقول له ملك موكل به: آمين و لك مثلاه. كافي ۵۰۷ / ۲؛ بحار ۷۶ / ۶۰. [۵۹۳] عن أبي جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): ود المؤمن للمؤمن فى الله من اعظم شعب الايمان، ألاومن احب فى الله و ابغض فى الله و اعطى فى الله و منع فى الله فهو من اصفياء الله. اصول كافي ۱۲۵ / ۲. [۵۹۴] عن أبي جعفر (ع) قال: اذا اردت ان تعلم ان فيك خيرا فانظر الى قلبك، فان كان يحب اهل طاعة الله و يبغض اهل معصيته فبيك خير و الله يحبك. و ان كان يبغض اهل طاعة الله و يحب اهل معصيته فليس فيك خير و الله يبغضك، والمرء مع من احب. اصول كافي ۱۲۶ / ۲. [۵۹۵] قال عليه السلام: قم بالحق و اعتزل مالا يعينك، و تجنب عدوك، و احذر صديقك من الأقوام، الا الامين من خشى الله، و لا تصحب الفاجر، و لا تطلع على سر، و استشر فى امرك الذين يخشون الله. تحف العقول ۳۳۶. [۵۹۶] قال الباقر (ع): لا- تجالس الاغنياء فان العبد يجالسهم و هو يرى ان الله عليه نعمة فما يقوم حتى يرى انه ليس لله عليه نعمة. مشكاة الانوار ۸۸. [۵۹۷] قال (ع): صانع المنافق بلسانك. و اخلص مودتك للمؤمن. و ان جالسك يهودى فأحسن مجالسته. تحف العقول ۳۳۵. [۵۹۸] قل هو القادر على أن يبعث عليكم عذابا من فوقكم أو من تحت ارجلكم او يلبسكم شيئا و يذيق بعضكم بأس بعض. انعام / ۶۵. [۵۹۹] قال الباقر (ع): فى قوله تعالى: «او يلبسكم شيئا» و هو اختلاف فى الدين و طعن بعضكم على بعض «و يذيق بعضكم بأس بعض» و هو ان يقتل بعضكم بعضا و كل هذا فى أهل القبلة... نور الثقلين ۱ / ۷۲۴.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که

امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزیین امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه و فائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۰۲۲-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱-۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۱۸۰-۰۱ IR۹۰- به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :-

هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبتِ ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریکِ کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

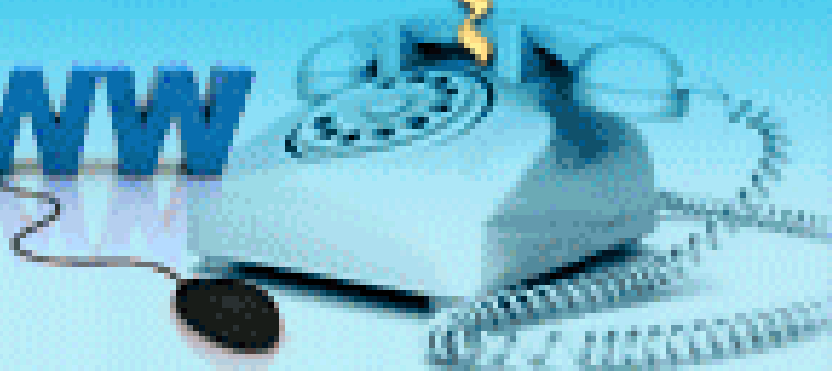


مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

